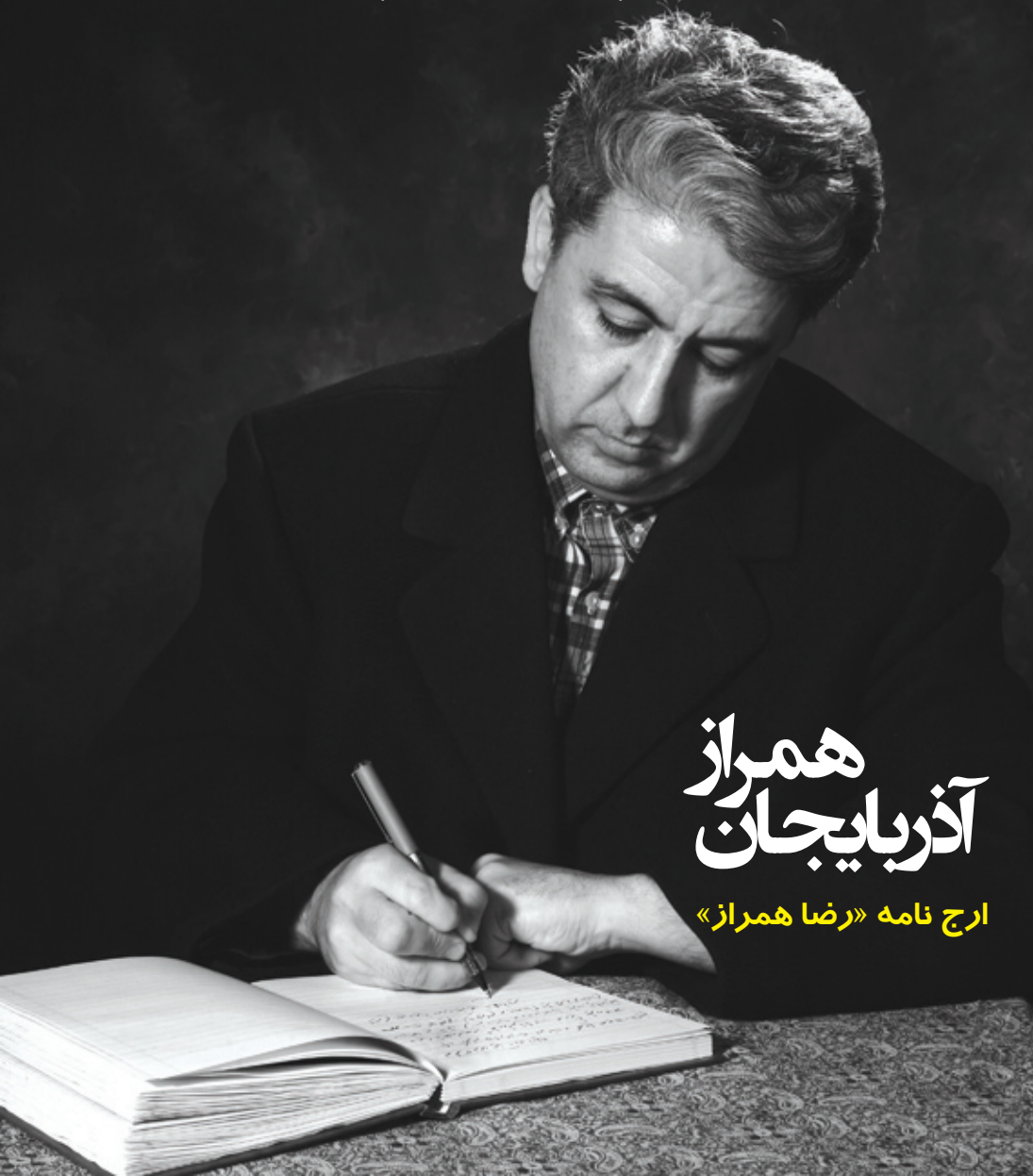


هفتاد و اقتصاد

شماره ۱۰ = اسفند ۱۳۹۹ | March 2021 = No 10 | قیمت: ۳۵ هزار تومان



همراز آذربایجان

ارج نامه «رضا همراز»

www.gorooonline.ir

ONLINE

گروه رسانه ای

GOROOBONLINE



گروه مجلات: ■ غروب ■ انجمن ■ آلوارس ■ هنر و اقتصاد



رضا همراز

هنر و اقتصاد

ART+Economy

مجله ای در حوزه هنر، اندیشه و اقتصاد

صاحب امتیاز و مدیر مسئول:

علی حامد ایمان

عکس روی جلد: استاد محمد علی جدیدالاسلام

طرح پشت جلد: استاد مجتبی نخجوانی

www.goroobonline.ir

goroobonline@gmail.com

goroobonline goroobonline

+۹۸ ۹۱۴ ۷۷۶ ۰۳ ۶۶

+۹۸ ۴۱ ۳۵۵ ۷۰ ۱۶۰

تبریز-خ شریعتی شمالی-نرسیده به سه راه امین-مجتمع تجاری کاروس-طبقه ۳-واحد ۶/کد پستی: ۵۱۳۳۷۶۳۹۷۹

چاپ: آذرآبادگان

فرم اشتراک

■ غروب ■ اشتراک سالانه (۴ شماره + پست سفارشی): ۲۴۰ هزار تومان

■ انجمن ■ اشتراک سالانه (۱۰ شماره): ۲۵۰ هزار تومان

■ آوارس ■ اشتراک سالانه (۴ شماره + پست سفارشی): ۱۰۰ هزار تومان

■ هنر و اقتصاد ■ اشتراک سالانه (۴ شماره + پست سفارشی): ۱۵۰ هزار تومان

حساب جاری بانک تجارت: ۵۱۹۰۵۰۳۳۱

کارت بانک تجارت: ۵۸۵۹ ۸۳۱۰ ۶۵۸۲ ۹۲۹۲

نام صاحب حساب: علی حامد ایمان

اشتراک
مجله: غروب انجمن آوارس هنر و اقتصاد

نام و نام خانوادگی:

آدرس پستی:

کد پستی:

تلفن همراه:

مبلغ واریزی:

تعداد اشتراک از هر شماره:

شروع اشتراک از شماره:

تا:

goroobonline@gmail.com

goroobonline goroobonline

+۹۸ ۹۱۴ ۷۷۶ ۰۳ ۶۶

+۹۸ ۴۱ ۳۵۵ ۷۰ ۱۶۰

تبریز-خ شریعتی شمالی-نرسیده به سه راه امین-مجتمع تجاری کاروس-طبقه ۳-واحد ۶



فهرست | CONTENTS

همراز آذربایجان ارج نامه

■ امضاء | ۶

– هنوز سخن گفتن از این سرزمین را به پایان نبرده ایم! / علی حامد ایمان

■ ارج نامه | ۱۰

- اتلینین یوردونون دردی غمینه / دوقتور حمید شهانقی
- من عاشق شخصیت‌های خود ساخته هستم! / گفتگوی با رضا همراز
- مکتبی که همراز گشوده است / ابوالفضل علیمحمدی
- صاف- صادق دوستوموز رضا همراز / کریم مشروطه چی «سونمز»
- رازآشنای همراز ما / علی رضا صراف
- سیری کوتاه در آثار و اندیشه‌های استاد رضا همراز / دکتر محمدحسن پدرام
- هرکاری مرد خودش را می‌طلبد / دکتر محمد رضا رائی پور
- مصداق انسان چند ساحتی / باقر رشادت
- همراز ایله همراز اولدوم / دوقتور ابوطالب اللهیاری- توتقون
- همرازیدیم جانایله / محمد الفت
- تجشم ادب / محمدامین سلطان القرائی
- رضا همرازی که من شناختم / رحیم بقال اصغری
- چشم اندازی به کارنامه رضا همراز / صمد پورنظمی سیسی
- همراز آذربایجان / غلامرضا غلامی قوشچی / سردبیر نشریه آغری
- کیمدیر بوگون آذربایجان ادبیاتیندا و تاریخینده قلم وورا اما رضا همرازی
- تانیمایا؟ / محمد علی نقدی
- استاد رضا همرازی نتیجه تانیدیم؟ / داور زمانخانی
- رضا همرازدان خوش بیر خاطره / محمد کاوسی
- عزیز اوستادیم رضا همراز جنابلارینا بیر نتیجه خط
- چه رازی در این «همراز» نهفته است؟ / ناصر شفیعی
- رضا همراز جنابلارینین عزیزلمه و خاطیره توپلومونا / مهندس جعفر کیوانچهر
- روح آذربایجان استاد رضا همراز / ع. ا. غفوری نیا
- چاغداش آذربایجان شناس عالیمی «رضا همراز» آنی سینا / دکتر توحید ملک زاده
- باش اوجاآلیمین سیرداشی، رضا همراز / اکبر قدیمی
- اتلینین، یوردونون درد و غمینه، اورکدن یانانین قاداسین آلیم / اورمولو حسین واحدی
- ذکر خیری از رضا همراز تبریزی / مجید سپهروند «م. داش کورپولو»
- خاطرلر دفتربندن / اسماعیل نعمتی پایدار
- عالیم دوستوم استاد «رضا بی همراز» جنابلاری / علی اصغر غفوری نیا

ارج نامه | ۱۰



اشعار | ۱۰۰



مقالات اهدائی | ۱۱۲



کتابشناسی | ۱۵۶





علی حامد ایمان

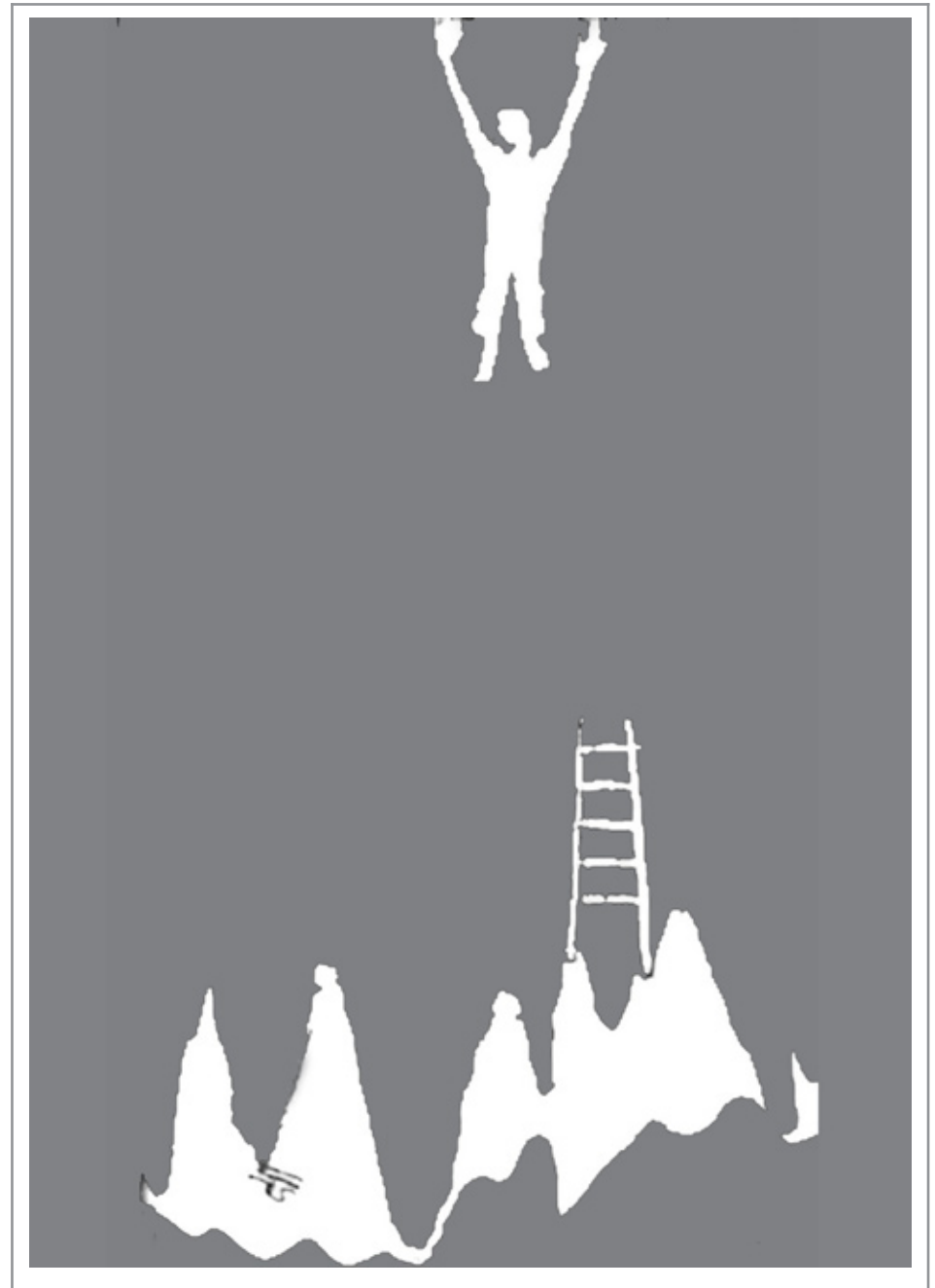
هنوز سخن گفتن از این سرزمین را به پایان نبرده ایم!

به بهانه ارج نامه رضا همراز»

نمی‌دانی که در من است
پیروزی هزاران چهره‌ئی که نمی‌توانی ببینی
هزاران پا و قلبی که با من راه سپرده‌اند
نمی‌دانی که این، من نیستم
«من»ی وجود ندارد
من تنها نقشی‌ام از آنانی که با من می‌روند.
(پاپلو نرودا)

جهان را پشت سر نهاده‌ام، تاریخ را فتح کرده‌ام، ابدیت را پیشاپیش خریده و مرگ را ناامید ساختم. چرا که در این راه تنها من نیستم، بلکه به همراه من، مردمی هستند که با من می‌روند، با من احساس می‌نمایند، با من فکر می‌کنند، با من می‌گریند، و با من در غم‌ها و شادی‌ها شریک‌اند. و درست به همین خاطر است که همواره در تکریم و جویای راهی تازه. همیشه نو می‌شویم. ما خانه به دوشان، که همواره گام در راه‌های نرفته می‌گذاریم، هیچ روزی را از همان جایی آغاز نمی‌کنیم که روز پیش را در آنجا به پایان برده بودیم. هیچ طلوعی ما را در جایی نمی‌یابد که غروب روز پیش ما را در آنجا ترک گفته بود. حتی هنگامی که زمین به خواب می‌رود ما باز در سفریم (وامی از جبران خلیل جبران).

و اکنون - پس از این همه سفر - از گذرگاه تاریخ گذشته و وارد تاریخ شده‌ام. تاریخ این دیار. تاریخ این سرزمین شگفت‌آور. تاریخ! جایی که خیلی‌ها دروازه ورودش را



نمی‌شناسند. اکنون که سرنوشت دستان مرا گرفته و به دروازه تاریخ کشانده است، خود را در آستانه دنیایی می‌بینم که در برابر آنچه از آن زندگی خاکی به چشم آشنا می‌آید، فقط سکوت است و بس. نمی‌دانم اینجا کجاست. عظمت اینجا سخت مرا غافلگیر کرده و زبانم را به بند آورده است. مدت‌ها بود که در بدر به دنبال این مقصد، در کوچه پس کوچه‌های تنگ و تاریک تبریز گشتم. از محله سرخاب و امیرخیزی گرفته تا اهراب و شتریان، از دامنه‌های سه‌دند تا قلل آتشین ساوالان، از جنگل‌های سرسبز ارسباران تا آن گذرگاه‌های تنگ و باریک قلعه‌ای که قهرمانش برای ورود به دروازه‌های تاریخ بیش از دو دهه جنگید، از ستارخان و باقرخان تا آن مشروطه‌گرانی که به گدایی و حمالی افتادند، از شهریار و ساعدی گرفته تا آن نویسنده‌ای که خود به همراه ماهی کوچولوش به آراز پیوست... و ناگاه که غرق این جستجو بودم، من نیز سر از آراز درآوردم- آراز! این کلید طلایی تاریخ سرزمین من- و وقتی از آن گذشتم خود را در پشت دروازه‌های عظیم و سر به فلک کشیده تاریخ دیدم!

آری این چنین بود که پس از این همه سفر، به ناگاه آراز دستم را گرفت، مرا از این دنیای خاکی رهاوند و به دروازه‌های تاریخ رساند. و آنگاه من ماندم با دروازه‌های عظیم تاریخ. و چنان در عظمت آن غرق شدم که توان کوبیدن در از من گرفته شد. پاهایم می‌لرزید. می‌ترسیدم. آری می‌ترسیدم چرا که نمی‌دانستم چگونه با دستان خالی خود بر آن درب سنگین بکوبم! آنگاه پشت دروازه‌های تاریخ بر زمین نشسته و سکوت کردم چرا که احساس کردم تمامی فریادهای من در طول این همه سال، بیش از آوازی نبوده است. و به اندیشه فرو رفتم، به این اندیشه که آنچه برای ساختن این قلعه عظیم و سترگ آورده‌ام، اگر نگویم ریگی، پاره سنگی بیش نبود که هیچ بکار این قلعه نمی‌آمد. در این قلعه عظیم و در بین این ستونهای سترگ و سر بر آسمان کشیده، دیگر چه نیازی به این پاره سنگ‌ها! سکوت کردم... و تو به من حق بده که به غیر از سکوت چاره‌ای نداشتم!

چه می‌گفتم؟ چه می‌گویم؟ این همه سخن گفتن، حرف‌زدن یک لال است از معراج تاریخ، و یا وصف یک کوراست از توصیف یک کاخ با عظمت. چه بگویم که نمی‌توانم. آنچه هست و آنچه می‌بینم، دنیای باشکوه و تازه‌ای ست! تازگی، شکوه و عظمت‌هایی به غیر از آنچه در این دنیا، آنها را با شکوه می‌نامند. اکنون مرا عفو از از سکوت‌م چرا که در مقابل این همه عظمت، جز سکوت نمی‌توان کاری کرد.

۲

«یک روز خواهد رسید که وقتی به گذشته می‌نگری، سال‌های ستیز و مبارزه، از زیباترین خاطرات خواهند بود». اکنون که به این سخن فروید اندیشیده و به گذشته می‌نگرم- به گذشته‌ای که همگی در راه ستیز فرهنگی به سر شده- زیبایی راه‌ها یکایک

در برابر چشمم به تصویر می‌نشینند. اما بگذریم که خلق این همه زیبایی، حاصل سال‌هایی بوده که به تنهایی در درون مان می‌زیستیم، آرزوهای مان را به گور می‌سپردیم، و آزادی را به دار می‌آویختیم در گلوی مان. چه سال‌هایی که تنها روح خسته خویش را با اندوه‌های این سرزمین می‌شستیم، چه سال‌هایی که حسرت‌های مان را به گور می‌سپردیم، چه سال‌هایی که تنها با رنج‌های خویش نجوا می‌خواندیم، و چه سال‌هایی که با دیوارهای شهر به سخن نشست و با زخم‌های خویش می‌زیستیم. هنوز به یاد دارم سالیان اندوهی را که برای رسیدن به پای دروازه‌های تاریخ، با سازه‌های مختلفی می‌رقصیدیم. چه سالیان درازی که امید را تنها در دامن خویش می‌کاشتیم تا بذره‌های آن را از دست نابودی مصون داریم. هنوز سال‌های درازی را به یاد دارم که ردایی از آتش به تن کرده بودیم تا در این سرزمین ابدیت را بیاموزیم. هنوز به یاد دارم سالیانی را که ایستادگی می‌کردیم، آن هم به پای آتشی که خود را به پای آن باخته بودیم. چه سالیانی که برای این سرزمین، آتش نوشیدیم. سالیانی که با پاهای بسته، راه آزادی را ترسیم نمودیم. و... و اکنون تنها پس از این همه بوده که اجازت یافته ام چشم در چشمان این سرزمین نهاده و نام آن را به بلندای ساوالان فریاد زنم.

اما در تمامی این همه راه، تنها من نبودم، بلکه هزاران پا و هزاران قلب‌هایی نیز بودند که با من و به همراه من، در این راه‌ها، راه می‌سپردند، هزاران نفری که تاکنون هرگز فرصت سخن گفتن از آنها فراهم نیامده چرا که هنوز سخن گفتن از این سرزمین را به تمامی به پایان نبرده ایم تا فرصت از خود و دیگران گفتن را داشته باشیم. اما اکنون خوشحالم که فرصت سخن گفتن از یکی از این هزاران قلبی که در این راه همراه ما بوده اند، سخنی گوئیم. او همراهی بود که در تمامی این سال‌های سخت و اندوهگین، استوارانه و پایدار بر سر قرار خویش در این راه ایستاد و لحظه‌ای کنار نکشید. قلب او، قلب آتشی‌نی بود- و هم چنان است- که می‌خواست روشنگری راهی تیره و سهمناک را بر عهده خویش گیرد. قلب او، قلب تپنده‌ای بود که می‌خواست- و هم چنان نیز می‌خواهد- نگذارد خون در رگهای تاریخ این سرزمین از جریان باز ایستد. او در میانه این همه سال و این همه راه، همراه و «همراز» ما شد! که اگر او نبود، هم شمس تبریز می‌لنگید و هم غروب.

اکنون به پاس این همه اشک و عشق، و برای به جای آوردن شکران عملی این امر، ارج نامه‌ای تقدیم خوانندگان می‌گردد، گرچه می‌دانیم که این همه تحفه‌ای بیش نیست. اما باقی بماند برای روزگاری که سخن‌های ما با این سرزمین به تمامی خواهد رسید!



دوكتور حميد شهنانقي

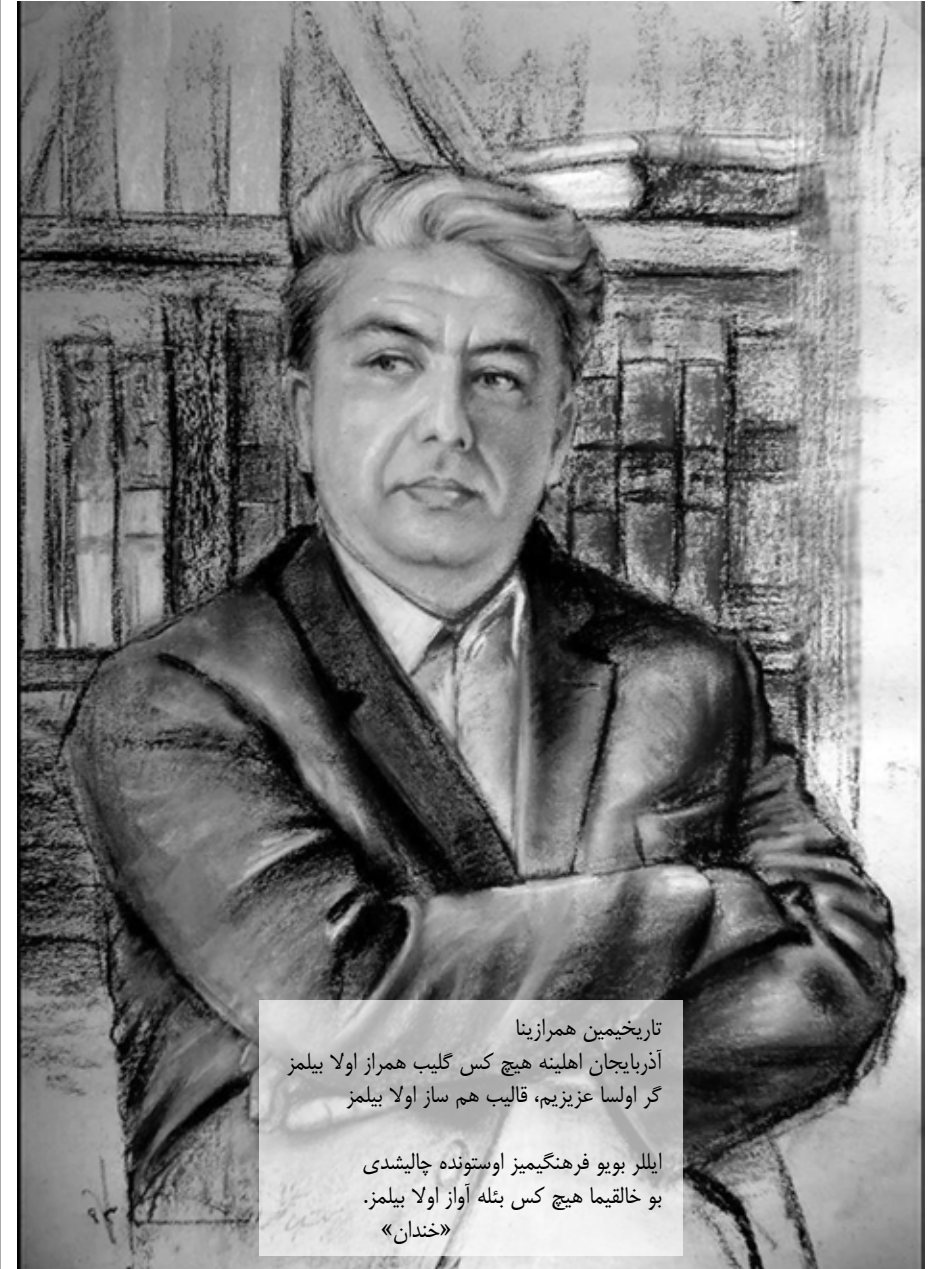
اټلنن يور دونون دردی غمينه

اور کدن يانانين قاداسين آليم

اولو تانرين درگاهينا بيزه وټردیگی بوتون نعمتلره گوره شوکر انديریک. بو نعمتلرين ايچينده بلکه آن ياخشى لاريندان اولان، دوشونجهلى، آيدين، اټلنن و يوردونون قايعيسينا قالان دوستلاريميزديرلار. بټله گوزل وارليقلارى عزيزلهمک و اونلارين قدر - قيمتىنى بيلمک، «آذربايجان» دټيه قلى دټيونلرين هر بيريسينين معنوى پورچودور.

بو عزيز و بټيوک يولداشلاريمزدان بيرى ده چوخ حورمتلى رضا همرازدير. همراز اونلارداندير کى ياشايشينى تکجه اؤزونه ايسته مهييب، يالينز اؤزو اوچون چاپالاماييب؛ «بالاجا قارا باليق» دټديى کيمى اؤزو اوچون بير تیکه يټرده اؤز باشينا فيرلاتماييب و بيز بونو بيليریک و اټله بيلمهلى بيک ده. اټله بونا گوره ده «رضا همراز» ين اؤز عياريندا چکديى زحمتلرينين قدرينى بيلديميميزى خاطيرلاتماق اوچون، اونا الينيزده اولان بو عزيزلمه کيتابينى حاضيرلاديق.

بو کيتابدا يازيسى، مقالهسى و شعرى گټدن هر بير دوستوموزا ميتدارليغيميزى بيلديرک، آلاهدان ايسته بيريرک مدنيتيميزين، ادبياتيميزين، تاريخيميزين و بير سؤزله آذربايجانيميزين باشقا ده يرلى و چاليشقان انسانلارينين قدر - قيمتىنى بيليب و بيلديرمک اوچون، بيزه آرتيق توفيق وټرسين. آمين.



تاريخمين همرازينا
آذربايجان اهلينه هيچ کس گليب همراز اولاييلمز
گر اولسا عزيزيم، قاليب هم ساز اولاييلمز
ايللر بويو فرهنگيميز اوستونده چاليشدى
بو خالقما هيچ کس بټله آواز اولاييلمز.
«خندان»



من عاشق شخصیت‌های خود ساخته هستم!

گفتگویی صمیمانه با رضا همراز

فصلنامه «غروب» تبریز در حال نوشتن می باشم! جسارتاً به همین توضیح مختصر بسنده می کنم.

ناهیدی آذر: اگر برایتان مقدور است، به ازدواجتان هم اشاره ای داشته باشید، تا آنجائی که بخاطر دارم و شنیده ام، مراسم ازدواج شما هم حاوی نکات جالبی بوده است!

رضا همراز: حضور شما عارض هستم که بنده در سال ۱۳۷۶ به سنت حسنه ازدواج اقدام نموده ام. نکته جالب این است که مراسم ازدواج ما، مصادف با سالگرد روز تاریخی ۱۴ مرداد یا همان سالگرد امضای تاریخی فرمان مشروطیت بود و عقد ما در چنین روزی جاری گردید. و نکته جالبتر این است که بنده چون قبلاً شنیده بودم، مرحوم آیت الله خواجه ای در دوره مشروطه زیسته و هوای مشروطه را استشاق کرده اند، بنابراین با پرس و جوی بسیار ایشان را پیدا کرده و با مساعدت و همراهی مرحوم آیت میرزا محمد علی الله اهری تبریزی، موجبات جاری شدن صیغه عقد این وصلت فراهم گردید.

ناهیدی آذر: و اما نتیجه این وصلت؟

رضا همراز: یک همسر نجیب و بسیار قانع و دو فرزند، پسر با نام سالار که در حال حاضر دانشجوی می باشد و دخترم سولماز که در مقطع سال اول دبیرستان مشغول به تحصیل است.

ناهیدی آذر: همراز عزیز! چه عواملی باعث خلق شخصیت رضا همراز شد؟ از دلایل تکوین

ناهیدی آذر: جناب آقای همراز، از اینکه دعوت مارا اجابت نموده و در این گفتگوی صمیمانه شرکت نموده اید کمال سپاس و تشکر را داریم. قبل از هر چیز و مطابق معمول هر گفتگویی خواهش می کنم در مورد بیوگرافی خودتان توضیحاتی ارائه دهید؟

رضا همراز: بنده هم به نوبه خود از شما وزحماتی که کشیده اید تشکر می کنم. بایستی بعرض برسانم از همان اوان کودکی که مصاحبه شخصیت‌های گوناگون و بیوگرافی آنان را مطالعه می نمودم، موضوعی که اغلب موجبات ناخرسندی مرا محیا نموده و به نظرم بسیار نابجا می آمد، طرح مسایلی پیش پا افتاده از جانب آنان بود که اصلاً محلی از اعراب نداشت. بعنوان مثال: من از آدامس خروس نشان خوشم می آمده و یا من در انتخاب نوع میوه، خرمالو را ترجیح می دهم! خوب طرح این موضوعات در یک مصاحبه و خواندن آن برای یک خواننده چه نتیجه ای می تواند داشته باشد؟ به همین خاطر در این موارد از طرح مسایل پیش پا افتاده و بی اهمیت در معرفی خود و شرح بیوگرافی خودم، اجتناب می کنم و در پاسخ به سوال شما همین قدر می‌توانم بگویم که بنا به شهادت سجل ام، در اول خردادماه ۱۳۴۷ در محله حمامال قبری خیابان دوه‌چی تبریز در یک خانواده سنتی و کوچک پنج نفری، با وجود یک خواهر و یک برادر، دیده به هستی گشوده‌ام و از سال ۱۳۵۳ روانه مکتب گشتم. از سال ۱۳۶۳ با صفحه لیخن‌دستان مجله جوانان امروز در زمینه طنز، شروع به نوشتن کرده و پس از انتشار چندین مقاله و کتاب، هنوز هم قلم من بعنوان سردبیر

و پیدایش ابعاد تحقیقی، ادبی و ژورنالیستی شخصیت خودتان بگویند و اینکه چه شاخصه‌هایی محرک شما در این زمینه بوده است؟

رضا همراز: در کتب درسی قدیم سخنی از لقمان وجود داشت که کمابیش همگان آن را بعنوان یک ضرب المثل زمزمه کرده و می کنند: ادب را از که آموختی، از بی ادبان! در اهالی خانواده، اقربا و فامیل ما افرادی با سواد آنچنانی وجود نداشت و یکی از انگیزه‌های اصلی من در کسب علم و دانش و مطالعه مفارقت از همین کم سواد بودن بوده است. همچنین من در دوران کودکیم بر خلاف هم سن و سالانم، مطالعه را بر هر تفریح و یا بازی کودکانه ترجیح می دادم و گویی این علاقه و استعداد در سرشت من نهاده شده بود. وقتی از اغلب هنرمندان عرصه موسیقی این سوال پرسیده می شود که چگونه شما به این هنر روی آوردید، می گویند: گویی در سرشت و ناصیه ما این استعداد نهاده شده بود! من نیز با همین تمثیل می توانم بگویم مطالعه و تحقیق گویی در سرشت من نهاده شده بود. قبل از ادامه این بحث می خواهم خاطره ای که از دوران نوجوانی خودم بیاد دارم را بازگو کنم. وقتی در دوره راهنمایی مشغول تحصیل بودم، در یکی از روزها و در ساعت درس

انشاء، معلم ما از دانش آموزان کلاس خواست که انشای خودشان آماده کرده و بخوانند، نفر اول، نفر دوم و چندین دانش آموز دیگر به تکالیف خود عمل ننموده بودند، معلم بسیار عصبانی شد و گفت: این چه وضعی است؟ اینجا چگونه کلاسی است که کسی به تکالیف خود عمل نمی نماید؟ نوبت به من رسید و من نیز که در ردیف اول نشسته بودم همانند دیگران به معلم کلاس گفتم که انشای خود را نوشته ام! ولی اگر اجازه دهید و تا دوفتر از دانش آموزان که انشای خود را می خوانند، می توانم به این تکلیف خود عمل کنم. معلم قبول کرد و نگاه معنی داری به من کرد و گفت: ببینیم و تعریف کنیم. خلاصه تا انشای یکی دو نفر از همکلاسی ها خوانده شود من انشای خود را نوشتم و سپس با کسب اجازه از معلم به پای تخته سیاه رفته و انشای خود را خواندم. با این کار، جو کلاس عوض شد و معلم گفت: از دوستان یاد بگیرید که در عرض ده دقیقه توانست انشایی به این زیبایی بنویسد. خلاصه علاقه من به تاریخ و ادبیات گویی چنانکه مذکور شد در سرشت من نهاده شده بود و من همواره آن را با تمامی وجود خود یدک می کشیدم. در نهایت در سال ۱۳۶۴ این علاقه در وجود من رنگین تر گردید و موجبات



آشنایی من با مرحوم استاد یحیی شیدا فراهم گردید. ایشان تأثیرات زیادی در تکوین شخصیت فرهنگی ادبی من داشتند تا اینکه در سال ۱۳۶۹ با مرحوم دکتر زهتابی آشنا شدم و ایشان نیز نقش بسزایی در تکمیل شخصیت فرهنگی من داشتند. بدین ترتیب و آهسته آهسته با مطالعاتی که انجام می دادم احساس نمودم برخی از مطالب سطحی نگاری شده و نیازمند نگرشی عمیق دارد چون در ذات من مراجعه بر کنه مطالب وجود داشت و ریشه هر مطلب را کند و کاو می نمودم، در نتیجه متوجه شدم، آنچه که من از سرگذشت برخی از شعرا بدست آورده بودم بسیار پر مغز تر از مطالبی بود که تا آن زمان نوشته شده بود. این همان مشخصه ای بود که تا این مقطع زمانی همواره مرا بسوی تحقیقاتی عمیق تر رهنمون می گردد. بعدها که یواش یواش تحقیقات من می گرفت، تحقیق در خصوص دستنوشته هایی که برخی از دوستان به من دادند و برخی از منابع دست اول را هم که خریداری و یا پیدا می نمودم، مرا در گذر از دوره های مختلف تکامل رهنمون و تا این دوره

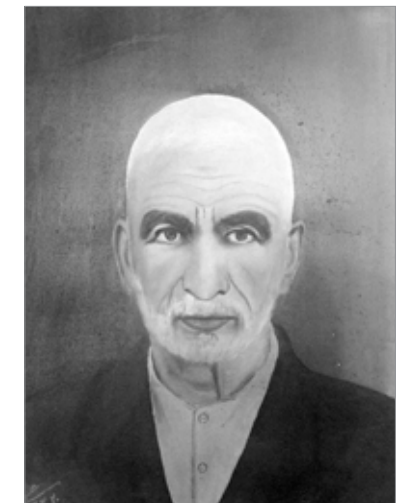
همراهی نموده اند. البته این بدان معنی نیست که من بر سرمنزل مقصود رسیده ام، بلکه همواره در یادگیری و مطالعه خود را یک جستجوگر می دانم. حتی به هنگام استراحت و موقع خواب نیز کاغذ و قلمی در میز کناری تخت من وجود دارد که در هر ساعتی از شب، مطالبی را که به مخیره ام خطور می کند که باید بخوانم و یا بدانم رادر آن یادداشت می کنم تا برنامه مطالعاتی روز بعد من نیز محیا و آماده باشد. این روشهای پایدار باعث گردیده که تاکنون آثار زیادی از تحقیقات من به مرحله چاپ رسیده و یا موجبات حضور من در سمینارهای چندی در داخل و یا خارج فراهم گردیده است.

ناهیدی آذر: جناب آقای همراز، کدام یک از شخصیت‌های ادبی و یا تاریخی آذربایجان که در طول این سالیان در مورد آنان تحقیق نموده و یا در مورد آنان دست بر قلم برده اید، شما را بیشتر از همه تحت تأثیر خویش قرار داده است؟

رضا همراز: تقریباً از همه شخصیت‌هایی که در



■ کربلایی حسن قنداق ساز- پدر بزرگ مادری



■ کربلایی قربانلی پدر بزرگ پدری

زمینه تاریخ و ادبیات آذربایجان قدم مثبتی برداشته اند، سود جسته و به عبارتی مورد علاقه من هستند و من آنها را دوست دارم ولی آنهائیکه دارای شخصیتی خودساخته هستند و با سعی و تلاشی منحصر بفرد مسیر تکامل را طی نموده اند از دیدگاه من جایگاه ویژه ای دارند و مرا تحت تأثیر شخصیت خود قرار داده اند. بعنوان مثال می توانم از استاد یحیی شیدا نام ببرم. چون ایشان علیرغم اینکه شانس دستیابی به تحصیلات آکادمیک را نداشتند ولی با سعی و تلاشی مثال زدنی خودشان را به مدارج عالی رسانیده بودند. در حالیکه عده ای از شخصیت‌های فرهنگی ما با اینکه موفق به تحصیل در دانشگاه های مهم کشور و یا مراکز علمی مهم جهان، همانند دانشگاه سوربون فرانسه و یا آکسفورد انگلستان شده بودند، پیشرفتهایی که بدست آورده بودند در مقایسه با ایشان آنچنان هم چنگی به دل نمی زد. من مدرک گرایی را امری مردود می دانم و سوادگرایی را برترین مقیاس سنجش یک شخصیت فرهنگی، ادبی می دانم چراکه مرحوم

استاد شیدا محتملاً مدرک دیپلم دوره متوسطه را هم نداشتند ولی تأثیر فعالیت‌های ایشان بر همه آشکار است. همچنین استاد محمد علی فرزانه که قلمش واقعاً محشر است چه در ترکی و چه در فارسی. یا بعنوان مثالی دیگر، شخصیت‌هایی که در جریانات حکومت ملی آذربایجان، سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ ه.ش مجبور به ترک آذربایجان و مهاجرت به باکو و کشور اتحاد جماهیر شوروی سابق شدند، سواد و یا تحصیلات آنچنانی نداشتند ولی انگیزه کسب علوم در آنها باعث گردید به هنگام بازگشت به وطن خویش کوله باری از علم و تجربه را با خود یدک می کشیدند و اغلب موفق به اخذ مدرک دکتری و پی اچ دی از این کشور گشته بودند. بعنوان مثال می توانم پروفیسور علی مینایی تبریزی، پروفیسور حمید محمدزاده، پروفیسور محمدتقی زهتابی، پروفیسور غفار کندلی، پروفیسور غلامحسین بیگدلی و... را نام ببرم که بسیار شیفته شخصیت خود ساخته آنان هستم و باید تأکید کنم که آنها بدون هیچ ترددی در جهت توسعه علم و سواد خویش، علیرغم همه



■ پدر

سختی‌ها تلاش و کوشش نموده‌اند و به مدارج بالایی دست یافته‌اند. پروفیسور غفار کندلی به هنگام ترک موطن خویش محصلی بیش نبود ولی امروزه وقتی از شاعر پر آوازه آذربایجان، امام خاقانی سخنی به میان می‌آید، نظریات این شخصیت خودساخته جایگاه والایی در این خصوص دارد. حال اینکه اساتیدی که در حوزه دانشگاه ادعای خاقانی‌پژوهی دارند و در شرایطی مساعد مشغول فعالیت هستند به چنین جایگاهی دست نیافته‌اند. من عاشق چنین شخصیهایی هستم. شخصیهایی که بدون هیچ ادعا و چشم داشتی راه خدمت به خلق خویش را برگزیده‌اند. البته در این گفتگو مجال نیست که من از همه این شخصیهای خودساخته نامی به میان آورم و به همین چند نفر بسنده می‌کنم ولی کم نبوده‌اند شخصیهایی که با کمترین امکانات بیشترین خدمات را در حوزه فعالیت خویش به نمایش گذارده‌اند و نام خویش را در دفتر تاریخ و ادبیات آذربایجان جاودانه نموده‌اند. البته شخصیهای معاصرمانند استاد علی نظمی را نیز می‌توان نام برد که ایشان هم علیرغم اینکه موفق به اخذ مدارک آکادمیک نگشته و فقط به تحصیلات



کلاسیک بسنده نموده، ولی به جرات می‌توان ایشان را در زمینه ماده تاریخ نویسی در ایران و آذربایجان مقام اولی داد و این فقط نظر شخصی بنده نبوده و همگان براین واقعیت اتفاق نظر دارند. من شیفته چنین شخصیهایی هستم.

ناهدی آذر: جناب آقای همراز، به نکته مهمی اشاره نمودید، سوالی که در این زمینه به ذهن می‌رسد این است که چرا باوجود فعالیت مراکز دانشگاهی و حضور اساتید بسیاری در این مراکز، اغلب سنگینی تحقیق و نگارش تاریخ ما برعهده همین شخصیهای خودساخته گذارده شده و آثار بارزش بسیاری که تاکنون به ورطه ظهور رسیده اغلب حاصل زحمات این قشر می‌باشد؟ این دو قشر فرهیخته را چگونه مورد قیاس قرار می‌دهید؟

رضا همراز: آقای ناهیدی آذر، شما بهتر از هرکسی می‌دانید که تحقیق و نگارش حاصل سواد، مطالعه و اندیشه یک فرد می‌باشد. اجازه دهید بنده از همین شهر مثالی بیاورم. دانشگاه تبریز دارای سابقه ای ۷۴ ساله می‌باشد، یعنی در دوره حکومت ملی و از سال ۱۳۲۵ ه.ش این دانشگاه تاسیس گشته و اگر گیرودار فروپاشی این حکومت را هم مدنظر قرار دهیم از سال ۱۳۲۷ ه.ش این دانشگاه بطور رسمی آغاز بکارنموده، ولی علیرغم این سابقه طولانی، شما به این سوال من پاسخ دهید که این دانشگاه تا این لحظه در زمینه تاریخ، فرهنگ و ادبیات آذربایجان چه قدم مثبتی را برداشته است؟ آیا آکادمیسی‌های این دانشگاه اقدامی برای نگارش تاریخ مدون آذربایجان انجام داده‌اند؟ آیا در مورد شعرای آذربایجان مطلبی نگاشته شده است؟ آیا فرهنگ آذربایجان را با نگرشی علمی مورد تحقیق و بررسی قرار داده‌اند؟ آیا در زمینه ادبیات آذربایجان و یا تصحیح دیوان شعرای آن قدمی برداشته شده است؟ تاریخ مشروطه سر از این دانشگاه قد علم کرده، تاریخ

نهضت آزادستان شیخ محمد خیابانی چطور؟ و... البته چند نمونه انگشت شمار در این زمینه موجود است که از جمله آن می‌توان به مجلد دیوان همای تبریزی که توسط مرحوم دکتر عیوضی نگاشته شده اشاره نمود که متأسفانه در مقدمه این کتاب نیز نگرشی مغرضانه به ادبیات آذربایجان موجود می‌باشد که جای سخن بسیار دارد و یا کتاب سخنوران آذربایجان نوشته مرحوم عزیز دولت آبادی و یا تذکره‌هایی چند مانند مجمع الخواص که توسط مرحوم دکتر خیام پور نگاشته شده، چیز دیگری به چشم نمی‌خورد و در مورد فرهنگ و تاریخ آذربایجان این دانشگاه فاقد برنامه بوده و به همین دلیل آثار قابل قبولی تاکنون ارائه نشده است. ولی خارج از محیط دانشگاه، بعنوان مثال بخشی از تاریخ ما توسط آقای رئیس نیا نوشته شده، چرا که ایشان فردی دانشگاهی و یا چهره ای دانشگاهی محسوب نمی‌گردند، البته بایستی تحصیلات آکادمیک ایشان را فراموش نمود ولی فردی متناسب به دانشگاه نیستند. همچنین در زمینه تاریخ معاصر و مشروطه نیز، بعنوان مثال جنبش آزادستان شیخ محمد خیابانی توسط مرحوم استاد ناهیدی آذر نوشته شده که ایشان نیز علیرغم تحصیلات آکادمیک، فردی دانشگاهی محسوب نمی‌شدند، در حالیکه این آثار بایستی محصول دانشگاهیان می‌بود. باز هم سوالی که می‌توان مطرح نمود چرا تاکنون دانشگاه تبریز در رابطه با انقلاب مشروطه حرکت قابل قبولی از خود نشان نداده است؟ البته در این میان بایستی حساب برخی از شخصیهای دانشگاهی را که فعالیتهای آنها به نوعی مغرضانه و یا سمت و سوی مشخصی داشته‌اند، را از حساب کم کاری دیگر دانشگاهیان جدا نمود. مرحوم دکتر منوچهر مرتضوی یکی از اساتید و چهره‌های شناخته شده دانشگاهی بودند که سالهای سال در زمینه تاریخ و ادبیات به قلمفرسایی پرداختند و مدتی هم بعنوان رئیس دانشگاه تبریز به ایفای نقش پرداختند ولی متأسفانه نه آثار ایشان در زمینه خدمت به فرهنگ

و ادب شهرما نمره قابل قبولی گرفته و نه در میان مردم ما جایگاه مناسبی یافته است. یکی از دوستان که در مراسم تدفین ایشان حضور داشتند اظهار می‌نمودند که فی‌حیث‌المجموع تعداد شرکت‌کنندگان در این مراسم از پنجاه نفر تجاوز نمی‌نمود که این موضوع باعث دلخوری یکی از حضار گردیده بود. این فرد معترض با چاشنی مبالغه مدعی بوده که چنین شخصیتی برجسته و شناخته شده در سطح جهان شایسته چنین مجلس ترحیمی نمی‌باشد و تبریز قدردان دانشمندان خودش نیست و اگر شخصیتی همانند «جواد نعره» فوت می‌نمود، بازار تبریز تعطیل و هزاران نفر در مراسم تشییع او شرکت می‌نمودند و... خلاصه این دوست ما در پاسخ همان فرد معترض می‌گوید: «جواد نعره که با فرهنگ و زبان این مردم کاری نداشته است! ولی دکتر مرتضوی با این زبان و فرهنگ به مقابله پرداخته و حتی راه توسعه آن را نیز سد نموده است. و یا اینکه دکتر مرتضوی در طول شصت سال سابقه قلم‌فرسایی خود کدامین نوشته و یا مقاله را در خصوص زیبایی‌های فرهنگ، ادبیات و زبان مردمان سرزمین آذربایجان و یا شعرای تبریز منتشر نمود که اکنون منتظر قدردانی این مردم از ایشان باشیم؟ دریغ از یک نوشته در مورد اشعار فضولی! دریغ از یک مقاله در مورد همای تبریزی و یا صائب تبریزی، مگر نمایشی از تحریف و چند خطی مغالطه!»

و اما در دوره ای که مرحوم میر ودود سید یونسی، رئیس اسبق کتابخانه ملی تبریز، زمانی کتاب دیوان صائب تبریزی را منتشر نمود، علیرغم اینکه شاعر پر آوازه آذربایجان، صائب، صراحتاً به تبریزی‌الاصل بودن خویش اقرار و دوره تولد و حضور خویش در زادگاهش را با دوره تسلط امپراطوری عثمانی بر آذربایجان و تبریز منطبق می‌داند. دکتر مرتضوی در مقدمه این کتاب به اصفهانی بودن صائب تبریزی اصرار می‌ورزد. آیا واقعا ایشان به این موضوع واقف نبودند؟





بگذارند. و همچنانکه نوشته شد و خواندیم، مراسم این بزرگوار همانند مراسم تدفین استاد شهریار یکی از معظم ترین اجتماعات مردمی در تبریز بود. پس این سوال مطرح می شود که چرا در مراسم شخصیتی آکادمیک فقط پنجاه نفر حضور یافته ولی در مراسم یک خادم خلق هزاران نفر با حضور خویش خیانانها را بسته و شهر را به تعطیلی می کشاندند تا تالم خود را در فقدان خادم خویش به نمایش بگذارند. ما باید درسی که در این وقایع نهفته را بدرستی بیاموزیم.

ناهیدی آذر: جناب آقای همراز، برخی از تاریخ نگارانی که در زمینه تاریخ معاصر آذربایجان نظریه پردازی می کنند، علیرغم علم بر این واقعیت که تاریخ نگاشته شده، توسط تاریخ نگاران پهلوی تبار مهندسی و وارونه انگاری گردیده و خود نیز بر آن اذعان می کنند، چرا نوشتجات خود را با استناد بر همین منابع منتشر می کنند و حتی در برخی از موارد نیز حرکت های مردمی را استنادا به باد انتقاد گرفته و بر این تحریفات دامن می زنند؟

رضا همراز: انتقاد نمودن کار بسیار آسان و راحتی می باشد ولی تحقیق و یا اثبات یک موضوع تاریخی کار بسیار صعبی می باشد. برخی از تاریخ

نگیرد! بقول شاعر که می گوید:
اثل اوژو یاخشینی پیسندن سچنه جک
اثلینه باغلی اولان یوکسه له جک!

بعنوان مثال من خوب بخاطر دارم در آن زمان، مطبوعات در مورد مراسم تشییع استاد شهریار نوشته بودند که این مراسم از معظم ترین و مجلل ترین مراسماتی بود که تاکنون برگزار گردیده است چرا که شهریار نه تنها در مقابل خلق خویش قرار نگرفت بلکه همیشه دغدغه و سعی او بر این بود که اوراق زرینی بر صفحات فرهنگ و ادبیات وزین مردمان خویش بیافزاید. من در آن مقطع زمانی مشغول انجام خدمت سربازی بودم و توفیق شرکت در این مراسم را نداشتم ولی در مراسم چهلم از نزدیک شاهد برپایی معظم این مراسم بودم و تکمیل عرایض می توانم به مراسم تدفین حسن آقا دمیرچی یا همان حسن آذربایجان اشاره نمایم که یکی از خادمین فرهنگ همین مردم بود و حضور گسترده آحاد مردم در این مراسم نیز زبانزد خاص و عام گردید. او همزمان که یکی از خادمین موسیقی آذربایجان بود، خادم فرهنگ خلق خویش نیز بود، به همین خاطر از زن و بچه و پیر و جوان بطور خودجوش در این مراسم شرکت جسته بودند تا بدینوسیله قدرانی خویش را از این شخصیت مردمی به نمایش

تعداد انگشت شماری همانند استاد رحیم رئیس نیا، مرحوم استاد عبدالحسین ناهیدی آذر، استاد طباطبایی و دیگر اساتید صاحب نام، تافته جدابافته این قشر می باشند و با خلق آثاری بی بدیل همواره مایه مباهات ما گشته اند.

ناهیدی آذر: جناب آقای همراز، به نظر شما آیا مردم تبریز یا آذربایجان قدران خادمین فرهنگ و ادب خویش هستند و جایگاه و ارزش فرهیختگانی که عمر خود را صرف خلق خویش نموده و قلم خود را در این راه بکار گرفته و اند را می دانند؟ آیا بکار گیری صرف متد دانشگاهی در کسب جایگاه مردمی کافی است یا بایستی در میان آحاد مردم هم حضور داشت و از نزدیک احوالات آنان را نیز مد نظر قرار داد؟

همراز : من بکار گیری متد علمی و دانشگاهی را در خلق آثار فرهنگی و ادبی واجب می دانم، بشرطی که این آثار تحت تاثیر برخی از جریانات فکری قرار نگرفته و رودروی منافع خلق قرار

خلاصه اینکه این مردم خادمین خود را خوب می شناسند و متأسفانه نقش دانشگاهیان در زمینه فلکلور، ادبیات و تاریخ آذربایجان همچنان کم رنگ باقی مانده است. البته دانشگاهیان ما در دیگر زمینه های علمی از قبیل علوم مهندسی و شیمیایی و صنعتی کارنامه قابل قبولی از خود ارائه نموده اند ولی در زمینه های یاد شده رکود شدیدی احساس می شود و این بخش دانشگاهی ما فقط به تولید مدرک پرداخته و فارغ التحصیلان مربوطه یا استحال شده و یا حتی به نوعی به مبارزه با فرهنگ و ادبیات بومی خویش پرداخته اند. در واقع همین خلاء باعث گردیده که غیر بومیانی مانند ماهیار نوابی از اهالی شیراز و در مقام یک محقق که توانایی تکلم به زبان ترکی را هم نداشته، در رابطه با ریشه های باستانی زبان مردمان آذربایجان مدعی اکتشاف می شود و مجربین دانشگاهی ما همچنان در حاشیه باقی می مانند. اگرچه عده زیادی از ذکر این موضوع مهم اجتناب می ورزند ولی من از بحث در این باره هیچ ابایی ندارم. البته بازهم تکرار می کنم،



■ از راست: محمود شاطریان - حسینقلی سلیمی - رضا همراز

نگاران ما راحت طلبی را پیشه نموده و فقط به منابعی استناد می کنند که در دسترس بوده و زحمت جستجوی بیشتر را بخود نمی دهند. من نویسندگانی سراغ دارم که مجلدی ۳۰۰، ۴۰۰ و یا ۵۰۰ صفحه ای را منتشر نموده اند که فقط توانسته اند ۲۵ یا ۳۰ رفرنس را معرفی نمایند. آیا برای کتابی با این حجم رفرنسی به تعداد ۳۰ یا ۴۰ عدد و مطالعاتی چنین اندک قابل قبول و منطقی می باشد؟ این اشخاص بایستی به کنه مطالب مراجعه می نمودند و دامنه جستجوی خود را وسعت می بخشیدند. البته در مقام مقابل نیز تاریخ پژوهانی هم هستند که به ریشه مطالب مراجعه نموده و منابع تاریخی را زیرورو می کنند. بعنوان مثال من مقالاتی خوانده ام که برای هر کدام حداقل ۴۰ رفرنس معرفی نموده و تا کنه و ریشه مطلب رفته اند. من معتقد هستم که ما در خلق آثار بایستی بیشتر بر منابع پایه اقتدا نماییم تا منابع ثانویه، البته دسترسی بر این منابع نیز مشکلات خاص خودش را دارد که یا در دسترس نبوده و یا دسترسی بر آنها مقدور نمی گردد. بعنوان مثال در مراجعه برای دستیابی به منابع پایه یقیناً کتابخانه

ملی همکاری های لازم در تسهیل این شرایط را فراهم نخواهد نمود. و یا در مراجعه به سازمان اسناد و دیگر ارگانهای دولتی سختی هایی وجود دارد که همگان بر آنها واقف هستند. یک روز مسئول مربوطه در محل مربوطه حاضر نخواهد بود، روز دیگر شرایط ارائه خدمات فراهم نخواهد شد و یا از چندین منبع موجود فقط دو یا سه منبع را در اختیار ما قرار خواهند داد، و مشکلاتی از این قبیل. ولی علیرغم همه این سختی ها مراجعه بر منابع پایه بایستی برای ما از اهم اولویتهایی قرار گیرد که در زمینه تحقیقات تاریخی مد نظر قرار می دهیم. در مطالعه آثار بنده نیز اگر دقت فرموده باشید در اغلب نوشته هایم به این مهم توجه نموده و فقط در مواقعی که امکان دسترسی از هیچ طریقی فراهم نگردیده، منابع ثانویه را تحت عنوان رفرنس معرفی نموده ام. در اهمیت مراجعه به منابع پایه، یک مثال ساده برایتان می آورم: من در ضمیمه کتاب «یادداشت هایی از تاریخچه زبان و ادبیات ترکی تا عصر صفوی» خودم مقاله ای با موضوع «آذربایجان یا آران» نوشته ام و اخیراً در مورد آن به نکته بسیار جالبی برخورد نموده ام.



■ رضا همراز در محضر استاد دکتر محمد تقی ذهابی

یکی از منابع من در این نوشته، کتاب المعجم فی معاییر اشعار العجم می باشد. همچنانکه می دانید این کتاب یکی از منابع پایه می باشد که توسط شمس قیس رازی نگاشته شده است. مصححین این کتاب محمد قزوینی و مرحوم استاد مدرس رضوی می باشند که مورخین و اهالی ادبیات در استخواندار بودن، سواد و آثار این دو شخصیت و مدرک بودن آنان شبهه ای ندارند. من در آنجا از این دوشخصیت نام برده و نوشته ام که در کتاب المعجم نام «آذربایجان یا آران» آورده شده است. در ضمن این مقاله من نیز از آن زمان و حداقل در بیست نشریه به چاپ رسیده است. متأسفانه اخیراً کتاب المعجم با تصحیح شخصی با نام سیروس شمیسا تجدید چاپ گردیده، آن مطلب با ظرافتی مثال زدن مهندسی شده و به جای «آذربایجان یا آران»، «آذربایجان و آران» نوشته شده که نمایانگر ادامه سیاست تحریف و دستکاری منابع تاریخی و حتی منابع پایه آن می باشد که اهمیت رسالت و دقت محققین را بیش از پیش به ورطه ظهور می رساند. پس ما نه تنها بایستی منابع پایه را مد نظر قرار دهیم بلکه به چاپ نخست و یا دوم و چندم، حتی مقایسه آثار مصححین آنها نیز دقت لازم را بخرج دهیم.

ناهیدی آذر: توصیه شما به محققین جوان چیست؟
آنان که جدیداً پایه عرصه تحقیق گذارده و یا آنانی که شخصیت هایی مثل شما را بعنوان یک الگو برای خودشان در قرار داده اند؟

رضا همراز: بنده نه بعنوان یک توصیه بلکه در مقام ارائه یک پیشنهاد از این عزیزان می توانم خواهش کنم که زیاد بخوانید و زیاد مطالعه کنید و کم بنویسید! و حداقل امکان - همچنانکه گفتم - توجه خویش را بر روی منابع پایه متمرکز کنند چون اغلب منابع ثانویه ما دستکاری و تحریف شده اند که مثالی نیز براین عمل غیر اخلاقی و غیرحرفه ای آوردم. بایستی کلیه نسخ چاپ

اول، چاپ دوم و دفعات بعدی کتابهای پایه را مطالعه و با خط فکری مصحح و یا نویسندگان و منتشرین آنها آشنا شویم تا از هرگونه تحریف و یا تغییر، مطلع و آگاهانه در مسیر تحریر آثار خود قدم برداریم. بعنوان مثال تاکنون این همه در مورد قیام شیخ محمد خیابانی کتاب و مطلب چاپ شده است ولی اگر شما از هر کسی بپرسید که کدامین کتاب در این باره می تواند بعنوان یک اثر تاریخی مورد قبول واقع شود، می گویند کتاب علی آذری و کتاب عبدالحسین ناهیدی آذر. و نکته جالب این است که نوه مرحوم خیابانی نیز به این موضوع صحنه می گذارد، در حالی که تاکنون حداقل سیزده جلد کتاب در این ارتباط نوشته شده ولی فقط این دو مورد در مرکز توجه علاقه مندان واقع گردیده است. پاسخ به چرایی این موضوع درواقع همان نکته ای است که ما سعی در بیان آن داریم. در نهایت بازهم پیشنهاد خود را تکرار می کنم: زیاد بخوانید و کم بنگارید!

ناهیدی آذر: آقای همراز، اخیراً در شهر های مختلف ایران و آذربایجان و از جمله شهر تبریز، جراید و نشریات گوناگونی در زمینه تاریخ و فرهنگ آذربایجان و یا مجلاتی به زبان ترکی منتشر می کردند. لطفاً نظر خود را در این ارتباط توضیح دهید. آیا این کمیت را کافی می دانید؟ نظر شما در مورد کیفیت آنها چیست؟

همراز: به طور قطع این تعداد را کافی نمی دانم. این تعداد نشریه در قیاس با میزان نفوس ترک زبانان ساکن ایران قطعاً کافی نیست. در این باره می خواهم سخن وزیر امور خارجه وقت، آقای صالحی را ملاک عرایض خویش قرار دهم که در یکی از مصاحبه های خود، چهل درصد از جمعیت ساکن ایران را ترک زبان معرفی نمودند. البته عده ای این میزان را بیشتر هم می دانند ولی اگر بر اساس همین تعریف نیز بخواهیم به پاسخ سوال شما برسیم، تعداد نشریات منتشر شده در قیاس



با میزان جمعیت ترک زبان کشور بسیار ناچیز و اندک می باشد. متأسفانه از میان این تعداد اندک نیز نشریاتی که بتوانند نمره قابل قبولی بگیرند، بسیار کم تعداد هستند. البته دولت نیز می بایست به این موضوع اهتمام بیشتری داشته باشد و به جراید و روزنامه نگاران میدان دهد تا بتوانند بطور مستقل به رشد و بالندگی برسند. در ضمن بایستی پاسخ این سوال را هم مد نظر قرار دهیم که از ۴۰ ویا ۵۰ جریده ای که هم اکنون در شهر تبریز به مرحله چاپ می رسند، کدام یک از آنها «روزنامه» و کدام یک از آنها «روزی نامه» هستند و سپس به قضایای کارشناسانه بنشینیم! تعداد نشریات و یا روزنامه های منتشره در حوزه تاریخ و ادبیات آذربایجان نیز بسیار قلیل و انگشت شمار است، آن هم وقتی با سردبیرانشان به صحبت می نشینیم از مشکلات تهیه کاغذ و یا پخش و صدها مشکل دیگر داد سخن می دهند. حقیقتاً چه ارگانی باید به این مشکلات رسیدگی کند؟ چه کسی به یاری اهالی قلم خواهد شتافت؟ ولی در هر حال امیدوارم روز بروز به میزان این نشریات افزوده شود. این نکته را نباید فراموش کنیم که در هر حال چاپ

یک نشریه بهتر از خالی ماندن کیوسک روزنامه فروشی های ما است و صدالبته که در میان نشریات مذکور، نشریات سطح بالایی نیز وجود دارد که دوسه مورد از آنها را بنده مرتباً مطالعه و دنبال می کنم و بعنوان یک علاقه مند از همه اهالی جراید و صاحبان قلم که در این وادی تقبل زحمت نموده اند کمال تشکر و سپاسگذاری را دارم و خسته نباشید عرض می کنم.

ناهدی آذر: آقای همراز! مجله غروب که جنابعالی سردبیر آن می باشید در چه حال است؟ ما خبردار شده ایم که جنابعالی پس از چاپ ۱۷ شماره از این مجله و به مناسبت تقارن با یکصدمین سال جنبش آزادیستان شیخ محمد خیابانی اقدام به تهیه ویژه نامه ای در این رابطه نموده اید. آیا روند سیر تکاملی این مجله غروب را قابل قبول می دانید؟ برنامه هایی که بعنوان سردبیر برای انتشار این مجله مد نظر قرار داده اید دارای چه فرازهایی هستند؟

رضا همراز: آقای ناهیدی آذر، ای کاش این سوال



■ رضا همراز در محضر استاد غلامحسین فیروزفر

را از شخص مطلع دیگری می پرسیدید. بقول قدما: کس نگوید که دوغ من ترش است! حال اگر من از این مجله بد بگویم که جایی برای بد گفتن ندارد و اگر بخواهم از آن تعریف کنم و بگویم در این میدان برای آن حریفی نمی بینم، باز سخن زبینه ای بر زبان نرانده ام، ولی به جرات می توانم بگویم مجله غروب در عرصه جراید آذربایجان یک نقطه عطف محسوب می گردد. ۱۷ شماره از این مجله تاکنون منتشر و شماره ۱۸ نیز زیر چاپ می باشد. کل صفحات غروب مشتمل بر ۷۰۰۰ صفحه مطلب و نوشتار بوده که در مورد مقایسه آن با دیگر جراید موجود نیز خوانندگان و صاحبان بایستی اظهار نظر نمایند. متأسفانه دیگر مجلاتی که بصورت فصلنامه یا ماهنامه منتشر می شوند، اغلب در قالب یک مجله نزدیک به دویست صفحه ای آن هم حاوی مطالبی تکراری هستند و بایستی از منتشرین آنها پرسیده شود که آیا به غیر از فضولی و واقف و شاه اسماعیل خطایی، شعری دیگری در آذربایجان نزیسته اند؟ آیا موضوعات دیگری به غیر از مطالب کلیشه ای و کلاسیک را نمی توان مد نظر قرارداد؟ خوانندگان به خوبی متوجه هستند که دیدگاه مجله غروب در قیاس با دیگر جراید کاملاً متفاوت است. یکی از دلایل این تفاوت نحوه جمع آوری مطلب در این نشریه می باشد که برخلاف دیگر نشریات که از نویسندگان و محققین فقط طلب مطلب می شود، ما در این نشریه موضوع مطالب مورد نیاز را به اهالی قلم و همکاران اعلام و بسیار اتفاق افتاده که دو یا سه بار مطالب آنان را عودت و مجدداً تقاضای مطالبی بدیع تر نموده ایم که نهایتاً موجب افزایش کیفیت و سطح مجله ما گردیده است. بازخورد این موضوع را می توانیم از ایمیل ها، تماس های تلفنی و یا پیامهای مکتبی که بواسطه دنیای مجازی دریافت می کنیم، مشاهده کنیم. این واکنش ها که اغلب به مدیر مسئول، سردبیر، هیئت تحریریه و دبیران بخشهای مختلف منعکس می گردد،

در واقع حاصل زحمات بسیار زیادی است که در تولید و تحریر این نشریه کشیده شده و دامنه رضایت خوانندگان آن از مرزهای ایران نیز فراتر رفته است. شما در کدامین نشریه از این دسته، صفحاتی مشتمل بر تئاتر و یا موسیقی و حتی سینما مشاهده می کنید که توسط افرادی زبده و با زبانی معاصر و در یک مجموعه همگن نگاشته شده باشد؟ در زمینه تاریخ، ادبیات، شعر معاصر، شعر جهان، اندیشه و تفکرات و اندیشه انسانی نیز نهایت سعی و تلاش گردیده و به نظر من کارنامه قابل قبولی ارائه شده است. البته کسانی که این نشریه ۵۰۰،۴۰۰ صفحه را در طول یک هفته و یا ده روز مطالعه می کنند، انتقاداتی از مطالب آن می کنند که قابل قبول می باشد ولی در مقام مقایسه، من نشریه ای که بتوان با این مجله مقایسه نمود را ندیده ام. لازم به ذکر می باشد که این مجله امتیازات دیگری نیز دارد که اصولاً نباید از زبان من شنیده شود و خوانندگان و علاقه مندان بایستی در مورد آن اظهار نظر نمایند.

ناهدی آذر: از آرزوهای خودتان بگویید! دوست دارید آینده را چگونه ببینید؟ سوال کلی خودم را این گونه مطرح می کنم: رضا همراز چه آرزویی دارد؟

رضا همراز: آنچه که به ما زندگی می بخشد، آرزوهای ماست. من می توانم آرزوها را به بال پرندگان تشبیه کنم! هیچ پرنده ای بدون بال یارای پرواز ندارد و اگر پرواز نکند، همانند مرغ های خانگی بایستی سکون اختیار نماید و علیرغم اینکه در قاموس او پرواز نهاده شده، به یک زندگی یکنواخت در قفس اکتفا نماید. من نیز آرزوهای زیادی دارم، آرزو می کنم روزی در همه زمینه ها، از جمله فرهنگ، تاریخ، ادبیات و حتی اقتصاد ما از شکل کنونی خود به شکلی کاملتر و زیباتر درآید. البته من از این پیشرفت و تکامل مطمئن هستم چراکه بارقه های آن را می بینم و خوشبینی من



نیز گواه از این زیبایی دارد و من که شخصی مثبت اندیش می باشم از این رویه مطمئن هستم. امیدوارم روزی ما نیز امکان تحصیل در مدرسی به زبان مادریمان را داشته باشیم، دانشگاههایی به زبان خودمان داشته باشیم و بتوانیم این زیبایی ها را با تمامی وجودمان لمس کنیم. من آرزو می کنم عمر من کفاف دیدن و عملی شدن این آرزوها را بدهد و اگر مرگی نیز درمیان باشد که هست بعد از آن اتفاق بیافتد.

ناهدی آذر: سالی که می بایست در بخشهای نخستین مطرح می شد، در رابطه با کتابهایی است که تاکنون منتشر نموده اید و یا در حال انتشار می باشد، همچنین پروژه هایی که برای تحریر و انتشار مد نظر قرار داده اید، اگر توضیحی دارید، بفرمایید.

رضا همراز: تا این لحظه بیست و یک جلد کتاب من بصورت رسمی و سه جلد بصورت غیر رسمی یعنی در قالب تکثیر خصوصی چاپ و منتشر گردیده است. از جمله کتابهایی که زیر چاپ می باشند، خاطرات مرحوم پروفسور حمید محمد زاده می باشد که احتمالا تا یک ماه آتی منتشر گردد. کتاب پنج مقاله از پروفسور تورخان گنجی ای تبریزی زیر چاپ می باشد، کتاب خاطرات مرحوم استاد محمد علی فرزانه به زبان ترکی می باشد که در مراحل تایپ می باشد. البته آثار زیاد دیگری نیز در حال آماده شدن دارم که از جمله آنها می توانم به دیوان غزلیات مرحوم حاج سید یوسف نجمی تبریزی و همچنین مجموعه اشعار ترکی شاعر بزرگ و نهنگ آذربایجان، صائب تبریزی اشاره نمایم. البته اشعار ترکی صائب که تاکنون فقط ۱۲۲ بیت از آن چاپ رسیده بود، با تلاشی بسیار و مراجعات من به کتابخانه های داخل و خارج از کشور به ۱۵۴ بیت ارتقاء داده شده است که به نظر من موفقیت بزرگی در زمینه نشر آثار ترکی این شاعر پر آوازه می باشد. حداقل چند جلد مجموعه

مقالات بنده و اثری که در باره مرکز غیبی نگاشته ام از جمله آثار چاپ نشده بنده می باشد که تعداد آنها از آثار چاپ شده ام بر مراتب بیشتر می باشد که امید وارم بتوانم امکان چاپ و تقدیم به علاقه مندان فرهنگ و تاریخ آذربایجان را بیابم.

ناهدی آذر: لطفا در مورد کتابخانه شخصی خودتان نیز توضیح دهید؟ آنچه که بسیار محتمل به نظر می رسد جنابعالی در طول این سالها کتابخانه عظیمی را تدارک و کتابهای ارزشمند زیادی را جمع آوری نموده اید.

رضا همراز: عظیم که چه عرض کنم. بلی کتابخانه ای است که باعث می شود کمتر به دیگران مراجعه کنم. اگر حمل بر تفاخر نباشد کتابخانه شخصی من کتابخانه ای بسیار ارزشمند است.

ناهدی آذر: یک سوال خصوصی دیگر نیز به ذهنم می رسد، مبنی بر اینکه پس از شما آخر و عاقبت این کتابخانه نفیس چه خواهد شد؟ آیا تدبیری برای حفظ آن اندیشیده اید؟ آیا این مجموعه ارزشمند را اهداء خواهید نمود؟

رضا همراز: آقای ناهیدی آذر، جالب است بدانید که این سوال را اغلب دوستان نزدیک از من پرسند. اما دلیلش را نمی دانم! واقعیت این است که من در میان اهالی خانواده وصیت کرده ام که اگر روزی از خواب بیدار شده و مرا در میان جمع خودتان نیافتید، مجدانه در حفظ این کتابخانه بکوشید و نگذارید پراکنده شود. من با هزاران زحمت و خون دل این کتابها را جمع کرده ام. در هر حال اگر امکان نگهداری آن برایتان مقدور نشد، حداقل کتب اهدایی این مجموعه را نگه دارید، و بقیه کتابها را نیز به هیچ عنوان و به هیچ محلی اهدا نکنید! آنها را در همین آذربایجان و شهر تبریز بفروشید تا بلکه دردی از دردهایتان را دوا کند چرا که من خودم بارها و از نزدیک شاهد

فروش کتابهای اهدایی از این قبیل بوده ام. به همین خاطر این حق شماس که از منافع فروش آنها بهره مند شوید، نه سودجویان و ناهلان فرصت طلب.

ناهدی آذر: بعنوان آخرین سوال، جنابعالی بعنوان یک خادم عرصه تاریخ و فرهنگ از مردم و یا مسئولین در قبال زحماتی که در زمینه تحقیق و نشر تاریخ و ادبیات آذربایجان متحمل شده اید چه انتظاری دارید؟

رضا همراز: من تا این زمان، فقط به وظیفه خود عمل نموده ام و تا جایی که بتوانم در ایفای این وظیفه نیز ثابت قدم خواهم بود و فقط از خلق قدرشناس خودم انتظار دارم حداقل، آثاری که برای آنها وقت، انرژی و هزینه های زیادی صرف شده را خریداری و مطالعه کنند. البته خوشبختانه بخش مهمی از مردم به ارزش و اهمیت برخی از این آثار واقف بوده و به این مهم نیز عمل می کنند و باعث دلگرمی نیز می شوند. بعنوان مثال برخی از ناشرین به من مراجعت نموده و داوطلبانه خواهان چاپ آثار من می شوند و وقتی دلیل این اشتیاق را از آنها جویا می شوم و می پرسم که چرا به نشر آثار دیگر محققین کمتر راغبید، می گویند آثار آنان خریدار ندارد. من فکر می کنم راز این موفقیت در صداقتی است که در بطن آثار من نهفته است و به همین خاطر خلق نیز با همین استقبال به نوعی مشوق من گردیده است. البته

این نمایش مردمی در خریدن و خواندن کتاب کافی نیست و من امیدوارم به همان میزان که مردم برای کارهای روزمره و یا مراجعه به دنیای مجازی وقت صرف می کنند برای خواندن کتاب و بالا رفتن سطح معلومات خویش نیز وقت صرف نمایند، حتی اگر میزان آن نیز بسیار کمتر از صرف اوقات گرانیهایشان در مراجعه به گوشی های موبایل باشد. ما باید در صرف هزینه برای سبد خانواده هایمان نیز جایگاهی برای خرید کتاب باز کنیم. چرا تیراژ چاپ اول کتابهایی که در ۴۰۳۰ سال قبل به ۵۰۰۰ نسخه می رسید، در عصر کنونی به ۵۰۰ جلد نزول نموده است؟ این پرسفت را بایستی جدی گرفت و فرهنگ مطالعه و ارزش گذاری برای خواندن کتاب را یکبار دیگر احیاء نمود.

در رابطه با حمایت ارگانهای دولتی نیز بایستی صراحتا بگویم، متأسفانه هیچ حمایتی از آثار ما نمی شود و هرآنچه که خریداری و خوانده می شود توسط همین مردم، علاقه مندان و روشنفکران انجام می گیرد و من امیدوارم از آثار ما نیز حمایت شده و کتابهای ما به کتابخانه های بزرگ و موسسات مهم نیز پاگشوده و امکان مطالعه آنها برای همگان میسر گردد تا از این محدودیت خلاصی یابیم. اینکه عده ای محدود از خودمان بنویسند و خودمان نیز خواننده آن باشیم، موضوعی تلخ و دردآور است که امیدوارم از این پروسه غیرمنطقی نیز خلاصی یابیم.



مکتبی که همراه گشوده است

ابوالفضل علیمحمدی



بو دنیاذا بیزدن قالان بیر سس دیر

بو کرواندان بیر ایز قالیرسا بس دیر

جلال آل احمد داستان بسیار کوتاه و شعر گونه ای دارد که شاید بیشتر از داستان های بلند او تاثیر گذار باشد. در آن داستان که به نوعی دلنوشته شباهت دارد، روزی از روزهای سرد زمستانی را به تصویر می کشد که در خلوت خیابان چشمش به «جاپا» یی بر روی برف های تازه نشسته می افتد که دانه های برف رویش را نپوشانده اند. داستان با این چند جمله به پایان می رسد:

«همان طور که زیر پالتو می لرزیدم و در تاریکی پلکان از سرما می گریختم و کلید اطاقم مثل یک تکه یخ در دستم مانده بود، دلم تنگ بود و به خودم سرکوفت می زدم و از این می ترسیدم که مبادا جاپا» م نمونه...» دغدغه و تشویش خاطر آن زنده یاد بی مورد نبود. او به درستی دریافته بود که تنها کتاب و مقاله و نام چاپی یک شخص عامل ماندگاری نیست، چرا که به قول دوست و همسایه اش «نیما»، «آنکه غربال به دست دارد از عقب کاروان می آید» و نوشته ها و آثار را با معیارهای دقیق خود، غربال می کند و معلوم نیست که کدام را حذف و کدام را به دست نسل های آینده خواهد سپرد. بنابراین، گاه بحث بر سر این نیست که نویسنده ای چگونه می نویسد و در نوشته های خود تا چه حد از معیارهای علمی و تحقیقی تبعیت می کند، حتی بحث بر سر درستی یا نادرستی تمام اندیشه های اجتماعی، ادبی و تاریخی یک نویسنده هم نیست که برای داوری هر کدام از آنها باید موازین نقد رشته های مورد نظر را به یاری طلبید. بلکه بحث بر سر این است که واضحترین «جاپا» ی یک شخصیت در کدام حوزه بیشتر به چشم می خورد.

در مورد نویسنده پرکار و کثیر التالیفی چون آقای رضا همراز، صرف نظر از اینکه ایشان چه کتابها و مقالاتی نوشته اند و چه کتابها و مقالاتی به راهنمایی و تشویق ایشان توسط دیگران نوشته شده اند- که البته هر کدام در جای خود قابل بحث و بررسی هستند- واضحترین «جاپا» ی ایشان را در مفهوم دقیق کلمه، در مکتبی می بینیم که به عنوان یک فعال فرهنگی آن را گشوده و مدیریت کرده اند.

او که روزگاری در «سایت رضا همراز» و امروز در کانال تلگرامی «سبزینه همراز» و سردبیری مجله «غروب» بستری برای نوشتن و گفتن دیگران فراهم کرده که شاید فضایی مناسب تر از مکتب همراز برای ارائه فکر و اندیشه خود پیدا نمی کردند. این مکتب البته تک

بعدی نبوده و نیست و در به روی هیچ فکر و اندیشه ای حتی مخالفان فکر و اندیشه صاحب مکتب نیز بسته نیست. جالب است که در این فضاها تمرین دموکراسی گاه موافقان و مخالفان یک نظر که اغلب نیز مدعیان دموکراسی خواهی هستند فشار بر حذف دیگری دارند که البته با مخالفت همراز روبرو می شوند. همراز به عنوان یک مدیر صبور و متین مباحث را پیگیری کرده و جز به ندرت در مقابل برخی که راه افراط می پیمایند موضع گیری نمی کند. دو نمونه از این موضع گیری ها را به یاد دارم. یکی در مقابل کسی که اصرار در نوشتن کلمه آذربایجان با حرف «ز» را داشت و دیگری در مقابل کسی که به متحد الشکلی اقوام ایرانی بدون توجه به زبان و فرهنگ آنها پافشاری می کرد.

این تعادل فکری و شخصیتی در یکی از کتابهایش (سهم من عشق است) که سلیقه ای از انتخاب اشعار فارسی و ترکی توسط ایشان هست، بیشتر به چشم می خورد. کتاب خوبی که امیدوارم در چاپ بعدی به یک حذف و اضافه ای اقدام فرمایند. حذف شعر ترکی منسوب به استاد شهریار (بیر گون من ایله یار آراسیندا گله دوشدو...) که به یقین از شهریار نیست و اضافه کردن فهرست اشعار شاعران تا یافتن شعر برای خواننده را تسهیل نماید.

از جمله تلاش های در خور تحسین آقای همراز در حوزه ادبی، علاوه بر جمع آوری مقدمه های استاد شهریار، بر مجموعه اشعار شاعران دیگر و جمع آوری نامه ها و یادداشت های استاد، مقدمه هایی مفیدی است که خود بر دیوان های ترکی شاعران آذربایجان نوشته اند. هم چنین چاپ آثار مستقلی در ارتباط با متجددین ادبی و پیشگامان شعر نو، همچون میرزا تقی خان رفعت، شمسی کسمایی و میرزا جعفر خامنه ای که وسعت فعالیت قلمی ایشان را که بدون شک حاصل زحمات شبانه روزی است، نشان می دهد.

به یقین مسیر پرفراز و نشیب فعالیت های فرهنگی جز از راه عشق و سوز و سازهای آن میسر نیست. آرزوی تداوم این عشق را از زبان مولانای بلخی به همراز عزیز دارم:

در غم ما روزها بیگاه شد

روزها با سوزها همراه شد

روزها گر رفت گو رو باک نیست

تو بمان ای آنک چون تو پاک نیست.





کریم مشروطه چی «سونمز»

صاف – صادق دوستوموز رضا همراز

«کرونا» نه یامان، دهشتلی ویروس
میلیونلار انسانا قان اوتدورور او
بو، بلا اولارکن، حکمت سیز دئییل
حقیقی دوستلاری تانییدیریر او
۲۹ بهمن ۱۳۹۹

حقیقتده ده، کرونانین عموم دنیا خلقلری اوچون یاراتدیغی دهشت، گؤزله نیلمز و قانچینلماز بیر بالادیر. انسان اتولادی معمولاً بئله آغیر گونلرده، گؤزو یولدا اولایلمه سه ده، قطعاً قولای سسده دیر. دوستلار، تانیشلار، بیرجه تلفون واسطه سیله دوستونون حالینی سوروشماقلا، اونون محتمل نگران روحونا آرامش چپله میش اولورلار.

یتمیش ایل اؤنجه، منیم تبریزده «بناگاه آذر» ده آخساملار، تحصیله باشلادیغیم گونلرده، عربی درسیمیزده اوخودوغوم سؤزون حقیقی معناسینی بو آغیر گونلرده، داها دقیق و داها درین باشا دوشورم: «لنعمتان مجهولتان الضحی والامان» (قدر- قیمتی بیلیمه ین ایکی نعمت: ساغلاملیق و امین- امانلیق دیر). دقیقاً بیر ایلدر کی، بو نگرانلیق، حیاتییمیزا حاکم کسلیب، و من، هر گون اولماسا، آزی، هر هفته بیر نئچه دوستومون مهربان سسینی تلفوندان ائشیتیمیش اولورام. اونلارین سیراسیندا، مهندس کیوانچهردن سونرا، صمیمی قلمداشیم رضا همراز جنابلاری نین محبتینه داها آرتیق مدیون اولدوغومو بیلدیرمه لی یم. بیز، بو فداکار، صاف- صادق دوستوموزا، بیر نئچه جهتن بورجلوبوق. بورادا تکجه بیر جهتنی قید ائتمک ایستردیم.

اونون آچدیغی و نئچه ایل آغیر زحمت ایلن اداره اتدیگی «سایت رضا همراز»، خصوصیه منیم کیمی ناشی، قوجالار اوچون بیر نعمت ایدی. منیم دریندن تأسف اتدیگیم مسأله لردن بیرسی، بو یاشدا، مجازی عالمده سیر اتمگی اؤیره نه بیلیمه دیکیم دیر. «سایت رضا همراز»-ی- اوشاقلیق دؤرونون اصطلاحی ایله دئسم- روانلایمیشدیم. اونون قای سینی قیفیلی گؤرن گوندن

بیر نعمتی ایتمیش آدم کیمی یم. زمانیمیزدا، عالم لر، هر هانسی بیر جمعیتین کولتورل دیرینی، و گلیشیم درجه سینی، او جمعیتده قورولوب، فعال اولان آزاد ادبی، هنری درنک لر و سایتلارین ساینندان، و اونلارین عرضه اتدیگی محصوللارین اساسیندا اولچورلر. اونا گؤره، جناب همرازین سایتی نین باغلانماسی نین سببی نی آراشدیرماغی، امکان داخلینده، یئنی دن اچیلیب دایر اولماسینی آرزیلاییرام.

سایین رضا همرازین ادبی ساحه ده اساس خطی، ظاهرا یاخین- اوزاق گئچمیشده، یاشاییب یارادان شاعرلرین، اونودولموشلارینی اختاریب تاپماق، و امکان داخلینده، اونلارین قویوب گئتدیگی ادبی ارثی معاصر اوخوجولارا عرضه ائتمکدیر. تکجه بو ایش، اؤزلویونده اولدوقجا نجیب و اؤنملی بیر ایش اولدوغونا گؤره، همراز جنابلاینا «گؤزون یورولماسین و الین آغیرماسین» دئمه لی بیک. ائله بو جهتن ایدی کی، نئچه ایل قاباق، منیم تبریزه سفرلیمین بیرینده، عزیز دوستلاریم «حسن علیزاد پروین» و «هادی بهجت تبریزی» جنابلاری ایلن بیرگه، قوجامان شاعر «حاجی رجبی اسکویی» نین گؤروشونه گنده جگیمیزی ائشیدن همراز جنابلاری، یئلگی اودا توتولموش سیمرغ کیمی، افسانه وی قاف داغیندان اوچوب، بیرجه آندا، اؤزونو، رجبی نین ائوینده، بیزه یئتیردی و گؤزل گؤروشوموز اولدی. عین زماندا، حاجی رجبی نین یازیب- یاراتدیغی آز- چوخ شعرلری، هله ایشیق اوزو گؤرمه ییب. من گؤروشوموزده بو حقد رجبی ایله دانیشدیم. لاکن او، بیر ایپ اوجو اله وئرمه دی.

یاشخی اولار کی، دوستوموز همراز، بو قوجامان اوسکولو شاعریمیز، دنیاسینی دگیشمه دن، اونون اثرلری حقد دوشونوب، امکان داخلینده، اونلارین نشرینده یاردیم ائتسینلر.

من سایین رضا همراز جنابلاری نین توپلادیغی کتابلارین چاپا گئدیب، تئزلیکله یایینلاناجاغینی تبریک ائدیرم، اونون اوچون ایلیک نوبه ده ساغلیق، و سونرا بوتون ایشیرینده باشاری آرزیلاییرام. سایغیلاریم لا.





راز آشنای همراز ما

علیرضا صرافی

از مدت‌ها قبل با نام رضا همراز از طریق نوشته‌هایش که در مطبوعات دهه‌ی هفتاد منتشر می‌شد آشنا بودم، اما تا سال ۱۳۸۲ فرصت آشنایی حضوری با وی را نداشتم، تصور من از او شخصی هم‌سن و سال خودم و شاید کمی مسن‌تر بود، که البته تصور اشتباهی بود! اکنون قریب هجده سالی است که با همراز از نزدیک آشنا هستم و بارها همدیگر را ملاقات و صحبت کرده‌ایم. او همواره سر در کتاب دارد، در هر ملاقاتمان خبر از کشف یک منبع و مآخذ نویافته‌اش می‌دهد، آرشیو و کتابخانه‌ای نسبتاً غنی فراهم کرده و میان اوراق آن پرسه می‌زند و یادداشت برمی‌دارد و از هر فرصتی برای تکمیل آن استفاده می‌کند، از خانه بیرون نمی‌آید مگر اینکه سری به یکی دو کتابفروشی بزند. فرصت ملاقات با او برای بسیاری از دوستانش به مانند بازخوانی صفحاتی از یک کتاب خوب معتنم است.

همراز پژوهشگری خودساخته است، با تجربه شخصی خویش راه و روش تحقیق را آموخته، صاحب سبک و قلم خاص خود است، نوشته‌هایش بیشتر توصیفی‌اند تا تحلیلی، هرچند تاکنون مقالات و کتب بسیاری از وی منتشر شده، اما به اعتقاد من او هنوز در میانه راهی است که از سال‌ها پیش آغازیده و مهمترین آثارش را بعد از این خواهد نگاشت.

در ملاقات‌هایی که با وی داشته‌ام او را فردی مؤدب، متواضع، گریزان از بحث‌های حاشیه‌ای، دسته‌بندی‌ها و بگومگوهای گروهی یافته‌ام، او در عین حال شخصیتی پاک‌دست، سخاوتمند، امانتدار

و رازدار است و به حق شایسته همان نامی است که بدان مشهور گردیده. همراز شاید می‌توانست عمر و جوانی خویش را صرف تحصیل مادیات و کسب درآمد بیشتر کند. اما برای آنکه همراز عشق است، آرزو و نیازی بیش از این نیست.

همه این خوبی‌ها باعث شده تا در شهر و دیار خود فردی محبوب و قابل احترام باشد، برای این مدعا هرچند نیازی به ذکر دلیل و شواهد فراوان نیست، اما می‌توان به استقبال شایانی که طی مراسم رونمایی کتاب «حیدرخان عموآوغلو»ی وی صورت گرفت، اشاره کرد.

دو روز پیش دوستم مهندس کیوانچهر از من خواست تا برای کتاب ارجنامه همراز مطلبی بنویسم، من نیز در پستوهای خاطراتم گشتم و تصمیم گرفتم دو خاطره از وی را که حس بسیار خوشی در من برانگیخته را به رشته تحریر درآورم، اتفاقاً اولی مربوط به نخستین آشنایی حضوری ماست و دومی نیز مربوط به آخرین خاطره خوش من از اوست.

۱. اولین همایش روز جهانی زبان مادری

به علت اشتغال و اقامتم در تهران فرصت دیدار و آشنایی با رضا همراز چنانکه مذکور گردید تا اواخر سال ۱۳۸۲ برایم فراهم نشده بود. در آن سال طی یک مأموریت کاری به تبریز آمدم، یکی از نخستین فعالیت‌های فرهنگیم در این شهر تشکیل اولین کنگره زبان مادری در سطح

کشور در روز دوم اسفند ۱۳۸۲ (یا ۲۱ فوریه روز جهانی زبان مادری) بود، ابتکار چنین کنگره‌ای (با توجه به اینکه سازمان یونسکو روز ۲۱ فوریه را روز جهانی زبان مادری اعلام کرده بود) یکبار به ذهنم خطور کرد، آنرا با دوستان نزدیکم در میان گذاشتم. آن‌ها ضمن موافقت کلی با اصل موضوع نسبت به احتمال سنگ‌اندازی در کار تردید داشتند. اما من با شور و شوق زایدالوصفی نسبت به تهیه مقدمات و تدارک لوازم، برنامه‌ریزی و تقسیم مسئولیت‌های کنگره پرداختم. ولی در مواردی نیاز به مشورت داشتم، از جمله جلوی نام مجری برنامه هم علامت سؤال گذاشته بودم تا ببینم دوستان چه کسی را پیشنهاد می‌کنند. با زنده‌یاد حسن آقا دمیرچی و دوستانم جناب مهندس کیوانچهر و آقای خالط‌آبادی مشورت کردم، هر سه به اتفاق پیشنهاد کردند از آقای همراز خواهش کنیم این مهم را بر عهده گیرند. من نیز با توجه به اعتمادی که به این بزرگان داشتم قبول کردم.

یک ساعت زودتر از موعد مقرر به سالن دکتر زنده یاد مبین رفتم تا مقدمات شروع کنگره را فراهم کنیم، اما با کمال تعجب با درهای بسته روبرو



شدیم. طبق معمول برخی از آقایان سنگ‌اندازی کرده بودند تا همایش را کنسل کنند و این درحالی بود که مهمان‌های ما از شهرهایی چون تهران، زنجان، اورمیه و اهر و... از دور و نزدیک صرفاً به‌خاطر شرکت در این کنگره آمده بودند و همگی علیرغم خستگی راه سرپا ایستاده و منتظر نتیجه پیگیری‌های ما بودند، بالاخره با پیگیری فراوان و مراجعه به ادارات ذیربط، توانستیم نظر مثبت فرماندار وقت آقای اروجلی محمدی را جلب و با دخالت مستقیم ایشان درهای سالن را باز کنیم. مدعوین حدود سه ربعی سرپا ایستاده و خسته بودند، نیم‌ساعتی هم گذشت تا مهمانان سرجا‌هایشان مستقر شده، پارچه‌های تبریک روز جهانی زبان مادری در سالن نصب و تریبون و میکروفون تست و آماده‌سازی شود. خلاصه برنامه با بیش از یک‌ساعت تأخیر شروع شد و ما هم در شرایطی نبودیم که درباره علت واقعی این ناهماهنگی‌ها به مهمانان توضیحی بدهیم! برنامه‌های تنظیمی کلاً به‌هم ریخته بود و مجبور بودیم به علت محدودیت مضاعف وقت از برخی دوستان تقاضا کنیم از سخنرانی خود به نفع مهمانانی که از راه دور آمده بودند، صرف نظر کنند.

کسانی که مدیریت مراسم و همایش‌ها را تجربه کرده‌اند کاملاً واقفند که در چنین شرایط بحرانی چقدر اضطراب و استرس بدانان وارد می‌شود که مبادا برنامه ناقص و ضعیف اجرا شود، مبادا در اثر خستگی حاضرین حرف و حدیث‌هایی خارج از کنترل پیش آید و برنامه نتواند به اهداف خود برسد. در این شرایط وجود یک مجری خوب می‌توانست واقعا گره‌گشا باشد. من که هیچ شناختی از رضا همراز و قابلیت‌های او نداشتم بسیار نگران روند کار بودم، تا جایی که این نگرانی‌م را با دوستان هیئت اداری همایش در میان نهادم و دیدم آنها هم همین دل‌نگرانی را دارند.

اما همه‌ی این اضطرابات در همان دقائق اول که مجری با تسلط کامل روی سن رفت و با

قرائت اشعاری مناسب و ضمن یک تعذر کلی، خوش‌آمدگویی با کلمات و عبارات سنجیده و زیبا از بین رفت، همراز برنامه را با اعتماد به نفس و درایتی بی‌نظیر تا آخرین دقیقه پیش برد و توانست علیرغم بروز نارسایی‌های ناخواسته کل اهداف همایش را محقق سازد.

در این مراسم خانم‌ها فرانک فرید و فریده اصغر نیا و آقایان دکتر رحیم رئیس‌نیا، دکتر حسین فیض‌الهی وحید، بهزاد بهزادی (از تهران) و دکتر جمال آیرملو (از اورمیه) مقاله‌های خود را قرائت کردند. از خانم‌ها دکتر مینو امیرقاسمی و نگار خیابوی و آقایان دکتر محمدحسین مبین، دکتر حسینقلی سلیمی، عباس بارز (از اهر)، مهندس محمدرضا کریمی (از زنجان)، مهندس سیدسلامت و چند تن دیگر که حضوراً یا با ارسال مقاله و شعر و پیام در این مراسم شرکت کرده بودند اما به علت محدودیت وقت از آنان تشکر شد و فرازهایی از مقالات یا پیام‌هایشان قرائت گردید.

در پایان قطعنامه‌ی همایش توسط جناب حسن اوموداوغلو قرائت شد و به امضای تمامی حاضرین رسید، همزمان متن قطعنامه به تهران ارسال شد و در مراسمی که ساعتی بعد به همین مناسبت در دانشگاه علم صنعت برگزار شد نیز قرائت و آنجا نیز به امضای کلیه حضار رسید. این قطعنامه در عرض سه روز جمعاً به امضای ۳۳۳۳ نفر در کلیه شهرهای آذربایجان رسید و علاوه بر فارسی و ترکی آذربایجانی به زبان‌های عربی، ترکی استانبولی، انگلیسی و فرانسه ترجمه و طی یک نامه رسمی از سوی دبیرخانه همایش به نهادهای ذریبط داخلی و نماینده سازمان ملل و یونسکو تحویل داده شد.

برگزاری اولین همایش روز جهانی زبان مادری و امضای قاطعانه قطعنامه آن توسط کلیه مدعوین طی دو همایش تبریز و تهران یکی از اوراق زرین تاریخ ما به شمار می‌رود، این حادثه تاریخی تنها با همراهی چندین یار صدیق در کنار همکاری مشفقانه رضا همراز میسر شد.

۲. کشفی دوباره

رضا رسولی یکی از شخصیت‌های نام‌آشنای آذربایجان طی سال‌های دهه بیست، و دایی مادرم بودند. من در سال‌های آخر عمر یعنی از سال ۱۳۵۰ لغایت ۱۳۶۲ بارها افتخار ملاقات و صحبت با ایشان را داشتم. ایشان به سال ۱۳۶۳ به رحمت ایزدی پیوست. اما با گذر سال‌ها، هیچگاه یاد و خاطره‌ی او از فکر و ذهنم زدوده نشد. روزی در خدمت استاد نیوشا، ذکر خبری از ایشان به میان آمد و من افسوس خوردم که چرا در زمان حیات وی خاطراتش را ثبت و ضبط نکرده‌ایم.

ایشان ضمن تایید این کوتاهی ما، گفتند که خوشبختانه خود آقای رسولی خاطراتش را در دفتری نوشته و مدتی نیز آن را به رسم امانت گرفته و خوانده‌اند. اما استاد نمی‌دانستند که اکنون پس از سالها درگذشت ایشان آن دفتر کجاست و چه بلایی سرش آمده. در آن موقع «طلعت خانم» دختر رضا رسولی در قید حیات بودند، از طریق مادرم از ایشان استعلام نمودم، که اگر کتاب‌های رضادایی در دست‌رسان باشد، ببینند این دفتر خاطرات را می‌توانند لابلای آن‌ها پیدا کنند یا نه؟

می‌دانستم مرحوم رسولی چندین بار در زمان حیات خویش اظهار داشته بود که مایل است کتاب‌هایش را به کتابخانه‌ی دانشگاه تبریز اهدا کند، اما نمی‌دانستم آیا این آرزوی وی جامه‌ی عمل پوشیده، یا نه و نگران بودم آن دفتر خاطرات نیز لابلای کتاب‌ها به دانشگاه تبریز رفته و آنجا گم و گور گردد!

در پاسخ، طلعت خانم گفته بودند، خوشبختانه کتاب‌ها به دانشگاه داده نشده و همه در انباری و داخل کارتون‌ها جای گرفته‌اند. البته اطمینان نداشتند که آن دفتر حتماً در داخل کارتون‌های کتاب باشد و با توجه به کهولت سن شخصاً قادر به جابجا کردن آن کارتون‌های سنگین نبوده و گفته‌بودند این کار می‌ماند تا برادرش «مهندس مسعود رسولی» که در آلمان اقامت داشت، برگردد

ایران و داخل کارتون‌ها را جستجو کنند. سال بعد مسعود آقا از آلمان آمدند و باز من از طریق مادرم درخواستم را یادآوری کردم. خوشبختانه ایشان دفتر مزبور را یافته و از صفحاتش هم اسکن رنگی گرفته، طی دو نسخه CD در اختیار من و استاد نیوشا قرار دادند.

با شور و شوق فراوان آن‌ها را مطالعه کردم. اولین حاصل این مطالعه مقاله‌ای بود تحت عنوان «آذربایجان دموکرات و تدوین بیانی‌هی ۱۲ شهریور» که در فضای مجازی منتشر ساختم و استقبال زیادی از آن به عمل آمد و چندین سایت اقدام به نشر و بازنشر آن نمودند. متأسفانه بعضی از خطوط این دست‌نویس به عبارتی خاطرات خوانده نشدند. با خود اندیشیدم که ضرری ندارد متن را به آقای همراز نیز ارسال دارم که در این راستا کمک کنند. چنین نیز کردم، خوشبختانه ایشان با تبخری که داشتند خیلی از جاهایی را که ما نتوانسته بودیم بخوانیم خوانده و اظهار داشتند تمایل دارند مقاله‌ی ای هم بنویسند. این درخواست همراز را به دیده‌ی منت نهادم. آقای همراز در اندک مدتی مقاله‌ی ای عالمانه با عنوان «ذکر جمیل خاطرات» با تاکید بر



خاطرات رضا رسولی» نوشتند که خیلی هم مورد استقبال قرار گرفت.

متأسفانه در شهریور ۱۳۸۷ گرفتاری برایم پیش آمد و دو ماهی به میهمانی آقایان رفتم. در این فاصله متأسفانه قسمت اعظم فایل‌هایم از جمله فایل «یادداشت‌های رضا رسولی» که حاصل دو سال دوندگی و پیگیری بود، به باد فنا رفت. یادم آمد که یک نسخه از CD هم در دست آقای نیوشاست، با امیدواری فراوان به منزلشان رفتم، حال و قضایا را در میان گذاشتم، اما از بخت بد معلوم شد که نسخه‌ی CD ایشان نیز مفقود شده است! امیدوار بودم شاید اصل یادداشت‌ها را از دخترشان طلعت خانم بگیرم اما کمی بعد متأسفانه خبر درگذشت ایشان در خانواده پیچید. همزمان برای مسعود رسولی نیز که مقیم خارج از کشور بود، کسالتی عارضی شد و امکان مراجعه و سوال از ایشان نیز عجالتاً منتفی بود.

یادم افتاد که زمانی رونوشتی از آن را به دوست هم‌قلمم رضا همراز داده بودم. اما او نیز اظهار داشت که فایلی را در اختیار ندارد! خلاصه تمام درها به رویم بسته شد و من از بابت این همه بی‌لیاقتی در حفظ امانتی که سال‌ها در انتظارش بودم، خود را نکوهش می‌کردم.

دو سه ماهی گذشت تا اینکه رضا همراز خود زنگ زد و اظهار داشت در این مدت چندین بار به دنبال آن گشته و خوشبختانه چون از روی فایل مزبور یک نسخه فتوکپی تهیه کرده بود، آنرا از لابلای آرشیوش یافته است. ایشان همچنین تعدادی اسناد و مدارک دیگر نیز در رابطه با رضا رسولی در اختیارم گذارد و مرا به جد رهین منت خویش نمود.

اکنون آن یادداشت‌ها آماده چاپند و با انتشار آن برخی گوشه‌های تاریخ معاصر ما روشنایی خواهند یافت. اما این مهم هرگز جامه عمل نمی‌پوشید مگر به لطف و کرم این رازآشنای همراز ما.





دکتر محمدحسن پدرام

سیری کوتاه در آثار و اندیشه‌های استاد رضا همراز



دکتر پدرام و رضا همراز- کتابخانه شخصی همراز- ۱۳۸۹

که سال‌ها قبل از «تلگرام» مرسوم بود، یکی از پرمخاطب‌ترین سایت‌های آذربایجان محسوب می‌شد. هم‌اکنون نیز ایشان مدیریت کانال تلگرامی «سبزینه همراز» را به عهده دارند که با بیش از نهصد عضو از افراد شاخص فرهنگی و هنری، یکی از پرمحتواترین کانال‌های تلگرامی آذربایجان می‌باشد و خدمات ایشان در این عرصه نیز ستودنی است. مسئولیت سردبیری مجله وزین و پر خواننده غروب از دیگر خدمات قابل تقدیر صاحب ترجمه است. مهم‌ترین نکته قابل تأمل دیگر در مورد جناب همراز کتابخانه ارزشمند و کم نظیر ایشان است. ایشان با صرفه‌جویی از حقوق کارمندی و جمع‌آوری و خرید کتاب‌ها و نشریات نایاب و ارزشمند هم‌اکنون صاحب کتابخانه‌ای است که به خصوص در زمینه آذربایجان‌شناسی و مشروطه‌پژوهی یکی از بهترین و غنی‌ترین کتابخانه‌های شخصی آذربایجان به حساب می‌آید.

آثار متنوع قلمی و تراوشات بارزش ذهنی ایشان با مطالعه در این کتابخانه و با مصاحبت نویسندگان و دانشمندان نامداری که چکیده افکار و نظریاتشان به صورت کتاب در قفسه‌های کتابخانه جای گرفته‌اند، تکوین یافته است و به خاطر مانوس بودن با آن دوستان بی‌ریا و کتاب‌ها و نشریات

بدون اغراق دوست فاضل و محققم جناب آقای محمدرضا ترابی معروف به رضا همراز دایرةالمعارف زنده تاریخ و فرهنگ غنی آذربایجان و یکی از صاحب‌نظران دلسوز این حوزه محسوب می‌شوند و گواه صادق این مدعا آثار پربار قلمی و فعالیت‌های متنوع فرهنگی ایشان است. هر چند به قول معروف: آن را که عیان است چه حاجت به بیان است، اما بنده در این نوشتار کوتاه جهت خالی نبودن عریضه، نظری گذرا به خدمات فرهنگی و آثار قلمی ایشان می‌کنم. صاحب ترجمه به عنوان نویسنده‌ای پرتلاش و محقق خستگی‌ناپذیر و شاعری پراحساس حاصل تلاش‌ها و تحقیقات بی‌وقفه خود را بدون ادعا در طبق اخلاص گذاشته و به علاقه‌مندان تاریخ و فرهنگ وطن‌مان عرضه نموده است. رضا همراز اهل شعار و تظاهر نیست از یک‌ه‌تازان میدان فرهنگ و قلم آذربایجان عزیز ماست. ایشان با استفاده از فرصت‌های بدست آمده، در تمامی عرصه‌های فرهنگی ما حضور فعال یافته و با استفاده از هر شرایط زمانی و موقعیت بدست آمده، فرصت را مغتنم شمرده با سخنرانی و مصاحبه از کبان تاریخی و فرهنگی ما حراست نموده است.

جناب ایشان در فضای مجازی نیز سال‌هاست که نقش پررنگی ایفا می‌کند. سایت «رضا همراز»

کمیاب و بارزش است که هر روزنامه و یا مجله‌ای که در رابطه با تاریخ و فرهنگ آذربایجان منتشر می‌شود غالباً از رضا همراز نیز مطلبی می‌توان یافت.

با استاد به گفته صاحب ترجمه تا به حال نزدیک به ششصد مقاله کوتاه و بلند ایشان به زبان‌های ترکی و فارسی در نشریات داخلی منتشر و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفته و حتی ترجمه بعضی از مقالات ایشان در جمهوری آذربایجان، ترکیه، عراق و کانادا نیز به چاپ رسیده است. همراز عزیز یکی از مطلعین و صاحب‌نظرات دلسوز مشاهیر و رجال تاریخی و فرهنگی ماست اعم از آنهایی که در حال حیات هستند و چه آنهایی که به دیار باقی شتافته‌اند. لازم به ذکر است که با همت والا و با شناسایی و پیگیری مداوم ایشان آرامگاه و سنگ قبر برخی از مشاهیر ما از خطر نابودی نجات یافته است. قبل از اشاره به آثار قلمی ذکر این نکته ضروری است که با راهنمایی ایشان مقالات و کتاب‌های زیادی توسط نویسندگان جوان تدوین و مقدمه ایشان زینت‌بخش کتاب‌های زیادی شده است. قبل از اشاره به آثار قلمی حضرت ایشان، ذکر این نکته ضروری است که علاوه بر آثار چاپ

شده ذیل، ایشان در حال تکمیل کردن برخی از مطالب نیمه‌تمام کتاب‌های خود و آماده کردن آنها جهت چاپ می‌باشند و همچنین سه عنوان کتاب ایشان نیز اکنون زیر چاپ می‌باشد. با آرزوی توفیق هرچه بیشتر برای این خادم دلسوز فرهنگی وطنمان. آثار منتشرشده رضا همراز عبارتند از:

- ۱ - جیغان - ویغان. دفتری از اشعار ترکی زنده یاد مجیدیاالقیز، توپلایان رضا همراز. بو کتاب آذربایجان شاعری یالقیزین طنز شعرلری نین توپلومودور کی نشرآذران طرفیندن ۱۳۷۵نجی ایلده تبریزده چاپ اولوب.
- ۲ - جودام‌لی سارا، دوقتور سیدمحمدحسین مبین (م.شیمشک)، توپلایان رضا همراز، ۱۳۸۰نجی ایلده تبریزده چاپ اولوب.
- ۳ - گولر آچاجاق، دوقتور دوزگونون شعر دفترلریندن سچمه‌لر، توپلایان رضا همراز تبریزی، تهران پیام نشری ۱۳۸۰.
- ۴ - اوستاد فرزانه‌نین مقاله‌لری، توپلایان و اوْن سوز: رضا همراز، خصوصی تکثیر ۱۳۸۴.
- ۵ - سوزلوکلر سوزلوپو، رضا همراز.بو کتاب تورک‌لرین ۱۰۰دن چوخ یازدیقلاری سوزلوکلرین سیاهیسی‌دی کی ۱۳۸۴نجی ایلده خصوصی نشر اولوب.



۶ - زبان ترکی در ایران، احمد کسروی، ترجمه احمد امیرفرهنگی، پروفیسور محمدعلی شهبازی شجاعی، به کوشش رضا همراز، نشر خصوصی ۱۳۸۴ تبریز.

۷ - پروفیسور فرزانه‌نین میرزه باغیر حاجی‌زاده‌دن خاطیره‌لری چاپا حاضرلایان و اؤن سؤز: رضا همراز، نشر یاران، تبریز ۱۳۸۵.

۸ - سیری در تاریخ انقلاب مشروطیت، به کوشش رضا همراز. این کتاب مجموعه‌ای است از مقالات و گلچینی است از آثار مربوط به مشروطیت و تأثیر قیام مردم تبریز و آذربایجان در پیروزی‌های انقلاب مشروطیت، ۱۳۸۷، انتشارات یاران.

۹ - تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، تألیف حاج‌محمدباقر ویجویه، به اهتمام رضا همراز، انتشارات یاران، ۱۳۸۹. این کتاب یکی از مهم‌ترین منابع دست اول تاریخ مشروطیت آذربایجان و جنگ‌های تبریز تا شهادت حسین‌خان باغبان را در بر می‌گیرد. از اهمیت این کتاب همین بس که تاریخ‌نگار شهیر احمد کسروی در نوشتن تاریخ هیجده ساله آذربایجان از مطالب این کتاب استفاده و به آن استناد کرده است. چاپ اول این کتاب گرانتسنگ در سال ۱۳۲۶ هجری قمری و چاپ دوم آن در سال ۱۳۴۸ هجری شمسی و چاپ سوم در سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی توسط نتیجه دختری مرحوم ویجویه جناب علی کاتبی به چاپ رسیده بود که به علت نایاب بودن به همت آقای همراز دوباره تجدید چاپ و در دسترس علاقه‌مندان قرار گرفت.

۱۰ - دیدار همرمز ستارخان، نصرت‌اله فتحی (آتشباک)، به کوشش رضا همراز، ۱۳۸۹، انتشارات یاران.

این کتاب نیز یکی از کتاب‌های مهم و مستند تاریخ مشروطه آذربایجان می‌باشد که حاوی جریان دیدار مرحوم فتحی با شهید میرزا نوراله‌خان یکانی یار همرمز ستارخان می‌باشد. چاپ اول این کتاب نیز در سال ۱۳۴۶ و چاپ دوم آن در سال ۱۳۵۱ توسط مؤلف دانشمند کتاب روانشاد فتحی به چاپ

رسیده بود. به علت نایاب بودن به کوشش جناب همراز دوباره تجدید چاپ و در اختیار علاقه‌مندان قرار گرفت.

۱۱ - ستاره ناهید آذربایجان، عبدالحسین ناهیدی‌آذر، به کوشش: رضا همراز، انتشارات اختر، ۱۳۹۳. این کتاب ارزشمند نیز حاوی مجموعه‌ای از مقالات مرحوم استاد ناهیدی‌آذر و خاطرات دوستان آن مرحوم می‌باشد.

۱۲ - یادداشت‌هایی از تاریخچه زبان و ادبیات ترکی آذربایجان در این سوی ارس، تألیف رضا همراز، ۱۳۹۵.

۱۳ - جستارهایی از تاریخ تبریز و مدخلی بر کتاب‌شناسی تاریخ تبریز، تألیف رضا همراز، نشر یاران، ۱۳۹۵.

۱۴ - سهم من عشق است، گردآوری رضا همراز، ۱۳۹۷. این کتاب برگزیده اشعار ترکی و فارسی است.

۱۵ - آیق‌دان دوشموشم ساقی، سیدعبدالحسین خازن خیابانینین سئچیلیمیش شعرلری، توپلایان رضا همراز، انتشارات نباتی، ۱۳۹۸.



۱۶ - ایلدیریم، مجموعه شعر مرحوم سلیمان امینی، چاپا حاضرلایان رضا همراز، انتشارات آذرتوران، ۱۳۹۸.

۱۷ - حیدرخان عمواغلو و ناگفته‌هایی چند، تألیف رضا همراز، ناشر: قالان یورد، ۱۳۹۸.

۱۸ - نامه‌هایی از ستارخان، تألیف رضا همراز، ناشر: قالان یورد، ۱۳۹۸.

در این کتاب نامه‌ها و تلگراف‌های ستارخان و دورنمایی از شهادت دلخراش و جانسوز سردار ملی بیان شده و در آخر کتاب به معرفی ۳۲ عنوان کتابی پرداخته شده که تا آن تاریخ در مورد ستارخان نوشته شده است.

۱۹ - تاریخچه ادبیات آذربایجان تا عصر صفوی، تألیف رضا همراز، ناشر: قالان یورد، ۱۳۹۸. این کتاب مجموعه یادداشت‌هایی از تاریخچه زبان و ادبیات ترکی آذربایجان در این سوی ارس می‌باشد.

۲۰ - اشعار و آثار میرزاجعفر خامنه‌ای، تألیف رضا همراز، ناشر: قالان یورد، ۱۳۹۸.

۲۱ - شمسی‌کسمایی شاعره‌ای بدون دفتر و



دیوان!، تألیف رضا همراز، ناشر: قالان یورد، ۱۳۹۸.

۲۲ - سعید سلماسی شاعری مجاهد و مجاهدی شاعر، تألیف رضا همراز، ناشر: قالان یورد، ۱۳۹۸. سعید سلماسی به احتمال زیاد عضو مرکز غیبی تبریز بوده است.

۲۳ - آثار و اشعاری از میرزاتقی‌خان رفعت، تألیف رضا همراز، ناشر: قالان یورد، ۱۳۹۹.

۲۴ - چند نامه باقرخان، تألیف رضا همراز، ناشر: قالان یورد، ۱۳۹۹.

در این کتاب نامه‌های باقرخان سالار ملی و چگونگی شهادت و انتقال جسد وی به تبریز مورد بررسی قرار گرفته است.

علاوه بر ۲۴ عنوان کتاب مذکور سه عنوان کتاب ذیل نیز به همت جناب همراز هم‌اکنون زیر چاپ می‌باشند که انشاءالله به زودی در دسترس علاقه‌مندان قرار می‌گیرند:

۱ - خاطرات پروفیسور حمید محمدزاده

۲ - پنج مقاله از ترخان گنجه‌ای دانشمند ترکولوچ

۳ - خاطرات ترکی اوستاد محمدعلی فرزانه عرایض خود را با شعری از «شاعر همراز» به نام قوجالیق که تاکنون بیشتر مورد توجه محافل ادبی قرار گرفته خاتمه داده از خداوند متعال عمری پربر برای این دوست فاضل آرزومندم.

بیر قوجادان سوروشدولار
قوجا عمی سونکو آرزین ندیر سنین؟
او قوجانین ایکی گوزو یاشلا دولوب بئله دئدی:
- دیله بیرهم اوشاق اولوب
اوشاقلارلا گیزلانیچی قیزیشدیرام
اوبنایارکن اونلار یوموب
گوزلرینی من گیزلیم
او بئرده کی دای قوجالیق
تاپانمایا بیرده منی.





هر کاری مرد خودش را می طلبد

دکتر محمد رضا راثی پور

با جناب همراز بنده از سال ۷۱ آشنا شدم. زمانی که مجری انجمن ادبی شهریار در سازمان تبلیغات اسلامی بود و نیز با روزنامه ارک و مهد آزادی برای جمع مطلب همکاری داشت. ایشان البته یکی از مشوقهای بنده حقیر در مقاله نویسی بود. آنچه سبب دوستی بیشتر بنده با ایشان شد سوای اشتراکات فکری، تواضع و نقدپذیری و تلاش برای بالا بردن سطح معلومات بود. بدلیل علاقه ای که هردو به ادبیات آذربایجان و مشاهیر این دیار داشتیم هردو به این نتیجه رسیدیم که در معرفی و حتی تبلیغ این چهره های درخشان که متأسفانه در این زمانه عسرت گمنام مانده اند تلاش کنیم و سعی کنیم گرد فراموشی را از قاب خاطره شان بزداییم. انتشار نشریه شمس تبریز فرصت گرانبهایی برای ما ایجاد کرد و بسیاری از نوشته های تحقیقی من به آن ایام بر می گردد.

جناب همراز آنچنان اهتمامی جدی در جمع آوری و تحقیق متون و نقد ادبی آثار نویسندگان و شعرای آذربایجان داشت که در قید نام و معرفی خود نبود و بارها منابع و مأخذی را که به زحمت و با صرف وقت زیاد بدست آورده بود در اختیار بنده حقیر می گذاشت که مقاله های بنده پربار تر شود. حسن خلق و سعه صدرشان حکم کیمیایی در محیط ادبی آن زمان داشت که متأسفانه تنگ چشمی و رقابت در آن فضا حاکم بود. در دوره انتشار نشریه شمس تبریزی بسیاری از ویژه نامه ها با پیشنهاد و ابتکار ایشان منتشر شد و برگ زرینی بود که به کارنامه ادبیات آذربایجان افزوده شد.

یکی از محسنات و نکات مثبت جناب همراز پرهیز از سیاست زدگی و افتادن در دام جریانهای افراطی بود که ایشان اعتقاد دارد که هرکاری مرد خودش را می طلبد و درهم آمیختن سیاست با ادبیات جز صدمه به صیقل و جلای گوهر خلاقیت و ملکوک کردن جنبه های انسانی ادبیات نتیجه ای دیگر ندارد.

متأسفانه دور شدن این بنده حقیر از محیط ادبی تبریز و مشغله کاری باعث شد که ارتباط بنده با ایشان کمتر شود ولی همچنان دوستی دیرینه مان پا برجاست و امیدوارم این محقق فروتن و سختکوش سالهای سال در کمال سعادت و صحت در خدمت به ادبیات و روشن نگه داشتن چراغ معرفت توفیق داشته باشد.



مصدق انسان چند ساحتی

باقر رشادتی

چنانچه حمل بر اغراق نشود و شکسته نفسی تلقی نگردد، به جرأت می توان گفت که جناب آقای رضا همراز، بی گمان یکی از شایسته ترین دانایان دانش گستر معاصر تاریخ، ادب و فرهنگ آذربایجان می باشند. بی تردید، ایشان یک انسان چندساحتی است. مصداق انسان چندساحتی را؛ من نوعی نمی توانم تبیین کنم و به آگاهان علوم انسانی، اجتماعی و یا مردم شناسی وامی گذارم. تنها با مراجعه به (ملکه فهم خویش)، کوتاه آنچه را که مورد توجه بوده است، تیتروار بر می شمارم و عذر تقصیر دارم. انسان موجود ناطق است، دارای فهم، شعور، قوه ادراک و عقل می باشد. انسان جسم و عقل است. واسطه میان حق و خلق می باشد. برای هرچیز یک سمبل یا نشانه مشابه می سازد. توانایی شناخت دارد. مسئول و مکلف است. ارسطو عقیده دارد «تمام جوهرها، به استثنای خدا، از ماده و صورت ساخته شده است، صورت عبارت است از بودنی و ماده عبارت است از شدنی».

جرجانی گوید: «انسان کامل، جامع همه عوالم الهی، کلی و جزئی است» البته فراموش نکنیم که اعظم علماء و فضلاء در تعریف هر یک از موارد پیش گفته و همه آنچه که این کمترین در بازگشت به «ملکه فهم خویش» جا انداخته ام، آرای متفاوتی دارند و بماند. مؤلفه هایی که در باور و نگاه من نوعی که شاکله و هویت چندساحتی بودن جناب رضا همراز می باشند، عبارتند از:

۱) فروتن و متواضع است. به هیچ عنوان نخوت و تکبر ندارد. برتری فروشی نمی کند. از ریا و تزویر به دور است. از خویش روزمره به خویشتن متعالی گام برمی دارد. دارای فکری باز و روشن می باشد. از برخورد آرا و عقاید مختلف ترسی به خود راه نمی دهد و ابدا واهمه ای ندارد!

۲) احترام در شخصیت او تبلور یافته است. از حال و احوال پا به سن گذاشته های ادب، تاریخ و فرهنگ معاصر آذربایجان، هرگز غافل نیست. نه فقط پیوسته جوابی حال و وضع آنهاست، بلکه در حد امکان، شناسان همراه خویش را نیز به کنکاش در حال و احوال آنان وامی دارد تا در بازخوانی کنشهای هنری مشارالیه، غفلت نکنند!

۳) عقل گراست. هیجان و توهم را بر نمی تابد. برای اثبات حقیقت در احساس، ادراک و داوری هایش، مطالبات نامعقول و ناهنجار، جای ندارند!



۴) خوشبختانه اسم با مسمایی دارد. راضی به رضای خداست و راز نگهدار رازهاست. آشکار سازی نگفتنی های عددی از دوستان را که هیچ، حتی آشنایان را هم به دل راه نمی دهد! بواقع هر آنچه را که در رابطه با شخصیت انسان گفته شده است، به ویژه آن سخن رایج در میان مردم: «نام هر چیز و هر کس، از آسمان فرود می آید. یعنی غالباً اسم به مسمای خویش زیبا و برازنده است»، در شأن جناب رضا همراز، بی عیب و نقص راست می آید.

۵) وجدان متفکر او چنان هوشیار است که با شخصیت ذاتی او آمیخته شده است. پرتوهای انسانی او زبانزد خاص و عام می باشد. این گفته ادعا نیست عین واقعیت است. چنانچه افراط و مبالغه قلمداد نشود، خیلی ها به آن اذعان دارند.

۶) همواره کوشیده است بر زندگی سوار شود و عمراً نخواست است و به هیچ وجه نگذاشته است که زندگی بر او سوار شود! کلّ خود فعال یا تمامیت شخص او، در پی سود یا فایده مادی نیست! به عبارت دیگر اصول منفعت گرایی یا اصالت فایده ای را قبول ندارد!

۷) انسان صادقی است. هیچگاه نخواست است و نمی خواهد که از خویشتن خویش تصویر غیر واقعی و دروغین، عرضه کند!

۸) خرد ورز و فضیلت مند می باشد. از این رو ادب پرور، دانش دوست و فرهنگ خواه آزاده ای است. این آزادی خواهی، منشاء مادی ندارد. از روی هوا و هوس نیست. صورت معقول و متعالی بی است که از خدایاوری او سرچشمه می گیرد و به اخلاق خوش و نیکوی ذاتی او برمی گردد.

۹) دقیق و درست کار است. در تطابق فکر یا عقیده با حقیقت و واقع، سعی می کند کوچکترین انحراف و واگرایی نداشته باشد. شاید ادعا نباشد که دیگر دوستی هم چنین نوع دوستی در رأس برنامه های کاری همه هنرپروران، هنرمندان و نیز جناب رضا همراز، جای دارد. سعادت خواهی عمومی افراد جامعه، حتی آنهایی که ممکن است احیاناً سبب درد و رنج او شوند نیز، شایستگی مطلوبی است که در وجود جناب رضا همراز به ودیعه گذاشته شده است. کرونیخ در تعریف منش می گوید: «طریقی که فرد دست به انتخاب می زند و از این طریق بر رفاه و آسایش دیگران اثر می گذارد». این ویژگی اخلاقی و ارزشی شخصیت، با نفوس و قوای باطنی جناب رضا همراز، سرشته شده است.

۱۰) از غم و اندوه مردمان سرزمینش اندوهناک و غمگین می شود. افسرده نیست و افسردگی هم ندارد. افسوس و دریغ او زمانی است که یکی از هموعانش به افسون و نیرنگ رند و ناجوانمردی، از پایاب آسوده دلی بلغزد و در غرقاب مصیبتی گرفتار آید. اشتباه نشود و فراموش نکنیم که صرفاً به غمخواری و غمگساری، اکتفاء نمی کند و در برطرف کردن محنت و مشقت بوجود آمده، ابداً از پای نمی نشیند! این مهم از جنبه های فضیلت اجتماعی جناب رضا همراز می باشد. گو اینکه آلبر کامو معتقد است: «در لحظه ای خاص از درد هیچکس نمی تواند کاری برای آدمی انجام دهد رنج همیشه تنهاست». شاید همین آزاد کردن رنج از تنهایی با عشق، کنشی آسمانی است که فقط از دست انسان خداپاور و چند ساحتی بر می آید! پس بس

۱۱) شناخت یا همان فرایند های فکری هوشیارانه جناب رضا همراز، فراگیر همه جهات گوناگون دانائی، شامل احساس، ادراک، تخیل، حافظه حتی زبان، از ادب، تاریخ و فرهنگ معاصر آذربایجان، ریشه ای و پشتوانه ۳۶ ساله دارد. بدین معنی که ایشان در طول همه روزها و سالهای عمر مبارکش که خود را شناخته

است «حدوداً از ۱۶ سالگی»، ساعت یا روزی را به اهمال، بی خبری و فراموشکاری، سپری نکرده است. پیوسته در تکاپوست. برای بهتر شدن جامعه، ارتقاء و پیشرفت آن همچنین باز گشودن گره دشواری های تنیده در آن، از برقراری ارتباط مؤثر با دیگران به اندازه توان و گاه بیشتر، فرصت از دست نمی دهد! ۱۲) در خوانش رویدادهای تاریخی، نظر ایشان علاوه بر مطالعه ژرف آنچه که دیگران توصیف و تحلیل کرده اند، بیشتر معطوف به دستیابی بر حقایق گذشته از طریق جمع آوری اطلاعات دست اول و متقن از منسوبان عواملی است که خود به نحوی از انحاء در جریان اتفاقات گذشته و وردکننده بوده اند.

۱۳) سازگاری نه سازشکاری، از مهارت هائی است که با آن، جناب همراز توانسته است احساسات خود را با آسودگی خاطر بیان کند، زندگی را دوست داشته باشد و آنرا برای دیگران نیز، دوست داشتنی تر کند! بازخورد این جنبه ی مثبت رفتار جناب رضا همراز، مانع آن شده است که چالش های پیش روی خود و سایرین را با شکیبائی، حوصله، صبر و طمأنینه، برطرف و به قبولاندن آنچه که در نظر و نگرش حقّ است، نایل آید.

۱۴) از آنجائیکه تاریخ را آدم ها می سازند، به این لحاظ، خاطره ی خوب، نام نیک، زبان خیر و مقام عالی جناب رضا همراز تا فرازای تاریخ، ادب و فرهنگ معاصر آذربایجان، سزاوار این موهبت الهی، پایدار و جاودانه خواهد ماند. پیوسته ی روزگار، بر زبانها و قلم های جاری و در سربگ تمامی تعریف ها و توصیف های کلیه ی نوشتارهای ادب، تاریخ و فرهنگ معاصر آذربایجان، جلوه و نمود زیبا همچنین گیرائی خیره کننده ای خواهد داشت.

و کلام آخر اینکه: جناب رضا همراز، انسان چندساحتی و فرشته خوبی است که همتا ندارد. خودشکوفاست، توانایی، توانگری، راستی و درستی برخاسته از خوی، خلقت، سرشت، طینت، فطرت و نهاد ستوده و نستوه او می باشد. با اینهمه خصال نیکو، حتی یک نقطه ی سیاه هم از خشم، عداوت، غضب، فریندگی و کینه جوئی در وجود او به چشم نمی آید و دیده نمی شود. حقیقت آنست که شایستگی آذربایجانی ها و والائی دیر پای آنها، زمانی معنا پیدا می کند، تداوم می یابد و به تعالی و کمال می رسد که همراهی و همگامی با جناب رضا همراز و امثال ایشان، ارزش تلقی گردد. چنانچه در این معنا جوانان، ایشان و سایر دانایان دانش گستر ادب، تاریخ و فرهنگ معاصر آذربایجان را الگو یا سرمشق خویش قرار دهند و پیگیر به ثمر رساندن زحمات بی شائبه آنان باشند، راهشان را بی بهانه، به جد و صممانه ادامه دهند، گنجینه ی ادب، تاریخ و فرهنگ آذربایجان، حتماً به غنای فراوانی دست خواهد یافت، انشاءالله.

شهریار، شهر جدید اندیشه

فهرست منابع:

- ۱- واژه نامه فلسفه و علوم اجتماعی، دکتر جمیل چلیبا، ترجمه کاظم برگ نیسی، صادقی سجّادی، شرکت سهامی انتشار ۱۳۷۰
- ۲- دایرة المعارف روانشناسی و روانکاو، عنایت اله شکیبا، انتشارات فروغی ۱۳۶۸
- ۳- فرهنگ توصیفی روانشناسی، فرانک بورنو، ترجمه فرزانه طاهری، مهشید یاسائی، طرح نو ۱۳۷۳
- ۴- فرهنگ عمید، حسن عمید، انتشارات جاویدان، چاپ ششم ۱۳۵۱
- ۵- فرهنگ توصیفی علوم تربیتی (انگلیسی به فارسی، فارسی به انگلیسی)، دکتر محسن فرمهبینی فراهانی، انتشارات شباهنگ ۱۳۹۰





ھمراز ایله ھمراز اولدوم

دوكتور ابوطالب اللھياری - توتقون

بعضی اینسانلار، گۆی سل جنسی، معصوم ملک اولورلار، اینسان قالی، شکیلینده! آنجاق بوصیفته اینسانلاری، اونلار ایله یاخین، سیخ باغلیلیق، علاقه قورماينجا آئیب، تانیماق ان زور بیر ائيلم دیر. بونلارین تانیتم بیلیرتی نیشانه لریندن ان باریز اؤرنک، اونلارین، روزگارین یانار اوجاغیندا قاینار سو ایله دوپ دولو تیپانچا دوشونجه، تفکرونده قرار تایمالاری، دائما اؤزه ل دونیالاریندا اؤزنه ل سورغو، سواللار یانیت آرامالاری، اؤزگور داورانیشلاری، بوتون اینسانلارا باخیشلاری اوپتیمیزم باخیشلی اولامالاری، اولوسال اوبرازلاری و س... اؤزه للیکلری دیر. دئمک مولانا بئلنچی اینسانلاری دیلی ایله دئمیش:

ایسته سن توپراغیمی گر اؤپه سن،
اؤپ اوزومدن کی، همان توپراقم
رضا ھمراز! گلدیکده، اونون گؤرونوشو، دوروشو، اؤز گور و توپلومسال داورانیشی، دنیا گؤرونوشو، اؤزگون سجبیه، اؤزگور استاتوسو، آچاق کؤنوللوویو، سایره کیمی، اؤزه للیکلری اونو باشقالاریندان آبییر، ائله جه ده باشلانیشدا دئدیمیز کیمی «بعضی اینسانلار...» گروپوندا، جرگه سینده یعنی ھمراز جنابلارینا یئر اوزونده

اینسان شکیلینده ملک دئسه ک هئچده بئله شیشیرتمه میشیک.
بؤیوک فضولی عرفانسل غزلری نین بیرسی نین بیر بیتینده دئیر:
ای ملک سیما کی سندن اؤزگه، حئیراندیر سنا
حاق بیلیر اینسان دئمز، هر کیم کی اینساندیر سنا
زیرا اونون «الاعمال بالنیه» ادبی، مدنی، معنوی، اجتماعی، سیاسی، یوکلرینی جسارتله، همی ده بیر متفکر، ضیالی غیرتله چکمک حالیندا اولدوغو ائيلم لری، هئج بیر تورک، آذربایجانلی کیملیی داشیان ادیب، یازیچی، آراشدیریچی، شاعر، موسیقی چی، س... گیزلی اولمایاراق بیزیم ایددعامیزین قانیتی، ثبوتی دیر. منیم رضا ایله تانیشلیغیم، هم محلله اولماغیمیزا باخمایاراق ۱۹۹۰نجی ایلره قاییدیر، او ایلرده جمهروری اسلامی(بازار) خیوانیندا، واقع اولان و ادبی، فرهنگی، یازیچی، شاعر، صنعتکار اینسانلار توپلاشان فرضی قهوه خاناسیندا، نقی مقدم جنابلاری نین واسیطه سی ایله سیرا ایله ائيله شن ادبیاتچی لارین آشاغی ورینده، سسیزجه، متانت ایله ائيله شن جناب ھمراز ایله تانیشلیق سعادتینی قازاندیم، نجه ده اوغورلو اونور، دئمک نه یاخشی

کی، رضا به یی گؤروب، تانیمیشام... آرتیرمالیام کی، فرضی قهوه خاناسینا، توپلاشان ان بیلگین عالیم لر، اوستادلار، شاعرلر، یازیچیلار، محقق لر، پوبلیسیست-لر، صنعتکارلار، موسیقیچی لر... او جمله دن رحمتلیک دوکتور پدیده، رحمتلک اوستاد یحیی شیدا، رحمتلک اوستاد دولت آبادی، رحمتلک اوستاد آشق شهنازی، اوستاد علی نظمی، اوستاد منوچهر عزیزی(هارای)، رحمتلک اوستاد ملماسی، رحمتلک اوستاد حسن دمیرچی، آقای جلال محمدی، آقای صدر محمدی، آقای جدیری، آقای احمد خسروشاهی، آقای حسین شاهی، رحمتلک حمید آرش، رحمتلک یالقیز، آقای شاهد، آقای شاهین، آقای حاج علی حسین زاده، رحمتلک اوستاد حمید سخامهر، آقای علی حسین زاده(داشقین)، رحمتلک غفاری، رحمتلک راهب مازندرانی، محمد رنجی وس...سیرا ایله ادبی بیر قونو ساحه ده دانیشار، یا خود شاعرلر یئنی یازدیقلاری شعرلری اوخویاردیلار، اوستادلار، منتقدلر اؤز نظرلرینی وئر ردیلر، دئمک فرضی قهوه خاناسی بارلی، سانبالی بیر ائیتیم، اؤیره تیم، ادبی، مدنی اوجاغی، یا خود بیر یوئرسیسته یه چئوریلیمش ایدی. سؤزوموزون قونوسو اولان رضا به یی ھمراز ايسه او چاغلاردان کيچیک سربست شعرلر یازاردی، آنجاق کیمسه: آقای ھمراز سبزدن ايسه بیر شعر ائیشده ک دئدیکده، اوتانقچیندان رضاین اوزو کؤزه دوشموش گوموش پول کیمی قیپ قیرمیزی، قیزاراردی، باشین آشاغا سالارکن: یوخ جناب، من شاعر دئیلم جواپینی وئر ردی... تبریزی صائب نه گؤزه ل دئمیش:

خاکسارلیق پیشه قیل، تا فیض حق یتسین سنه
کؤلگه سالماز مهر تابان باشلار دیوارسیز
حالبوکی او زامانلاردا ھمراز جنابلاری گؤزه ل یئنی

سربست شعرلر یازاردی؟! اؤزنه یی آشاغیداکي
ایکی سربست شعرینی اوخویا بیلرسینیز:

۱

سورغو

دیلیمده توك بیتدی!

اوندان - بوندان سوروشماقدان

ندن آخی،

قاریشقا ایله دایناسور،

یاشیتبیر حیوان اولدوقلارینا رغنم،

بونون نسلی دارماداغین اولوب،

قاریشقا هله ده یاشام سورور؟

اولمایا دایناسور زامانلا آیاقلاشانمادی؟

قاریشقا ایاقلاشدی!!

هن...

۲

ارک

ارکه باخاند،

بؤرکوم باشیمدان دوشور،

تاریخینه باخاند،

هئی...

بیر الیم اوره ییمده،

بو بیرسین گؤزومه قویورام

گئرچکدنسه ھمزاین اؤز گؤز اؤزه للیکلری،
اوتوروشو، دوروشو، دانیشیغی، اوتانقاج گؤرونوشو،
سیماسی اؤزو بیر عالم دیر. آنجاق، اوتنقاج،
ویقارلی، ادبلی رضاین سس سبزیلینه رغنم
گاهدان یاخین دوستلارینا اؤزه ل بیر ایفاده ایله
اؤجه شردی. اؤزنه یی هر هفته بیر گون(دوشنبه
لر) دایر اولان اوستاد شهریار انجمینده، آپاریچی

وريندن سيرا ايله شعير اوخوماغا چاغريلان شاعرلردن بيريسيني سسله- ديكده: او: منيم حفظياتيما بير شئى يوخدور دئدى ائله جه ده، رضا، آلچاق سس ايله: حفظياتيندا يوخسا، جيبياتيندان اوخو دئديكده، محفيل ده كى لرین شاقراق گؤلوشلری فضانی چولغالادی...

جناب همراز ايله بير چوخ زاماندى اوز به اوزه گؤروشمه سه كده، ساغ اولسونلار كى، آى دا، ايكي، ان آزی بير كره منه زنگ آچيب، اوضاع، احوالىمى، دورومومو سورشار، يومور، كوميك سؤزلرى ايله گولدوره ر، اوره ييم آچيلار... ايكي ايل اۇنجه اوره ك عمليياتى اولدوغوم اوچون داها چوخ، آرديجيل زنگ ائديردى، بير آى اۇنجه يئنه ده لطف ائديب، زنگ آچدى، كئف، احوالدا، نه وار- نه يوخدان سورنا، صحبمizin آراسيندا: آى رضا سن، منى لاپ اوتانديريسان، دوغوسو، منى اونوتماغايندان دولاي، دؤنه-دؤنه سيزه منتتدارليغىمى بيلديريب، شكرانه ليرىمى سونورام دئديكده، همراز به ي گوله ره ك: يوخ جانيم بو نه سؤزدور، من هر دن بئله آغ ساققالارا زنگ آچيب، سلام عليك ائده رم دئدى. بو سؤزو دېنله يركن، كئچميش ايللرين، كوميك، ظارافاتلاريني آنيمساييب: قارداش، بونه سؤزدور يئنه، آغ ساققال اؤزونسن، آخى سن، منى سؤينديرمك اوچون زنگ آچيسان، يوخسا اؤجه شيب، اينچيتمك اوچونمو؟ دئديم، تلفون آرخاسيندا گولوشدوك...

رضا همراز، فارسلا دئميشكن: خود جوش، اؤز ايچيندن قاينايب، جوشان بير اينساندير، تأسفلرله اؤلكه ميزده تۆركجه ديل، ادبييات، مدنيت اثببتم، اؤيره تيم اوجاغى، اوخول، آكادميا اولماماغينا باخمايلاق، همراز ان كيچيك چاغلاريندان توركجه، آنا ديلينه وورغون اولدوغو اوچون هر

هانسى شهرده اولورسا اولسون، توركجه «شعير، نثر، حكايه، آراشديرما، ديلچيلىك، فولكلور، س...» قونولاردا كيتاب، ژورنال، گونده ليك لرى، يا اؤزو الدهه ائتميش، يا خود يازيچى، شاعر، پوبليسيست لر اوستادلار، دوستلارين وريندن اونا اتحاف ائتميشلر، ائله جه ده عؤمرونون داها چوخ حصصه سيني كيتاب اوخوماق، آراما، آراشديرما، يازماقلا كئچيرير. دئمك آتا بابالاريميز «آختاران، تاپار» دئتميشلر. ائله جه ده حؤرمتملى ادبييات شناس همراز به بين ايسه بو عاشقانه آختاريشلارى نين بارى، اورونو، اونون سانبالى اؤزه ل بير كيتابخانا الدهه ائتمه سى سونوجودور. گئركندسه رضانين اؤزه ل كيتاب ائوينده نئجه قيمتملى اينجى لر، عتيقه لر اولماسيني من ياخشى بيليرم.

رضا همرازين اؤزه لليكلىريندن ان اؤتملىسى، اونون بؤيوكلر، بيلگين عاليم لر، هنرمند، صنعتكارلار، س...لره سايقى ايله ياناشماسى، علمى دانيشيقلارى، يازغيلارى، نظرلريندن اولدوقجا فايدالانماسى، گئجه- گوندوز اؤيره نيم دئيه اكنيويته چابا گؤسترمه سى، ائله جه ده جانيندان، ماليندان نئجه دئيرلر مايا قويماسى دير. همين بو چابالامالارين سونوجو، اونون، باشا باش اؤلكه ، همى ده قومشو تورك ديللى اؤلكه لر، و سايره اؤلكه لر او جومله دن باكى، توركويه، عراق، كانادا اؤلكه لرى نين گونده ليك، هفته ليك، ايليقي، نشرياتلاريندا، اونلارچا انپوگرافيا(تاريخ نگارى)، بيوگرافى، اؤن سؤز علمى، مدنى آراشديرمالارى، مقاله لرى، چنشيتملى قونولاردا سانبالى كيتابلارى نين ياييلماسى، ائله جه ده بوگون سونسوز سايقى، حؤرمتمله بير اوستاد كيىمى تانينماسى دير...

شيرازلى سعدى دئميشك:

وجود مردم دانا مثال زر طلاست،

كه هر كجا رود، قدر و قيمتش دانند
من، همراز به بين اونلارلا علمى آراشديرمالارى، مقاله لريني، اؤزه ل وئبلانغيم(گوزگو)ين بزه يى ائتميشم كى، اؤرنك اولاراق، ۸۶-نجى ايلده درج ائتدييم «ناصرالدين شاهين توركو شعرلرى»، «كريم آغا صافى» نين بيوگرافى و شعرلرى نين آراشديرماسى... «نتچون ائليميزين شاعر اوغلو ستار گول محمدنى سؤيرم»، «تاريخچه ى دانشگاه تبريز»، «شيخ محمد خيابانى نهضتبنده هنرين انكشافى» ، ذكر جميل خاطرات- با تاكيد بر خاطرات مرحوم رضا رسولى(وزير اقتصاد حكومت مى آذربايجان)،... كى، (ماهنامه وزين ديلماچ)دا ايسه چاپ اولموش و س...لرين آدلاريني چكه بيلره م.

رضا همرازدان نشر اولان اثرلردن:

۱. اوستاد محمدعلى فرزانه نين
۲. اوستاد محمد على فرزانه نين ميرزه باقر حاجى زاده ن خاطره لرى- تبريز. ياران انتشاراتى
۳. جستارهاى از تاريخ تبريز و مدخلى بر كتاب شناسى تاريخ شهر تبريز
۴. نامه هاى از ستارخان
۵. نامه هاى از باقرخان
۶. ستاره ناهيد آذربايجان
۷. اياقدان دوشموشم ساقس(ستچيلميش اثرلر)- سيد عبدالحسين خازن
۸. تاريخچه ادبيات آذربايجان تا عصر صفوى
۹. سليمان امينى(ايديريم)- تور كجه ديوانى
۱۰. سبرى در تاريخ انقلاب مشروطيت
۱۱. تاريخ انقلاب آذربايجان و بلوى تبريز
۱۲. زبان و ادبيات تركى آذربايجان

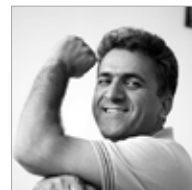
۱۳. حيدر خان عموغلو
۱۴. سهيم من عشق است
و...

رضا همرازى بير چوخ مصاحبه لرى، دانيشيقلارى اولموش، بير چوخ كيتابلار، او جومله دن منيم، «آت مين، حاق سؤز دانيش» كتاييما اؤن سؤز يازميشلار...

يئرلى، لاييقللى اولاراق، رضا همرازين گوردويو ادبى، مدنى، كولتوره ل ايشلرى نين ساىى، سانباللى، چكىسى آذربايجانيميزين ادبى، مدنى اجتماعى محيط، اؤزه ليكله تبريز، تهران، زنجان، ماراغا، اورمو و س...ادبى، مدنى اوجاقلاريندا تام راضيليقلا بيه نيلميش، درين سؤگى، سايقى ايله قارشيلانميشدير. اوسته توخوندوغوم كيىمى، ادبييات شناس عاليم گنج چاغلاريندان عؤمور يولونو دوزه نله ين ادبى، مدنى فرهنگى ايش گزارليغى داها درلو چنشيتملى فعاليتى نين اؤز گؤز، پرسونال، كيشى سل سليقه، سهيمان، قايدا، قانوللارى ايله خيل سايدا ادبى، كولتوره ل، تاريخ سل آراشديرما، توپلاما، پوبليسيستىك، سياسى، اجتماعى، س... لرى هله ده گونش اوزو گؤرمه ميش كى، ياخين گله جه كده بو ده يرلى ادبى، كولتوره ل ايشلرين، ادبييات سؤه ر جماعتيميزه چاقديرماق اوچون، نشر اولوب، ياييملاماسيني اوموروق.

سون سؤز بو كى همراز ايله همراز اولدوغوموزا اؤيونور، ادبييات شناس، تاريخچى، محقق، شاعر دوستوموز جناب رضا همرازين قلمينه قوت دئييب، اؤزونه بارلى، اونورلو، اوغورلو عؤمور ديله- بيريك.





محمد الفت

همرازیدیم جانانيله

باشقا بیر یئر دن گلیرم

بیر قوجاق ایشیق

بیر قوجاق اولوم

بیچمیشم

ایشیقی سیزه

اولومو اوزومه

گیرمیشم

والی گوزه تن

سون باهاربیتیب، سویوق بیر قیش باشلاندا،
رحمتلی پروفیسور محمد تقی زهتابی نی تورپاغا
تاپیشیرارکن اوز- اوزومله سوروشوردوم بئله
بیر نهنگ و داهی اینسانین یئرینی کیم لر
دولوراجاق؟ پروفیسور حمید محمد زاده- دونیادان
گئندن زامان و هابئله آخیملی نئری اولان
شیرین قلملی یازاریمیز ائل فرزانه سی نین
عومور چیراگی سونن گونلر؛ تبریزین او قارلی
گونلری وادی رحمت قویلاغیندا بو اولو انسانی،
شاعیر اسماعیل مددی دئمیشکن «بیر توخوم
کیمی یئر اکنده» یئنه هامان سورغو «بس
بو بویوک اینسانین یئرین کیم توتاجاق؟» دئییه
بینیمه تاختیلیردی. آذربایجانیمیزین کؤکلؤ کولتور
و مدنیت آغاچیندان بو یارپاقلار یئرله اله ندیک ده
بو یارپاقلارین یئرینه هانسی یاشیل یارپاقلار بیته
جک فیکیر ايله دولاشیردیم و یاشیل یارپاقلاری

آختاریردیم.

۲۸ ایل اونجه تبریزین بویوک فابریکاسی اولان
«ماشین سازی» ده ایشه باشلارکن یوقابریکادا
۴۵۰۰ ایشچی واریدی، بو فابریکانین بویوک
کیتابخاناسی اولدوغونو یاخشی بیلیردیم، همین
کیتابخانادا بیر ادعا سیز هابئله سس سیز- سمیر
سیز عین حالدا چالیشقان اینسان هر گون اون
لار کیتابین ایچینده یاشاماغا مشغول اولوردو. من
هر گون او کیتاب ائوینه باش چکیب حورمتلی
مسئولندان آرایب- آختاردیغیم کیتابلاری آلیب
اوخویوردوم. نظره آلین ۷۱ ینجی ایللرده بویوک
فابریکانین کیتاب ائوینده بیر چوخ آذربایجان تاریخ
و مدنیتینه عاید اثرلر بو انسانین چالیشماسی و
چکدیغی زحمت لر نتیجه سینده بیر یئرله تویالانیب
آذربایجان ادبیات و تاریخ وورغونلارینین یانغین
اورک لرین سیراب ائله ییردی.

اوره گی آذربایجان هوسی ايله چیرینان بو گوزل
انسان فابریکانین ایشچی لرینین اورک لرین اوز
تواضع کار خصلت لری ايله فتح ائتمیشدیر. بو
گون داها چوخ آذربایجان شوناسلیق قونوسوندا
اولان کیتابلار و هابئله آذربایجان ادبیات تاریخ
و فولکلورونا عاید دیرلی اثرلر بوتون ایشچی
لرین ائولرینه یول آچمیشدی. بوتون آذربایجان
خادیم لرینی اورادا بولماق اولاردی. تبریزی

علی ، پروفیسور زهتابی، اوستاد فرزانه. دوقتور
هیئت، پروفیسور حمید نطقی، اوستاد رحیم
رئیس نیا، اوستاد عبدالحسین ناهیدی آذر و بیر
چوخلارینین خالق ائتدیگی اثرلر زنگین لشمیش
بیر کیتاب ائوینی یارادمیشدیر. من و بیرچوخلو
امک داشلاریم هله ده او فابریکانین کیتابخاناسنین
و کتابلارینین حسرتینده ییک. بویوک شاعیر
فضولی دئمیشکن: «ای خوش اول گون لر کی
من همراز ایدیم جانان ايله» نییه کی ظالیم اللردن
او کیتابخانایا قارا یئلری خزان یئللرینی اسدیریلدی
و رضانین زحمت لرین یئله سوووردولار و اوزونو
ایللر بویو همین فابریکادا چتین دوروملارا معروض
قویدولار.

بو گوزل اینسان کیتابخانانی اداره ائده
کن اصلاحات دورونون یاراتدیغی نسبی
فضا دا آذربایجان مطبوعاتینین اوجاغینین
قیزدیرانلاریندان بیردی ده اولموشدو. بئلنجی
دورومدا چوخلو قزه ته لر یارانندی. اونلارین
پارلاقلاریندان بیرسی بلکه ده بیرنجیسی
«شمس تبریز» هفته لیگنده بو اینسانین بویوک
رولو اولموشدور. شمس تبریز آذربایجان خالقینین
میللی شعورونون گلیشمه سینده نه قدر ده یری و
پای اولورسا بو چالیشقان اینسانین دیری و پای
بو هفته لیگین یارانماسیندا و ایاق توتماسیندا
اوقدر اولاییلمیشدیر. بو قزه ته بوتون «دووارلارا
قارش» اوزونو جانلی ساخلا دیغیندا بو دیرلی
اینسانین رولو و پای دانیلماز دیر. اونون و بیر
نچه امکدایشینین اصلاحات دورونده سیاست چی
لر آراسیندا اولان قدرت و گوج یاریشمالاریندا
قوربانلیق اولان آذربایجان دا آذربایجانلی نین
سسی کسیلدی و سوسماغا مجبور اولدو! آما
قارائلیغا لعنت ائندن دوستلار شمع لرین یاندیردی

لار. او شمع لری یاندیرانلارین بیرسی ده همان
فابریکانین کیتابخاناسینی جانلی ساخلایان، قزتلر
اوجاغینی آلیشدیران؛ دیرلی مقاله لر یارادیجیسی
سئویملی شاعیر و آراشدیریجیمیز رضا همراز
اولموشدور.

رضا، پروفیسور زهتابی، اوستاد فرزانه و پروفیسور
حمید محمد زاده و نه بیلم بو کیمی نهنگ
عالیم لریمیزین مکتب لرینین ان پارلاق اویرنجی
لریندن بیرسی دیر. رضا بوگون او بویوک ضیالی
لارین هامارلادیغی یولون یولچوسودور. من امینم
کی او بویوک لرین یئرین دولدوران اینسانلاردان
بیرسی دیر.

۲۸ ایل دیر من رضا همراز لا همرازلیق ائدیرم.
اونو بیر آن دایانمادان دفعه لر چالیشمالارینین
شاهدی اولموشام. گوزل مضمونلو شعر لری
ایله یاشامیشام. ده یری و تای سیز مقاله لرایله
آذربایجانیمیزی داهادا آرتیق تانیمیشام. بیر چوخ
لارینی قلمله تانیشدیریب یازماغا تشویق ائتمه
سینی گورموشم. نچه نچه گوجلؤ قزه ته نین
یارانماسیندا و زنگین یازی لارلا بارلانماسینی
یاخیندان دویموشام. نچه قزه ته ده سردیر
رولونو نچه ده گوزل باشاریجی سی اولموشدور.
آنجاق همیشه کی کیمی آدینین رنگلامیندان
چکینمیشدیر.

دئمه لییم کی تبریزده بارماق سایب قدر ائو
کیتابخاناسی اولورسا، شوبه سیز اونلارین بیردی
رضا یا عاید دیر. رضا همرازین اوره یی بویدا
بیر کیتابخاناسی وار. چوخ زنگین و قیمتللی. او،
قازاندیغینی کیتابا تبدیل ائدیپ یاخیب کیتاب
ائوینه.

رضا همرازین بویوک و شخصی کیتابخاناسی
بوتون آذربایجان یازارلارینین اوزونه همیشه



آچیق اولوب، چوخلارینین اورایا گلیب تدقیقاتی ایشلرینده او زنگین کیتاب اتوینده ایله شیب او خزینه دن اولدوقجا فایداالایب لار. آذربایجان تاریخینه حصر اولونموش اوزل قایناقلار- ادبیات ساحه سینده هابئله مشروطه قونوسوندا، میلی حکومت دوورونه عاید دولغون بیر خزینه یاتیب او کیتابخانادا.

رضا همراز اوزو «آذربایجان رجال لاری قونوسوندا بیر جانلی انسیکلوپدیادیر. چوخلو اونیوریسته اویرنجی لری، لیسانس، یوکسک لیسانس هابئله دوکتورا تئزلرینین ایشلرینده رضا همراز مراجعت ائدیپ، اونون بیلگی لریندن و هابئله زنگین کیتابخاناسیندان فایداالناماسینا دفعه لر شاهد اولموشام.

توپلوموموزون چتین اقتصادی شرایطینده بیر چوخ آدم شخصی منفعت لر دالیسیندا بیر بیرلرین آیقلار آلتیندا باسانلارین سایى چوخ اولسادا رضا همراز کیمی ساده یاشایشیندا قازاندیغینی کیتابا وئریب و اونو بوتون کیتاب سؤرلره فرهنگ و

مدنیت قورویان اینسانلارا اتحاف ائدن اولسادا اما همشه بئلنچی اینسانلارین منفعت طلب اینسانلارا پیروز اولماغین تاریخ همه شه ثبوته یتتیر میشدیر.

البته بو یولدا او نا بویوک یاردیمچی و کومکچی و داها دوغروسو رضانی رضا همراز ائدن اونون نجیب و وقارلی عومور و حایات یولداسی نین پایى هتج ده آز اولمامیشدیر. بیر زمان گلجک تاریخ ، آذربایجان قزته چیلیک اوغروندا زحمتی کئچنلر و تورک کولتورنده بو قزه تلرین اوجاغینی ایستی ساخلا یانلارین آدینی چکنده اینانیرام رضا همرازین آدی یقین کی اون سیرالاردا دوراقدیر.

رضا همراز حال حاضیردا آذربایجانین مطبوعاتیندا قلمی ایله چالیشاراق، غروب درگی سینین ده باش دبیری لیبنده فعالیت ائلیو بو درگی ۱۸ جی ساییسینی ۵۲۲ صفحه ده ۱۳۹۹ جی ایلین سون باهار سایى سی اولاراق یادی.

دیرلی دوستوم رضا همراز مطبوعات فعالیت لری



■ رضا همراز- اوستاد حسن دمیرچی

سیراسیندا و آذربایجانین مدنیتی اوغروندا تحقیقات لاری و بوتون چالیشمالارینین کناریندا ادبی فعالیت لری، اوزللیکه شعر اوزرینده گوزل یازی لاری اولموش، بو بویوک اینسانا یولون آچیق اولسون دئییه، نئجه پارچا شعرینه سیزی قوناق ائدیره م....

■ ارک

ارکه باخاندا
بورکوم باشیمدان دوشور
تاریخینه باخاندا
البمی آلیما قویورام
بوگونونه باخاندا
هئی
بیر الیم اوره یمده
بویبریسیم گوزومه قویورام
۸۶/۵/۱

■ گوی مجید

گوی مسجیدی گورنده ، گووه نیره م اوزومه
آغ قویونلولا؛ قارقویونلولا
بیر سینما پرده سی تک گوز اونومدن کئچیر لر
آنجا ق اورادا گزنده ؛ آیاقیمی یئر اوزونه قویاندا
حئیفیم گلیر تورپاغا
آخ بیلیر سیز
من گزدیم تاریخ اوردا گیزله نیب
۸۶/۵/۱

■ بویوک سمفونو

دنیز، دنیز بویوک بیر سمفونیا
گمی لرین شاییلدییسی
شپه لرین قایالارا اوز لرینی چیرپمالاری
ساحیل لره اوز لرینی سرمه لری
گوزه لجه قوشلارین
دویغودان لپه له نن نغمه لری ؛ سسلری

بالیق چیلارین های لاری- کوی لاری
« تور دولو تاریم اولدو- قایغیم یاریم اولدو »
سونالارین حزین- حزین آغلایشی
آه دنیز؛ دنیز
بویوک بیر سمفونیا

■ سومسوک ایت

داش دوشسون باشینا کول باش سومسوک ایت
نیچون تک لیکننده سؤله نیرسن
بو چولو بو باییری
باخ
آجیندان قارنینین نازیک دریسی
قاییر قاوا یایشیب
سن کیمی لر قهرمانجا تک لیک ده
یوزلر دوار قوروپور
داش دوشسون باشینا کول باش سومسوک ایت
باخ اویره ن یاشاماغی باری تاینندان

■ نصیحت

غریبه دیر
بیر بارماغین اوستومه توتسادا
حله دورد بارماغی اوزو بیلمه دن اوزونه نصیحت
وئیر
غریبه دیر
اوز گوزونده بیر دیره یی گورمه دن
کیمی سینین گوزونده
بیرجه چوپو تئز سئچیر
۸۷/۱/۲۰

■ اولولر

اولولرین بیر سیراسی دئییر لر
هئی یئریز بوش!
سانکی بوردا کونوموز بارات گتجه سی دیر!
اما
اولولرین بیر سیراسی دئییر لر



آمانین بیر گونو دور
اولمک ده کی حالوا پایلامیر لار
هر نه دیر سا
یترین اوزو آلتیندان یئی دیر
۸۷/۱۲۰

■ یئنه دردلی ارک

باخیردیم
ارک- ین کولگه سی
اوجا تبریزین کوچه لرینه دوشدو
رسم؛ ارکی قو جا تبریز ده چکمک ایسته بیردی
یازیق رسم
هانسی کوچه لرده
۸۶/۵/۱

■ قوجا لبق

بیر قوجادان سوروشدولار
قوجا عمی سونکو آرزین نه دیر سنین؟
او قوجا نین ایکی گوزو یاشلا دولوب بئله دئدی
- دیله بیر م اوشاق اولوب اوشاقلارلا گیزلانپانجی
قیزیشدیرام
اویناپارکن اونلار یوموب گوزلرینی من گیزلنم
او یترده کی دای قوجالیق تاپانمایا بیرده منی .

■ آنا سوراغی

منیم آنام گوزل لردن گوزل ایدی
کویچک لردن گویچک ایدی
منی بیر آن بوراخمازدی گوزلریندن
منیم ایچون توکنمز قایغیسی ؛ ایستکی داورانیشی
وارایدی

اما بیلیم نیچون منی آندی آنام!
داها بیرده اونون کیمی بیر مهربان ؛ بیر دوز
اینسان هاچان تاپام
اینانمیرام؛ اله دوشمزم

سن کوچندن دونه- دونه هر بیر یئری من
آختاردیم
سوراغینی سوراغلاشدیم گونه باخان گوللریندن ؛
- اما اونلار گونه باخدی
سوراغینی سوراغلاشدیم اوجا- اوجا آغاجلاردان
- اما اونلار باشلارینی ماوی گویه قوزادی لار
سوراغینی سوراغلاشدیم اوجا یانان آلاولاردان؛
- اما اونلار حسرت ایله تازا سونموش کوله
دونموش دوستلارینا گوز دیکدی لر
سوراغینی آلدیم بیر کویچک قوشدان
- اما آنا؛ آدین گلچک قاناد چالیب گویه اوچدو
سوراغینی باش داشیندان دا آلدیم؛
- اما گوردوم گوز سانجیب دیر ماوی گویه
سوراغینی قابالاردان من آلا رکن؛
- زیروه لرین گوستردی لر
سوراغینی سوراخلاشدیم داماریمدا آل قانلاردان؛
- اما اونلار گوز دیکدی لر دوشلریندن امن سوده
سوراغینی سوراخلاشدیم یاسمندن؛ بنوشه دن ؛
قیزیل گولدن
- اما اونلار بویونلارین قاتلادی لار
سوراغینی بیر جه بیرجه کویچکلردن خبر آلدیم؛
- اما اونلار لال اولدولار سنین قارشیندا آنا
گوزل لیک ده خبر آلدیم اون دورد گنجه لیک
آی دان
- اما آی دا دیله گلیب بولود لارا قووشدو
هردن دوشنده یادیما منیم آنام؛
دیله بیر م هر بیر گونوم؛ هر بیر گونلر اونون
ایچون حصر اولونسون؛
بلکه مندن گوزل- گوزل دسته گوللر؛
زمو رود لر؛ داش قاش ایله هم اینجی لر آیقلا ری
آتارینا سپه له ییم.

۱. بو قیسسا یازی نین بیر بولومو ۸۷/۲/۶ تاریخینده
«رضاهمراز» آدلی اینترنتی سایتیندا یاییلمیشدی،
ایندی بیر آر ده بییشیمله بو درگی ده یئنی دن
یاییلیر.

تجسم ادب

محمد امین سلطان القرائی



دوستان، دوست بسیار عزیز آقای رضا همراز با
ارسال فرمی، درخواست نگارش مطلبی و سپردن
سطور آن بدین محل جهت طبع در ارج نامه نموده
اند. یادآوری دوستی دو دهه ای در طریق رفاقت
و شفقت قلم و تبدیل آن دوستی به خانواده ای
واحد، ما را از تعریف و شناساندن بی نیاز می کند
و لزوم پردازش از خود به خود رسیدن را باقی نمی
گذارد. لذا اینجاست که در این راه قلم نفرساید
و بهتر آنست که گوش نبوش به گفته دیگران
دهیم، چرا که:

خوش تر آن باشد که سر دلبران

گفته آید در حدیث دیگران

رفیق شفیق مطبوعات گذشته و حال، نوشتجات
سنوات ماضی و تقریرات آن، که مرآت بی زنگار
مستقبل است. رفیق شفیق سفر و حضر و سفر
اندر حضر:

سفر اندر حضر کردن چنین است

سفر از خود به خود کردن همین است

به پایان نارسیدن زندگانی است

سفر ما را حیات جاودانی است

سفر به کرانه های تاریخ وطن عزیز و آگاهی دادن
به آحاد افراد این آب و خاک خدمتی بس بزرگ
است. آگاه نمودن آنان از گذر زمان، از گذشته
خویش، از تاریخ خویش و آنچه طی قرون و

اعصار بر این سرزمین پر بلا و حادثه رفته خدمتی
بس بزرگ است.

در گذر بیست ساله دوستی و رفاقت، سجایای
اخلاق و رفتار وی به جرأت توان گفت که یک
«تجسم ادب» بوده، پا از حریم صداقت و نزاکت
و ادب بیرون ننهاده و دست از مبادی و قواعد آن
لحظه ای ننشسته است. آن که از ادبش به طریق
این قلم بر این صفحه جاری می سازم نه از تکلف
و غرض است. چه غرض حجاب دیده از واقعیت
هنر است:

چون غرض آمد، هنر پوشیده شد

صد حجاب از دل به سوی دیده شد

آن بیان اولیا و اصفیاست

کز همه اغراض نفسانی جداست

حالا قلم جاری کننده این سطور بر نطح این
صفحه چقدر مبین و معرف سجایای یاد شده
باشد و الفاظ و تعابیر و معانی بکار گرفته شده
در راستای مقبول و مأثوف و مطلوب واقع شود و
دیدگان را «تا که قبول افتد و که در نظر آید»؛
می تواند عبارات مزبور بیان کننده معانی مورد
نظر نباشد. چه:

معانی هرگز اندر حرف ناید

که بحر قلم اندر ظرف ناید



اکنون که حرف از ادب و نزاکت است و مبادی و قواعد آن؛ جای آنست که از اهمیت آن در تفارعات و فرآیدش غافل نشویم. خصوصاً آنچه را که با این مقال و نوشته در ارتباط است و آن همانا نزاکت و ادب قلم است. قلم را وظیفه، نمودن راه است و پرتوافشانی بر آن. طبیعتاً نقد و راهبری تحقیق و جستجو و انتقاد بر این راستاست. لیکن آن نیز لازم است بر مبانی علمی و مستدل استوار باشد و از همه مهمتر با زبان نزاکت و ادب، بررسی و تحقیق و تدقیق مطلب گردد و موضوع از تمام جوانب و پرهیز از نقد تک جانبه و متصرف در آئینه تنقید واقع شود و باید از انتخاب موضوع یا موضوعات مشخص و بازگذاشتن موارد و موضوعات دیگر خودداری گردد.

از سوی دیگر تاریخ و فرهنگ و ادب این سرزمین نیازمند کارها و اقدامات بسیاری است و آنچه در این مورد صورت گرفته، یک از هزار آنچه به قدر حداقل نیاز بوده، هم نبوده است. لیکن قدم های برداشته شده ماضی، راه گشا و سراج منیر

طریق حال و مستقبل است. درینا که هزاران دفتر اتفاقات و حوادث و حکایات، ناگشوده و ناخوانده پرپر شده و هزاران شکوفه ناشکفته علم و تاریخ و ادب در این آب و خاک به باد یغما رفته و هزاران حدیث و قصه و شرح وقایع تاریخی دیگر نانوشته بل ناگفته مدفون بر دل مشحون از خون تاریخ مانده اند...

حال این گوی و این میدان. دوست بسیار عزیز آقای رضا همراز سالک راه این وادی است. البته او در این راه تنها نیست. افراد و انسانهای بسیاری بدین وادی دست یازیده اند. لیکن این وادی را مخاطرات، بسیار است و نیاز توشه راه بسیار. لذا لازم است اینی وطن با توشه مکفی علمی با سلوک جمعی در این وادی قدم نهند و از جوانب مبانی و مبادی علمی و فرهنگی و ادبی تجهیز، تحریض و تشویق شوند. تا آیندگان این آب و خاک با علم و دانش بیشتر در شناخت خود و سرزمین خود، حیات آرمیده در آرامش فرهنگ و علم و ادب خویش داشته باشند.



■ رضا همراز - پروفیسور جواد هیئت

رضا همرازی که من شناختم

رحیم بقال اصغری



آقای همراز را برای اولین بار کجا دیدم، مهم نیست! توی کتابفروشی ارک یا دفتر هفته نامه شمس تبریز؟! مهم این است با آن موهای آلاگارسونی ایدا باور نکردم نویسنده باشد، اصلاً شک برم داشت حتی بتواند یک مقاله ساده بنویسد!

آدم محقق که عینک نداشته باشد، کچل نباشد و خوش تیپ باشد مثل هنرپیشه هالیوودی است که شبیه آقای احمدی نژاد باشد! برای همین یادم هست اولین مکالمات ما بسیار کوتاه بود.

آن موقع من هنوز وارد دنیای ویرانه تاریخ نشده بودم و به کشیدن دماغ های بزرگ و چانه های برجسته و چشمان ریز مشغول بودم، اما کم کم احساس کردم باید کاری اساسی تر انجام دهم و تاریخ خودم را بخوانم و بنویسم...

از این رو شروع به خواندن کتاب کردم و هر جا رسیدم نامی از استاد همراز دیده می شد، حالا این زبان باستان آذربایجان باشد یا دوره مشروطیت... به هر حال از اینکه از یک دریچه منطقی به تاریخ می نگریست برایم قابل احترام بود. مدتی بعد که مسیرم به ریشه ها رسید و سومر را پی گرفتم، متوجه شدم دچار یک خلا شده ام، منابع موجود بسیار کم و جانبدارانه بودند و نیازمند منابع بیشتری بودم.

تاگرام یک رسانه محبوب بود و روزی که آقای همراز مرا وارد گروه کرد نتوانستم بگویم که هر دو شماره تلفن مرا وارد کرده است و آن قدر برایش

احترام قائل بودم که نتوانستم با هیچ یک از شماره ها گروه را ترک کنم. گروهی که حرفهای جدی، جدل های اساسی بین نویسندگان و شبه نویسندگان ساری و جاری بود...

یادم هست اولین بار در مورد سومری یک لغت مطرح کردم که با واکنش بسیار شدید بعضی از اعضا روبرو شدم... شب هنگام به خانه برگشتم و از کتابخانه منابعی که شک داشتند، عکس گرفتم و در کنارش منبع خارجی هم معرفی کردم و در گروه قرار دادم. با چند نظر بعدی عمق احترام به کارم را متوجه شدم و مدیون گروهی شدم که در هر سوال بی جواب می توانست راهنمایم باشد... شاید همان موقع ها بود که هم گروهها متوجه شدند روی این موضوع چند سالی کار کرده ام و بنابراین بحث ها در مورد نوشته هایم معمولاً تنش آمیز نشدند... همزمان آقای همراز مثل رگبار برایم منابع ارسال می کردند. انگار یک مسئولیت ذاتی در این مورد احساس می کردند... من که برای یافتن هر مقاله خاص تشنه بودم مانند این بود که آب حیات دریافت می کردم... حتی فرصت تشکر از این محبتشان را هم نداشتم. برخی مقاله ها و کتابهای ذیقیمت را تا الان فرصت نکرده ام مطالعه کنم و در نوبت خواندن هستنند...

گفتم این شرح شاید کمکی کند تا از زحمات بی وقفه، بی شائبه و زلال ایشان از طرف یک شهروند علاقمند تاریخ قدردانی کرده باشم...

استاد بسیار ممنونم...





صمد پورنظمی سیسی

چشم اندازی به کارنامه رضا همراز

نخست از همه عزیزان که پیشنهاد بزرگداشت مقام علمی و ادبی و اجتماعی و فرهنگی و فدرانی از خدمات شایسته استاد رضا همراز را طرح و برنامه ریزی و زحمت اجرا ی این سنت حسنه را تقبل نموده اند تشکر می نمایم.

بنام آنکه جان را فکرت آموخت

چراغ دل به نور جان بر افروخت

ز فضلش هردو عالم گشت روشن

ز فیضش خاک آدم گشت گلشن (شیخ محمود شبستری)

پاسداشت فرهنگ آفرینان و فرهنگ پروران در هر جامعه نشان از نشاط عمیق روحی و شوق وافر و ذوق غالب در راه گسترش معنویات و تعالی جامعه و شناخت و هویت آن و احترام به علم و دانش و حکمت و هنر و معرفت آفرینی است. به قول فردوسی:

که فرهنگ آرایش جان بود

ز گهر سخن گفتن آسان بود

گهر بی هنر زار و خوارست و سست

به فرهنگ باشد روان تندرست

در سایه توجه به آثار علمی و پژوهشی و مطالعه متفکرانه و نقد اصولی آنهاست که انسان، آگاه به زندگی اجتماعی خویش، چپستی زندگی؟ و ماهیت آن می رسد اگر مصداق فرهنگ را در هنر، ادبیات، آداب و رسوم، موسیقی، تئاتر و خلق

اثر مفید فرهنگی و... فرض کنیم و نقش واقعی و عملکرد اینها را در رهیافت به زندگی اجتماعی و گذشته ی تاریخی جامعه مؤثر بدانیم باید دسترسی به اینها به سهولت امکانپذیر باشد.

چگونگی آشنایی با استاد همراز:

در اردیبهشت ۱۳۹۳ ش در نمایشگاه بین المللی کتاب تهران در انتشارات اندیشه نو- آقای فرزانه به کتاب ها نگاه می کردم و از تراکم، ازدحام جمعیت، رفت و آمد آنان در شگفت بودم با خود می گفتم خدایا کثرت جمعیت مشتاق بازار کتاب از حد فرونست گویا به جای نمایشگاه کتاب «نمایشگاه جمال انسانهاست» در واقع این نمایشگاه «نمایشگاه محصول کمال معرفت انسانهاست» که از هر سوی کشور آمده بودند، ولی به نظر می رسید که از این مردم کثیرعده ای قلیل کتاب خریده اند کتابها را یک به یک برداشته، به مقدمه و فهرست و منابع هر کتاب نگاه می کردم.

نچه خط بیر کتابین مقدمه سین اوخودوم بیردن دندیم عجب مقدمه دی! یانیمدا بیر جوانی ایگرمی (۲۰) یاش گولدی، کتابا باخدی دندی سیز دیشین مقدمه نی آقای «رضا همراز» یازیب من گورمیشیم، امما تربیزده اولار من (علی رشیدی) اونون تلفون

شماره سین تاپیپ تلفونونان سیزه دیئیرم، منیم همراه شماره تلفونیمی یازدی، خداحافظ لیق ائیله دیک، حدود ایک آی سونرا تلفن زنگ ووروب دندی من سیزه کتاب نمایشگاهیندا قول وئردیم کی سیزه آقای «همراز» ین شماره سین تاپیپ، یولیوام. یازین...

این چنین به دست جوانی «الکریم اذا وعد وفا» شماره «استاد رضا همراز» نصیب من شد. کتاب جلد اول مشاهیر شبستر «گونتیین پارلیان اولدوزلاری» که از بهمن ماه سال ۱۳۶۲ش (بعد از استراحت دانشگاه ها) زمان بازگشایی دانشگاه ها که اولین سال افتتاح دانشگاه ها پس از تعطیلی بود تا حالا در این مورد طلبه فعالم. در ۱۶ مهرماه سال ۱۳۹۳ به ایشان تلفن کردم و پس از معرفی عرض ادب و ارادت و... فرمود کتاب «فرقه دمکرات آذربایجان» حکومت یک سال پیشه وری» شما را دیده ام و دارم، سرآغاز آشنایی با صدای روحنواز و اخلاق و صفای باطنی ایشان بر دل نشست.

من ندیدم در جهان جستجو

هیچ اهلیت به از خلق نکو (مثنوی مولوی)

چندی بعد در همان سال توفیق شد، با قبول زحمت سرآغاز کتاب «جلد اول مشاهیر شبستر- گونتیین پارلیان اولدوزلاری» به قلم وزین ایشان مزین شود و پس از انتشار کتاب در خرداد ۱۳۹۴ که از فردیس کرج به شهرمان سیس «آنا یوردو» می رفتم با «مکالمه تلفن همراه» قرار دیدار در باغ گلستان تبریز گذاشتیم و بعد از ظهر در این باغ، گلستان دیگر- با گلهای پایدار در وجود ایشان احساس کردم پس از تقدیم کتاب فوق از هر دری سخنی شنیدیم و گفتیم... و نزدیک لحظه خداحافظی در ضلع جنوبی باغ، کنار خیابان، خودروی متوقف شد جوانی پیاده شد، به طرف ما آمد و پس از سلام و احوالپرسی... متوجه شدم که از یکی از شهرهای آذربایجان غربی است استاد سر ساعت وعده دیدار در همان محل گذاشته اند. من به سوی شهر سیس رهسپار شدم و ایشان با

جوانی جهت راهنمایی و پاسخ به سؤالات ایشان. سؤال ائیله سؤالدان سؤز آچیلسین جوابین وئر جواهرلر جالانسین چشم اندازی به اقدامات و کارنامه ایشان برای اعتلای اخلاق جامعه، خلق آثار تاریخی، ادبی، پژوهشی و توجه به مسائل جامعه.

الف- توجه به مسائل جامعه:

- ایشان بیش از همه مسائل، به بعد اخلاقی فرد و اجتماع و عواطف جمعی توجه کافی و وافی دارند و از این طریق، علاوه بر نزدیک نمودن افراد جامعه بهم، و طرح مشکلات، تلاش در رفع آنها دارد. از جمله در سیل چند سال پیش آذرشهر و روستاهای اطراف آن، هم چنین در اطلاع رسانی و جلوگیری از قطع درختان جنگل های اهر (قره داغ) و کلیبر، همراز طبیعت، همراز دردمندان بودند.

- در زلزله روستاهای اطراف خوی به زمستان ۱۳۹۸ ش ایشان از طریق فضای مجازی «سبزین همراز» متوجه کودکان بودند که در سرمایه شدید و ویرانی ناپهنگام خانه و کاشانه و شاید زخمی و بستری شدن مصدومان، کشته شدن عزیزی یا عزیزی از خانواده، دست از زندگی شسته بودند که از طریق افراد مورد اعتماد، خواهان حمایت از کودکان معصوم زلزله زده بودند تا مرحمی هر چند کوچک به بچه های معصوم باشد. آری استاد همراز «همراز بچه های معصوم» برای فردایی بهتر است.

اگر ما زنده ایم از دردمندیست

و گر پاینده ایم از درد مندی

- نوشتن مقدمه به بعضی از کتابها: گاه نوشتن مقدمه به کتاب، اگر از تهیه و تألیف و تحقیق کتاب سخت تر نباشد آسان نیست چونکه نخست نویسنده باید کتاب را به دقت بخواند و با توجه به میزان اعتبار علمی پژوهشی و ادبی اشکالات را به پدیدآورنده اثر تذکر دهد و در صورت امکان تغییرات لازم را بدهد که مقدمه «هویت

اجمالی» کل کتاب است چه بسا راقم این گفتار فقط باخواندن مقدمه ای از کتاب متوجه مطالب و محتوای کتاب شده ام و با این آگاهی در خاطر می ماند که فلان کتاب چه مطالبی دارد. ایشان با تشکیل گروه «سبزه‌ها» در فضای مجازی افرادی را که می شناخت یا اشخاص مورد اعتماد معرفی می کردند جذب گروه نمودند که باسلاقی مختلف، مسائل جامعه را به اطلاع هم می رسانند و بعضی موقع به ترازوی نقد در معرض بررسی دقیق قرار می دهند و کارهای فرهنگی جدید یا شخصیت های محلی و منطقه ای که موجب کارهای خوب و ماندگار و منشاء خیر و برکت و مؤثر در جامعه بودند و یا حضور دارند به گروه و جامعه معرفی می نماید، ضمن پاسداشت حرمت و آثارشان و تکمیل آنها با باز خوانی خدمات شایسته آنان، شایستگان را به نسل حاضر معرفی می نمایند و عوامل ارتباط با گذشتگان را به نسل فعلی جامعه آشکار می نماید. که «می رسد از ذوق هر کاری بمعراج کمال».

حضور ایشان با تمام توانایی در صحنه فرهنگ و تاریخ: در این شرایط بسیار سخت و آشفته بازاری نرخ ها و سختی معیشت تدوین کتاب و خلق آثار هنری و فرهنگی نیاز به وقت کافی و هزینه گزاف دارد از طرفی خرید کتاب برای اهل فرهنگ و کتابخوان نیز تبدیل به آرزو و رؤیا شده است. با تمام این اوضاع و احوال استاد رضا همراز در سال ۱۳۹۸ کتاب های بسیار نفیس و ارزشمند با عناوین تاریخ ادبیات آذربایجان تا عصر صفوی، حیدرخان عموواغلو، شمسی کسمایی، اشعار و آثار میرزا جعفر خامنه ای، آثا و اشعاری از میرزا تقی خان رفعت، سعید سلماسی شاعری مجاهد و مجاهدی شاعر، نامه هایی از ستارخان (و کتاب های دیگر که نویسنده این گفتار خبر ندارد) نشان از عظمت و شور و هنر و عشق ایشان به تاریخ و فرهنگ است، که کاریست کارستان که با خلق

آثار نیکو در اذهان اندیشه ی نیکو ایجاد می کنند. خدا را شکر که «عمرش چو باد بهار دامن افشان می رود».

کاشف گنج های مهجور: در دی ماه ۱۳۹۹ که دوجلد کتاب «نامه هایی از ستارخان- ستارخان سردار ملی و دور نمایی از شهادت دلخراش و جانسوز وی»، «اشعار و آثار میرزا جعفر خامنه ای» برای اولین بار که اولی در مورد حضرت ستارخان از تبریز- تا تهران واقعه پارک اتابک و شهادت او با ده ها نامه و تلگراف و سواد چندین نامه که اولین بار زینت بخش صفحات تاریخ می گردد.

دومی کتاب میرزا جعفر خامنه ای هم مثل کتاب قبلی بخشی از اشعار شاعر برای اولین بار آفتابی می شود که به خط زیبای شاعر در صفحات کتاب به چشم می خورد. از این رو راقم این گفتار با مطالعه تنها این دو کتاب متوجه شدم که استاد رضا همراز کاشف و ناشر گنج های مهجور، یعنی همراز گنج های پنهان ذیقیمت هستند. الهی،

به نیروی تو چون پدید آمدیم در گنج ها را کلید آمدیم (نظامی)

توجه به ادبیات فارسی و ترکی: جمع آوری آثار و اشعار نادر و کمیاب گذشتگان بسی کاری سخت و طاقت فرساست که ممکن است تهیه یک اثر از پیشینیان به چندین سال وقت نیاز باشد و نشر آنها هم خود حکایت دیگر است، که اگر نویسنده علاقه و ذوقی نداشته باشد آفریدن و تنقید و آماده کردن و نشر اشعار و آثار دیگران محال است. آثار استاد همراز نشان می دهند که عظمت کارها و اقدامات ایشان در آفتابی نمودن آثار علمی و ادبی چاپ و منتشر شده ایشان چنان است که نمی شود در کتابی مستقل نوشته شود. ایشان با تلاش شبانه روزی و سیر در صدها کتاب و مجله و هزاران صفحه روزنامه و اسناد و گشت و گذار در بعضی شهرها و روستاها و دیدار با ده ها شخصیت علمی و ادبی و پژوهشگر و صبر

و حمایت خانواده محترمشان به تشنگان تاریخ، ادبیات فارسی، آنادیلی و هنر... آثار گرانبها تولید می نمایند و با روح جدید و فکری نو و مطالب تازه و زیبا در روح و روان خواننده کتابها (آثار) تحول و تحرک و تبرک و علاقه به دانایی و نیکویی و زیبایی می آفریند. اگر به سه بیت سلیمان امینی که در روی جلد کتاب «سلیمان امینی» ثبت است دقت شود

ای کونول شاد اول سعادت بر قرار اولماقدادور یوردوما چارپیرر گونش ظلمت کنار اولماقدادور مژده ای بلبل بهار اولدی داهای گیچدی خزان وقت اولوبدور ایتیمگون دائم چمنده آشیان...

بی نوا لر آهی چاتدی بارگاه عزته رحم قیل دی حق تعالی بو ازیلمیش ملته گویا در این وانفسای مسائل مالی و اقتصادی «سلیمان امینی» چو «روح سلیمان نبی» از درگیر و مواجه شدن با مسائلی از جمله اقتصاد شکننده جامعه گرانی و دغدغه معیشت و نان، به کف رسیدن سبد فرهنگی خانواده ها (تعطیلی آن)، سوء مدیریت، خصوصی سازی بیت المال، جنگ های ناخواسته در دیار مسلمین، ویروس نامرئی ضعیف کرونای ابر قدرت، قاچاق کالا، اعتیاد، ظاهر شدن سلطان های بی تاج و تخت سکه و دلار و فولاد...، بیکاری، طلاق، رانت... به فردای خوب امید می دهد. در واقع از نظر عقلا حکومتی به معنویات و عقل سلیم و خدا... نزدیک است که مردم دغدغه «نان فردا»، و غصه خرید کتاب یا تهیه و تولید «محصولات فرهنگی» نداشته باشند و هر دو به رایگان باشد. امروز خرید کتاب از سوی طبقه متوسط جامعه تبدیل به رؤیا شده است با اینکه مقامات ارشد کشور نیز بدان آگاهند اما برنامه منظمی به چشم نمی خورد و این شرایط در کوتاه مدت و درازمدت تأثیر سوء بر جامعه خواهد داشت که نمونه بارز آنرا در فرهنگ مراعات «دستورالعمل های بهداشتی کرونایی» می بینیم

و این سؤال پیش می آید چرا «سواد و فرهنگ سلامت جامعه» با فقر مواجه شده است؟ و اینها زنگ خطر به عواقب فرهنگ کشور است.

استاد همراز با نوشتن و انتشار کتاب هایی چون «تاریخ ادبیات آذربایجان تا عصر صفوی- مجموعه اشعاری از شمسی کسمایی- اشعار و آثار میرزا جعفر خامنه ای- آثار و اشعاری از میرزا تقی خان رفعت- سعید سلماسی، شاعری مجاهد و مجاهدی شاعر- دیوان ترکی سلیمان امینی- ایقادن دوشوموشم ساقی «دیوان سید عبدالحسین خان خیابانی»- جامعه دیروز را به نحوی ترسیم کرده که از نظر مطالعه کننده این آثار، مسائل و مشکلات دیروز جلو چشمش ظاهر می شوند. یعنی استاد همراز، همراز نیکان- همراز تاریخ- همراز شایستگان هستند.

سالم تن و جان و خانه آباد از لطف خدای مهربان باد خواهم که در این جهان فانی شاداب و شریف و دیر مانی (دکتر مهدی روشن ضمیر)

نگاهی به آثار علمی ایشان:

ایشان در زمینه های تاریخی، ادبی، زبان و ادبیات (آنادیلی) علاوه بر پدید آوردن کتاب های بسیار ارزنده سعی در احیا و عظمت کار پیشینیان، افکار و اندیشه ها و معرفی آثار علمی و تحقیقاتی آنان به جامعه و گره زدن نسل امروز باعقبه فرهنگی خویش است تا خواننده آثار و هویت خود و اجتماعش را بهتر و بیشتر بشناسد. در زمینه تاریخ و دیرینه شناسی کتاب هایی چون جستارهایی از تاریخ تبریز (مدخلی بر کتاب شناسی تاریخ شهر تبریز)، کتاب بسیار ارزشمند، جنگ آذربایجان در سال ۱۳۲۵ش، چند نامه از باقرخان سالار ملی، حیدرخان عموواغلی، نامه هایی از ستارخان



سردارملی، سیری در انقلاب مشروطیت (تأثیر قیام مردم تبریز و آذربایجان در پیروزی انقلاب مشروطیت)، ستاره ناهید آذربایجان (مجموعه مقالات مرحوم عبدالحسین ناهیدی آذر) و... زمینه شناخت «آناپورد» که معرفی منابع، راهنما و کمکی است به جوانان دانش پژوه و علاقمند به تحقیق تا با جدیت تمام و توجه به نیازهای اساسی جامعه به خلق موضوعات تازه اقدام نمایند.

– نگاهی به کتاب اشعار و آثار میرزا جعفر خامنه ای، رضا همراز، تبریز، قالان یورد، ۱۳۹۸

– میرزا جعفر نقوی خامنه ای ۱۲۶۵ ش – ۱۳۶۲ نویسنده کتاب مذکور شرح حال مختصر میرزا جعفر را نوشته است و چون با مراجعه مستقیم به باز ماندگان میرزا جعفر و آثار قلمی و دفتر شعر او مستند نموده است در واقع تکمیل ترین و مستندترین کتابی است که برای نخستین بار در مورد میرزا جعفر منتشر شده است.

راقم این صفحات فکر می کردم که بانی شعر نو میرزا جعفر است ولی به تحقیق استاد همراز اولین سراینده شعر نو در تاریخ ادبیات ایران سعید سلماسی است و میرزا جعفر از پیشگامان این نهضت ادبی ایران است خوشبختانه با سعی و تلاش محقق فاضل استاد همراز، کتاب سعید سلماسی، به نام «شاعری مجاهد و مجاهدی شاعر» معلوم می گردد که قبل از میرزا جعفر، سعید سلماسی در وادی شعر رهگشا بوده است.

«...آن چیزی که میرزا جعفر خامنه ای را از دیگر شاعران آن دوره متمایز می کند اندیشه تجدد خواه این شاعر است که خود را در قید و بند صناعات عروسی زندانی نکرده و از عرف معمول عدول کرده و اشعاری در قالب هایی می سراید که قبل از وی فقط سعید سلماسی شاعر جوان مرگ آذربایجان سروده است، اما شاعر با الهام از آن شهید جاوید سروسامانی به آنها داده و مورد توجه دیگر دوستان واقع می گردد... در

کنار ایشان شعری چون بانو شمسی کسمایی، میرزا تقی خان رافت، احمد خرم، نقی بزرگز، هاشم کلانتری، اسکویی... شعری چون ماژور ابوالقاسم لاهوتی کرمانشاهی.. به حلقه مکتب تجدد گرویده و آثاری نیز به یادگار گذاشتند. (اشعار و آثار میرزا جعفر خامنه ای، رضا همراز، صص ۷-۸)

– از ویژگی های دیگر اشعار میرزا جعفر غیر از انتشار آثار قلمی و اشعارش علاوه بر دهها روزنامه در ایران در کشورهای عثمانی، مصر، هند و... منتشر می شد و چون او مدیر بهترین روزنامه به نام «عصر جدید» بود با مطبوعات ارتباط نزدیک و فعال داشت.

– به نظر می رسد او با شخصیت های فرهنگی و علمی معروف دوره مشروطیت چون عبدالرحیم طالبوف صاحب کتاب های بسیار وزین و ارزشمند کتاب احمد، مسالک المحسنین و پروین اعتصامی، میرزا محمد علی صفوت تبریزی، عبدالحمید حقیقی نخجوانی، سیداحمد کسروی مورخ شهر، علی اکبر عماد، حسن افتخار جواد، دکتر عبدالرسول خیامپور... ارتباط قلمی داشت و به آثار جرج زیدان دسترسی و علاقه داشت.

– ویژگی دیگر او و اشعارش: اگر به سال تولد او دقت کنیم در سال تولد مشروطیت (۱۲۸۵ ش) ایشان در اوج جوانی (بیست- بیست و یک ساله) و پس از به توپ بستن مجلس اول مشروطه به همدستی محمدعلی شاه که روحیات و خلیات او را مردم تبریز بیش از دیگران شنیده و دیده بودند با توپ های لیاخوف روسی چون سر نوشت مجلس اول به سر رسید مردم تبریز و مجاهدانش بدان ظلم و اتحاد استبداد داخلی و استعمار خارجی تن ندادند مشروطه را از تبریز احیا کردند که میرزا جعفر یکی از آن جوانان بود که به دستی اسلحه گرفت و با دست دیگر ظلم و ستم استعمار روس و تأثیر استبداد محمدعلی شاه در دوره ولیعهدی و

پادشاهی اش در سرنوشت مردم تبریز و شهرهای دیگر ایران از سراچه سوزناک دلش را نوشت و در اجتماعات و روزنامه ها شعرهایش آئینه زمان عصرش بود که مورخ نامی کسروی در آثارش اشاره نموده است الحق شهرهایش نافذتر از اسلحه اش بود و در نهضت شیخ محمد خیابانی حضور داشت که شهادت شیخ و انتحار هم مسلکش میرزا تقی خان رافت حضور میرزا جعفر در محافل ادبی- سیاسی را کم رنگ نمود.

– ویژگی بعدی او، علاوه بر زبان فارسی و مادری با چند زبان دیگر از جمله عربی، فرانسه و روسی آشنایی داشت. در کتاب فوق از دیگر شعرای مکتب تجدد و منابع مربوط به مکتب تجدد و تبریز ذکر شده است (همان کتاب، همان صفحات ۸-۹)

– منابع کتاب فوق: استاد همراز منابع کتاب را در سه صفحه ذکر نموده است به نظر می رسد جدا از روزنامه های عصر مشروطه، مجموعه آثار مکشوفه میرزا جعفر خامنه ای که پیش آقای جمشید علیزاده است و آثار موجود در نزد یکی از نوادگان میرزا جعفر که مقیم خارج هست و کتاب حاضر که جناب آقای همراز با استفاده از اطلاعات و اسناد نوه میرزا جعفر خامنه ای سرکار خانم زکیه نقوی و همسر محترمشان جناب سیف الله حناچی بسیار زحمت کشیده اند اگر روزی این سه مجموعه با هم در کنار هم باشند کتاب اشعار و آثار میرزا جعفر خامنه ای به بهترین شکل کاملتر خواهد بود و این کاری بزرگ و پر زحمت هست که جز «استاد همراز» از عهده دیگر علاقمندان و پژوهشگران محال است. در آرزوی آن روز. (همان کتاب، صص ۲۷-۲۹)

– در کتاب فوق چندین صفحه از نثر میرزا جعفر شیوه او را در نثر و ترجمه نشان می دهد که بیش از آنچه او از متن ترجمه اش سخن بگوید خواننده را به اصل اثر و شیوایی و خلوت اثر متوجه می نماید و این نهایت درجه امانتداری و تواضع اوست

که همکار میرزا جعفر آقا «استاد علی نظمی» در اداره برق و روشنایی می گوید: «... او شخصیتی فوق العاده و بی نظیر داشت. بیش از آنچه به او احترام می شد به دیگران احترام می گذاشت. فوق العاده متواضع و فروتن و صاحب احساس نرم و لطیف بود... (همان کتاب- ص ۲۱) نمونه نثر میرزا جعفر: از کتاب عربی «عباسه اخت الرشید» نویسنده و داستان نویس مشهور عرب زبان «جرج زیدان» که ترجمه آن کتاب در روزنامه حبل المثنی کلکته (هندوستان) منتشر شده است: «... این کتاب (عباسه اخت الرشید) که ما در صد ترجمه آن به زبان فارسی می باشیم و آن را به وسیله (جریده حبل المثنی) تقدیم محضر انور دانشمندان و هموطنان محترم می داریم حلقه دهم همان سلسله می باشد و موضوعش عبارت از حال برمکیان ایرانی در عهد خلفای ایرانی عباسیه و شرح نکبت بر محنت آنان مع سایر اوضاع و رسوم آن زمان پر شکوه از خوشگذرانی و تجمل پرستی مردم و اشتغالشان بپاره امور لایعنی از لهو و بازی و غیره می باشد... هر گاه احيانا این کتاب را در آن پایه از مزیت و کمال که گفتیم و در آن درجه از حسن و جمال که برشمردیم نیابند، آن گفته ها را حمل بر عدم صدق و واقعیت نفرمایند و بلکه بدانند که کلک نارسای مترجم ناچیز آن را ضایع نموده و قصور و یا تقصیر نگارنده قاصر از جلوه و دل آرائی آن کاسته است و نه در مزیت و امتیاز اصل عربی جای شبه نیست...» (همان کتاب- صص ۱۴-۱۶)

– کتاب اشعار و آثار میرزا جعفر خامنه ای، رضا همراز- بخش اشعار فارسی در سی و شش (۳۶) صفحه با عناوین و مضامین متنوع هم چون امید استقبال، نان، صفحات حیات، غزل، غزل، فرشته صلح، افق تاریک، تاریکی استقبال یا خواب پریشان، عرض تشکر و خیر مقدم به مهمان معزز و محتشم (آلمان)، جنگ بین الملل، تصنیف،



طیب حاذق، به وطن، قرن بوالعجب، قرن بیستم، تصنیف (دختران مظلوم قوچان)، فی الہزل به جریدہ صور اسرافیل، اتحاف به شہدای حریت، زمستان (ترجمہ از شاعر روس، سرود ملی، نغمہ فریاد (اورمیہ) می باشد.

به نظر می رسد که سروده های میرزا جعفرخامنه ای آئینه تمام نمای اوضاع اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی و معیشتی ایران را در زمان خودش با جان و دل ترسیم نموده است بخصوص در اشعاری که سالش را ثبت نموده است. این مسائل به خوبی پیداست. چند بیت از اشعارش ذکر می شود در شعری با عنوان «نان» چنین سروده است:

بکشوری که در او کار نان نشد اصلاح
در او چگونه توان دید روی فوز و فلاح ...
خیال نان نگذارد نمود، فکر وطن
تو با گرسنه مدار از صلاح ملک سخن ...
نخست چاره نان باید، آنکه اصلاحات
و گرنه بر رخ ما بسته شاهراه نجات ...
ز دست محتکران ملتی به رنج و عذاب
ز جور بی حدشان کشوری سقیل و خراب
(همان کتاب- صص ۳۴-۳۵)

به نظر می رسد بعد از شهادت شیخ محمد خیابانی و انتحار میرزا تقی رفعت شعر «افق تاریک» را سروده است و شادروان رفعت را ستاره سعادت قلمداد نموده است.

در آسمان سعادت ستاره می جویم
نهفته کوکب رفعت دوباره می جویم...
ممات بهتر از این زندگی به نزد خرد
کجاست مرگ؟ بیا از تو چاره می جویم
(همان کتاب- ص ۳۹)

در شعر «تاریکی استقبال یا خواب پریشان» می خوانیم

عجب خواب پریشان این شب منحوس می بینم
قضائی پر خطر پیش نظر محسوس می بینم...

شه و درباریان در خواب غفلت لیک دیگر سو
وطن پامال قهر (انگلیس) و (روس) می بینم
دو گرگ آدمی خوار از پی اعدام این گله
شده هم عهد وهم پیمان بهم مأنوس می بینم...
(همان کتاب- صص ۴۰)

در تصنیف «حریت» گوید:
دلا داری به کف تا ساغر سرشار حریت
کله کج نه بزنی در سوق عالم جار حریت...
به باغ مملکت از اشک خونین آب می پاشم
مگر حاصل شود از شاخ غیرت بار حریت... (همان کتاب- ص ۴۹)

اشعار قسمت ترکی- ترکی شعرلری:

استاد همراز ترکی شعرلرینه گوره بئله یازیب:
رحمتلی میرزا جعفر آقائین الیمیزه چاتان تورکجه شعرلری آز اولورسالاردا، آنجاق اونون آنادیلینه نه درجه ده عاشیق اولوب، بودیلین اینجه لیک لرینه تانیس اولدوغوندا آیدین جا دویوروق. شاعیردن بیزه یادگار قالان بو شعرلر ایچره بیر شعری ده گورونورکی استانبول لهجه سینده یازمیشدیر. بودا بونوگوستریرکی، او هم آذربایجان تورکجه سینده، همدۀ اوستانبول تورکجه سینده اوستاد بیررسی ایدی. اونون عاشقانه لرینده ده اونون وطن عشقی یئنه گولکه سالمقادر (همان کتاب- ص ۷۰)

استاد همراز بو گوزل آیدین کتابتا اون بیر(۱۱) صفحه آقا میرزه جعفرین آنادیلینده شعرلرین بوگوزل آدلارینان، گوزون، وطن یولوندا، سن گول من آغلارام، تحسّر مأیوسانه، اضطراب و رازی اسلام و فریادآهرای ایران آدلاندیریب. نتچه بیت ترکی شعرلردن نقل اولونور.

«گوزون»
ای گوزل سالدی بلایه منی مستانه گوزون
راه بیداد توتوب قصد ائله دی جانه گوزون...

گوزلرین موجی منی غرق ائله یب دریاش
غم یئمز اولسا جهان غرق نه دریا، نه گوزون...
(همان کتاب- ص ۷۳)

«وطن یولوندا»
وطن یولوندا شهادت بویوک سعادت دیر
سعادت ابدی استه ین شهادت دیر
باخین یگانه پرستانه اخذ عبرت ائدون
شهادت اونلارا عالمده ارث و عادت دیر...
او (گوز) کی دشمنه یاغدیرمایا شراره مرگ
وورولماغا اوخونان نوری وارسا ظلمت دیر... (همان کتاب- صص ۷۴- ۷۵)

«اضطراب و رازی اسلام و فریادآهرای ایران»
... آخاراشگیم، یانار قلیبیم، چیخار آهیم سماواته
نه حاصل بو فنا حالیم اثربخش اولماز افکاره
دئییلر سَر عشقی خلقدن پنهان گرگ توتماق
منیم قولومجا فاش ائت چیخاسین لار منی داره...
بو جانی لر بیر آتش ثروت ایرانه یاخمیشلار
کی دست احتیاج آچمیش وطن ذلت له اغیاره...
پایان کتاب با ذکر منابع و چندین صفحه از سیاهه اسناد دست اول و شاید منحصر بفرد از جمله اشعار دلنشین میرزا جعفرآقا به خط زیبایش به فارسی و ترکی و قطعه شعری از شاعره شهیر پروین اعتصامی به خط پروین... و بعدش چندین قطعه عکس از میرزا جعفرآقا، و سیاهه چند صفحه از چندین شماره روزنامه تجدد، که در زمان انتشار از بهترین روزنامه عصر خویش بود که اخبار مهم آذربایجان، ایران... را منتشر می کرد در پایان اشعار میرزا جعفر یک صفحه در مقام و نقش شاعر مذکور در ادبیات به زبان ترکی به خط لاتین حُسن ختام کتاب است.

- نگاهی به کتاب «نامه هایی از ستارخان سردار ملی و دورنمایی از شهادت دلخراش و جانشوز وی، استاد رضا همراز، قالان یورد، تبریز،

۱۳۹۸».

ستارخان به معنای واقعی کلمه سیاست یعنی اداره امور کشور به بهترین صورت- رعیت داری و مدیریت مطلوب کشور آگاهی داشت و درعمل نیز در اداره امور مجاهدین سرآمد دیگران بود در صفحات مشروطه ایرادی و اعتراض منطقی و پذیرفتنی روایت و ثبت نشده است.

سروان آنژی نیور فرانسوی که بدون واسطه از زبان ستارخان سردار می نویسد: «... من چهار هزار سرباز تحت السلاح دارم و چنانچه مایل باشم قادرم آنها را به ده هزارافزایش دهم من قادرم هستم ده سال مقاومت کنم، خدا با ماست ،می گویند که ما یایغی هستیم خیر، مایایغی نیستیم و نظر سوئی نسبت به شاه نداریم و چنانچه او با خواسته های ما موافق نباشد رژیم جمهوری را اعلام خواهیم نمود». (نامه هایی از ستارخان، رضا همراز، ص ۸)

جمله آخر نشان می دهد که او از مسائل روز آگاه بود و گرنه در آن زمان پیش اکثریت مردم و رهبران جامعه نظام جمهوری کفر قلمداد می شد. تلاش و مجاهدت و زحمات مردم ایران موجب ایجاد دولت و مجلس نظام مشروطه در سال ۱۲۸۵ ش ۱۳۲۴/ق ۱۹۰۶ م گردید اما دوره اول مجلس مشروطه در تهران با همدستی لیاخوف روسی و استبداد محمد علی شاه کعبه آمال ملت (مجلس) را به توپ بستند که نشانگر خلق و خوی شاه و کینه شدید حکومت روسیه به ملت ایران و ترس از نفوذ و تأثیرافکار آزادخواهانه درآن سوی مرز بود ولی ایستادگی و پایداری و پایمردی و مجاهدت مردم تبریز به رهبری ستارخان که با عزّت و سلامت نفس، سادگی ظاهر و باطنش همه را جذب راه آزادی نمود و خودش سمبل و الگوی خدمت و جانبازی «فدایی ملت، خادم ملت و سردار ملی...» قرار گرفت به عهد خویش تا پایان عمرش مخلصانه وفا نمود. ستارخان محبوب



دل ها شد که در بعضی از شهرها جهت حیثیت بخشیدن به مراسم و همدل شدن با او با افتخار «کمیته ستار» تشکیل دادند.

پس از به توپ بستن مجلس و ایستادگی مردم تبریز موجب فروپاشی قدرت دولتیان و عقب نشینی شاهزاده عبدالمجید عین الدوله از تبریز گردید. امواج آزادی شهر تبریز و اراده دل های پاک به رهبری ستارخان کانون آزادخواهی و مشروطه خواهی را به شهرهای دیگر از جمله رشت و اصفهان نیز کشاند و پس از هماهنگی قوای مشروطه خواه از اصفهان به فرماندهی «اسعد حاج علیقلی بختیاری» و رشت به فرماندهی «میرزا محمد ولی خان تنکابنی (سپهدار)» به تهران حرکت کردند و پس از مختصر درگیری محمد علی شاه ضد مشروطیت به سفارت روسیه پناه برد. چون احمدشاه صغرسن داشت عضدالملک قاجار نایب السلطنه گردید و نظام مشروطه دوباره پا گرفت و از میوه چینان مشروطه مهدبلی خان هدایت (مخبرالسلطنه) والی و حاکم تبریز شد.

هدایت جهت دوری ستارخان او را با عده ای به جنگ شاهسون های قره داغ، سراب و اردبیل که با محمد علی شاه ارتباط داشتند و خواهان بازگشت او بودند، فرستاده رحیم خان که ظلم هایش در اطراف تبریز به اوج رسیده بود در منطقه به طرفداری از شاه نگوینخت ایلات را تحریک کرده با تمارض از سوی کنسولگری روس از تبریز پزشک جهت مداوای او به شهر اهر اعزام نمود؟ تا به نحوی ستار خان را گرفتار نموده با هواداران محمد علیشاه او را دوباره به تخت سلطنت بر گردانند یا گزند آزادی را از پا درآورند چرا که روسها ستارخان و باقرخان را عامل نا امنی منافع روسیه در ایران می دانستند که کنسولگری روسیه در اردبیل صحنه گردان و عامل تحریک ایلات شاهسون بود.

علیرغم میل باطنی ستارخان، او را با طرح و برنامه

به تهران کشاندند استقبال و جوش و خروش مردم در شهرها و گزارش کنسولگری ها به دولت متبوع حکام تزار روسیه بسیار آشفته می ساخت که فردی از دل ملت این قدر در میان مردم قرب و عزت پیدا کرده است. پس از مراسم استقبال میوه چینان مشروطیت سردار اسعد بختیاری، یفرم خان ارمنی، رئیس وقت شهربانی و محمد ولی خان تنکابنی (سپهداراعظم)، فقط به فکر خلع سلاح مجاهدین آذربایجان بودند ولی اختلاف و تبعیض و دو دستی در جمع آوری سلاح مجاهدین که تنها اقدام به خلع سلاح مجاهدین ستارخان و باقرخان پرداختند و باقیمانده مجاهدین بختیاری ها، قشقایی ها، ارمنه و دیگر فاتحان تهران از خلع سلاح مصون ماندند و آنان را وارد سپاه دولتی کردند ستارخان تا آخرین لحظه تلاش صادقانه و مخلصانه می نمود در پارک اتابک برخوردی و جنگی پیش نیاید او می گفت: نخستین کس که به قانون عمل کند من خواهم بود مرتب می گفت جنگ نکنید. اما بختیاران با نفت درپارک اتابک را آتش زدند و پس از تیرخوردن ستارخان باز هم او به فکر جنگ نبود اما بختیاران و دولتیان اتاق های مجاهدین مشروطیت تبریز را غارت نمودند و دوپست نفر از آنان دستگیر و به زندان شهربانی بردند عده ای متواری شدند با نقشه بیگانه توسط عمال آنان با شلیک تیری به پای «بزرگمرد حماسه ایران» پاسخ بس ناجوانمردانه دادند عوامل آن به نیت شوم خویش و خواست بیگانه دلخوش شدند.

ستارخان بر اثر همان تیر در دیار غربت با غم و غصه به بستر افتاد و گردانندگان صحنه دروغ از معالجه اصولی او، که در دمای غیر عادی با پای عفونی منتظر شهادت مظلومانه او بودند. سرانجام به روز سه شنبه ۱۲۹۳/۸/۲۵-۲۸ ذیحجه ۱۳۳۲ آفتاب عمرش به ظاهر غروب نموده، به شهادت رسید.

«یادتی وطن بایرانی

گفتندی وطن دایاگی

خبر وثرین دونیایا

سؤندو حاقین چراغی».

سرسره نشینان و میوه چینان مشروطیت اجازه ندادند این «افتخار عصر» در میان همسنگران و یارانش در تبریز دفن شود که این چنین کمر آذربایجان و آزادی خواهان شکست و آزادی سوگوارشد. عجیب است که بدخواهان و حسودان وجود مقبره در خور او که حدود سی و دو سال بعد از شهادتش بازسازی شد تحمل نکردند. بدا بر ما که نتوانستیم در شأن و مقام معنوی، آزادیخواهی، شجاعت و حماسه آفرینی او آرامگاهش را آفتابی کنیم تا رهگذر با تأمل و فاتحه ای به حضور ناجیان و فدائیان مخلص مردم ایران لحظه ای متفکرانه ببیندشند هر چند گذشت زمان اهداف و خلوص مجاهدت او و یارانش را بیشتر روشن می کند که آوازه ستارخان در حیات خویش در کشورهای همسایه و اروپا و آمریکا طنین انداز بود.

باش گورنده دار باشیندا، کنچدی قلبیمدن بوسؤز
ریشه سیندن میوه سی باش دی گمان آزادلیغین
بیر منجم سؤیلدی کیوان دارنگی گؤرسه نیب
آغدی امما گؤینگیکنده واردی قان آزادلیغین (حمید سخای تبریزی)

(برداشت آزاد از همان کتاب، با اندکی دخل و تصرف)

به قول مورخ شهیر کسروی در صفحه (۱۲۸) «تاریخ هجده ساله آذربایجان» ستارخان یک تنی بیش نبود و پس از این گزند که یافت چند سال دیگر زیست درود زندگی گفت. ولی آن دلیری و جانپازی بیماندی که او در تبریز در راه آزادی ایران کرد و مشروطه را بار دیگر بر پا گردانید و این پاداش که با دست یک دسته دغلکاران در برابر آن مردانگی های خود دید همیشه در تاریخ خواهد

ماند. و چه عظمتی بالاتر از این که در بحرانی ترین شرایط تبریز را پیروزمندانه رهبری نمود اما در تهران نخواست آتش جنگ را دامن زند.

در این بخش اول کتاب نامه آخوند محمدکاظم خراسانی به سردارملی و سالارملی در واجب بودن اتحاد و دوری همگان از رحیم خان مفسد و پسرش تأکید شده است. سپس سواد تلگراف مستشارالدوله تبریزی به آخوند خراسانی که خبر از حرکت ستارخان و باقرخان به تهران گزارش می دهد و از آخوند خراسانی می خواهد که سردار و سالار را به نجف بخواند که در تهران مواجه با اشخاص مغرض نشوند درینا که از نجف دعوتی نیامد؟ متن نامه ها تلگرافات کارگزاران روس و انگلیس ادوارد گری، بارکلی، شلی ایزولسکی... نشان می دهد که جریان حرکت اینان همه گزارش می شود و خواست کنسول های دو کشور جهت حرکت او به تهران و تلگراف مستشارالدوله تبریزی به آخوند خراسانی در شهر نجف حکایت از آینده فتنه انگیز برای آینده نه چندان دور است. (نامه هایی از ستارخان، رضا همراز، ص ۲۱)

در بخش دوم کتاب «نامه هایی از ستارخان» استاد رضا همراز که بخشی از این نامه ها ازجمله جواب سردارملی به نامه رحیم خان، تلگراف سردار به محمد علی شاه، توسط شاعر خوش ذوق مرحوم محمود تندرلی شیوایه نظم درآمده است.

بخش سوم کتاب مذکور تلگراف های ستارخان به سعدالدوله در بیرجندی نبروهای دولتی به دهات و متن تلگراف ستارخان به سفارتخانه های خارجی در تعرض نیروهای دولتی به دهات اطراف تبریز هست.

بخش چهارم کتاب مذکور جواب ستارخان به نامه امیر بهادر جنگ که سردارملی تأکید دارد با توجه به حوادث زمان محمد علی شاه، خاطر نشان می سازد.

«بسیار سعادتمند و سپاسگزارم که شخصی بی



نام و نشان و سرباز ساده ای چون من افتخار خویشاوندی با شما را دارم و اینکه من در آینده مراحم حکمدار ایران خواهم بود. حرف بر سر آن است که ما و شما هر یک بر روی یک تخته جداگانه ایستاده ایم و همدیگر را نمی فهمیم یا نمی خواهیم بفهمیم. من در واقع همچون بیانگر خواست مردم آذربایجان به منظور رفع شر چپاول و قلدری از سر مردمی که می خواهند در آرامش زندگی کنند به پا خواسته ام. اگر نه آن می بود که قشون اعلیحضرت به نام تأمین آسایش مردم آذربایجان نقش چپاول و قلدری را ایفا کرد ما هم اکنون خواست و آرمان خلق را برآورده بودیم. حوادث بعدی و روش شش ماهه شاه بنام رهایی مردم از انقلاب بر ما روشن ساخته است که عجالتاً موقع برای زمین گذاشتن اسلحه مناسب نیست، و از این رو به عالی جناب می گویم مارا به الطاف و مراحم شاهانه و اداره امور املاک او نیازی نیست. ما به مشروطه نیازمندیم». ستارخان (نامه هایی از ستارخان، استاد رضا همراز، ص ۵۰)

ستارخان در نامه ای که به «هیئت وزرا» ارسال نموده است که قسمتی از آن نقل می شود:

«... این بنده عاصی ستار برای اجرای شریعت غرای احمدی و حفظ بیضه اسلام مطابق احکام صادره علما و اعلام عظام و مرجع تقلید شیعه از جان و مال و اموال و دارایی و هستی خود صرف نظر کرده فوق العاده کوشیده تا دولت جابره تبدیل به دولت عادل به عبارت آخری دولت شورویه دایر شود... حالیه مدتی است از خارجه به دست داخله هر مصیبتی را که گوش آدمیان نتوانند بشنود بر مظلومیت اهل تبریز آورده شده آنچه که هیئت محترم می دانند و جزئیات و کلیت مصائب وارده را عالمند فامیل و اهل مرا جانا و مالا پایمال و املاک مرا خارجه توقیف نمود این مدت صبر کرد که شاید دست قدرت حضرت پروردگار هستی از وزراء فعال برای اجرای قوانین حقه برقرار گردد...» (همان، ص ۵۱)

نامه ستارخان به شاهزاده عبدالمجید عین الدوله که اسماعیل امیر خیزی کاتبش بود:

«... بهتر است حضرت والا دست از این جنگ برداشته و با مردم آذربایجان که سالیان دراز از خوان نعمت ایشان متنعم بوده اند از در مخاصمت برنیایند و دیگر آنکه این خادم ملت بر حسب وظیفه ملیت و ایرانی بودن قدم به عرصه مجاهدت گذاشته ام، اگر خدای نخواستہ البته که نخواهد خواست حضرت والا غالب شوند برای من مایه ننگ و ندامت نخواهد بود زیرا که جای تعجب نیست که حضرت والا با آن همه قدرت و شوکت به ستار قره داغی غلبه جویند و اگر انشا... بنده غالب شده ام و البته هم غالب خواهم شد حضرت والا مادام العمر مورد ملامت و تمسخر خواهند گردید و هر کسی خواهد گفت که شاهزاده عین الدوله باسی هزار قشون جزار از ستار قره داغی شکست خوردند.» (همان، ص ۵۳)

نامه ستارخان به تاریخ ۲۹ جمادی الاول ۱۳۲۸ به نایب السلطنه:

بعد از بمباردمان مجلس، این خادم ملت استقلال وطن عزیز خود را در خطر دیده، جان به کف نهاده و با تمام قوای خود در تشدید مبانی حریت و استرداد حقوق مغضوبه ملت به قدری که می توانستم کوشیدم آخرالامر بیرق استقلال ایران را که عبارت از مشروطیت است بلند کرده و کعبه آمال مسلمین تأسیس یافت. بعد از این هم تا آخرین قطره خون خود در حفظ و حراست از احترامات واجبه آن مقام مقدس بذل مجهود خواهم نمود و از هیچگونه مجاهدت مضایقه و دریغ نخواهم کرد. اشخاص دیگر از روی غرض حق مداخله به امورات پارلمان ندارد. وکلای محترم تکلیف قانونی و وظیفه امروزی خودشان را بهتر می دانند. ایام شوکت و مستدام باد. ستار. (همان، ص ۵۸)

بخش پنجم کتاب مربوط به نامه هایی است جمعی است. بخش ششم مربوط به تلگراف های

ارسالی به ستارخان که مربوط به سال های ۱۳۲۷-۱۳۲۸ ق دوره استبداد صغیر و دولت و مجلس پس از سقوط محمدعلی شاه یعنی دوره دوم مجلس شورای ملی مشروطیت. سپس چندین صفحه با نام یادداشت که در واقع ستارخان سردار ملی در قلب و زبان و آثار هنرمندان وعامه مردم هست با معرفی ۳۱ جلد کتاب در مورد ستارخان خود دلیلی به نیاز شناخت ستارخان و اهمیت تاریخی اوست. وجود سواد چندین نامه از سوی ستارخان به دیگران یا از دیگران به ایشان که اولین بار منتشر شده است همراه با عکس های تاریخی زینت بخش و مستندات این کتاب ارزشمند می باشد.

به نظر نویسنده این گفتار از مجموعه نامه های ستارخان که در کتاب استاد همراز آمده است چنین معلوم می شود.

- متن نامه هایی از ستارخان (سردار ملی) که بیشتر توسط منشی های او، مرحومان میرزا محمودخان غنی زاده دیلمقانی (سلماسی) و حاج اسماعیل امیر خیزی، میرزا اسماعیل یکانی نوشته شده است با حفظ حرمت اشخاص بسیار محترمانه و مؤدبانه و ادیبانه هست.

- ستارخان هیچ وقت دنبال منافع شخصی و فرصت طلبی نبود.

- او از تفرقه و دودستگی در بین سران و دولت و مجلس (دموکرات انقلابی- اعتدالی) به شدت رنج می برد.

- ستارخان فردی مذهبی به آنچه از دین می دانست در گفتار و اخلاق و عمل بدان پایبند بود. با دیدن او مردم به وجد می آمدند که از جنس ماست بدین خاطر جهت ضربه زدن به سردار ملی و حسادت روز افزون پس از تیر خوردن از زبان خودش نقل است:

با اینکه سواد نداشتم نماز را درست بخوانم مرا بایی نام نهداند بالمال مثل مردم کوفه مرا بدین روز سیاه نشانیدند. (رضا همراز، ص ۲۵)

- همه مجاهدت او جهت حفظ استقلال و عظمت و امنیت کشور بود، و در راه آن از بذل مال و جان دریغ نداشت.

- سلامت نفس، پاکدستی، عزت نفس از او انسانی ممتاز، وارسته، شجاع و محبوب دل ها بیار آورده بود.

- ستارخان به شایسته سالاری و حضور شایستگان در مسند امور مربوطه توجه داشت (همان کتاب، ص ۵۹)

- در نظر او مجلس شورای ملی کعبه آمال ملت است.

- در نگاه او مشروطه حاصل تلاش ملت ایران بود و باز گشت مشروطه در سایه زحمات و جانفشانی های مردم تبریز در مدت سیزده ماه استثنائی تاریخ ایران است که به قول کسروی از ایران تبریز ماند و از تبریز کوی امیرخیز... که سرانجام با رادمردی و پایداری از خود گذشتگی مجاهدان و مردم تبریز امواج استقامت از این شهر به شهرهای دیگر طنین انداز شد و شاه متکی به روسیه و پایمال کننده مجلس و مشروطه به اجنبی پناه برد.

- ستارخان در پارک اتابک از عملکرد دولت و بعضی سران دسته های مجاهدین که با تبعیض، نیروهای سردار اسعد، یقرم خان ارمنی و محمد ولی خان تنکابنی وارد سپاه دولتی شدند و دوباره اسلحه برایشان دادند و فقط می خواستند گروه او و باقرخان (مجاهدین آذربایجان) و ضرغام السلطنه و معزالسلطان خلع سلاح شوند ناراضی بود با وجود این همه تبعیض آشکار در دل پایتخت بازهم حاضر به درگیری نبود اما عواملی چون مهدی قلی خان هدایت (مخبر السلطنه)، محمد ولی خان تنکابنی (سپهدار اعظم)، سردار اسعد بختیاری و جعفرقلی خان سردار بهادر و دولت وقت و سفارت روس و انگلیس... حضور «قهرمان آزادی» و احترامی که ملت به او قائل بودند برتافتند.



همراز آذربایجان

غلامرضا غلامی قوشچی / سردبیر نشریه آغری



رضا همراز، نامی است آشنا در عرصه مطبوعات آذربایجان، نویسنده پرکاری که اکثر نشریات هویتی دیار سهند و ساوالان آثاری از او را به چاپ رسانیده اند. همراز که زاده شهر اولین ها و پایتخت تاریخی آذربایجان - تبریز است، با الهام از تاریخ درخشان تبریز و احساس مسئولیت نسبت به فرهنگ غنی این خطه با مطالعات فراوان و نوشتن های متمر ثمر و مستمر دارای جایگاه قابل احترامی در بین نویسندگان و روزنامه نگاران آذربایجانی است. همراز فرهنگ و مدنیت آذربایجان که رضای درونیش با حفظ و حراست از هویت غنی آذربایجان ممکن می شود، چون سربازی فداکار شبانه روز قلم به دست در مسیر فرهنگی دیار خود کوشیده است. حاصل عمر با برکت استاد رضا همراز متجاوز از ۶۰۰ مقاله علمی و مستند آموزنده ای است که در ۵۰ روزنامه، هفته نامه و فصل نامه به زبانهای ترکی و فارسی به چاپ رسیده است.

این نویسنده و ژورنالیست در راه شناسایی مفاخر، مشاهیر و نام آوران آذربایجان از هیچ تلاش و کوششی دریغ نکرده است و حجم مقالات وسیع وی مبین این نکته اساسی است که حتی او از خواب و استراحت متعارف زندگی در طول دوران نوشتن به نفع فرهنگ و دیار خود صرف نظر کرده است چرا که با وجود مشغله های زندگی و نیازهای اقتصادی و ساعات کاری کمتر فرصتی برای نوشتن پیدا می شود، مگر قشری از نویسندگان که نیازمند کار کردن و فعالیت اقتصادی نیستند.

از دیگر ویژگیهای خاص استاد رضا همراز که در همه مقالات و نوشته های ایشان قابل لمس و دیدن است آوردن دهها منبع و مآخذ در اثبات نظرات خود می باشد که امانتدرا نه و با احترام آنرا بازگو می کند و از این نظر ممتاز و شاید که به منحصر به فرد می باشد. بواسطه مراوده و دوستی چند ساله نگارنده با استاد همراز به این نکته آموزنده از ایشان رسیده ام که در تمامی نشست و برخاست ها، مسافرت ها، مناسبت ها و... همیشه و در همه حال بدنبال خدمت به فرهنگ و مدنیت مردم و سرزمین خود می باشد.

به جرات می نویسم رضا همراز بعنوان یک متفکر و اندیشمند آذربایجانی هرگز از خدمت به فرهنگ آذربایجان خسته نشده است و هرگز هم خستگی را ملاقات نخواهد کرد. او با نوشتن بیشتر انرژی می گیرد و با خلق آثار متعدد توان مضاعفی می گیرد. چهره بشاش و دوست داشتنی و اخلاق پسندیده و وفای به عهد این فرزانه تبریزی در کنار توان قلمی به او وجهات خاصی بخشیده است و این راز محبوبیت نویسنده معاصر آذربایجانی است.

نشست و برخاست و مراوده با اکثر بزرگان اهل ادب آذربایجان و تعامل دائمی با دهها نشریه معتبری چون وارلیق، شمس تبریز، آغری و نشریات دیگر و آثار فراوانش او را با وجود میانسال و ظاهر جوانش به یکی از پیشکسوتان قلم و ادب آذربایجان تبدیل کرده است

برای زمین گذاشتن اسلحه مناسب نیست...» (رضا همراز، ص ۵۰)

در این کتاب وجود سیاهه پنج نامه (سند) که برای اولین بار منتشر شده است نه تنها اهمیت کتاب را به مراتب بیشتر نمایان می سازد بلکه به جلالت و جذابیت آن می افزاید چرا که برای پژوهشگر و محقق هر سند از نظر نوع رنگ، سبک نوشتاری و تحول خط، مهر، تقویم و نحوه تاریخ گذاری، بار و قدرت کلمات، ارزش اداری، شخصی، سبک ادبی، محتوای سیاسی، اقتصادی، اوضاع اجتماعی، هنری، تاریخی، فرهنگی... نقش اساسی دارد و منبع درجه اول محسوب می شود.

کتاب «سهم من عشق است» استاد رضا همراز: این کتاب معرّف عشق و ذوق ایشان به جامعه، کووشن، آذربایجان و ایرانست که عشق والا، ایشان را بدین وادی ها گرفتار کرده است، الهی این عشق را سوزانترش کن. از خدای بزرگ خالق زیبایی، دانایی و توانایی، حکمت و معرفت و عشق برای استاد رضا همراز و خانواده محترمشان عزت و سربلندی و عمر با برکت و سلامتی خواهانیم که از ادیب پژوهشگر و ارباب و فرزانه ای چون همراز جز عشق به وطن، آیاورد، انسانیت و معنویت

نیاید و نشاید و نباید. الهی،

اگر لطف تو نبود پرتو انداز

کجا فکر و کجا گنجینه راز (وحشی بافقی)

بار دیگر از همه عزیزان که پیشنهاد بزرگداشت مقام علمی و ادبی، و اجتماعی و فرهنگی و قدردانی از خدمات شایسته استاد رضا همراز را طرح و برنامه ریزی و زحمت اجرای این سنت حسنه را تقبل نموده اند تشکر نموده، از طریق باد روح نواز صبا یوسه بر دستان گوهر خیز شما می زنم که قدردانی از ایشان احترام و بزرگداشت علم و هنر و فرهنگ و ادب و معرفت یعنی زیبایی، دانایی و نیکویی است. در پایان از فرزندان پیمان که امور کامپیوتری را انجام دادند تشکر می نمایم.

فردیس کرج

۹۹-۱۰-۱۵

- از نظر او قانون فصل الخطاب همه هست و درمورد همه باید اجرا شود. او در پارک اتابک تهران نه تنها راضی به درگیری و جنگ نبود بلکه می گفت من نخستین کس خواهم بود که به قانون عمل نمایم.

- اگرچه ستارخان کم سواد یا بیسواد بود در آن زمان بسیار استثنائی ایران پس از به توپ بستن مجلس کدام مکتب رفته و اروپا دیده و تحصیلکرده در فرنگ یا در روسیه و عثمانی و... به داد ملت رسیدن و کار کدامین تحصیلکرده در آن شرایط حساس قابل قیاس با اوست؟ که در واقع نادر زمان خویش بود.

- در زمانی که مردم تبریز به رهبری ستارخان و باقرخان سیزده ماه رنج ها دیدند و هر روز بر سرنعل همسنگر و هم مسلک خویش به اراده پولادین ملت تکیه داشتند محمد ولی خان تنکابنی (سپداراعظم) مالک بزرگ جهت سرکوب تبریز آمده بود ولی چون «نمایشگاه اراده های مردم قهرمان تبریز» را دید که به جز پیروزی - شهادت نمی اندیشند منقلب شد با اشاره و ارشاد سردار ملی به رشت برگشت و در صدر مشروطه خواهان آن شهر قرار گرفت!

- حاجی مهدیقلی خان هدایت (مخبرالسلطنه) در دوره محاصره قیام تبریز در اروپا سیر می کرد به قول خودش اگر طرفداران لنین هم در ایران حاکم باشند بدون ما نمی توانند و ما در صدر حکومت هستیم که پس از فتح تهران از اروپا وارد تبریز شد و از سوی دولت جدید حکمران آذربایجان شد تا از سوی او ستارخان در اهر - اردبیل بجنگد!

- از نامه ستارخان به امیر بهادر جنگ متوجه می شویم که ستارخان مخلصانه در خدمت ملت بود و بدان علت نقش مهرش «خادم ملت» بود. «... حرف بر سر آن است که ما و شما هر یک بر روی یک تخته جداگانه ایستاده ایم و همدیگر را نمی فهمیم یا نمی خواهیم بفهمیم... حوادث بعدی و روش شش ماهه شاه بنام رهایی مردم از انقلاب بر ما روشن ساخته است که عجالتا موقع



که در هر جمعی از احترام خاصی برخوردار می باشد. همراه گنجینه ای از معلومات مرتبط با فرهنگ آذربایجان است که نظیر آن را به فراوانی نمی توان یافت.

سعه صدر ایشان باعث شده که در هر جمع علمی، ادبی و فرهنگی پذیرفته و حضور داشته باشد. پشت کار وی در تحقیقات، مطالعه و نوشتن شایسته قدردانی است بگونه ای که در کمترین زمان ممکن دشوارترین مسئولیت های نوشتاری را به عهده می گیرد و به شایستگی هم آنرا انجام می دهد. با وجود اینکه سمت و سوی بیشتر تحقیقات، مطالعات و حتی نوشته های استاد همراه تبریزی تاریخی (مخصوصا تاریخ معاصر آذربایجان) است اما این تخصص و علاقه مندی باعث نشده که در مسائل دیگر مثلا درباره ادبیات کودکان، مسائل هنری و... بیگانه باشد. ظاهر آراسته، ادب در گفتار، حرمت در نوشتن، خانواده با اصالت، دوستان صمیمی، همفکران با دانش و وفای به عهد از دیگر صفات مثبت این فرهیخته آذربایجانی است.

کتابخانه غنی و شخصی ایشان گنجینه ای از کتابها و نشریات مفیدی است که همراه تبریزی طی سالیان دراز به تشکیل آن موفق شده است که یقینا این کتابخانه مفید در آینده نه چندان دور جزء میراث های معنوی آذربایجانی ها خواهد بود. میراث گرانبهایی که سود آن تنها متوجه اولاد و خانواده همراه نیست بلکه مردم و سرزمین آذربایجان از آن بهره مند خواهند شد.

استاد همراه در کنار دهها رفتار و خصیصه ارزشمند یک شایستگی دیگری دارد و آن حس فداکاری در زمینه رشد و رونق نشریات آذربایجانی است و لذا اگر در دورترین نقطه آذربایجان نشستی و جلسه ای باشد که در آن خیر و بهره ای متوجه فرهنگ و مدنیت



■ رضا همراه - پروفیسور محمد علی فرزانه

آذربایجان باشد، استاد همراه با تمام سختی ها و گرفتاری ها در آن جمع حضور خواهد یافت و با هر آنچه که در توان دارد در رونق آن و یا حل مشکلات خواهد کوشید و این روحیه ستودنی به ایشان وجهات و جایگاه خاصی داده است.

بواسطه مرکزیت تبریز بعنوان قلب تپنده مطبوعات، کتابهای ارزشمند و وجود اساتید و نویسندگان بزرگی چون دکتر هیئت، دکتر م. کریمی، رحیم رئیس نیا، مرحوم پروفیسور زهتابی، مرحوم بهرنگی، دکتربراهنی، غلامحسین ساعدی، استاد عبدالحسین ناهیدی آذر، استاد زنده یاد یحیی شیدا، دکتر حسین فیض الهی وحید، پروفیسور محمدزاده، استاد محمد علی فرزانه، میرحصاری و... چنان بستری عظیم ایجاد شده که مسئولیت نویسندگانی چون همراهها دو چندان شده است چرا که همراههای عصر حاضر با بزرگانی چون سطور بالا مقایسه می شوند و این عرصه، عرصه کوچکی نیست.

اما استاد رضا همراه تبریزی که متولد ۱۳۴۷ در شهر تبریز و فرزند مرحوم اسد است در عمر ۵۲ ساله اش با عشق به سرزمین و مردم آذربایجان رشد و نمو کرد. در فن نوشتاری و اسلوب نویسندگی از اساتید بزرگی چون مرحومین پروفیسور زهتابی و یحیی شیدا الهام گرفته و این علاقه را هم هیچ وقت کتمان نکرده و همواره به آنان بالیده است. یقینا این پیرو و شاگرد خلف اساتید مورد اشاره با حجم زیاد مقالات و مطالعات فراوان شایستگی های خود را در این راه خطیر به اثبات رسانده و در آینده نیز بیشتر و بیشتر از این نویسنده محبوب خواهیم شنید.

خداوند آنقدر به سرزمین مقدس آذربایجان در تمامی زمینه های فرهنگی، جغرافیائی، تاریخی و ... عنایت داشته که نویسندگان، شاعران و هنرمندانش با الهام از مولفه های قید شده به چهره ای تاثیرگذار تبدیل شوند، البته اگر صداقت، پشتکار و خمیرمایه های لازم را داشته باشند. این مولفه ها به همراه تسلط بر ترکی نویسی در آثار متعدد همراه به عینه و به فراوانی دیده می شود.

در طول تاریخ خطه آذربایجان و مردم فهیم این دیار، چه بسا افراد فراوانی در یک مرحله از دوران زندگی گاهها به واسطه احساسات و یا حادثه ای و یا تحت تاثیر جریان و افراد خاصی قلم به دست گرفته و مقالاتی نوشته اند اما با تغییر شرایط و یا رخ داد حادثه ای بسادگی از تمامی افکار و عقاید و از رسالت نوشتاری خود دست کشیده و به عرصه های اقتصادی و یا انزوا طلبی و مال اندوزی و یا به ارتقاء رتبه و پایه و مقام روی می آورند و فرهنگ و مدنیت خود را فراموش کرده و یا گاهها حتی به آن پشت کرده و به تخریب تاریخ، فرهنگ و هویت ملی خود دست می زنند! اما خدا را شکر که رضا همراه چون دو الگوی خود مرحومین زهتابی، و یحیی شیدا در مسیری روشن، مهم و با اراده قدم بر می دارد و هر روز بهتر از دیروز با تجارب بیشتر با دیدگاه روشن تر و تلاش افزونتر در راه حراست از فرهنگ آذربایجان و اشاعه مولفه های خطه سومری ها، مانائی ها، اورارتوئی ها، ایلامیها، اشکانی ها، صفوی ها و افشارها صدها اثر ارزشمند خلق می کند و از حاصل رنج و سختی و عشق همراهها جوانان و افکار عمومی و علاقمندان اش در هر کجایی که فرهنگ و مدنیت آذربایجان رگ و ریشه دارد بهره مند می شوند.

و باز خدا را شکر که همراه آذربایجان می نویسد و خواهد نوشت.



کیمدیر بوگون آذربایجان ادبیاتیندا و تاریخینده قلم و وورا اما رضا همرازی تانیما یا؟



محمد علی نقدی

۱۳۹۶ جی ایله ایلک تانیشلیغیم اولدو. هانسی بیر شاعیره گوره بیلگی گزیردیم کی دندیلر رضا همراز بیلر. اونون شوماره سین تاپیب، زنگ ووروب ایستی کونول لوکله منی قبول ائدی. سونرالار شاعران انگوران کیتابی چاپدان چیخاندان سونرا، گئیش کؤنوللو بیر انسان تلفن واسطه سی ایله چوخ متانت و ادب ایله کیتابین چاپین تبریک دئییب تنقیدلی نظرین کیتابا گؤره بویوردولار. او گوندن بری اوستاد همراز بیر مهربان معلم کیمی بلکه ده صمیمی یولداش کیمی بیلدیگین مندن اسیرگه مه ییب و هر زامان یازیلاریم گؤره کؤمک ایسته دیم نهایت درجه ده منه یاردیم ائدیپ، الینده اولان قایناقلاری منیم اختیاریمدا قویوب و اوندان آرتیق چالیشیب یازیلار قاناق تاپیب تانیشلیق وئرسین.

حاضر حالدا آذربایجان ادبیاتی نیندا هابئله تاریخینده دریندن چالیشان قطب لاریندان ساییلان بیررسی رضا همراز دیر. بو صمیمی انسان یازیلاریندان علاوه، آذربایجان تاریخچی لرینه و ادبیاتچی لارینا ائتدیگی کؤمکلره گؤره ائلینه و دبلینه بورجون اوْده مک ده دیر.

کیمدیر بوگون آذربایجان ادبیاتیندا و تاریخینده قلم و وورا اما رضا همرازی تانیما یا؟

تاریخ و ادبیات آذربایجان کیتابی مختصر اما دیرلی صورتده صفوی دؤورونه قدر بیر کیتابدا توپلاییب و همین کیتاب کیچیک اولسادا مهم قایناقلاردان ساییلیر . چتین بیلیرم صفویه دن اونجه بو تای آذربایجان ادبیاتیمیزدا بیر شاعیری اولموش اول کی آدی بو کیتابدا اولمایا!

اوستاد همرازین گؤزل ایشلریندن بیررسی ده مشروطه تاریخینه و یازچی لارینا دریندن باخیب و او برهه نین کاراکترلرین دوزگون تانیتمیرماغی دیر. همراز چوخ اوستادانه و محققانه سعید سلماسی، جعفر خامنه ای، تقی رفعتی ایراندا سربست شعرین بنا قویانلاریندان معرفی ائدیر، یازدیغی کیتابلاردا بو حقیقتی آشکار ائدیر. آیدین بیر واقعیت کی شوونیسیم طرفیندن بیله بیله باسدیرلیمیش. همراز بو آداملارین زندگانلیقین و شعرین بیر بیر اینجه له ییب و آراشدیراراق اؤرنولو بیر حقیقت دن پرده گؤتورور.

بونلاردان علاوه همراز اونلار کیتابین باش سؤزون یازیب و غروب درگی سی نین باش یازاری اولماق همراز جنابلارینین داها ادبی و تاریخی ساحه ده قدرتین اوزه چکیر و بونا اینانیریق کی غروب مجله سی حال حاضر آذربایجانین یوخسا تورک دونیاسینین ان گوجلو درگی لریندن دیر کی یازیلاری و یازچیلاری، گله جک یازیلاریمیزا قاناق ساییلیر. یقین کی رضا همرازین آدی تاریخ بویو ائلیمیزین ادبیاتیندا زیروه لرده دئییه جک.

سون سؤز همراز حاققیندا دئمه لی کی اوستاد همرازین هر نه دن آرتیق نجابتلی اولدوغو و صمیمی اوره یی دیر کی آذربایجان یازچیلارین باشینا توپلاییب.

استاد رضا همرازی نجه تانیدیم؟



داور زمانخانی «شاعر دونمز»

جوان کن «رضا همراز» آدین چوخلو نشریاتدا گوروب اونلاری اوخوماقلا بو ادا و قلم صاحبنه علاقه تاپمیشدیم تا بیر گون اولدو قیزیمین تحصیل الان یئیرینه «مرکز آموزشی ماشین سازی تبریز» گتتمه لی اولدووم. اورادا اساتید دن و مهندس لردن نجه سی قیزیملا دانیشیر دیلار و بونو منه چاتدیریر دیلار کی، بو تنها قیز دیر کی بورادا یاخشی معدل ایله تحصیلین باشا وئریر اون ایچون بیزده سیز ایله بیر لیکده بونا فخر ائدیریک. و او اندا قیزیم بیر بیر او عزیزلردن تشکر ائدیپ، آدلارین دئییردی تا «استاد همرازین آدینا چاتدی و بئله معرفی ائله دی استاد همراز /مسئول محترم کتابخانه بو مرکز وچوخ دیرلی بیر

انسان و بزرگوار یازچی کی آذربایجانا افتخار دیر». من چوخ هیجانلا استادی باغریما باسیب، دئدیم «من دورد شخصه عومور بویو متندارام یا داها دوغروسو مدیونام. بیررسی مرحوم صمد پهرنگی ایدی. ایکینجی سی مرحوم حسن روز پیکر دیر کی سارابدا منیم معلم اولوب. اوچونجو سی استاد رئیس نیا دیر کی تبریز ده دانشسرا دا منه استاد اولوب. و دوردونجوسی استاد همراز دیر کی، منیم دائمی معنوی استادیم دیر و من بوگون چوخ سؤینیرم کی بو عزیز یاخیندان زیارت ائله دیم. من بو گونو هئچ وقت اونودمویا باغام بئله ده اولدو. سونرالار نجه دونه بو عزیز شبستره تشریف فرما اولوب انجمن ادبی شیخ محمود شبستری نین اجلاس لاریندا چیخیش ائدیپ و یا بیز سردری یه گئدیپ ندنیت اوجاغی درنگینده جناب قابل نژاد ین هابئله باشقا دوستلارین حضوروندا بو بزرگوارین سوزلریندن بهره مند اولموشوق. ایندی ایسه ائشید دیم کی بو بزرگوار ایچون بیر جشن نامه تدارک گورولور منده بو متنی گوندرمک له ایسته دیم دئیم کی استاد رضا همراز بیر کتابدیر اوخونمامیش و بیر گنج دیر توخونمامیش، تا وار کن بهره له نک، وار اولاسیز دوستلار یاخشی کی سیز وار سیز.



محمد کاوسی
خسروشاهین ادبی قلم درنگی

رضا همراز دان خوش بیر خاطره

نتجه ایل بوندان اول سردریلی دوستوموز حسین قابل نژاد مندن ایسته میشدی کی، دوقطور مبین جنابلارینا گوره بیر مطلب یازیم کی اونون ارج نامه سینده چاپ اولسون. دوزی بودور کی من قورخوب هیچ بیر سوز یازا بیللمه دیم اخی من نتجه ائیلیه بیلردیم کی او بویوکلوکده انسانا گوره بیر سوز یازا بیلیم، نتجه واقتدان سونرا بو ایستک ماراغالی استاد کریمی نین مورودونده ده تکرار اولدو، منیم اونا دا جرآتیم اولمادی!

آنجاق رضا همراز گلینجه بئله اولمادی! من کونوللو اولاراق چوخ سونیب یازماقا باشلادیم. بو نو بیلیردیم کی استاد همراز او قدر بویوک، آنالق و مهربان بیر انساندیر کی، منیم یازماق باجرامدقیمدان آجیقی توتمایاجاق، بونا گوره ده یازماغا هیچ قورخوم اولمادی!

من ایلک دفعه درگیرلین بیرینده استاد همرازین آخجی قلمی ایله بیر یازیسین اوخودوم. او یازی ائلیمیزین عزیز معلم، یازیچی و شاعیری حبیب فرشافین یاشایشنا گوره یازیلیمیشدی. حبیب معلمی یاخیندان تاندیقیم اوچون دوشوندوم کی همراز معلم اونی ایله منیم اورگیم ایسته دینی و بیلدینی کیمی قلمه چکیب. فیکیرلشدیم کی من گرگ همرازین بوتون یازیلارین اوخویام، بئله ده ائدیپ اونون سو کیمی آخر هابئله قدرتلی قلمیندن، انصاف ایله آذربایجانین تاریخین، قهرمانلارین گوسترمکدن، گنجه-گونوز چالشیب تاریخی سندلر تاییب پایلاشماسیندان فایداالانیب بئله قرارا گلدیم کی، من گرگ رضا همراز تاییب یاخیندان تانیس اولام. بو فرصت منه عاشیق غریبین یغینجاغیندا ال وئرسه ده آنجاق خسروشاهین قلم درنگیین یغینجاقلارینین بیرینده گنیش شکیل ده اوز وئردی.

بیزیم شهرمیزین قلم انجمنی اونو یازیچیلار و شاعرلرین یازیلارینین تنقیدی اوچون بیر اوزمان اولاراق اورایا دعوت ائتمیشدی. او گون من (پیشیکلر) ادلی بیر

قیسا نثر یازمیشدیم. میکروفون آرخاسینا گنچیب اوخویاندا، او قلمین چیخاریب بیر آغ کاغز قاباغینا قویدو. من نثریمی اوخودوقجا او هر دن بیر شئی لر یازیردی. منی گیزلی بیر قورخو ایله نیگرانچلیق بوروموشدو، بو کیشی بو نثری بینمه سه، من نه انده جه یم؟ اخی او یغینجاقدان من شهریمیزین تکجه نثر یازانی سایلیردیم! هر نتجه ده اولسا یازیمی باشا وئردیم، اونون و قلمداشلاریمین تشویقی اورگیمی بیر آز یونگول لندی، منیم نگرانچلیقیم یئر سیزیدی چونکو اوستاد همراز گولر اوزله یازیمی قارشیلایب غلط لریمی ده سویله دیلر، اونون تنقیدلرینین هامیسی یئرلیدی. نه ده گوزل یئرلی بیان بویوردولار. بو تنقیدلر دوام تاییب گلن یغینجاقلاردا دا تکرار اولدو.

استاد همرازین مهربان اورگی، صداقتی، گولر اوزو، دوستلارینا یاردیم لاری، هیچ حاشیه لره فیکیر وئرمه ییب اوز ایشینه دوام وئرمگی، بوتون انسانلارا خوشبخت لیک ارزوسی... گوره بیزیم گونو گوندن اونا حورمتمیز چوخالیب دوستلوق قوردوق.

سوزو اوزاتمادان بونو دئمه لیم کی چوخ شاعرلر، یازیچیلار ایله هنرمندلر واردیر کی ائل آرا چوخلو حورمت لری اولسادا، اوز ائل لريله یاخشی دوستلوق قورا بیللمه ییبلر! آنجاق بیزیم آقا رضا اوز عائله سینه ده بیر فداکار آتا اولاراق بیر مهربان دوستلوق دا واردی. منجه بو اوستادین بویوک ویجدانی ایله تمیز اورگیندن الهام الینیر. من بونو جرت له دئییه بیلرم کی استاد همرازین بو بویوکلوکده آد قازانماسی تکجه اوز شخصیتینه باغلی دئییر بلکه اون بیر سیراسی حایات یولداشی ائلمیرا خانیمین بیر داغ کیمی دالیسیندا اولدوغو اوچوندور.

یئری وار بورادا ائلمیرا باجیمیزدان استاد همراز کونولو یاردیمچیلیغی اوچون، اونون قوناقلارین گولر اوزله قارشیلادیغی اوچون، اونا بیر خوشبخت عائله قوردوغو اوچون، اونون بوتون محتئترینه دوزدوغو اوچون، سونسوز تشکولرلریمیزی بیلدیرک. استاد رضا همراز، ائلمیرا باجیمیزا، سالار بیه ها بئله مهربان سولماز قیزا عومور بویو سعادت و خوشبختلیکارزی لیرام. یوز یاشاسین لار.



Məhəmməd Yenisey



Rıza bəy Həmrəz, mənim neçə illik dostumdur. Nə yaxşı ki belə bir gözəl insanla dostluğum vardır! Onun simasında hər zaman doğma yurdum Təbriz canlanır! Rıza bəy son dərəcə mütəvəzi və sakit bir insandır. O Azərbaycan ədəbiyyatı və folkloru sahəsində yorulmadan yaradan və

təmənnasız çalışan, tayı çox az olan şəxsiyyətimizdən birisidir. Özəlliklə Məşrutə dövrü və o dövrün siyasi və toplumsal şəxsiyyətləri haqda çox sayda yazıları olan və zəngin bilgilərə malik bir insandır! Eyni zamanda 1918-1920 illəri Şeyx Məhəmməd Xiyabani dövrü yadək 1946-7 S. Cəfər Pişəvəri dövrü və hətdə bəllirli ölçülərdə mənim bildiyim Qacarlar dövrünə aid sayısız yazıları və əsərləri olmuşdur! Təbriz Qəhvəxanaları və Təbrizin tarixi qəhrəman qadınları haqda v.s. çoxlu yazılarının bəzilərini onun qələmindən oxuyub çox zövq almışam! Dostları ilə olan qərarlarında son dərəcə duyarlı olduğunu bilirəm. Şikayətlərindən bir dənəsi mənə bu olmuşdur ki; insanlarımız çox az kitab oxurlar! Bu şikayətində fikrimcə haqlıdır! Son olaraq ifadə etmək istərdim ki; Rıza bəy demək olar xalqımızın maariflənməsi yolunda çox böyük əməkləri olan və bu yolun demək olar ki ən idealist şəxsiyyətlərindən birisidir. Rıza bəy haqqında yazdıqlarım Əlbəttə ki bunlardan ibarət deyildir. Digər dostlarımız da onun haqqında öz ürək sözlərini inanıram ki çox gözəl bir şəkildə ifadə edəcəklərdir! Mən bu əziz dosduma bundan sonrakı həyatında da başarı dolu illər və sağlamlıq uzun ömürlər diləyirəm. Yolun daima açıq olsun əziz dost!..

Sayqılarımla



نگار غفاری

عزیز اوستادیم رضا همراز جنابلارینا بیر نچہ خط

انسانین اوشاقلیق چاغلاری اونودولماز زامان لاردیر و او زامان لارین خاطریره لرینی یادا سالماق لذت وئرچی دیر. منیم ده بو خاطریره لریمده اوستاد همرازین چوخ دیرلی یئرلری وار، اونلار آتام لا چوخ گوروشوب زامان کئچیردیلر و آتامدان هر زامان اونلارین یاخشی اخلاقلارینی، یوخاری ساوادلاری و ادبیات یولوندا چالیشقان اولدوقلارینی دویاردیم.

آتام دونیاسین دییشدیکدن سونرا، او دوستلاردان کی بیزی یالنیز قویمادیلار بیرری ده اوستاد همراز جنابلاریدی هر زامان دستک اولدولار و آتامین یازی لارینین دوزنلمه سینده و کتاب لارینین چاپ اولماسیندا چوخ یاردیم ائتدیلر.

اوستادیم منی باغیشلا سینلار من اوندان کیچیکم کی اوستادیمیز حاققیندا بیر یازی یازام اونلارین ادبیات ساحه سینده چالیشماقلاری هر کسه آیدین دیر، بو یازینی تکجه اونلاردان تشکر ااتمک اوچون یازدیم، هر زامان منه دستک اولدوقلارینا اونلارا مینتدارلیغیمی بیلدیریب و اللریندن اوپورم.



ناصر شفيعی

چه رازی در این «همراز» نهفته است؟

تاریخ ایران تاریخ پر معنا، پر تلاطم و پیچیده و گره خورده به رویدادهای آشکار و پنهان بین المللی است. در این میان آذربایجان به علت داشتن عمیق ترین و پر محتواترین فرهنگ سرزمینی، درخشندگی و فراز و فرود خاص خود را دارد.

این فرهنگ قرن‌ها در مقابل طوفانهای سهمگین که به خود دیده، توانسته استوار و سرفراز جاودانگی و اصالت ذاتی خود را حفظ کند و با بالندگی و سرسختی به خیات شرافتمندانه همیشگی ادامه دهد تا جاییکه پس از گذشت قرن‌ها آوازه شهرتش بر تارک عالم خاکی می درخشد و امیدواریم انوار پر رنگ آن با تلاش کوشندگان فرهنگی و علمی به روشنائی واقعی و حقیقی مبدل گردد و این محقق نمی شود مگر به دست پویندگان و حارسان «عاشق م این مرز و بوم».

وقتی عاشق هستی همه چیز فدای عشقت می شود، عشق به تو قدرت و خلاقیت بیشتر می دهد، ترس از وجودن رجعت نمی کند، بی باکی و پاکی روح را قبضه می کند، این نوع عشق معنوی است، عشقی است که تو را با هموعانت وصلت می دهد، با اعتقادات، باورداشتهای، حق و حقوق آنان، شادی و سرور غم و آلام آنان عجین می کند و به عبارت واضح تر، چنین عاشقی از تجمیع «من» ها به «ما» می رسد. آن وقت عشقی که تو داری متعلق به جامعه و انسانهای پاک سرشت آن می شود و چقدر زیباست افکار این عاشق عالم که: (از مردمک چشم می آموزد دیدن همه چیز را و ندیدن خود را)!

فصلنامه ای بسیار خواندنی و آبرومند به نام «غروب» در سخت ترین شرایط قلمزنی و ساز و کار مادی، در ساحت مطبوعات با تکیه بر سوابق مثبت خود با هم فکری دو قلم زن متعهد و عاشق «طلوع» می کند. مدیر و سردبیر آن ید بیضا دارند در نوشتن و خوب نوشتن. پرونده شفاف و سابقه درخشان در پرداختن به معضلات جامعه به ویژه از نوع تاریخی و فرهنگی آن. حالا پنج سال از آن تاریخ می گذرد. در این دوران پر تلاطم نشرو انتشار این قلمزن در کنار خیل نویسندگان، پژوهشگران و پیشکسوتان مطبوعات در جلساتی که برای تجزیه و تحلیل روش و منش بکار رفته در «غروب» کنار هم به گفتگو می نشینیم. به ضرس قاطع می توانم بگویم که سردبیر با آن همه زحماتی که برای تهیه مطالب و راست

و ریس کردن و تنظیم مقالات ارائه شده و یا درخواستی از طرف نویسندگان و همکاران راستین خود متحمل می شود برای یکبار هم شده چهره «من منم» و یا تبخر و تکبر برای عنوانهای خود بروز نداده و منشی برای نویسندگان «بار» نمی کند. آقای سردبیر متواضع، کم حرف، با معلومات و گزیده گوی، رضا همراز همیشه می گفتند و می گویند اگر همراهی خماران قلم نبود «غروب» هم نبود. بنابر این من در این مختصر حق دارم بعد از ۵۵ سال نوشتن و به چاپ سپردن مطالبم و تماس نزدیک با چندین مدیر و سردبیر روزنامه، هفته نامه، ماهنامه و... بگویم که در این مدت ندیدم کسی را که صفات «همراز»ی را به حد و اندازه «همراز» داشته باشد. خلق نیکو، قیافه همیشه بشاش، برخورد عاقلانه و عالمانه با اعضای هیئت نویسندگان و مخاطبان، تشکر دائمی از کلیه افراد حقیقی و حقوقی «غروب» را از نظر مادی و معنوی حمایت می کنند. از همه مهمتر و بالاتر انگیزه راستین و نیروی خستگی ناپذیر در راستای به «گل» نشستن «غروب» تا «طلوع» آن از جمله خصائص و خصائل و خصوصیات ذاتی این عزیز فداکار و صاحب اندیشه و بینش است که باید زحماتش را ارج نهاد و در این وانفسای مشکلات نشر و انتشار به صدرش نشاند. البته تا «طلوع»، «غروب» راه بس دور و درازی در پیش است ولی همینقدر که با انتشار تنها ۱۸ شماره مخاطبان برای روز انتشارش لحظه شماری و روز شماری می کنند مایه امیدواری است و حتم می دانم که این موفقیت ارضای خاطر صاحب امتیاز و سردبیر تلاشگر ما «رضا»ی عزیز را به همراه خواهد داشت.

گرد هم آئی و نکوداشت در خور شان «همراز» به علت موقعیت خاص بهداشتی که در سایه کرونای منحوس بوجود آمده امکان پذیر نشد تا عزیز شمردن شخص ایشان و گرمای داشت تحقیقاتشان به توان دو صورت عمومیت بخود بگیرد. بنابر این در این یادداشت مختصر فقط می توانم بگویم که «همراز عزیز» دست مریزاد و خدا قوت.

دهم بهمن ۱۳۹۹





مهندس جعفر کیوانچهر

رضا همراز جنابلارینین عزیز لمة و خاطیره توپلومونا

حورمتلی و دیرلی عالیم دوستوم، قارداشیم و سیرداشیم رضا همراز جنابلارینین عزیز لمة و خاطیره توپلومونا

من چه گویم وصف آن عالی جناب نیست پیغمبر ولی دارد کتاب ***

آلغیش قدیر بیلن دوستا
گوز یاشینی سیلن دوستا
هم قدم، هم قلمی ایلن
گوروشومه گلن دوستا
ک. م. «سونمز»

سلام لار. یوخاریدا یازیلان نئچه فقره صمیمی سوزوم، اورک و کونول سوزلریمدیر. قطعاً و قطعاً حورمتلی رضا همراز دوستوما. آن آزی ۲۵ ايله یاخین اولارکی صمیمی و یاخین دوستلوقوم و سیرداشلیغیم وار. تاکید له دئییه بيله رم کی همراز کلمه سی نه گوزل و یترلی کلمه دیر، سیراش کلمه سی! بو کلمه بیز ایکی یاخین دوست و قارداشین، صمیمیت، یاخین لیق رمزی و سمبولو دور. نییه؟

لاپ آزی دئدییم کیمی ۲۵ ایل قاباقدان ۱۳۷۴ بنجی ایللردن سفرده و حضرده، ادبی

مجلس لرده و مشترک دوستلارلا گوروش لرده و هابئله گنیش مطبوعات، کتاب و نشریات ساحه سینده رضا همراز لا، قیزغین، دینامیک، صمیمی و یاخین دوستلوقوم و سیرداش لیغیم اولوب دور و مختلف مقام لاردا، شادلیقلاردا و کدرلر ایچرسینده. بو دوستلوق دوام و قوام تاپیب دیر و محکم له شیب و داها محکم له شه جک انشالله.

اوزون تاریخ بویو، عرب خالقلارین باخشی ايله ۴۰ قیرخ یاشاچاتماق، بویوک سعادت سانیلیب دیر و بو باخیش اساسدا، بویوک پیغمبریمیزین ۴۰ یاشا دولدوقدان سونرا مبعوث اولمالاری، کورپه اوشاقلارین قیرخی، اولولرین قیرخ لاری و... مهم حادثه قلمه آیینیب دیر و دئمک دونوش نقطه سی کیمی گورونوبدور!

اوزون تاریخ بویو، فارسلا رین باخشی ايله ۵۰ اللی یاش، مهم و حادثه سانیلیب دیر و فارس متفکر شاعر و داهی لری، سعدی، حافظ و... بو کیمی لر کمال یاشینی و کمال سن و عمره ۵۰ یاش قلمه آلمیشلار.

ای که پنجاه رفت در خوابی

مگر این پنج روزه دریابی

خجل آن کس که رفت و بار نه ساخت

رفت و منزل به دیگری پرداخت

سعدی

بویوک سئوینج و خوشیخت لیک له، تاکید ائتمه لی یک کی تورک خالقلارینین باخیشلاریندا ۷۰ یئتمیش یاش یئتکینلیک، کامیل لیک و پخته لیک معناسیندا خاطیر لانیور و یاد اولور. (یئتمیش یاشایان کامیل و پخته یاشایان کیمی گورونور) یازدیقلارلا اساس، تورک خالقلاری عمومیت له یوز ایللر و مین ایللر بویو دینامیک، کوچری حالدا، یاشادیقلارینا گوره قدرت لی جسمه، وجودا، انداما و صلابت لی روحا مالیک اولوبلار. بونلاردا گوجلو قول و بیلک و قوللار نعمت یاراتماق اوچون، قیلینج وورماق اوچون یاردیم ائتمک اوچون و... گوجلو ذکا و فراست اندیشه، تفکر، یازیب یارادیب و حاکمیت اوچون یارانیب و کامیل له شیب دیر. تاکیدله و تاکیدله له بونلارین هامی سینی دوستوم رضا همرازین یاشادیغی عومور کتابیندا و ادبی تدقیقی اثرلرینده آیدین جا گورموشم، گورورم و گوره جه یم!

رضا همراز ان گنج یاشلاریندان عالی همّت و بویوک غیرت و اراده ايله، اندیشه و تفکر و یازیب یاراتما میدانینا قدم قویوب دور و گونون گوندن پارلاق اولدوز کیمی بو ساحه لرده پارلاییب و پارلانیور! یوزلردن آرتیق اونون ادبی تدقیقی و دیرلی مقاله و کتابلاری، ایران، آذربایجان، تورکیه، عراق و نه بیلیم هارالارین مطبوعات لاریندا نشر اولوب، اوزونو گوستریب و گوسترمکده دیر.

باش تا صبح دولتش به دمد

شوکورلر اولسون کی، یوخاریدا یازیلان مطلب لرده محکم شاهد و محکم سند بش ایل قاباق (بهار ۱۳۹۵) تاریخده چوخ اوخونان و کالیت له «غروب» ژورنالینین، محشم تبریزده ایشیق اوزو گورمک و نشری ایدی کی ایکی قابیل و دیرلی دوستومون همّت و اراده لری اساسدا باش توتدو. - مسئول و امتیاز صاحیبی علی حامد ایمان جنابلاری

- باش یازار و تحریریه هیئاتینین صدری رضا همراز جنابلاری بویوک افتخار و سئوینج له یازمالی یام کی، بو گونه کیمی ۱۸ نومه دیرلی ژورنالیین نشریندن سوووشوبدور. غروب گونو گوندن پارلاق آی و اولدوز کیمی جلوه له نیب و جلوه له نیر. بونلارین هامیسی رضا همرازین یئتکینلیگیندن و داها بیش میش لیگیندن و داها علم دولونلوغوندان و بو کیمی صفت لردن حیکایت ائدیر.

تاکید له، مختصر و اختصارلا یازدیغیما گوره قارداشیم رضا همراز اوچون داها بویوک موفقیت لر و نائلت لر آرزوی لاییرام و بو عالیجناب دوستوما و سیرداشیم اورک سوزلریمی و آرزوی لاریمی آشاغیداک ایکی بیت اوستاد سونمزین شعری ايله بیتیریرم:

آرزیم بو دور ایشین سونو دوز گله

قیرخ- بش گئجدی، ائتمیش دان دا سوز گله

ساغلیق اولا دوخسان گله، یوز گله

شکر اولسون کی ساغیق هله بو یاشدا.





ع. ا. غفوری نیا

روح آذربایجان استاد رضا همراه

هر صفحه ز اشعار من از زلف تو شرحی ست
جز وصف جمالت نبود شرح کتابم - فانی تبریزی

استاد همراه را همیشه می توان توصیف کرد و از خدمات صادقانه ای که در طول عمر پربرکت خود در راه سعادت و بیداری ملت مان صرف کرده هزاران حرف و حدیث گفت. کسانی که در راه وطن و بیداری اولاد وطن می کوشند جهادگران و فداکارانی هستند که ارج و قرب آنها در پیش خالق و مخلوق مآجور است و همراه یکی از بارز ترین آنهاست. یکی از ارادتمندان استاد در حقش او را «همراز آذربایجان» گفته بود و من او را «روح آذربایجان» می گویم. ایشان و همطرازان ایشان جزو داشته ها و ثروت ملی مردم ما بحساب می آیند، و سپاسگزارم از کسی که ابتکار تشویق و تقدیر او را پیشنهاد کرده است. واقعا جای چنین تقدیر و سپاس نه برای ایشان که برای همه زحمتکشان این راه پر پیچ و خم و مشکل خالیست چرا که این قبیله از جان و مال خود مایه می گذارند. در شرایط سخت این برهه تلاش آنان بمثابه کندن کوه خارا با نوک سوزن و راه بردن به نور و روشنائی است. آنچه بیاد دارم استاد در هفته نامه ها و مجلات

زیادی منجمله شمس تبریز، آغری و دیگر نشریات قلمزنی کرده و در راه شناخت و معرفی ادب و فرهنگ و تاریخ و هویت ملت آذربایجان می کوشید. اوایل سالهای ۷۴ در مجله وارلیق شعر کوتاهی از ایشان دیدم اما خودشان گفته بودند اینگونه نمی توان به مقصد رسید، و راست می گفت. بعدها با مبارزات قلمی ایشان آشنا شدم که که پنجه در گلو دشمنان انداخته و هرگز رهایشان نمی کرد و او را قدم بقدم واپس می برد.

آن زمان اوایل بیداری نسل جوان بود که خیلی ها از مشکلات مردم و ملت ما آگاهی نداشتند و مصادف با زمانی بود که تعدادی انگشت شمار از روندگان این طریقت از جریانات پیچیده و پشت پرده جریانات روز علیه ملت ما آگاه بودند و لی یارای سخن گفتن نداشتند. هر چیز در محاق امنیتی و قضائی بود، آنهم نابخشودنی؛ آنهم با کند و زندان و داغ و درفش. ولی روندگان این طریقت راه مبارزه را بلد بودند. راه را میانبر می زدند و تهمت و تحقیر و افترا را بجان می خریدند و دم بر نمی آوردند و همراه یکی از آنان بود و در محافل و مجالس اما، صدای بلندی داشت و راهروان این وادی را بی محابا تحسین و تقدیر

می کرد. آری ایشان در مکتب جسارت و مدنیت ترکان بمعنای واقعی واژه ترک «زیبا و نیرومند» بود و درس مقاومت می داد.

انتظاری از نمایندگان خودفروخته مردم زمان شاه و بعد از انقلاب نبود و کسی را یارای بر زبان آوردن واژه ترک و آذربایجان نبود، حال آنکه مردم خواستار حقوق اولیه و بسیار ابتدائی و خدادادی خود بودند. مثل زبان مادری و تحصیل بزبان مادری، زبانیکه هدیه و نعمت الهی بود. این دشمنان خدا تعداد شان کم نبود و شمشیر را از رو بسته بودند. سکوتی سنگین بر مسائل آذربایجان سایه انداخته بود. من برای اولین بار در تولد ولیعهد به سال ۱۳۳۹ فقط بعد از ظهر آن روز از رادیو ایران یک تصنیف ترکی شنیدم که واقعا تعجب کردم. بعد ها تا آنجا که دیدم این حرف و حدیث تکرار نشد که نشد. انگار این کلمات جن و بسم الله بودند، چنانکه هنوز هم هستند.

گاهی با خود می گویم باز هزار رحمت به جمهوری اسلامی که با تصویب ماده ۱۵ ابتر و بی خاصیت در قانون اساسی که گشایش و فرجی جزئی حاصل آمد و در سایه آن هزاران کتاب و صد ها نشریه و مقاله و گفتمان ولو محدود بمیان آمد که موجب بیداری و رهائی نسبی فرهنگی آذربایجان گردید. نایاورانه از زبان استاد شنیدم (هفده هزار عنوان کتاب مربوط به مسائل آذربایجان چاپ شده! اما حالا هم باورم نیست!) و گرنه در زمان حکومت توتالیتار شاه نه فقط کوچکترین تکان و حرکتی نبود بلکه خفقان و فشاری روز افزون ادامه داشت.

شاه پدر و پسر الحق شمشیر دو لبه ای بودند مخصوصا پدر - که بقول یکی از دوستانم - که

مدرنیته را که ناصرالدین شاه از سه سفر اروپا به ایران آورده بود، مدل و الگوی آن را بضرب شمشیر و شوشکا و چکمه بر ایران تحمیل کرد ولی با اینکه خود و مادرش ترک زبان و ترک تبار بوداما دشمن زبان مادری خود بود. به عنوان مثال در سفر یکماهه ترکیه و دیدار با آتا ترک حتی احتیاج به مترجم نداشت؛ اما لبه دیگر این تیغ تیز چنان ضربه هولناک بر فرهنگ ترکان زد که حد و حصری نداشت. هنوز هم که هنوز است شعله سوزان این آتش مردم ما را و همه ملت های درون ایران را به درد و داغ و تحقیر فرهنگ و هویت و تاریخ و هستی و حتی اقتصاد آنها سوزانده و می سوزاند. چنانکه من معلم ترک زبان در زبان و کلام خودم بی سواد، بی زبان، بی خط و ربط و بی مایه هستم. آری این بود سرنوشت و زندگی فرهنگی ملت کثیری که در ایران رضا شاهی پدر و پسر زیستند آن هم در آغاز قرن بیست و یکم؛

قرنی که حقوق فرهنگی و دینی و اندیشه انتخاب انسان جزو نیاز های اولیه آنهاست. چنانکه گفته شد طی این طریق واقعا بمثابه گشودن راهی از سنگ خارا بود. امثال دکتر هیئت، دکتر فرزانه، دکتر نطقی، دکتر زهتابی و... در این راه تلاشی جانانه کردند و سر از پا نشناختند و بعضا جان گرامی صرف این راه پر خطر شد. اما مکتب «وارلیق» و گروه فصلنامه فراموش شدنی نیست.

افتخار آشنائی من با استاد در سال ۱۳۷۵ روی داد؛ چنانکه برای اولین بار خواستیم سالگرد صدمین سال شهادت میرزا سعید سلماسی را در خانه یکی از دوستان برگزار کنیم که توام با ملاحظه و ترس بود. قرار شد دکتر آیرملو و دکتر ملک زاده و من



هرکدام مقاله ای بنویسیم و بخوانیم. در ساعت موعود به آنجا رفته. دو نفر از مدعوین کنار ستون نشسته بودند. دکتر ملک زاده این دو مهمان را معرفی نمود و گفت ایشان آقای رضا همراز و بهروز ایمانی هستند. من تازه متوجه شدم که مهمانان عالیقدر ما از تبریز آمده اند. بی اختیار از اشتیاق درون و با صدای بلند گفتم: واقعا پشت مان به کوهی بلند تکیه دارد (دالیمیز داغا دایاق دی!) و چقدر احساس غرور کردم که در جمع کوچک ما کسانی بزرگ هم بی خبر از ما نبوده و با شکسته نفسی برای تشویق مان آمده بودند... این دو گرانمایه بعد از ۵۰ سال پس از سفر پیشه وری در سال ۱۳۲۴ به سلماس آمده بودند. یعنی پس از نیم قرن سکوت و خاموشی مرگبار آذربایجان! آذربایجانی که چه در ایام مشروطه، چه



در زمان خیابانی، مخصوصا میرجعفر پیشه وری که بر سر مردم بی گناه ما دیوان ها گرفتند و جوی خون براه انداختند، و نخبه ها و روشنفکران و فرهیخته ها و سرمایه های علمی و فرهنگی ما را به خاک و خون کشیدند، یعنی پس از قتل عام حداقل سیصد نفر از نخبگان نهضت مشروطه گرفته تا بیست و پنج هزار نفر در جریان حکومت ملی، و تبعید و حبس هزاران نفر در شهر های آذربایجان! یعنی بتناوب هر سی سال یکبار فرهیختگان و روشنفکران ارجمند ما را عمدا و به گناهان ناکرده کشتند و شادی ها کردند و به هم تبریک گفتند! آری جان انسانها چقدر بی بها و ارزان بود و انسان ترک به جرم ترک بودن از دست این فرو مایگان چه زچرها که نکشیدند اما سلسله الذهب این نسل دشمن ستیز هرگز پایان ندارد، چرا که صاحب مدینیتی عمیق و فرهنگی ریشه دار و زبانی با قواعد نیرومند بودند. بعدها و پس از این دو عزیز، زنده یادان دکتر زهتابی، بعد ها استاد فرزانه و خانم شان و بعد ها استاد رحیم رئیس نیا و دیگران به سلماس آمده و تشویق مان کرده اند. هیچ یاد نمی رود دکتر فرزانه ضمن بیاناتی فرمود: «پیشه وری در شرایط حکومت ملی برای پیدا کردن ۱۵ نفر به کادر وزارت دچار تنگنا بود (که در عمل هم معلوم شد که راست می گفته است).

در نوبت قرائت مقاله شان در بزرگداشت سعید سلماسی، استاد همراز عکسهای جدیدی از میرزا سعید ارائه داد که چشم مان روشن شد. آن زمان من و دکتر ملک زاده دست اندر کار نوشتن کتاب شرح حال «قهرمان ملی آذربایجان، میرزا سعید سلماسی» بودیم و استفاده کردیم. این گذشت و مهمانان رفتند و بعد از آن رشته دوستی مان برقرار شد. آن همه نجات، نزاکت، از خود گذشتگی و

تواضع که ایشان داشتند همواره مرا بخود جذب کرده است، و حق است که بگویم درود بر انسانی که همه عمر و جوانی خود را در این راه- آن هم مصرا- صرف کرده و آنی از پا نایستاده و حالا هم نمی ایستد. انگار که مادرش او را برای این رسالت خطیر زاده بود؛ و درود به همه استادان و جوانان عزیز مان که صمیمانه در این راه کوشیده و از جان و دل مایه گذاشتند و می گذارند. آن زمان منم نسبت به بضاعت خود مقالاتی در جراید می نوشتم که گاه مورد توجه ارباب معرفت قرار می گرفت که در جراید آن روز آذربایجان منتشر می شد.

استاد همراز هر چه نوشت برای آذربایجان بود و هر زحمتی که کشید باز هم برای آن بود. گویا این وظیفه اول و آخر او بود و هست. او با تمام وجود در میان دوستداران آذربایجان زیست و راه او از میان همان مردم گذشت با آنها گریست و خندید و قدر و ارج او بالا رفت. روز ها هم که بگذرد همراز همان همراز خوشبخت آذربایجان و رنجکش و دردکش آذربایجان و دوست مردم و ملت ما بوده و هست. بی شک در آینده مجسمه ها از او ساخته خواهد شد و اسامی بلند ایشان و همزمان دیگرمان در خیابانها و موسسات و مراکز فرهنگی زنده خواهد شد. یقین می دانم چنان روزی دور نیست و دیر نخواهد بود؛ من این اقبال مبارک را به ایشان و خانواده شان تبریک می گویم. یقین دارم با وجود چنین استادانی ست که من باز هم شعار همیشگیم را که سالها ورد زبانم است با اطمینان تکرار می کنم که آینده از آن ما و ملت ماست: (گله جک بیزیمی!)، و شک ندارم. حتی هر جفائی از دشمن دون و دشمن خودی به بینیم، و تحقیر و دردی هم بکشیم این نعمتی برای ما و نقمتی بر آنها خواهد بود، چرا که باعث

بیداری ملت ما شده و می شود. از طرفی راه ما راه خدائی و راه حق است و این قول خداوند است و آیه «ان مع العسرا یسرا» (بعد از هر تنگنایی گشایشی هست)، روزی تحقق خواهد یافت چرا که شرایط دنیا و زمان با ما و به نفع ماست.

خاطره ای از استاد- روزی استاد همراز از من دعوت کرد به تبریز بروم که خوشحال شدم. قبل از عزیمتم دو سه نفر از دانشجویان علاقمند چسبیدند به من که ما هم می آئیم! گفتم بدلالی معذورم! اصرار کردند. از استاد اذن مزاحمت را خواستم. فرمود حتما بیایند. روز ورود شرط کردم که ما ساعت یک ظهر زحمت را کم می کنیم و...

اما خاتون بزرگوار خانه غذائی واقعا لذیذ حاضر کرده بود. استاد مهمانان دیگری هم داشت. تازه چائی می خوردیم که دکتر صدیق هنوز از در وارد نشده در سرسرای آپارتمان سر و صدا راه انداخته و در همین مسائل ترک و... طلبکارانه و آمرانه آن هم با صدای بلند صحبت می کرد. برای بار اول این دو مرد بزرگ- دکتر صدیق و شادروان استاد حسن دمیرچی- را دیدیم. احوالپرسی و... که نشسته و ننشسته همان صحبت ادامه یافت. ما سرتا پا گوش بودیم. چه سئوالات و جوابهای نغز و زیبایی که مطرح می شد که طول کشید. بحث ها جدی بود ولی باور نداشتم که مساله آذربایجان تا این حد پیش رفته است. من هنوز هم لذت آن دیدار و آن عزت و اعزاز و دیالوگ را فراموش نکرده ام. استاد دمیرچی آرام و ساکت به حرفهایمان گوش می داد. زنده یاد بعدها به سلماس هم تشریف آوردند و در مراسم تولد این بنده شرکت فرمودند. خداوندش رحمت واسعه فرماید.

برای استاد توفیقات الهی آرزو مندم.





دکتر توحید ملک زاده

چاغدش آذربایجان شناس عالمی «رضا همراه» آنی سینا

آذربایجان چوخ قریبه بیر یثردی، سانکی قدیم زامانلارداکی کیمین میتولوژی نین ایشلیدنی یئرلرده بیر باشینی کسبب آیری باشین چخیدنی یئددی باشلی اژدهالارا بنزه بیر آذربایجان. نییه؟ تاریخی آذربایجان و اونون مرکزی ساییلان تبریز، هر زامان اوز گووه نه صاحب اولان و دارالسلطنه عنوانینا لایق بیر اراضی ساییلیدی. آذربایجان، تاریخ بویو خصوصی ایله قاجار دونمندن اعتبارا، تاریخی گنجیمشینه داها آرتیق صاحب اولماقلا یاناشی قونشو خالقلارینین علم، ادب، فرهنگ ساحه سینده الیندن توتانلاردان دا اولموش اولارین معاریف لئمه سی و بیلینجلئمه سینده ده اونملی رولو اولموشدور.

آذربایجان منطقه سی، آسیادا نادیر گورون و تاریخ بویو اوز ایاقلاری اوستونده دوران منطقه لردن اولاراق بیر چوخ انقلابلار و رفورملار دا ایمضا آتمیشدیر. آذربایجان هر زامان ایلك لرین ایلكی اولموشدور. أوروبا تاریخینده اوخودوغوموز بوز ایل بوندان اوللرین مفکوره لرینی چوخ آز زامان مسافه ایله آذربایجاندا چوخ داها دقیق ایچئلئمه سینی ده گوره بیلیرک، تاسوفله کی بیرمیجی عصرین

اوللریندن اعتبارا صفوی، افشار امپراطورلوقلارینی قوران آذربایجانین باشینا نه غافیل بیر اوپون گلیب مینلر ایل یاراتدیغی تاریخ و دنیا یادداشتینا قویدوغو ایزلر دارماداغین اولدو.

گونش ایلی ۱۳۶۰ لارین سونوندان اعتبارا اوتای آذربایجانین مستقیلی اوغروندا اولان نائیلتر هم ده قره باغ ساواشی هیجانی، آذربایجانین ادبی، فرهنگی، تاریخی ایچ دینامیزمینی حرکت گتیریب زومرود قوشوموز تکرار جانلاندی. تورکجه کیتابلار یازیلماغا، کوچورولمه یه باشلادی و یئنی یئنی عالمیرمیز عرصه یه گلدی. بو جانلانا پتانسیللرین ایچینده یئنی آذربایجان ادبی، تحقیقی سیمالاریندان لاپ اونده گلنلریندن بیر ده آقای رضا همراه ایدی.

ان آز ۲۵ سنه لیک یاخین دان دوستلوقوموزلا یانی سیرا علمی امکداشلیغیمیز اولان آقای رضا همراه دوغروندان دوغروسو هم آذربایجانین کلاسیک و معاصر ادبیاتی و هم تاریخینده تایی آز گورون نادیر عالمیرمیزدن بیر ایدی. یتمیشینجی ایللردن اعتبارا یاشی آز اولماسینا رغما هتج زیگزاگ وورمادان آذربایجانین دوز

یولوندا حرکت ائتمکله بیرلیکده تحقیقاتی ایشله ده درین دن تشبوت ائتمیش دیر. ایللر بویو عالمیک ساحه سینده چالیشان رضا همراه، ائله تانیدیم ایللردن یعنی گنج چاغلاریندان، بیزیم آذربایجانیمیزین تانیمیش عالمیر سیراسیندایدی. آذربایجانا گوره قورولموش هر هانسی بیر علمی توپلانتی دا رضا همراهی دعوت ائتمک مومکون ده ییل دیر.

او عصریمیزین گنج یاشلی اما درین بیلگی لی عالمیر لریندن ایدی. او هم اثرلری گون ایشیغینا چخمایان آذربایجان کلاسیک شاعیرلری تانیماقدا هم ده گنج شاعیرلریمیزه دستک وثرمک ده چوخ قابیلیتی بیری دیر. رضا همراهین علمی چالیشمالارینی یعنی آذربایجان شناسلیغینی عمومیتله اوچ یئره یعنی تاریخ، ادبیات و فولکلور آراشدیرمالارینا بولمک مومکوندور:

الف) تاریخ چی لیک یونو

ب) آذربایجانین تاریخ ادبیاتی و ادبیات چیلیغی

ج) ژورنالیستیک یونو

رضا همراهین علمی چالیشمالارینی یعنی آذربایجان شناسلیغینی عمومیتله اوچ یئره یعنی تاریخ، ادبیات و فولکلور آراشدیرمالارینا بولسک ده مشروطیت حرکتی، تاریخی آراشدیرمالارینی کنار قویساق، عمومیتله تاریخچی لیبی ادبیاتین بیر آلت دالی اولاراق گورونور. داها دوغروسو اونون آراشدیرمالاریندا ادبیات دا ایشله نن تاریخچی لیک گوز اونونه گلیر. او ادبیات تاریخیمیزده ماهیر و بیلینجلی بیر جانلی آنسیکلوپدیادیر.

اونون آراشدیرمالارینین بیر آیری اوزه لیبی ده بو آراشدیرمالارینین بیر آذربایجانین اونملی شخصیتینین محوریتینده اولماسی دیر. اونون آراشدیرمالارینین اوداق نقطه سی، تورکجه یه اونم وثره ن شخصلر و یا آذربایجانین سیاسی- ادبی تاریخین خادیملری اولموشدور. مثلا حیدرخان عموغلو، میرزه تقی خان رفعت، میرزه سعید سلماسی، میرزه جعفر خامنه ای، اکبر

مدرس اول، صفرخان، غفار کندلی، تبریزی برقی، حضوری سلماسی، یحیی آرین پور، احمد صادقوف، غلامحسین ساعدی، حبیب ساهر، حبیب فرشلاف، غلامحسین ساعدی، محمدعلی فرزانه و س. بو کیتاب و یازیلاردا بو شخصلرین اجتماعی، علمی فعالیتلری ایله بیرلیکده بیوگرافیلاری دا حتی ایتگین دوشموش اثرلر و عمومیتله یاراتدیقلاری، یئنی بیر باخیش لا بحث اولونموشدور.

بو کیتابلاری آذربایجان ادبیات تاریخچی لیبی کاتاکوریسینه ده یئرلشدیرمک مومکوندور. مثلا ایلك دفعه آذربایجاندا یئنی طرزله شعرین دئیلمه سینه شاهد اولاراق سانبالی بیر مقاله دن سونرا، سعید سلماسی، میرزه جعفر خامنه ای و تقی رفعت بیوگرافیلارینین آراشدیریلماسیلا بیرلیکده آذربایجاندا اورتاچا ادبیات تاریخیمیزی «تاریخچه ادبیات آذربایجان تا عصر صفوی» آدلی کیتابدا گتیرمکله آذربایجان ادبیات تاریخینده بیر بوتونلشمه یی سرگیلمیشدیر. او حتی ادبیات تاریخیمیزین یاری شفاف یاری قارائلیق اولان «مصدق» دورو ساییلان ۱۳۳۲ لارا دنگ گلن اجتماعی فعالیتلره بیرلیکده او دوروده وئرلن نیسی آزدلیقدا آذربایجان ادبیات تاریخینده نجه مثبت رول اوینادیغینی دا آراشدیرمیش و ادبیات تاریخیمیزین طبیعی سیرینی اینجه له میشدیر. رضا همراهین قافاسیندا اولان تاریخی بوشلوقلار پازنلی اوز آراشدیرمالارینا یاولاش یاولاش دولماقدادیر.

تایی آز یازیلان مقاله لرینین بیر نجه سی اورژینال محتوالی مجموعه لر اولاراق هم ده عاغلا سیغمایان حتی اورت باستیر اولونموش موضوعلار خالقین ماراغینی چوخ قازانمیش دیر. مثلا قزوینی دهخدا نین تورکجه شعرلریندن اورنک گتیررک علمی مقاله یازماق، همده بویوک حوكمدار «ناصرالدین شاه» نین تورکجه شعرلریندن حرکتله مقاله یازماق بیزیم ادبیات تاریخیمیزده نادیر ایشلردن بیر ایدی. او عادی آدمالارین الینده اولمایان شاعیرلرین شعرلرینی

تایپ بیغماغا مهارت قازانان نادیر عالیم لریمیزدن دیر.

۱۳۰۴ دن اعتبارا آذربایجان تاریخچی لیبی نی مشغول ائدن هم ده اونون ایره لی گئتمه سینه مانع یارادان کسروی نین « آذری » تتوری سی، هر بیر آذربایجان آراشدیرماچی سی کیمین رضا همرازی دا مشغول اتمیش و نهایت آذری تتوری سینین وئرلمه سیندن بیر نئچه ایل سونرا پئشمانچیلیق آدی قویولان کسروی نین عرفان درگی سینده چاپ اولموش مقاله سینین ترجمه سینی چوخ دقت له چاپ ائتدیرمیش و بئله لیکله آذری تتوری سینین علمدن اوزاق اولدوغونو هم ده چیرکین سیاست خیدمتینده اولدوغونو آچیقجا گوسترمیش دیر.

رضا همراز گنچن یوز ایل ده ایرانین سیاسی صحنه سینده ترسه یول گئدن حتی ماهیتلری ایندی بللی اولان آذربایجانین عمومی، میلی فرهنگی منفعتلرینه ضید ترپه شه ن آذربایجانلی عالیملریمیزه ده مرحمتلی یاناشان عالیملریمیزدن دیر. او باشاردیقجا اؤلوب گئدن لرین ادبی- سیاسی باخیشلاریندان اوترو سوچلامالاریندان اوزاق گزرک گلجک آذربایجانین ادبی اوفوقونا باخیر و بو ایش ده چوخ سئوگی ده قازانمیشدیر. رضا همراز آذربایجان شناسلیغین بیر قولو ساییلان و ادبیاتیمیزین ایریلماز بیر پارچاسی ساییلان فولکلوروموزدا دا چوخ تاثیرلی تحقیقاتی اولموشدور. اونون اوشاق ادبیاتیندا اولان فولکلور مقاله لری « دیلماج » کیمین معتبر مطبوعاتیمیزدا یئر اَلَمیشدیر.

رضا همرازین آراشدیرماچی لیق لا بیرلیکده باشقا اوزللیگی ده اونون چوخ بتجریکلی و ماهیر ژورنالیستیک یونودور. گینه قطعیتله دییه بیلرم تبریز و آذربایجاندا چیخمیش نادیر درگی و مجله واردیر کی رضا همرازین اورادا بیر مقاله سی ایله سوسلنمه سین و یا کومکلیی گنچمسین. او هر زامان درگی لره مقاله ایسته دییمیزده لاپ تزه تحقیق اولونموش مقاله لری دقت له حاضیرلاییب

گوندرر بو ایسه اونو چوخ علمی چالیشان آذربایجان عالیملریندن بیر یی ائدیپ دیر. ایندیلیک چوخ دیرلی و قایساملی « غروب » درگی سینین باش یازاری و داها دوغروسو بو مجله نینی بیلیمسل آچیدان یونلندن شخص دیر.

رضا همرازین بیر آیری اوزللیکلریندن بیر یی ده آذربایجان شناسلیغا گوره زنگین کیتاب و درگی کیتابخانا و آرشیوینه مالیک اولماسی دیر. ایلر بویو بو کیتابخانانین زنگین لشمه سینه چالیشان آقای همراز از امکاناتلا بو کیتابخانانی دولقون لاشدیریمشیدیر. همرازین آدی سانی آذربایجانلی مشهور ادیب، فعال عائله اوز لرین گوونینی قازنمیش بئله لیکله بیر چوخ عائله اوز عائلی آرشیولرینی، آتا بابالاریندان یادگار قالمیش ال یازمالاری، جُنگلارینی، شکیللرینی یانینلاماق شرطیله آقای همرازین امانت ده وئریمیشلر. بوتون آراشدیرماچی لارا آچیق اولان بو کیتابخانا و بو اوزل آرشیو بلکه آذربایجاندا بولگه میزه مختص اولان بارماق ساییلی کیتابخانالاردان دیر.

چاغداش ایراندا علمی آذربایجان شناسلیغین بینووره سینی قویانلارین ایچینده اولان رضا همرازین تایی نی قونشو مملکتلریمیزده و حتی خالقاردا بلکه چوخ آز گوره بیلریک. یاشامیندا هئج بیر قارائلیق نقطه سی اولمایان، حیاتیینی معاریف لندیرمه یه آدایان، اوز یاغی ایلا قاوررولان همرازین، چاغداش ادبیات و تاریخیمیزده اونودولمایان یئری وار. او عومرونون اللی نجی یاشلاریندا اوزون بیر آراشدیرما و مقاله سیاهی سینه مالیک اولدوغو حالدا یقین کی گلنکی ایلرده ده بو اوزون سیاهی نی ایکی اوچ قاتینا یئتیشدیرجک.

آقای رضا همرازلا دوست اولماغیم، آذربایجان شناسلیقدا بیرلیکده حرکت اتمه ییمه غرور دویورام. «مین یاشاسین اوستاد همراز»



اکبر قدیمی

باش اوجا ائلیمین سیرداشی، رضا همراز

گیریش:

ایلر اؤنجه، ایلک دؤنه بیر اؤیره نجی اولراق، اولو تبریزیمیزین ماشین قاییرما فابریکاسینا آباق باسدیغیمدا تکنیکسل آراجلارینا هوپوخدوغوم او توزلو- دومانلی اورتامین بیر بوغاغیندا تام بیر جنتت بنزلییی ایله سس سیز- سمیرسیز بیر یئر ده بولموشدوم: بیر کیتاب انوی.

ائله هایلی- کویلو یئرلرده اولدوغو گؤزله نیلمه یین، سس سیز- دینج و چئشیدلی بیلیمسل- تکنیکسل کیتابلارین یانیندا اونلارجا آذربایجان وارلیغی و مدنیتی قونوسوندا تورلو- تورلو کیتابلارین دا اولماسیلا ایچده ن اوخویوب اؤیره نمه هوسینی آرتیران او جنتتین قوروجوسو رضا بیگ همراز ایدی. من رضا همراز بی یین قایغی و چالیشمالارینلا جنتتسل اؤزه لیکلر قازانمیش اولان او کیتاب انوینی گؤرمه دن اؤنجه، آدینی اونوندوغوم بیر بؤیوک فیلسوف دان اوخودوغوم «منجه جنتت بیر کیتاب انوینه بنزدیر» سؤزونو، تام آنلامیلا قاورایا بیلیمه میشدیم و بیله مه زدیم ده. اورادا اولدوغوم او ایکی ایلده ان خوش آنلاریم

رضا همراز جنابلارینین یانیندا اولراق یاشاندی. ایندیله دوشوندوکجه، الیمده اولان بوتون معنوی وارلیغین وسونرالار یاشایشیمی ائتکیله یین بیلکترین بویوک بیر بؤلومونو درس ساعتلاری آراسیندا سیغیندیغیم او کیتاب انوینده و او بؤیوک اینسانین یاردیملاری کؤلگه سینده الده اتمیش اولدوغومو گؤروره م.

هر چاغ یازی- پوزویلا اوغراشاراق گؤزونون ایشیغینی کاغذلارا توکوب بوتون وارلیغینی ائل بولوندا قارشیلیقسیز اولراق ساووران و عؤمور- گونونو کیتاب آرخاسیندا کئچیره ن بؤیوک آراشدیرچی رضا همراز جنابلارینی هر گؤردوبومده بیر عؤمورلوک بئیینمه تاخیلیب هئج زامان ائتکیسی ایتمه یین اؤیره ندیکلریم اولوردو. دمک منیم گترچک ییلی یوردوم او کیتاب انوی اولدو.

رضا همراز و تبریزی شمس:

رضا همراز جنابلارینین آدینی چکیب ده، دیرلی «شمس تبریز» هفته لییینده ن آد آپارماماق



ممکن دئییل. من ده بیر چوخلاری کیمی او هفته لیسن قیزقین اوخوجوسو اولماقلا دوغرو- دوزگون کیملییمی اؤیره نیب و رضا همراز جنابلاری باشدا اولماق اوزره، بیر چوخ یازارلارینا- ایسترسه یاخیندان گۆرۈشمک لرله ایسترسه ده اوزاقدان- اوزاغا هفته لییی اوخویارق- اؤیره نجلیک اونورونو منیمسه میشم. او زامانلار «شمس تبریز» هفته لییین هر یئنی ساییسینی بیر نئچه دؤنه اوخویوب تورک دیلینی اؤیره نمک اماجیلا تورکجه یازیلارینین اوزوند ن دؤنه- دؤنه یازاردیم. سونرا رضا همراز جنابلارینین باشینا قاچیب بیلمه دیکلیمی سوروشونجا وئردییی آچقلامالارلا قارائلیق قونولار آیدنلیغا چیخاردی. عۆمورومده اونون کیمی یورقونلوق بیلمه دن، هر زامان گۆردیومده یازی پوزویلا اوغراشیب آلیشان بیرینی گۆرمه دیم. بونلارین هامیسینی اؤزوم ایچین اؤیره نیلمه سی گرہ ین بؤیوک درس لر کیمی سانیدیم.

همراز جنابلاریندان آلدیغیم درس لر و «شمس تبریز» له برابر بیر چوخ درگی، ژورنال، هفته لیک و... یازیلان مقاله لر منیم ایچ یانقیما تۆکولن سرین سو ساياعی جانیمدا روح دینجیلیی تۆره دیردی. بو نده نله بیر چوخ یازیلاری اوخویوب- اوخویوب ازبر اولموشدوم. بو مقاله لرین ایچینده همراز جنابلارینین یازدیقلاری ایسه اۆزه ل یئر توتوردو. بونون نده نی ایسه یازارین گۆنولد ن بیه ندیییم و منیمسه یه چالیشدیغیم یازی و آراشدیری یول- یۆنده می ایدی. گونده لیک ایلیشکیلرینده، ائل ایچینده اولدوقچا ادبی، ساییلی آلقاق کۆنول رضا همراز بی الینه قلم آلدیقدا تام آیری بیر یۆنده مده آجیماسیز، سرت و جسور گۆرونوردو. ائله بو جسارت دولایسییلا زوربالیقلا گوجونه

اونودولموش بیر چوخ کیشیلرین آدی ایلک دؤنه اولاراق بو ییلماز یازارین ایله بیر داها دا دیلره دوشدو. منجه «بهار شیروانی آیینه بهار خراسانی»، «تاریخچه دانشگاه تبریز» تقی ارانی، خلیل ملکی، مشروطیته عاید مقاله لر، اوستاد فرزانه یه گوره یازیلاری باشدا اولماق اوزره یوزلرله باشقا چالیشمالاریندا دا باشلیجا ده یر ائله همین جسارت دن قاینالانیر.

او کور تعصب دن ایراق دورارق تام آنلامیلا تعهدلو بیر آراشدیرجیدیر. ائله بو اوزده ن ده بوتون آراشدیریلان قونولار یانسیز بیر اولاراق یاناشیب گئرجه یین اؤزونو، دوغرو اوزونو الده ائتمه یه چالیشیر. بوتون بو سایدیقلاریمیز رضا همراز جنابلارینا بو یولدا آددیمالارلاردان تام فرقلی بیر نئجه لیک وئر رک یازاری آیری و هله لیک کیمسه نین گنده بیلمه دیی یوللارا گۆتورور.

ائله بو تاییسز اۆزه للیکلر کۆلگه سینده احمد کسروی کیمی آزیب ائلده ن قوولموش بیر چوخ کیشیلرین وارلیغینداکی قارائلیق یۆنلره ایشیق توتوب آذربایجانلی و تورک کیملیی نین ایزلرینی سئزمک کیمی بویوک اونور همین بو یازارین پایینا دوشور. احمد کسرویین تورک دیلی قونوسوندا یازیب اۆنجه عربجه و عرب قزته لرینده آردیجیل مقاله لر بیچیمینده سونرا ایسه اینگیلجه اولاراق ایران دیشیندا یاییلان کیتابینین، ایراندا دا چاپا وئرمک اماجیلا ائدیلن فارسجا چئویریسینه اؤن یازی اولاراق و کیتابا باسیلما اجازه سی وئریلمک دن سونرا «زبان ترکی در ایران» آدی ایله بیر مقاله بیچیمینده ائشیه چرخان یازی چاغداش آراشدیرجیلیغیمیز و ادبیاتیمیزین ان دیرلی یازیلاریندان بیر دیر. ادبیات، تاریخ و کولتور کیمی گئیش

آنلاری قاپسایان آراشدیرمالاریلا چاغداش آراشدیرجیلار اؤنوده یئنی قاییلار آچیب میلی وارلیغیمیزدا یئنی ایزلر بیراخان رضا همراز جنابلارینین مقاله لرینی توپلادیغیمیزدا زنگین بیر انسیکلوپئدییا(دایرةالمعارف) اورتایا چیخاجای اینانجیندایام.

شعر و شاعریک:

حضورنا گئتدیییم او ایلک آیلاردا اؤزو اوزه چیخارتماسا دا شاعر لیک روحنا اییه اولماسی یئددی آغاجدان بللی ایدی. سونلار اؤز ملاحظلی سس ایله شعرلرینی ائشیتیمک سئوینجی منده بؤیوک بیر موتولوق یاراتدی. او شاعر و ادبیاتچیدیر ائله بو اوزده ن ده بیر چوخ کیشیلرین گیزی قالمیش شاعرلیک یاشاملارینی اورتایا چیخاریر. ائل قهرمانی محمد امین رسول زاده نین شعرلرینی و تورک اولاراق اؤزگه چیراغینا یاغ اولوب یانان دهخدا نین آنا دیلینده کی شعر لرینی ایلک اولاراق همراز جنابلارینین بو قونولار آیدریغی مقاله لرده اوخوموشدوم. رضا همرازین مقاله لرینین اؤنملی بیر بۆلومو شعر و شاعرلیک قونوسوندا دیر. همرازین شاعرلییه و شعره اولدوغو درین باخیشینی «نئچون ستار گول محمدی نی سئویرم» ادلی مقاله سینده گۆرمک اولار. «شعر دیلی تمیز و ائللین دانیشدینی کۆکل دیله اولمالیدیر»، «وخوجویلا شاعر آراسیندا بیر یاخینلیق اولمالیدیر»، «دوغرو شاعر شعر و شاعرلیکده اؤزونده ن نئچه کۆینک آرتیق بیرتمیش اولانلار ساییلی اولمالیدیر» و «شاعر ائله- اولوسا دوداق بوزدویو زامان ائلده ن قوولار» و بونلار تایی باشقا شاعرلیک تۆره لری و اخلاقیاتی ائله همین یازیدا ۲۱ جمله ایچریسینده اورتایا قویولور. بو قوراللارین هامیسینی اونون

اؤز شعرینده ده گۆرمک مومکندور. سونوندا رضا همراز جنابلاریندان بیر نئچه شعر اؤرنک وئرمه یی قونویا اویغون گۆروروک:

■ ارک

ارک باخاندا
بور کوم باشیمدان دوشور
تاریخینه باخاندا
ایمی آلیما قویورام
بوگونونه باخاندا
هئی
بیر الیم اوره یمده
بویریسین گوزومه قویورام

■ گۆی مجید

گۆی مسجیدی گورنده، گووه نیرهم اؤزومه
آغ قویونلور؛ قارقویونلور
بیر سینما پرده سی تک گۆز اونومدن کئچیرلر
آنچاق اورادا گزند؛ آیاغیمی یئر اوزونه قویاندا
حئیفیم گلیر توریاغا
آخ بیلیرسیز
من گزدییم تاریخ اوردا گیزله نیب

■ بؤیوک سمفونی

دنیز، دنیز بویوک بیر سمفونی
گمی لرین شاپییلدییی
شپه لرین قاییلار اؤز لرینی چیریمالاری
ساحیل لر اؤز لرینی سرمه لری
گۆره لجه قوشلارین
دوینودان لپهلن نغمه لری؛ سسلری
بالیق چیلارین های لاری- کوی لری
«تور دولدو تاریم اولدو- قانیغیم یاریم اولدو»





اورمولو حسين واحدى

اٲلىنن، يوردونون درد و غمينه، اور كدن يانانن قاداسين آليم

يازان گليب آلين يازيسين يازيب گتتى. بير بؤيوك آلقاق كؤنول، باشارلى، مدير، چاليشقان زحمت چكن، وطن سئون، يولداش قدرى بيلن، دايانمادان وطنه خدمت ائدن، عاييله سئور و نه قدر آنلاملى سؤزلر اونون آلىنن دا يازيلميش دير. اوستاد همراز زامان ايله ال-اله وئريب، اوشاقلىق، يئنى يئتمه و گنج چاغلارنى كئچيريب، اورتا ياش چاغلارنا آدديم قويوبدور. آنجاق بو ياشام يولوندا، بؤيوك و آدليم شخصيت لر ايله دوست اولوب، اونلارن مكتيبندن فايدالانيبدير. اونلاردان، پروفيسور زهتابى، پروفيسور فرانسه، پروفيسور حميد محمدزاده، دوكتور هيئت، اوستاد رئيس نيا، اوستاد يحيى شيدا، اوستاد عبدالحسين ناهيد و... آد چكمك اولار.

بو گؤزل انسان، عؤمورونون هر لحظه سيندن-اليندن گلدىكى قدر استفاده ائديب، بير چوخ كيتابى اوخويوب ييتيريب دير. دئمك اولار حؤرمتملى «همراز» جنابلارى، «ان ياخين يولداش كيتاب دير». سؤزوندن دوزگونجه فايدالانيب دير. او، آيىليغينن چوخونو كيتابا وئريب، اؤز محتشم و تاي سيز شخصى كيتاب ائوينى ياراديب دير. چوخلو يازيچيلار، آراشديرماچيلار، اؤيرنجى لر

ياشايش گؤزل اولسادا، منيم اوچون داها گؤزل دير. ياشايشين ان سئويملى نقطه سى، يولداشلىق لار ايله سئويب سئويمك دير. من ده بو نقطه نين عاشيقى يام. اولو تانرى نين منه وئردىكى بؤيوك نعمت لرinden بيرى منه ياخشى يولداشلار قسمت ائتمه سيدير. بو حالدا، يولداش، اوستاد مقاميندا اولاندا، انسان اؤزونو داها خوشبخت حس ائدير. هم يولداشلىق ائدير، همده ياشام درس لرني يولداشيندان اؤيره نير. بيلگى قازانير. دويونجا باجارا بيلسه يارارلانير.

من يولداشلىق و شاگيردلىك حاققيني يئرینه يئتيرمك اوچون -يئرینه يئتيرمه يى باجارا بيلسم، بو جيزما قارالارى بير- بيرينين يانينا دوزورم. اولاييلر اوستادىمى لايىق اولدوغو كيمي وصف ائده بيلمه يم، آنجاق اؤز وظيفه مى ائده بيلمه يى داها چوخ دوشونورم...

اوستاد «رضا همراز» يازين قيزاران (خرداد) آيينين باشلانيش گونونونده ۱۳۴۷-جى گوش ايلينده دونيايا گؤز آچدى. همده دونياين قوجا شهرلريندن بيرى اولان تبريزده. بو اؤزوده بير جوره خوشبختچىلىك دير. هم تبريز همده يئنى دوغولموش بير يورد سئون كؤربه. آلين يازيسى

هرنه ديرسه

يئرین اوزو آلتيندان يئى دير

■ يئنه دردلى ارک

باخيرديم

ارک-ين كؤلگه سى

اوجا تبريزين كوچه لرينه دوشدو

رسم؛ ارکى قوجا تبريزده چكمك ايسته ييردى

يازيق رسم

هانسى كوچه لرده

■ قوجاليق

بير قوجادان سوروشدولار

قوجا عى سونكو آرزين نه دير سنين؟

او قوجا نين ايكي گؤزو ياشلا دولوب نئله دئدى

- ديله بيرهم اوشاق اولوب اوشاقلارلا گيزلانيانچى

قيزيشديرام

اوينياركن اونلار يوموب گؤزلرينى من گيزلنم

او يئرده كى داي قوجاليق تاپانمايا بيرده منى

سون سؤز:

بو نئجه ايللىك تانيشليغين سونوندا، «سايدىقلاريم كسين ليكله گئرجه يين هاميسى دئييل ده، دنيز دن گؤتوره بيلدييم اؤلچوده سو و اونون وارليغيندان دوشونجه گوجومه و آنلايشيما باغلى اولاراق آنلايىلديكلريمدير» كيمي بؤيوك بير گئرجه يى ديله گيتيرمه لييم. گلجكده بو اوماجاقسيز آراشديرچيميزا آييرد اولوناجاق يازيلاردا داها ده ير لى مقاله لرین اورتايا چيخاغاغيني اينانيرام.

سونلارين حزين- حزين آغلايشى

آه دنيز؛ دنيز

بويوك بير سمفونيا

سومسوك ايت

داش دوشسون باشينا كول باش سومسوك ايت

نيچون تكلپكينده سئول له نيرسن

بو چؤلو بو بايبرى

باخ

آجيندان قارنى نين نازيك دريسى

قاير قاوا ياپيشيب

سن كيمي لر قهرمانجا تكلپكده

يوزلر داوار قوروور

داش دوشسون باشينا كول باش سومسوك ايت

باخ اؤيره ن ياشاماغى بارى تاييندان

نصيحيت

غريبه دير

بير بارماغين اوستومه توتسا دا

حله دورد بارماغى اوزو بيلمه دن اؤزونه نصيحت

وئرير

غريبه دير

اؤز گؤزونده بير ديره يى گؤرمه دن

كيمي سينين گؤزونده

بيرجه چوپو تئز سئچير

■ اولولر

اولولرين بير سيراسى دئييرلر

هئى يئريز بوش!

سانكى بوردا گونوموز بارات گئجه سى دير!

اما

اولولرين بير سيراسى دئييرلر

آمانين بير گونو دور

اؤلكم ده كى حالوا پايلامير لار



مجید سپهروند «م. داش کورپولو»

ذکر خیری از دانشمند گرامی آقای رضا همراز تبریزی



السلام گردید) و عون بن علی از بطن اسماء بنت عمیس است. اما به عقیده ثقه الاسلام شهید بقعه کوه اثنیالی امام زاده نیست. آب و هوای پاک و روح افزای شهر، مردمانی آفریده که از لحاظ فکر و خلاقیت و شجاعت بی نظیر بوده و تا این اواخر قشون آذربایجان در حفظ کشور رشادت بخرج داده اند. وجود باغ های پر از گل و ریاحین از طرف شرق تبریز (بارنج و باغمیشه و قله اخى سعدالدین و مقبره کمال خجندی و کمال بهزاد و شاه حسین ولی- پل سنگی و گوموش قیه، تپلی باغ و باغ های سرسبز مارالان) تا غرب تبریز (کوچه باغ، گزران، اهراب، خطیب و سردری) باعث جذب اندیشمندان و صوفیان و عارفان و شاعران زیادی گردیده است که بیشتر در مقبره الشعرا و مقبره شاه حسین ولی و حیدر تکیه سی و محله گرو و چرنداب و گجیل مدفون هستند. در قرن معاصر نیز خاستگاه اعالمی چون طباطبایی، امینی و جعفری و... بوده است. البته حوادث ناگواری مانند جنگها، زلزله ها و سیل های سهمگین با طغیان رود آجی چای،

شکر گذار باری تعالی یم که ما را در آذربایجان بالاخص در تبریز آفریده است و این شهر بخاطر تمدن دیرینه، که بیش از چهار هزار ساله اش هنوز آفتابی شده است. آن زمان این شهر جنگلی سبز و خرم که رودخانه آجی چای که در بعضی متون مهرانه رود نیز نوشته اند آن را دو قسمت کرده بود. کوه تبریز تا زمان صفویه سرخاب نام داشت. در جنگلها پناهگاهی برای مردم سلحشور بود. پناهگاه مردم پشت کوه و رودخانه آجی چای بود که ماهیان قیزیل آلاى آن خوراک بیشتر مردم بود. در وقف نامه ربع رشیدی این کوه نامش سرخاب است. بعد از حکومت صفوی نام کوه به عینل- زینل به خاطر عون بن علی و زین بن علی بود خوانده شد. ولی عون بن علی هیچگاه به تبریز نیامده است. عون بن علی و زین بن علی فرزندان حضرت مولی الموحدين در واقعه جانشوز کربلا و در کنار سیدالشهدا به شهادت رسیدند. مادرشان اسماء بنت عمیس بود (اسماء همسر جعفر بن ابی طالب بود. بعدها به عقد خلیفه اول مسلمین درآمد و سپس همسر حضرت علی علیه

گتیریب دیر.

سایین همراز، یولداشلارینین قدرین بیله رک، اونلاری یوخلاییب، اورکلرینده اؤزونه بؤیوک یئر آچیب دیر. او هرزaman یولداشلارینا و شاگیردلرینه، دیرلی بیر دوست ایله معلم اولوبدور. یئری گلنده تعریف اندیب و تنقید لازیم اولان چاغلاردا دا- شاگیردلرینین گله جکلری اوچون- اونلارا دوز یولو گوستریر. دئمک اولار اوستاد همیشه گترچک لری گؤروب فایداسیز تعریف لره ال آپارمیر. بونلارین بانیندا ده، اؤزون دن تنقید اولان دا راحتلیق لا قبول اندیب، تعریف اولونان زامان، آلچاق کؤنوللوگ ایله داورانیر.

رضا همراز جنابلارینین یازی لاری گونو بو گونه دک اونلارچا درگی لرده- قازئت لرده و مختلف نشریه لرده چاپ اولسادا، سانکی آپاردیغی ایشینه لاییق و چکیدی زحمت لره گؤره بو ستویملی بؤیوک یازاردان تقدیر اولونماییب. اولا بیلر، دیرلی اینسانلاریمیزین و وارلیق لاریمیزین الدن گندن واخت قدیرلرین بیلیمک بیزه ان بؤیوک یانلیش (اشتباه) عادت اولوبدور. تانری بو عزیز اوستادیمایا فایدالی و اوزون عؤمور وئرسین.

نه یاخشی اولار اؤز ده یرلی و آیدین (روشنگر) اینسانلاریمیزین ساغ ایکن قدیرین بیلیب آلقیشلایاق. نه یاخشی یاشاییشیمیزدا باشقالارینین دا فیکیرینده اولاق. نه گؤزل اولار بیرین دن بیر یاخشی سؤزده اؤیرنسک اونون قدیرین بیلیک. نه گؤزل اولار یاشاییشی اؤز الیمیز ایله گؤزل انده بیلمه یی باجارق...

یای ۱۳۹۰

و... بو عزیز اوستادین کیتاب انویندن واختی ایله استفاده اندیب و اندیرلر. دئمک اولار، بو کیتاب انوی، تبریزین ان مهم شخصی کیتاب انولریندن بیرى ساییلیر.

همراز جنابلاری، اون لارچا کیتاب یازسادا، نشر اولان کتابلاریندان داها چوخو، بو گونودک چاپ اولماییب، قارا صاندیق لاردا، ایشیق اوزو گؤرمک اومودون ده قالیب لار. اوستاد نچه دؤنه بعضی نشریه لرین ده باش یازاری اولوب، سونسوز آلقیشلارا لاییق اولاراق وظیفه سینی یئرینه یئتیریب دیر.

اٹیمیزین یاخین سیرداشی، تورکولوژی یه، مشروطیته، آذر حرکتینا، ادبیاتیمیزا، شخصیت لریمیزین تانیدیرماسینا و... یوزلرجه مختلف مقاله ایله یازسی واردر. آنجاق اوستادین یازیلاریندا، مشروطه انقلابی اؤزونه مخصوص بیر یئر توتوبدور.

ستویملی همراز-ین چوخلو یازیلاری، آذربایجانیمیزین چثشیتلی نشریه لرینده یاییلیب، ایندی ایسه یاییلماقدادیر. اوستادین مجازی دونیادا، اؤز آدینا اولان وب سایتی، مقاله قایناغی اولاراق، گونده بیر چوخ یازیچی، آراشدیرماچی و آذربایجان کولتورونه، تاریخینه و ادبیاتینا علاقه سی اولانلارین استفاده اتمک مکانی دیر.

رضا بی، باشقا شهرلره ده سفر اندیب، دیگر یازیچی و قلمداشلاری ایله ده گؤروش اندیب تانیش اولور. البته بو سفرلر، آراشدیرما هدف لری ایله داها چوخ اندیلیر. اوستاد، یازیچیلیق ائتمه بین یانین ده، شعر ایسه یازیری. دئمک اولار همراز بی عروض شعرلرینین بؤیوک اوستادلاریندان دا ساییلیر. اوستادین اؤز دئدیگینه گؤره سونرالار شعردن بیرآز آرا آلیب، تاریخی آراشدیرمالارا اوز

دوران فترتی هم به وجود آورده ولی تبریز از تمامی این معرکه ها سربلند سربلند آورده است. علت آن است که مردم تبریز زیر ظلم جابران و زیر ستم ستورانیشان به صورت مغلوب نمانده اند. تاریخ نیز گواه است. مثلاً در جنگ با روس در دوره قاجار این قشون آذربایجان بود که با روسهای تزاری غاصب می جنگیدند و بعضاً فاتح جنگ بوده اند. متأسفانه در سالهای گذشته بعضی از پدید آورندگانی که می خواسته اند نوشته ها و اشعار خود را به زبان مادری بنویسند از آنها کتابهایی با شیوه چاپ سنگی یا در حد دستنویس باقی مانده است و در این زمانه استاد محقق و عاشقی لازم بود که این آثار را چاپ کند و آثار نویسندگان و شاعران با ویراستاری و تهذیب منتشر شود. یکی از تلاشگران شاعران رثائی مرحوم حاج مجتبی زاد صادق بود. من از سال ۱۳۷۰ با ایشان آشنا بودم. ایشان توانستند بیش از ۶۰ جلد از این نوع کتابها را که خوشبختانه غالب آنها به زبان فاخر ترکی بودند به چاپ برسانند. زمانی من می گفتم این کتابهای نوحه که به زبان مادری منتشر می شوند در سایه حضرت سیدالشهداء (ع) است که زبان مادری ما که ترکی است هر قدر محرم و عاشورا هست این نوشتار زبان ترکی تا قیام قیامت بالنده و زنده خواهد ماند ولی نوشتارهای غیر نوحه مانند داستان و شعر در دوره پهلوی کاملاً قدغن بود و خیلی شانس می خواست که نوشته ای به زبان ترکی مثلاً به دست امثال صمد بهرنگی و اطرافیانیش به زبان مادری چاپ شود. کتابهای ترکی به زعامت و مردانگی انتشاراتی چون فردوسی (قمری)، ابن سینا، شمس (با مدیریت مرحوم مجید اروانی) و در طهران با تلاش استاد

محمد علی فرزانه به سختی چاپ می شدند و ناشران معمولاً سالها مورد مواخذه و حبس قرار می گرفتند! تعداد انبوهی از کتابهایی که در زمان قاجار یا پهلوی اول و دوم نوشته شده بودند یا چاپ نشده و یا اگر منتشر شده بودند به چاپ دوم و سوم نرسیده است و یا کتابی را نویسنده ای یا شاعری در زمان پیری و بیماری به اتمام رسانیده ولی کتاب در حالت دستنویس باقی مانده است. یا اینکه برای نویسندگان یادنامه ای باید باشد که گمنام نمانند یا اینکه از نویسنده پاره ای مقالات مفید چاپ نشده و نامه هایی باقی مانده که فردی باید آنها را جمع آوری، تدوین و چاپ کند که آثار محو روزگار نشود. در این راستا رادمردانی هستند که به این امور عاشقانه تن می دهند که متأسفانه تعداد آنها از تعداد انگشتان دو دست هم فراتر نمی رود. یکی از این افراد صادق دوست اندیشمند من است. این فرد رادمردی است جوان و دانشمند، محقق، ژورنالیست، مصحح و ویراستار آگاه و کتاب شناس و کتابخوان معروف و عاشق به اندیشمندان و شاعران آذربایجان به خصوص تبریز که زادگاهش می باشد. ایشان در سنین میان سالی هستند. زحمات طاقت فرسایی متحمل شده اند. از تفریحات و استراحت و خواب و خوراک چشم پوشی کرده و حتی شهرهای دور و قصبه ها و دهات را زیر پا گذاشته. از شاعران و نویسندگان محروم و شاید بیمار دیدن و دلجویی کرده و دلش خواسته هر که اهل قلمی هست وی را به نوشتن و پدید آوردن آثار وادار، تشویق و ترغیب کند تا بتواند اثری خلق کنند. این راد مرد عاشق فضل و دانش افراد دست به

قلم و متفکر است. هر چند ناچیز و اندک باشد. زندگی این رادمرد نعمت بزرگی برای متفکران و اهل قلم است. من می خواهم از رادمردی صحبت کنم که در این چند سال نام وی در روی کتابهای چاپ شده در آذربایجان به عنوان، تدوین، تالیف، نگارش، با مقدمه و... چاپ شده و منتشر می شود. به راستی این فرد چه کسی می تواند باشد به غیر از استاد رضا همراه تبریزی؟ ایشان در عین تواضع و فروتنی و مهربانی برادرانه مواظب هستند که مبادا قلم از دست اهل قلم و شعر و ادب به زمین افتد. ایشان از جان و مال و وقت خود می گذرند که سعی شود کتابی چاپ شود و در دسترس مردم قرار گیرد و کتابها نوشته شده زیر خاک مدفون نشوند! باسوادان این شهر جناب رضا همراه را در چشم یک ادیب، مورخ و ادبیات شناس متبحر می شناسند و می دانند. اینک می خواهم از حق دوستی ایشان که بر ذمه حقیر است سخنی هر چند اندک گفته باشم. ایشان مرا به نوشتن ترغیب کرده اند. در این راستا باید نام دو انسان پاک و بی آلایش و محقق و شاعر را هم نام ببرم. اولی زنده یاد عبدالعلی کارنگ که رساله ام را درباره شاه حسین ولی را در کتاب ذیقیمت «آثار باستانی آذربایجان» چاپ کردند. این کتاب در سال ۱۳۵۰ جایزه سلطنتی هم کسب کرد. بعدها این رساله گم و گور شد. خوشبختانه بر اثر تشویق آقای همراه مجدداً با زحمت فراوان توانستم بنویسم که ملخصی از آن در فصلنامه غروب منتشر گردید. دومی زنده یاد استاد حاج موسی هریس نژاد که مرتباً به من می فرمودند که دیگر کتاب زیاد نخوان فقط بنویس، زیاد هم بنویس! روزی آن

مرحوم بنده را به دوستش معرفی کردند و اشاره به من نموده گفتند: ایشان هم نویسنده هستند. بودا بیر یازاردی!

سومین انسان بزرگوار و مشوق بنده همین استاد رضا همراه می باشند که با تلاش خستگی ناپذیر از بنده که گاهی مقالاتی طلب می نمایند. مانند مقاله ذکر شده من در مورد عارف والا مقام شاه حسین ولی که در شماره ۱۶ مجله متین غروب منتشر گردیده است. حتی زمانی که نسخه منتشر نشده کتاب خود به نام اثینالی را جهت راهنمای به ایشان دادم در کمترین زمان ممکن مسترد کردند و دیدم با مداد اضافات و حک و اصلاح های به جایی مرقوم کرده اند. ایشان همیشه مواظب من هستند که قلم از دستم نیفتد ولی حیف که سالخوردگی و امراض جور واجور از فعالیتیم کاسته است. حتی خجالت می کشم بگویم که دیگر به صفر نزدیک شده است!

شهر تبریز با وجود این راد مردان همیشه بالنده و زنده خواهد بود و پیوسته از این زاد و بوم مردان بزرگ برخوردار خواهد خاست. چنانکه می دانیم تبریز شهر اولین ها است و این اولین ها بودن به خاطر این رادمردانی است که همیشه بوده اند و خواهند بود.

من طول عمر با برکت و سلامتی رادمرد بزرگ جناب استاد رضا همراه را از ایزد متعال خواستارم تا از کتابها حفاظت کنند و از پدید آورندگان دستگیری کنند، دلگرمی بدهند و در ارتقاء آنها کماکان بکوشند.

در شهر ما نویسندگان و پژوهشگران و شاعران بزرگی در این هفتاد سال ظهور کرده اند.





علی اصغر غفوری نیا

عالم دوستوم استاد «رضای همراز» جنابلاری

«همراز آذربایجان» دندیکده هئچده یانیملامیش دیر. دوغورداندا بو قدر آکتیو، بو قدر قایغی کش اینسانلار اولدوقدا، آذربایجانین دردی- چوری اولایلمز. بو منیم اورژینال و اصلیل دوشونجم و شوعاریمدیر کی (زامان بیزیمله دیر و گله جک بیزیمدیر!) دوغرو! زامان بیزیمله دیر! چونکو همراز لار یاتمییب و اویاقدیرلار. بئله لیکده بیز ایستکلریمیزه غالب گلیب و گله جه بیک. همراز بی چوخلو و گوجل و گنیش ایلیشگیلی اولاراق چوخ گلیشمیش بیر بازار دی. اونون دونیا گوروشو بو گون آذربایجانین شخصیت لرین و دوشون لرین تانیتماق نیت اینده اولموش و چوخلو کاراکترلر و وطنه باغلی اولان آدمالاری تانیتمیرماقدا دیر. دئمک بو شریف اینسان عؤمو- گونون بو یولدا (توپلومون یولوندا) قویموش و بو کروانین یولچوسو اولاراق، توپلوما ان بؤیوک خدمتیرلر ائدیب و چوخلو نائیت لر قازاندریمیش دی. دئمه لی آذربایجانین بو گونکو گونده اولان ضرورتی ده بودور، بئله دوشونورلر و قلم صاحب لری گنجه- گوندوز قلم ووروب و میللتی اویادیب و اوژ حقیقینه، کیملیینه، تاریخینه، شخصیت لرینه گوره، بیلگی وئرمیشلر و اونلاردان بییری، بلکه ده چوخ وطنه و ائینه سیخ باغلی اولان، ائله گوزل

اودلار وطنین، نازلی گوزل لر بوروموش دور ائللرده مثل وار کی گوزل سیز شهر اولماز علی آقا واحد

آذربایجانین «ائل دایاغی» تبریزی «رضا بی همراز»، آدلی- سانلی بیر بازار و آذربایجان آراشدیریجی لاریندان سنه لر اوْنجه ۱۳۷۲ نجی ایل سالماس دا تانیش اولدوم و سونرالار بو تانیتمیش یازاریمیزی هئچ زامان اونودوب- یاددان چیخارتمامیشام. جنابلاری مشروطه دؤوری، جوانلیقدا شهید اولموش «میرزه سعید سلماسی» نین توره نینه تشریف گتتیریب و بیزی شرفلندیرمیشدیلر. من ایلک دفعه استادی بیر سیرا عالم لرله بیرگه اوردا گورونجه دوستوم «توحید بی ملک زاده» یه دئدیم کی: «والله بیزیم دالیمیز داغا دایاقدی» چونکو آذربایجانیمیزین بئله قایغیکش اینسانلاری واردی. اینانیرام کی ائلیمیزین-گونوموزون بئله اینسانلاری اولدوقدا دردی- چوری اولماز و اولادا بیلیمز، بئله کی بئله اینسانلار «ائل دایاغیمیز» دیلار، من اونلاری تانیماقدا و دویماقدا او قدر سئویندیم کی گل گوره سن!

دیری دوستوم غلامرضا بی غلامی قوشچو (اورمیه نین چالیشقان و آدلیم یازاری) اونا

به ایشان بدون تعارف و سوغنی نشان داده بودم، در نتیجه آنها رفتند و با عجله کتاب را دو نفری چاپ و منتشر کردند و عالیجنابان هیچ به روی خود نیاوردند! خیلی پروو می خواهد دزدی فکر و سرقت اندیشه در این زمانه! قلم بدستان زمان صمد بهرنگی یکی دوستی بیرینگ و همگون با هم داشتند مثل چند روح در یک بدن. این کجا و آن کجا؟

ما در اینجا فرق نیت پاک و صمیمانه استاد رضا همراز را با اعمال کاملاً غیر انسانی انسانهای به ظاهر اهل قلم و روشنفکر که ادعای هدایت و رهبری جامعه را هم دارند مشاهده می کنیم. استاد رضا همراز واقعاً انسان مورد اعتماد و محرم اسرار و محرم فکر و اندیشه هستند و امکان دارد برای پدید آوردن یک اثر منابع مفید و کمک های کاملاً بیدریغ بنمایند. استاد می توانند صادقانه و فداکاری های شبانه روزی مددکار اهل قلم و مشوق ایشان دادن شخصیت بیشتر برای ایشان باشد. استاد رضا همراز عاشق صدیق کارهایش نیز است، عشق وی علم و ادب و چاپ کتاب به خاطر تکامل فکری و اجتماعی و فرهنگی عالم بشریت است و بس.

مخصوصاً از دوره زنده یاد صمد بهرنگی بعضی از جوانان دست به قلم برده اند مانند: غلامحسین ساعدی، غلامحسین فرنود، رحیم رئیس نیا، عبدالحسین ناهید و دیگران. شخصیت بی بدیل استاد بزرگوار رضا همراز موقعی ظاهر می شود که انسان با یک نویسنده شاعر گونه و محقق ای پر کار روبرو می شود. با وجود نویسندگانی همچون استاد همراز نویسندگانی هم وجود دارند که دیگر نگو! متأسفانه من با چنین اشخاصی هم روبرو شده ام که هیچگاه نخواهم بخشید. روزی من در حال نوشتن کتابی که مورد علاقه و در ارتباط با تخصص ۶۰ ساله ام بودم که قلم به دستی روشنفکر نما، شاعر و شبه هنرمند سر رسید! من حقیقت موضوع کتابم را که در حال نوشتنش بودم به وی نشان دادم و پیرامون موضوع با ایشان صحبت کرده و ایشان پس از یکی دو روز یکی از کتابهایش را به عنوان منبع به من داد و رفت. پس از یکی- دو ماه آمد و اظهار داشت: من به اتفاق دوستی دیگر هر دو به نام موضوع کتاب شما کتابی نوشته ایم و حالا در مرحله حروف چینی است. من مشاهده کردم که این نویسندگان محترم در لباس دوست آمده و فکر و اندیشه مرا سرقت کرده اند و حتی من منبع خیلی مهمی هم که عبارت از نقشه و طرحی بود به ایشان داده بودم. درست است در پائین آن نقشه نامی از بنده آورده بودند چون من چهار چوب کتاب و منابع را

(همراز یمیز) دی.

همراز جنابلاری هر نه یازیب تکجه آذربایجان تاریخینه، کیملیگینه و اوراین عادت عنعنه سی و آنا یوردوموزو تانیتمیرماغا و جوانلاری اویاتماق اولموشدور و بو ایللر بویو دور کی دوام اندیر و ارزی لیریق یننه دوامی اولسون کی اولماسینا دا امینیک. بئله کی استاد آذربایجاندا، اوزل لیک له تبریزده بیر تانیتمیش یازار کیمی هر مجلسیده دیلر ازیری اولموش و اولماقدا دیر. استاد آدلی- سانلی و گئن گئیش تبریزده نادیر بیر آدمالارداندی کی قلم الینده، قوجامان تبریزین قدیم دن قالان- دولان با دولان کوچه لرین، اؤرتولو بازارلارین، تیمچه لرین، محله لرین بیر بیر آختاریب، قیراق- بوجاقدا قالان و اونودولوموش وطن سئور ائولاد لارینی تاپار و اونلاری شیرین و کسگین قلمیله، صمیمی حالدا، آینا کیمی دوم دورو، دورولدوب توپلوما و آذربایجانا معرفی اندیب،



تانیتمیرار. هابئله یازچی استاد هر فرصته اونلاری دیندیریب- دانیشدیرار، سانکی بیر عکسی یئنی دن روتوشلویوب- جلاء و جلوه وثرن کیمی، زمانه نین توز- تورپاقدان اوزه چرخدارا! بو بابت دن آذربایجان و خالقیمیز اونا چوخ بورجلو و میننت داردی. عشق اولسون بئله اینسانلارا!

سوزو گلیمشگن، دئمه لیم اونلاردان بیر «سالماسلی میرزه سعید» اولوموش دور. حضرتلری بو جوان مشروطه مجاهدی نین کاراکترینی بیر گؤزل و ییغیجام حالدا، گالینگور کیتابدا، اینجی لرین و هنرین، گؤزل شکیلده تانیتمیشدیر کی دوغوردان دا هم میرزه سعیده یاراشان و اونا موناسیب کیتاب اولموش، همده یازار اؤز گؤزل سلیقه سین و قابلیتین نوماییشه قویموشدور. دئمک بیر طرفدن اوستادین مطلب ستچیمی، و ایچریسی نین محتواسی دوغورداندا منی حیران ائتدی. استاد، میرزه سعیدین فوتو آلبومون، تاپیلیمان شعرلرین، یازدیغی متنلری، ها بئله باشقا نوتالارین یازمیش و مشروطه چی بیر جوان شهیدین حقیقین اداء اتمیش دیر. هله بونلار بیر طرفه اوستاد، بو حقیردنده او کیتابدا آد آپارمیش، و منی محجوب ائده رک باش اوجا اتمیشدیر. من بو بابت دن چوخ مینتدارام اوستادیمیزا. یننه ده اللری آغیرماسین اوستادین!

من استاد همرازی سئودیمیم اوچون هیچ نه دییه بیللم. آنجاق منی هردن یاد اندیب، زنگ آپماغینا و منی اوتاندیرماغینا گؤره چوخ مینتدار اولوب- اؤزومو بورجلو بیلیمشم. بوردا اوستادین بیر گؤزل خاطیره سین دئمه مکن گتجه بیللم: ایللر اؤنجه اوستاد شرف وثرینجه منی تبریزده اؤز ائوینه و اوستادلارین ییغیناجاغینا دعوت اتمیشدی. آنجاق من ایله بیرگه باشقا طلبه لر ده گلدیلر. بیز اورا چاتارکن ایکی اؤندر و بؤیوک اوستاد دا تشریف گئیردیلر. دکتر صدیق و اوستاد

حسن آقا دمیرچی کی حاقلی اولاراق اؤز آرامیزدا اونا «حسن آذربایجان» دا دئمیشلر. ایلک دفعه ایدیکی اونلاری زیارت ائدیردیم. اوردا عومومی صحبت آذربایجانین مسأله لری، دیلیمیز، تورک کیتاب و بئله بئله سؤزلردن گئیدردی و نقدر گؤزل صحبتلر اولدو. رحمتلی حسن آقا، دکتر صدیقه رعما چوخ آغیر باش و سس سیز- کویسوز اوتورموش و نجیب باخیشلارین بیزه سوزوب، سؤزلره چوخ دیقت له قولاغ آسیب، هردن اؤز نظرلرین دئییب سوسوردو. آنجاق بیلدیردیم کی او بیر پوسگرن آتش فشان کیمی ایدی. طلبه لرین گؤزل گؤزل سورولاری اولدوقدا اوستاد صدیق دئدی:

ندنسہ سالماسین آدی چوخ ینرلرده گتچیب و سوروشدو اورا نجه یئردی؟ من چوخ قیسا جا اوراین جغرافیاسین دئیم. سوروشدو من اوراین تعریفین چوخ ائشیتیمیشم دئدی؟ دئیم بلکه ده مشروطه حرکاتیندا اوردان بعضی یاردملار و مجاهدلر تبریزه گلیب و آدی کیتابلار دا و مخصوصا کسروی نین «تاریخ ۱۸ ساله» کیتابیندا دا گلیب، آنجاق اونو اوخوماغا پولاد کیمی اعصاب ایستر. سونرا آرتیردیق کی، او زامان منیم ده بؤیوک بابام بیر اتلی باشچسی اولاراق بیر گه تبریزه گئدیب و اوردا سنگرلرده دفاع اندیب، و قاییدارکن کهنه شهر ده (سالماسا یاخین) کوردلرین الینده گولله لنیب اؤلموشدو... بیلیمدیم حسن آقا یا اوستاد سوروشدو اوردا نجه تورک آدی یاقین دی؟ دئیم معلوم اولان توکانلار دا ان آزی ۳۷ دنه تورک آدی سایلیب. هلبت کی بورانی جمعیتی چوخ دیبل.

اوستادین سؤزونه گؤره ندنسہ طلبه لر ده کی هوشلی- باشلی ایدیلر یالتیز قولاق آسیردی لر. من علاوه ائتدیم اوردا (سالماس دا) اوشاقلارین چوخ مشغولیتلری اولمادان درسه اؤنم وثریب، چوخلو مطالعه ائدیلر. استاد یننه بعضی سورولار

سوروشوب بویوردو: بیزی بیرگون اورا دعوت ائلیین. دئدیم باش اوسته بیزیم چون شرف اولار. تأسسوفلر کی وضعیته گؤره بو دعوت عملی اولمادی و شرمنده اولدوق. آنجاق سونرالار حسن آقانی سالماسدا بیر تۆره نده زیارت ائله دیم. روحو شاد اولسون. نه سه بوگونه کیمین، من نه او افتخارلی گؤروشو، نه اوستادلارین زیارتین و نه خانم همرازمین ینمه گینین داد- دوزون هئچ زامان یادیمان چرخارتمامیشام. دئمک کی اوستاد همراز کیمسه نی یئرلی یئرینده گؤزدن سالمیب و صاحب اولار هر زمان.

بوردا بیر سؤزده دئمه لیم اودا بو کی: ایرانین ۳۲ نجی ایللر باش ناظیری اولان دکتر م. مصدق، بیر آرا اؤز یازدیغی بیوگرافیاسی نین لاپ آخر صحیفه سینده یازمیش دیر: «منیم آذربایجان و طنداشلاریم چوخ سئوگی و سایقیم وار؛ چونکو اونلار تاریخ بویو هر نه ایسته دیکده- الهه اتمیشلر...» بو میثالین ان اچیق شکلی ائله استاد همراز جنابلاردی. همراز ایسته دگیین اندیب و اتمکده دیر.

سؤزون سونوندا چوخ ایستردیم اوره ک سئوگیمی دده قورقود آتامیزین مین ایللر بویو خیبر دوعاسی ایله باشا چاتدیرام و اوستادا اولو تانری دان جان ساغلیغی و اؤز دندیغی شیرین سؤزله «عؤمروز برکتلی اولسون» دوعاسین آرزولارام.

چراغیز یانار اولسون

قلمیز یازار اولسون

سؤزلریز کسر اولسون

تانری سیزه یار اولسون

یامان گون گؤرمیه سیز

یوز ایللر یاشاسازدا،

دویغولاریز بیزیمله اولسون، خان یم هئی...

«آتالار و منیم حیاتیتم» یادداشت دفتیرندن گتیریمیشم





■ دوقتور رضا قاجار - موقر مراغه ای

اخوانیه خدمت جناب دوست و عزیز گرامی استاد
رضا همراهز تبریزی

مین گلسه بلا ارادتیندن
شاه کرمه و لاسی واردیر

یازدیغلاری مستند موید
احسن دئماغا سزاسی واردیر

بیر بیله وجاهتیه اصلا
گورسنمدی ادعاسی واردیر

هر محفل عشقیده «موقر»!
همراز اولاً چوخ بهاسی واردیر

«همرازمین» عجب صفاسی واردیر
ذاتا ادبین نماسی واردیر

شاعرلر ایچینده محترمدير
یولداشلارینا وفاسی واردیر

تندیس وقاریدور متانت
خوش لهجه ی دلرباسی واردیر

هر مجلس شعریده شور اولسا
حتما «رضانین» نواسی واردیر

من گورمه میشم خساست اوند
علمینده گوزل سخاسی واردیر

خیر ایشلره پیشقدمدی الحق
تانزی ایشینه رضاسی واردیر

عطشانیدی چشمه ی بقایه
باشدا هوس فناسی واردیر





■ اکبر مدرسی اول- شیوای تبریزی

شعری موشح به دوست عزیز جناب آقای رضا همراز

هوای عشق توام بوده هر زمان در سر
دمی رود ز دلم این هوی؟ ممکن باور
مرا ز آب و گل مهر نیکوان بستند
زمن مخواه به جز مهر نیکوان دیگر
رفیق نیمه ره رهروان عشق مباش
ندارمت سخنی زین مجال از این برتر
امید آن که ز نیکان شوی همه عمر
علی الخصوص که هستی به نیکوان سرور
زمانه داور نیک و بد است بالیقین شیوا
ز دهر خانه ی کیفر نساختند بدر.



■ رضا غفاری

ادبی دوستوم رضا همرازا اتحادف
دلبرده وفا مطلبینی آز گورورم من
اغیار ایله هردن اونو دمساز گورورم من
بیلیم نه داراقلار توخویور هاردا گزیر بس
تتل دن تتل اویناقدی، اوینباز گورورم من
قوی ائل غمینی چکمه یین آتسین منی غم یوخ!
بو غم له تانیس دیر منه «همراز» گورورم منه
باخدیقجا پاییز یارباغی نین هر بیرسینده
گیزلینده طراوت لی قالان یاز گورورم من
سن زخمه ده بیر ناله قوپور سس ائشیدیرسن
تتل- تتل قیریلیب یانغی لی دیر ساز گورورم من
همت لر اوجالماقدادیر هوندور بنالار تک
طوفانلار اونونده اونو تایماز گورورم من
بیر سئل دی حقیقت کی داشیب باشندان آشیب
دی
مین مانعه راست گلسه دایانماز گورورم من
مومکوندو قالب دیر منه بیر آرزو- اومیدی
مومکون دئیل اوندان دا کتچیم واز گورورم من.



■ محمد رضا شوکتی الوار

حورمتلی محقق و یازیچی اوستاد رضا همراز
تقدیم ائدیرم.

ائل قایدینا قالان کیشی
ائلین دردین آلان کیشی
تاریخده ایز سالان کیشی
یاشا سنی رضا همراز

ستارخانین یاری سن سن
ساوالانین قاری سن سن
ارکین وقاری سن سن
یاشا سنی رضا همراز

مشروطه نی تانیتدیران
دوشمنلره قان اوتدوران
نانکورلاری اونوتدوران
یاشا سنی رضا همراز

سن علی مسیو سان اوزون
حیدر عم اوغلو دور گوزون
آراز کیمی آخر سوزون
یاشا سنی رضا همراز

سردری دن یولداشین وار
مرنددن ده سیرداشین وار
تبریز کیمی قارداشین وار
یاشاسنی رضا همراز

سن سردارین ساغ الی سن
سالارین سینماز بئلی سن
زینب پاشانین تتلی سن
یاشا سنی رضا همراز

بذل ائله دین جان وطنه
وئر دین امتحان وطنه
قلمینله قان وطنه
یاشا سنی رضا همراز

مشروطه نین اوزو سن سن
خالقیمی زین گوزو سن سن
«شوکتی» نین سوزو سن سن
یاشا سنی رضا همراز



■ محمد حسين قابل نژاد

■ داود پيرعليو (يورقون) يکانی

دولاندى يوردونو شهر به شهر
آختاردى اصلينى كوكونو همراز
گزدى ائل اوبانى هراخشام سحر
چنكدى تاريخينين يوكونو همراز

اوتوز ايل ياتمادى يازدى قلمى
اول آذربايجانين كنچميشلريندن
چنكدى اورءگينده كدرله غمى
نه بوران تانيدى نه دومان نه چن

جيييندن خرج ايديب ائله خشله دى
ائتمه دى هئچ يترده قيران صحبتى
دئمه دى شهردى كندى كوچه دى
قويمادى بير كسه ذرره مينئتى

ايسته ديم بيله لر بو بويوك اينسان
چئكيب دير ائلينين چوخلو زحمتين
نه قدر دئسم ده بيل آزدير اينان
تحسين ائتمليك شرف غيرتين

ياخشى همراز منه دنيادا همراز اولدو
يولداش اولدوق نئچه ايل تا منه احراز اولدو
چوخ قلم صاحبي تبريز يئتيردى باره
رضا همراز كيمي يازيچى چوخ آز اولدو
مدنيّت اوجاغى سردرى ده هر هفته
نئچه ايللر قورولوب دوغروسو اعجاز اولدو
آپاريچى او بويوك مكتبه اولدو همراز
او آغير ايشده حقيقتده ده ممتاز اولدو
چوخ گؤزلدير اؤزو، اخلاقي اؤزوندن ده گؤزل
اولكلرده اودى خوش نام و پر آواز اولدو
چوخ داياندى، دونونون رنگين عوض ائيله مەدى
اودوكى بركيدى الماس كيمي، سينماز اولدو
قطره، قابل نژادين شعري دير، دريا همراز
قالديم عاجز اودى بير قطره يه پرداز اولدو
هره اؤز سازينى كؤكلور، قاشبرى اؤز قوتورون
كيمه بو دور زمان دا بيري هم ساز اولدو
كيمه همراز تاپيلسا او غنيمتدى بو گون
ياخشى همراز منه دنيادا همراز اولدو
۹۹/۹/۲۹



■ نير اوغلو

سايين همراز قارداشيم

من دئييم دردلريمى دفتره سن ياز قارداش
دينجله دينجله ياز چونكى دئييل آز قارداش
سن گليب گؤزلريمين لامپاسينا ياغ توكدون
سنى گؤزدوكده ديل آچميش بو سينيق ساز
قارداش

بير قوجاق تحفه گتيردين اناميز تبريزدن
سنه جانندان يئكه قوربان كسم اولماز قارداش

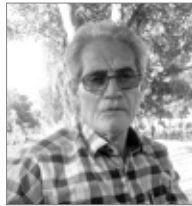
گتيريب قيشدا دونان بوز كيمي اؤلگون جانينا
نفسين حضرت عيسى(ع) كيمي اعجاز قارداش

گونشين شعله سينين قدرينى كوركوش نه بيلر
هله ليك تاپتياجاقدير بيزى دانقاز قارداش

ايندى اود يوردو بيزيم سؤزلره قيمت وئرسه
بير زامان فخر انده جكدير بيزه قافقاز قارداش

آى «نير اوغلو» ائلين اوغروندان يانان چوخدو بو
گون

ياشاسين داغ كيمي دايم «رضا همراز» قارداش
۹۹/آذر/۲۲



■ ايتگين (احمد شاهد)

اتحاف اولور حورمتلى دوستوم اوستاد رضا همرازين
عزیزلمه مجلسينه

اولما ايتگين منه سنسيز بو حيات مهله كدى
آغ گونوم قاره اولوب روزگاريم معرکه دى
آيريليق دردلى وطن غصه سى چوخ سيخدى
منى

من ايچون بئيله سيخيلماق سنه آنجاق لكه دى
هانسى مسلکده بئله عاشيقى سينسيديمك اولار؟
اينامين بيلميره م افسوس نئجه بير مسلکه دى؟
دردين آشكار اوزو اولدو قينا ما چوخ منى، من
گيزيلده ايديم نئجه بير دردلى كى داغدان يئكه
دى

قاورولور هجرين اودوندا سنه وورغون كونلوم
چيتلاير گاه، گول آچيرگاه ائله بيل سوت مکه
دى

زامانا وئرمه مجال گل گوروشگ بير «همراز»
«شاهيدين» دوسلار اخاطر اوره گى بيرتيكه دى.



■ حسن محسنی «حاجب خسروشاهی»

همراز من

خدمت دوست صافی ضمیرم جناب آقای رضا همراز که جمعی از دوستان در پی نکوداشت به حق ایشان برآمده اند. ضمن تقدیر و تشکر از زحمات این جمع صمیمی شعر زیر حضور با سعادت استاد تقدیم می گردد:

شد ازل باخنده ای همراز من
تاکشد چون دوست هر دم ناز من

با نگاهش زخمه زد بر ساز دل
از درونم بشنود آواز دل

کس نشد عاشق نداند راز عشق
چون نداند کی کند ابراز عشق؟

می نخواهد جان عاشق جز وصال
همچو مرغی پر زند در هر خیال

شوق وصلت پر دهد بی بال را
بگذرد از قال ببند حال را

در طریق عشق باشد رازها

راز را پنهان کند همرازها

چون، نسیمی، گر شود لایق بدوست
زنگ دل شوید بود صادق بدوست

بلبلی خوش گفت باگل درچمن
دم غنیمت، نه تومانی و نه من

شهر شاهین دل زلف نگار
ساقیا تنگ است عمرم می بیار

مست مستم کن ندانم سرزپا
روز هجران کرده بر ما بس جفا

وادی ویرانه شد ویرانه تر
عاشق دیوانه هم دیوانه تر

مقصد و مقصود ما را وصل بود
بانگاهی دلبرم دل را ربود

شد نظر را حسن جانان آفتاب
آتشی افروخت جانها شد کباب

سوختگان را جلوه دلدار آب
آبرو گیرد کند خانه خراب

وصل جانانم بجانم شد عیان
من نمی کنجم دگر بر این جهان

تیرمژگان سیه چشمان منم
از خودم بردل خلد نی از صنم

شهرها گشتم بیابم دلبرم
عاقبت دیدم نشسته دربرم

باغبان گر از خزان شد بی خبر
باد را گوید گلستان را ببر

رهزن دهرت نخفت ایمن مباحث
دیده بگشا یار اهریمن مباحث

عاشقان سوزد نترسد از بلا
با سرشگ دیده یابد دل جلا

راز عشق هر کسی شد آشکار
جسم و جانش می شود مشتاق یار

در درونش پاره گردد پرده ها
جسم گردد فانی و جانش بقا

صبحدم افشان مکن گیسوی یار
ای صبا اسرار ما پنهان بدار

عاشقان را جلوه دلدار خوش
جان متاعی هست در بازار خوش

جان بجانان گر رسد و حدت شود
وصل را بهتر که با فطرت شود

لاشریک له، چو پیدا می شود
قطره عشق است دریا می شود

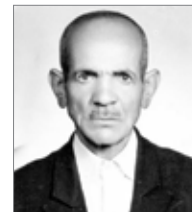
چرخ گردون را نگر شد کجمدار
شد از او قلب هزاران داغدار

رو به مکار نفس ار شه شود
ماه کنعان دگر در چه شود

سارقی آمد به مسند شیر شد
عدل و انصاف از خجالت پیر شد

گفت در میخانه پیر می فروش
بهتر از لاف سخن باشی خموش

«حاجبم» دردشت حسرت بی قرار
در طلب همراز جویم با وقار.



■ سید ابوالفضل عالی نسب- نافذ تبری

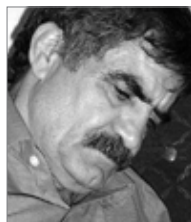
دو قطعه شعر موشح تقدیم به دوست عزیزم آقای رضا همراهز

۱

روحون قوشو ای دل گرچه پرواز اولو بیر گون
غمگین دولانان یترده کتفون ساز اولو بیر گون
ضایع ائله مه وقتییو نادانه جهت سیز
چون آدم ناپخته کلک باز اولو بیر گون
اهل ادبه کیمسه اگر اتسه عنایت
عزّته یاشار رتبه سی ممتاز اولو بیر گون
همت ائله دونیاده کی یار- یولدائی آتما
چون دوست حقیقی سنه «همراز» اولو بیر گون
مایوس اوتوروب غم یئمه دنیا بئله قالماز
گه اورک اورز گولده گهی قاز اولو بیر گون
روزی و ترنون خالق یکتادی یاهالماز
آگاه اولان البته سرافراز اولو بیر گون
اوج ائتمه کبوتر کیمی چوخ قالخما هوایه
صید ائيله مه یه پنجه شهباز اولو بیر گون
زور و زر ایله عالمی تسخیر الی بین لر
نادان نئجه اشخاص ایله دمساز اولو بیر گون.

۲

ره عاشقان کدام است بدو گذر ندارم
دل من ز ناله خون شد که ز خود خبر ندارم
ضربان قلبم امشب ز نود فزون شمارد
برخ از نشان حسرت بجز اشک ت ندارم
اگر از شعاع مهرش بدلم فروغ بخشد
که امید مهرورزی ز کس دگر ندارم
همه دوستان یکدل شمرند زان حقیرم
بکف کفایت اکنون دو سه بدره زر ندارم
من روسیه که باشم سخنی ز عشق رانم
که ز بحر معنویت درر و گهر ندارم
رسد آه من بگردون زریای حيله بازان
چو توام که راز داری غم فتنه گر ندارم
اثر وفا که گوئی به نهاد کس نماده
اگرم شوی وفادار دل پر شرر ندارم
زلهیب خشکسالی بدرخت بید مانم
به تبر زنند «نافذ» که چرا ثمر ندارم.



■ عباس سهرابی- شاهین

اثل، تاریخ و ادبیات خادمی حورمتلی جناب رضا
همراز جنابلارینا اتحاف

ادب، اثل خادمی رضای همراهز

اثل یولوندا دوغوجول بیر پاکباز
ایستک للکی ایله ائدرکی پرواز
هر نفسده اثل اوبایا کارساز
حقیقت قانی ایله آلمیش دستماز
یاد ائلی لر آلتیشیندن بی نیاز
اثل تاریخین قوروماقدا بیر سرباز
معرفت اولگوسو رضای همراهز

هر نفسده شانلی ائلین ماراغی
هر دیوشده اثل- اوبانین دایاغی
اثل علمینین عالیم گوزو- قولاغی
اثل یولونون پارلاق یاشیل چیراغی
تام بیرینجی دوشونجه سی آنلاغی
ستوگیلیسی شانلی وطن بایراغی
یاشاسین یام یاشیل هر آن سرافراز
اثل ادب خادمی رضای همراهز

اثل قایغی سین دوزگون چکن هر زامان
آلینی آجیق ان آنلاملی بیر انسان
ائلداسلارا قارداش سایاق مهربان
باشدان- جاندان قیزیرغانماز بیر جانان
هامی تاثیر کیشی تامام بیر اوغلان
اثل یولوندا یورولمادان بیر جوان
یامان ایشدن هر دم ائدن احتراز
اثل ادب خادمی رضای همراهز

اثل یولوندا آغ پولاددان باشماغی
یابانجی یا آپچلمایان یاشماغی
اثل یولوندا هوندور داغلار آشماغی
اثل خاطری قانی قاینار داشماغی
هر نفسده گوزتله ین چاشماغی
یاراشیقلی دانیشماغی قوشماغی
اولکه نی بیر نفس اونودار اولماز
اثل ادب خادمی رضای همراهز

آزادلیق هر زامان اورک آرزی سی
یاردیما چالیشماق بیلک آرزی سی
وطنه یاشیللیق دیلک آرزی سی
خلقینه هر نفس کومک آرزی سی
مردمین اوزونه گولمک آرزی سی
هر زامان آنلایش بیلیمک آرزی سی
دئمک اولار بهرنگ ایله همتراز
اثل ادب خادمی رضای همراهز

اومودوم وار مدام اولا بختیار
گونو- گوندن شانشی شانلی ، بختی یار
الینده اولسون مینلر داها اختیار
امینم کیم حق واریدیر چوخ چیخار
اثل اوبایا، اولکه یه، تام افتخار
خود خور اولسون کیم اولکه یه خور باخار
یاشاسین هر نفس یاشیل بی نیاز
اثل ادب خادمی رضای همراهز

اولکه میزین ایگید اوغلو بیگ رضا
خلقمیزدن آلمیش مینلر صاف امضا
مینلر احسن آفرینه مین سزا
اوغرونا یول تاپماسین هتج بد قضا
بختیارلیق اولسون مدام اقتضا
یاشیل اولسون قارشی سیندا هر فضا
قاراقوشلار شاهین ایله هم آواز
اثل ادب خادمی رضای همراهز
معرفت، ادبه بیر اینجی ممتاز



■ علی صحتی - آذر مراغه ای

اوستاد رضا همراز جنابلارینا اتحاف

گوزآچدیم گلشن دنیایه بیرسروروان گوردوم
گوزوم یاشین روان؛ من، اول روان سروه، هرآن،
گوردوم

علی سیز، گلشن و گلزار احمد اولماییب - اولماز
علی دن بوگوزل گلزاری هر دم جاودان گوردوم
علی نین اهل عشقین هر بلادن حفظ ائدر تاری
یقین بونکته نی من خانقاه ایچره عیان گوردوم
فقط گلدیم جهان درک ائدم رخسار محبوبی
کی اوندان غیری یوخدور من بویان گوردوم - اوین
گوردوم

غروب عمریوه هو، حسن مطلع بخش ائدر (آذر)
ستی من، مجلس عشق و وفاده؛ نکته دان
گوردوم.
ماراغا - یاز ۱۳۹۹

عزیز اوستاد رحمتلی یحیی شیدا کیمی بویوک
لریمیزدن گلیب بیزه یادگار قالان آذربایجان و
تبریز ژورنالیستی نین گورکملی نماینده سی....

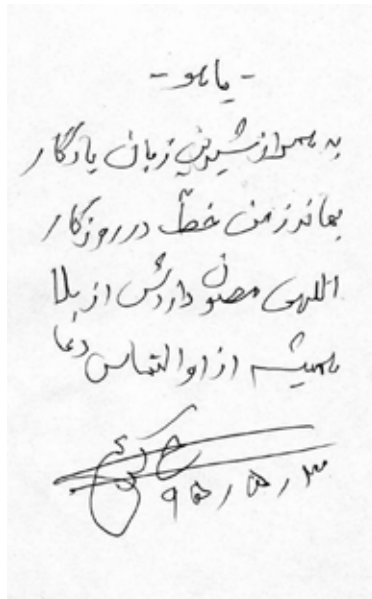
رضا همراز جنابلارینا اتحاف اولونور
یاره لندیم ناوک مژگان تیر انداز ایله
بیر کبوتردیم دوشوبدور ایندی کاریم باز ایله
عشقوین تاثیر ذوقون اوز اوزومده گورموشم
دانمارام عشقین برابر گلسه هر اعجاز ایله
ای کی ایوانین فلک تک یاعلی اولموش اوجا
یاره چیخ اوز (صحت) درویشیوه اعزاز ایله
اتتمه رم طی طریق عشق و عرفاندان قیراق
درک ائدر پروانه اوز شمعین ولی پرواز ایله
یوخسا پیر راهیم اولسون دستگیریم یونجاکیم
خوبلر صید دل و دینیمده دورموش ناز ایله
خاطر شاد ایله گئچمیش گونلریمدن یاد اولور
خوشدلیم عزتلی اوستادیم رضا همراز ایله.



■ رنجدوزان - درویش

حورمتلی دوستوم همراز جنابلارینا پای

یازچی دوستلاریمیزدان بیررسی «همراز» دی
تای - توشو یوخدو اگر اولسادا، چوخ آزدی
قلمی بارلی اولوب، یازماغا ان لایق دیر
اثل سئوندی یازرسی هر نه سئورسه یازدی
یازیب البته یاراتماقدا چوخ اوستادی
چون کی اوستادلاریمیزلا همیشه دم سازی
فارسی دیلده یازی لاری مثل شکر شیرین دیر
تورکو دیلده هنریندن ده دالی قالمادی
ریاسیز دوستلوغو وار هر کس ایله دوست
اولموش
سانکی یولداش لیغنین شن گولو هنج سولمازدی
اوز قلم داشلارینا حورمت ائدر بیر عالم
اٹله یولداشلاریدا اونا آراسی سازی
بیله جک زر قدرین زرگر اولان، یوخ اوزگه
سانکی تبریزده بیزیم ده زریمیز «همراز» دی
اوزون عمر ایسته بیر «درویش» اونا یوز ایللر
اوزونون عومرو اوچاغ لارا کیمی قالمادی.





علی اکبر علی قلی زاده

تقدیم به رفیق شفیقم جناب رضا همراز

۱

ب- بافطرت و روح اذلی بس شده دمساز
سالک شده را سهل بود رویت اعجاز
ه- هرکس به طریقی ز طرایق طلبد نور
رقصان پی نور است به تننازی و درناز
ر- روضات جنان حاصل فعل است و محبت
کان واقف راز است که یارا شده همراز
ض- ضمن طلب علم هرآن داده ذکات اش
یاهوی درون وهو وهو من هو کند آواز
ا- ای زاهد پیشانی ممهور به پینه
جز حسرت و غم می ندهد کشته غماز
ه- هر درد دواپی طلبد، دورد به دردم
بخشیده سلامت که به دلدار زخم ساز
م- میخانه اگر بسته شود در پی حانوت
رمزیست که مابین دل و صاحب دل راز
ر- رهرو همه فاخر، به مراد استو مرام اش
بس حیدر کزار بود مایه دمساز
ا- آن جام غبوقی که به کثرت همه خوردم
محتاج صبحی ست که از درد رهد باز
ز- زر دوز بود، خرقة (اکبر) نه بظاهر
چون گشته رضا بهر قضا دل شده همراز.

۲

ر- رضایت طالبین زخم ملامت یورمایب یورماز
نگارین وصلینه کسب رضایت یورمایب یورماز
ض- ضمیر پاک اولانلار فطرت نوره اولوب
حافظ
جلالت حافظین اهل جهالت یورمایب یورماز
ا- آچاندا غنچه، لبدن گول اولار آیدین گولر
اوزده
مقام انس و عزلتده مرارت یورمایب یورماز
ه- هامی فتح الفتوحه ال تاپانماز غیر عاشیقئر
کی همرازی گئجه -گوندوز کتابت یورمایب
یورماز
م- مگر آساندی اجرا؟ حلقه جمخانه ذکرینده؟
ولیکن عاشقی بذل عنایت یورمایب یورماز
ر- رقیق القلب انسانلار جمال یاره آیت دی
گوزلیک بحثی نقالی صراحت یورمایب یورماز
ا- اولارکی حق اوستادی یاییب احیا اندیر حق
کی عیسانی کدر یورسا بشارت یورمایب یورماز
ز- زر و زور اهلینه باش اگمین همراز (اکبردی)
صفاده سعی ائدر کسب سعادت یورمایب یورماز.

۳

ر- روح هرکس آلا انواری قوتولماز گون دن
کسب فیضی گنجه فکر ائتمه اولار آز گوندن
ض- ضرری واردی دئیلر اوزه گون دوشسه
مدام
نازنین قدرتینه به به آلیر ناز گون دن
ا- آلاچیق صحبتینه جنتی تصویره چکیر
رنگ پاییز و باهار عطری وئورور یاز گوندن
ه- هر گوزه لطف اولونوب نعمت حورالعینی
شمع تعریف اولا خندان بویورا یاز گون دن
م- مست و سرمست ایله بدمست و سیه مستی
ایله
صبحه تک شمس اولا وصف اولدو دبیر آزگون
دن
ر- روزگارین هامی دردین چکیری آز اولا چوخ
اهل رازه اولان همراز آلاز ساز گون دن
ا- اوکی گون نورونی کسب ائیلیری آیدان
یوخاری
اوپرم اللرنی فاش ائله سه راز گون دن
ز- زمزمه زمزمه ی (اکبری) تشبیه ائله مه
کی منیم حاصل سوزیمدی آذ الماز گون دن.

هکوالحق

سلام منیم عزیزم

منی اونوما دیغیمور لوره ردنه - اونما اوزننت دایر لیغینی بیلیرم
 ایستردیم. آنجان ایل سوزنیرا لیمه نفع بیرسی سلامت میلکیله لوره
 بیرسی ایب وارلین درگ سینه لوره. سلامت میلکیله لوره لیم
 لا ب یاغش یام. بیدین یی! بیرده آ سیرنیه آتاراک.
 قالدردارلین.

دارلین اوزنما نیندا بویوک دادملی بیردرگه ایبر بویوک ارادادا
 چرخ زیت لر یکمیشلر. البته کی تنقید لر سینه دار!!!
 اما اورادان ایل نغرنه سوادینا دلمینه دایر دوکودور و درغولایم.
 رقتل یزدور حمیده نطقن نین سوادینا عابله ای فیر قالمیش او سوار
 - محمد علی خزان نین قلمینه. با سعادارلین عالمه سینن یانر لارنیه ادفورایم
 اما بر فایله دایم یه دایر آرتن زمان آ سیراریم.

مخمس صالح اول - یوز یاش
 سیرنیه همل

دو سند منتشر نشده از ثقة الاسلام شهید

رضا بالا بیک نژاد



شریفه و رجال برجسته، ایضاح الانباء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء (ص) و مقتل سید الشهداء (ع)، مرآة الكتب و... اشاره کرد. از یادگارهای خاندان ثقة الاسلام می توان به مسجد ثقة الاسلام واقع در شمال دهلیز بقعه صاحب الامر اشاره کرد که توسط جد مرحوم ثقة الاسلام شهید (مرحوم میرزا محمد شفیع ثقة الاسلام - پیشوای شیعه) احداث گردیده است. خانه خود ثقة الاسلام هم ابتدا در جنب یخچال قائم مقام بود که بعدها به خیابان چاپکنار و ما بین پل قاری و مسجد صاحب الامر انتقال یافته بود که امروزه قابل مشاهده است.

سند شماره ۱ مربوط به وصیتنامه حاجی عباسعلی آقا تاجر تبریزی بتاریخ ۱۷ شهر محرم الحرام ۱۳۱۴ هجری قمری می باشد که به موجب آن برادر خود حاجی رضا را وصی قرار داده و برادر دیگرش و فرزند موسی را به عنوان ناظر معین، تا تمامی اقاییر و وصایای موسی را به عمل آورند. این سند به دستخط و مهر چند نفر شهود از جمله میرزا علی آقا ثقة الاسلام تبریزی رسیده است.

مورد شماره ۲ سند خانه میرزا علی آقا ثقة الاسلام تبریزی می باشد به عبارتی مصلحه نامه ای است بتاریخ ششم شهر صفر المظفر ۱۳۲۳ هجری قمری که به موجب آن میرزا زین العابدین خان یک دست خانه و باغچه را در محله ششگلان تبریز در مقابل مبلغ یکهزار و هفتصد و پنجاه تومان رایج دو هزاره جدید الضرب به میرزا علی آقا ثقة الاسلام تبریزی منتقل نموده است. این سند نیز به دستخط و مهر چند تن از شهود از جمله مجد السلطان رسیده است و در حاشیه آن دستخط و مهر میرزا علی آقا ثقة الاسلام مشاهده می شود. اینک به بازنویسی دو سند ذیل می پردازیم.

اخیراً دو سند با دستخط و مهر شهید میرزا علی آقا ثقة الاسلام تبریزی در آرشیو ام نظرم را جلب کرد که در نوع خود حائز اهمیت بسیار می باشند. این دو سند ارزشمند را جهت درج در جشن نامه استاد نیک نفس جناب آقای رضا همراز تقدیم می نمایم. در ابتدا به شرح مختصری در خصوص بیوگرافی مرحوم ثقة الاسلام پرداخته سپس به توضیح و بازنویسی اسناد ذیل می پردازیم.

میرزا علی آقا، فرزند حاج میرزا موسی ثقة الاسلام، در سال ۱۲۷۷ هجری قمری در تبریز به دنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی خود را در تبریز آغاز و برای ادامه تحصیل راهی کربلا و نجف شد. بعد از بازگشت به تبریز از سوی مظفرالدین شاه قاجار به وی لقب ثقة الاسلام اعطا شد. با ایجاد جنبش مشروطه از همان ابتدا حمایت و طرفداری خود را از مشروطه اعلام کرد و در این راستا فعالیت های بسیاری نمود. با هجوم قوای روس به ایران به مخالفت با آنها برخاست، ولی در نهایت با هجوم قوای روس به تبریز، وی را به همراه چند نفر دیگر از مشروطه خواهان بازداشت کرده و به مقر خود (واقع در باغشمال تبریز) بردند. در روز عاشورای سال ۱۳۳۰ هجری قمری، مرحوم میرزا ثقة الاسلام را به همراه چند تن دیگر، از جمله قدیر پسر علی مسیو، ضیالعلماء، محمدقلیخان، صادق الملک، محمد ابراهیم قافقاییچی، حسن پسر علی مسیو، شیخ سلیم را در میدان مشق تبریز - میدان دانشسرای فعلی اعدام کردند. آن عالم بزرگوار بعد از شهادت در مقام سید حمزه - مقبره الشعراى تبریز دفن گردید. مدفن ایشان ما بین عمارت یادبود مقبره الشعرا و امام زاده سید حمزه قرار دارد. ایشان صاحب چند کتاب و رساله می باشند که از معروفترین آنها می توان به (تاریخ امکنه

فرانویسی سند شماره ۱)

هو الحی الذی لایموت

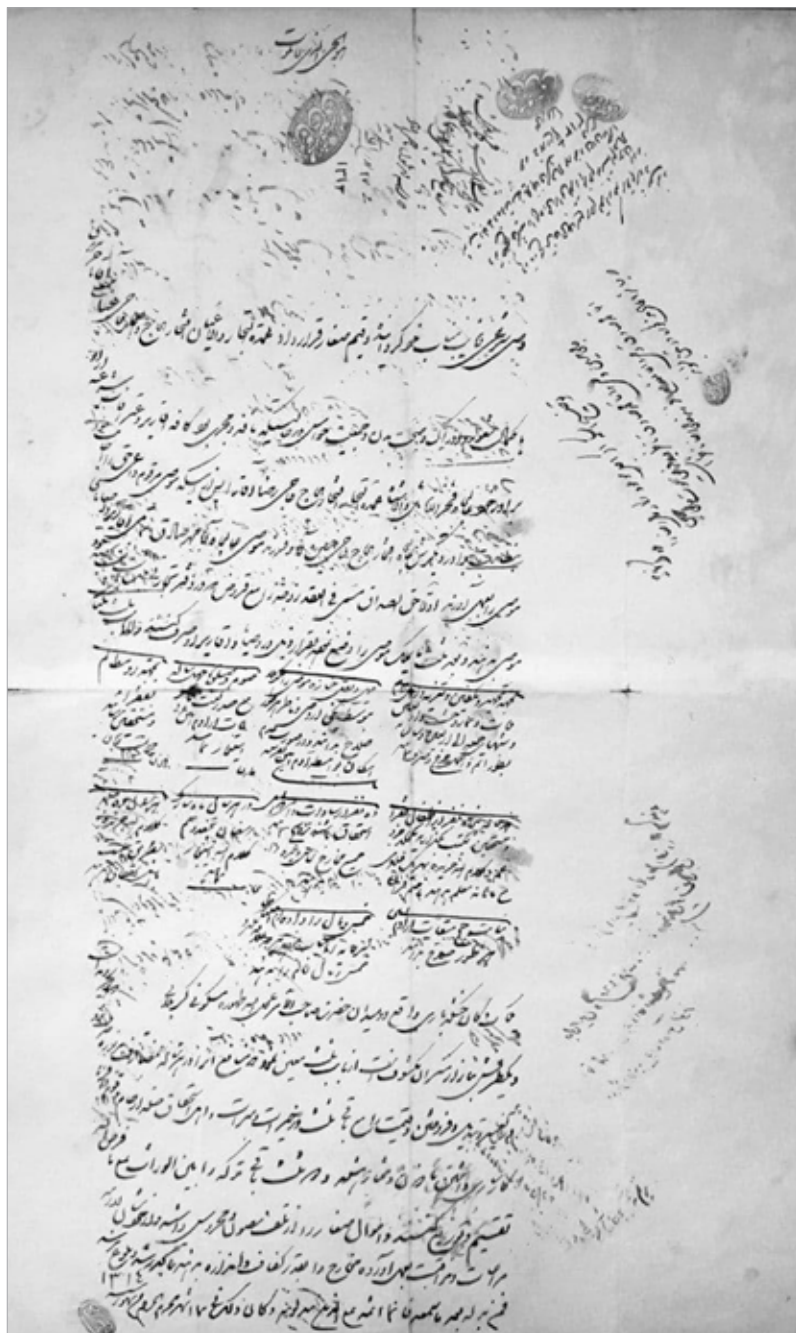
وصی شرعی و نایب مناب خود گردانیده و قیم صغار قرار داد عمده التجار و الاعیان افتخار الحاج و العمار حاجی عباسعلی آقا تاجر تبریزی با کمال شعور و ادراک و صحت بدن و جمعیت حواس در حالتیکه نافذ و مجری بود کافه اقراربر و اعترافات شرعیه از او، برادر خود عالیجاه عمده التجار افتخار الحاج حاجی رضا آقا را پس از اینکه موصی مرقوم داعی حق را اجابت نمود به نظارت برادر دیگرش عالیجاه افتخارالحاج حاجی حسین آقا و فرزند موصی عالیجاه آقا محمد صادق تمامی اقراربر و وصایای موصی را به عمل آوردن اولا حق الصداق مسمی فی العقد زوجه را مع قروض که در دفتر تجارتی ثبت است نسبت به حصه خود موصی بدهند و بعد ثلث مایملک موصی را وضع نموده بقرار ذیل در وصایا و اقراربر او صرف کنند و از بابت ثلث (بجهه تحهیر و تکفین و تعزیه داری، و نماز وحشت و اربعین و شبهای جمعه الی اربعین و سالیانه بطور اتم و اکمل خرج و صرف نمایند) (حمل و نقل جنازه موصی را بکربلا بتوسط یکی از وصی و ناظر هر طور صلاح بدانند و در صورت عدم امکان بواسطه آدم امین بفرستند) (صوم و صلوه چهل ساله مع صد رکعت نماز از بابت از آدم امین عرفی استیجار نمایند) (به فقرا و مستحقین برسانید دویست تومان) (هر ساله پنجاه نفر از اطفال فقرا و مستحقین به مکتب بگذارید یک جلد جزو عم و کلام الله خریده به هر یک جلدی مع ماهانه معلم بدهد تا ختم قرآن) (ده نفر از سادات و امی که اهل استحقاق باشند ترویج نمایند جمیع مخارج لباس و غیره را بدهند) (در هر سال ماه مبارک رمضان پنجعدد کلام الله استیجار نمایند) (هر سال ده جلد کلام الله خریده به طریق ملکیت به اهل استحقاق بدهند) (نیابت حج میقات از آدم امینی هر طور صلاح بدانند) (خمس و مال را داده ام احتیاط سرمایه را حساب نموده هر چه علاقه بگیرد خمس و مال را بدهد)

یک باب دکان خشکه باری واقع در میدان صاحب الامر عجل الله طهوره مسکونی کربلائی که دو رویه است و یکطرفش به بازار مسگران مکشوف است از بابت ثلث معین نمود که منافع آن را در هر ساله به مصارف مزبوره صرف شود در تغییر و تبدیل و فروختن و قیمت را مع باقی ثلث در خیرات و مبرات و اهل استحقاق صله ارحام و قوم و اقربا کارسازی و داشتن ماذون و مختار هستند و دو ثلث باقی ترکه را بین الوراث تقسیم و توزیع کنند و اموال صغار را از تلف مصون و محروس داشته و از خودشان لازمه مراعات و مراقبت به عمل آورده مخارج را به قدر کفاف و اندازه بدهند تا به حد رشد و بلوغ برسند. فمّن بدله بعدما سمعه فانما اثمه علی الذین یبدلونہ و کان ذلک فی ۱۷ شهر محرم الحرام من شهر سنه ۱۳۱۴ (مهر) [یا حضرت عباس ۱۳۰۲] توضیح اینکه اگر اجل موعود سرکار حاجی رضا را درک نماید حاجی حسین وصی و آقا محمد صادق ناظر و بر فرض موت حاجی حسین آقا محمد صادق وصی و آقا غلامعلی فرزند حاجی رضا ناظر است که مباشر اعمال مذکوره در متن بشوند (مهر) [یا حضرت عباس ۱۳۰۲]

مراتب به قرار است علی الحفظه الله قلمی شده به همان ملاحظه ای که نوشتم مهر نمودن به تاخیر افتاد فی ۲۷ شهر ربیع الثانی ۱۳۱۳ (مهر) [ابن محمد شفیع موسی ۱۲۸۸]

در تاریخ متن حاجی عباسعلی مرحوم بقراریکه مرقوم شده وصیت نمود و توضیح حاشیه را هم داعی موافق تقریر آن مرحوم نوشته ام چون روز شدت... و واقعات زیاد اتفاق می افتاد مهر نمودن آن به تاخیر افتاد. حرر فی شهر ربیع الثانی ۱۳۱۳ قوی ثبل. علی بن موسی (مهر) [علی بن موسی ۱۳۰۴] (مهر) [محمود بن موسی ۱۳۰۸]





فرا نویسی سند شماره ۲

و بعد در تاریخ تحریر کتاب مستطاب به مصالحه صحیحه شرعیه و معاهده عیه اسلامیہ منتقل نمود جناب جلالتمآب آقا میرزا زین العابدین خان (آشتیانی؟) دام اقباله به حضرت مستطاب شریعتمدار ملاذ الانام آقای آقا میرزا علی آقای ثقه الاسلام دام ظلّه العالی تمامی و همگی یکدست خانه و باغچه معلومه واقعه در محله ششگلان محدوده به حدود ذیل مشتمله، (ملک) حضرت مستطاب معظم له) (ملک جناب آقا سید علی سلمه اله) (ملک باقر نجار و کربلایی غلام حسین و میرزا رحیم) (رزق) بر اندرونی و بیرونی و محوطه طویل و خانه و باغچه کوچک جدید متصله به هم و محلا و اعیانا با کافه توابع شرعیه و لواحق عرفیه و کرام لم یذکر سطر ام لا من الممر و المدخل و مجری الماء و غیر ذلک من دون استثناء شی منها بحیث لم یقیق للسائل فیها خط در عوض و مقابل مبلغ یک هزار و هفتصد و پنجاه تومان رایج دو هزاری جدید الضرب چهل و هشت نخود وزن دو هزار دینار صرف ماخر و صیغه شرعیه لازمه جازمه با اسقاط کافه خیارات بینما خیار الغبن و لو کان فاحشا بل افحش جاری و واقع و ضمانت شرعیه بعمل آمد که عند خروجها مستحقا للغير کلا و بعضا عینا و نفعا در عهده برآید فعلی هذامر متصالح معظم له راست تصرف مالکانه در اد کتصرف املاک فی املاکهم و ذوی الحقوق فی حقوقهم کیف مشاء دارد و کان ذلک تحریرا فی السادس من شهر صفر المظفر من شهر سنه ۱۳۲۳، این معامله صحیح است (مهر) [زین العابدین]

بسمه تعالی

تمامی محوطات مرقومه ورقه غیر از کتاب حیاط

کوچک جدید که در شرقی حیاط بزرگ واقع است مال مختص و ملک طلق علیه عالیه معظمه. صبیبه مرحمت پناه مهدیخان (قلعه بیگی؟) است و وجه مازاد که بعد از وضع قیمت حیاط کوچک یک هزار و سیصد و بیست و پنج تومان است به سرکار داده و قبالة به اسم داعی صوری است و در واقع برای سرکار معزی الیها خریده شده. فی شهر ۱۳۲۳ علی بن موسی (مهر) [علی بن موسی] مرقومه مزبوره صحیح است (مهر) [مجدالسلطان] توضیح اینکه تمام مصالح علیه مشتمل بر چهار قطعه متصله بهم و در رزقاق سمت شرقی که بر پنج ماه میرزا موسی مرحوم میرود دو در رزقاق طرف غربی که بشارع عام می رسد یک در دارد خیار غبن طرفین در مقابل ده مثقال صرفی تبریز به همدیگر مصالحه شرعیه شد فی التاریخ (مهر) [توکل علی الله محمد حسین الحسینی] جناب آقا میرزا زین العابدین مستوفی اقرار و اعتراف صریح به اخذ تنخواه و مبیاعه مرقومه نمودند انشاءالله معامله مسطوره مبارک است حرره الاقل (مهراهی) [سلام علی ابراهیم ۱۳۹۷] [محمد علی بن محمد] [یوسف ۱۳۱۳] [ابن علی اسمعیل اکبر ۱۳۱۳]

بسمه تعالی

بقراریکه جناب سیدالعلماء الاعلام آقا سید حسین آقا سلمه الله تعالی قلمی و مرقوم داشته صحیح و معتبر است و خود جناب میرزا زین العابدین خان مرقوم بمراتب مرقومه اقرار و اعتراف نموده است حرره الداعی (مهر) [الوائق بالله الغنی صادق بن محمد]



مترجم: لطفعلی برقی

اوغوز قاغان کیست؟^۱

نویسنده: آیهان پالا

اینکه اوغوز قاغان (: اوغوز خاقان / اوغوز خان) نام داستانی کدام شخص در تاریخ ترک است، موضوعی است که درباره آن از زمان گوئیگنس ۲ تا حال - یعنی در حدود دویست - تفاسیر مختلفی بیان شده است. به نظر ذکی ولیدی طغان اگرچه در داستان اوغوز قاغان اشارات مربوط به «موتون» امپراطور هون وجود دارد، ولی او بیش از همه همان امپراطور سکاها یعنی «آپ ار ئنگا» (: افراسیاب) است. بنابر منبعی دیگر نیز یکی از فرماندهان افراسیاب است (TOGAN, ۱۹۸۲: ۱۵۲). بنابر نظر فؤاد کوپرولو، عبدالقادر اینان، عثمان توران، ضیا گوک آلپ، حسین نامیق اورقون، سعدالدین گویمچ و برخی محققان دیگر، اوغوز قاغان همان «موتون» فرمانروای هونها است. بنابر نظر برخی‌ها نیز وی همان «ساتوق بغرا خان» امپراطور قاراخانی است و یا حتی «چنگیز خان» است. بنابر نظر آغاجانوف محقق ترکمن عصر شوروی، در داستان اوغوز قاغان نشانه‌های دورانی وجود دارد که اوغوزها از ناحیه «بندی سو»^۳ به سواحل سیر دریا (: سیحون) آمدند و در اینجا دولتی تشکیل دادند. ساخته شدن «پنی کنت»^۴ توسط اوغوز قاغان به این دوران اشاره

دارد. در این صورت اوغوز قاغان حاکم دولتی است که در عصرهای ۸ و ۹ میلادی توسط اوغوزهای سیر دریا ایجاد شد (AGACANOV, ۲۰۰۲: ۱۸۸-۱۸۹). مورخ عثمانی «رستم پاشا» هم معتقد است که ذوالقرنین مذکور در قرآن همان اوغوز خان است که پدرش را کشت و حکومت را به دست گرفت و همچنین پیرو دین حق حضرت ابراهیم (ع) بود (BAYAT, ۲۰۰۲: ۵۲۲). در کتاب شرف‌الدین یزدی مورخ عصر تیمور، اسم چهار پسر ترک بن یافت بن نوح چنین ذکر شده است؛ توتل، چگل، بارسخان و ایلاق. به نظر رشیدالدین فضل‌الله همدانی هم «بولجه» همان «یافت» است. چه در اثر رشیدالدین همدانی و چه در اثر شرف‌الدین یزدی، اوغوز خان از نوادگان بولجه خان، به عنوان فرزند قاراخان معرفی شده است. طبق کتاب رشیدالدین، بولجه خان فرزندی به نام «دیب-باقوی» داشت و یکی از فرزندان او هم «قاراخان» بود. طبق کتاب شرف‌الدین هم قاراخان فرزند مغول خان است. مغول و تاتار برادر بودند و پدران مغولان و تاتاران هستند. می‌توان اسامی بسیاری را ذکر کرد که در این مورد تفاسیری داشته‌اند. این وضعیت در دانش فولکلور شناسی در ذیل تولد دوباره اجداد تاریخی-

اسطوره‌ای توضیح داده می‌شود (BAYAT, ۲۰۰۲: ۵۲۱). بنابر نوشته ابوالغازی بهادر خان در قرن ۱۷ هجری، «بخشی»های ترکمن اوغوزنامه‌های شفاهی را اجرا می‌کردند (BAYAT, ۲۰۰۲: ۵۲۲). داستان اوغوز هم بنابر حافظه، دانش، ذهنیت و تخیل شخص بخشی، دائم در حال تغییر بود. به همین خاطر شاید در آغاز اوغوز قاغان که فرزند گوک تانری ۵ بود، در گذر زمان به عنوان فرزند آی تانری ۶ و یا آی قاغان ۷ معرفی می‌شود؛ سپس به شکل یک غازی و مجاهد، و ولی مسلمان تغییر شکل می‌دهد. اوغوز یک نیا و قهرمان بنیانگذار است که در تمام لایه‌های فرهنگ ترک وجود دارد (BAYAT, ۲۰۰۲: ۵۲۲). به نظر و. بارتولد، آخرین تغییرات اوغوزنامه در عصر مغول به وجود آمده است (AGACANOV, ۲۰۰۲: ۴۸). به نظر فضولی بیات، اوغوز-چه در نسخه اویغوری و چه در شکلهای مندرج در آثار تاریخی-بیشتر از اینکه شخصیتی تاریخی باشد، یک شخصیت اسطوره‌ای است (BAYAT, ۲۰۰۲: ۵۲۲).

به نظر ما هم شخصیتی تاریخی به اسم اوغوز قاغان وجود نداشته است. در واقع اوغوز قاغان به معنی خاقان اوغوزها است. این اسم با گذشت زمان، در تخیل مردم تبدیل به اسم شخصیت داستان شده است. نام «دیب-باقوی» ۹ هم که در شجره نامه سلاطین عثمانی-که به اوغوز خان منتهی می‌شود- دیده می‌شود هم مثالی است که این نگاه را تأیید می‌کند. نام «دیب یاغو» در معنی نخستین ییغو و حاکم هم، با گذشت زمان

به عنوان نام شخص فرض شده و با خوانشی غلط به این شکل (: دیب-باقوی) تبدیل شده است. با اینکه در تاریخ هم شخصیتی به اسم «بایندر خان» نداشته‌ایم، ولی در داستانهای کتاب دده قورقود سخن از بایندر خان رفته است. از آنجا که آق قویونلوها به طایفه بایندر منسوب بوده‌اند، به نظر می‌رسد نویسنده یا نقل‌کننده‌ای منسوب به دولت آق قویونلوها، برای شخصیتی که ظاهراً از حکمرانان کهن این دولت بوده، نام «بایندر» را به کار برده است. در این باره مثال‌های دیگری هم می‌شود زد. می‌دانیم که نامهایی مثل ترک، خزر، چگل، مغول و تاتار هم که در بالا ذکر شد، در شجره نامه‌ها به عنوان اسم شخصیت وارد شده است. همچنین می‌دانیم که در شجره نامه‌های مختوم به اوغوز خان، نام سرزمین‌هایی مثل چین و ماچین هم به عنوان اسم شخص معرفی شده است. چون اوغوز قاغان یک شخصیت مشخص نبوده، از همین رو شخصیت‌های تاریخی و داستانی بسیاری به عنوان اوغوز قاغان معرفی شده است. به نظر طغان «به نظر می‌رسد که روایت‌های اوغوز حاصل ترکیب داستانهای فاتحین چندی مثل مته خان (: متون فرمانروای هون) در شرق و افراسیاب (: ئنگا آلپ) در غرب و حتی آتپالا است» (TOGAN, ۱۹۸۱: ۴۸۱). لایه‌ای بودن موجود در داستانها، در موضوع اوغوز قاغان هم خودش را نشان می‌دهد و همانطور که کور اوغلو یک شخصیت قهرمانی مشترک و زیسته در ترکمنستان، آذربایجان و آناتولی

BELLETEN 1988. ANKARA: 69 – 89.

- GÖMEÇ, S (2004) OĞUZ KAĞANIN KİMLİĞİ VE OĞUZ KAĞAN DESTANLARI ÜZERİNE BİR İKİ SÖZ, DİL VE TARİH-COĞRAFYA FAKÜLTESİ TARİH ARAŞTIRMALARI DERGİSİ, CİLT. 22, SAYI 35, ANKARA: 113 – 121.

- GUMİLEV, L. N. (2002) ESKİ TÜRKLER, (D. A. BATUR, ÇEV.), (2. BAS.), İSTANBUL: SELENJE YAYINLARI.

- SINOR, D (1980) OĞUZ KAĞAN DESTANI ÜZERİNDE BAZI MÜLAHAZALAR, (A. ATEŞ, ÇEV.), İÜEF TÜRK DİLİ VE EDEBİYATI DERGİSİ, IV, SAYI: 1 – 2, İSTANBUL: 1 – 14.

- TOGAN, A. Z. V. (1981) UMUMİ TÜRK TARİHİNE GİRİŞ, CİLD: 1, EN ESKİ DEVİRLERDEN 16. ASRA KADAR, (3, BAS.) İSTANBUL: ENDERUN YAYINLARI.

- TOGAN, A. Z. V. (1982) OĞUZ DESTANI: REŞİDEDDİN OĞUZNAMESİ TERCÜME VE TAHLİLİ, (2. BAS.) İSTANBUL: ENDERUN KİTAPBEVİ.

- TURAN, O (1995) TÜRK CİHAN HAKİMİYETİ MEFKURESİ TARİHİ, İSTANBUL: ÖTÜKEN NEŞRİYAT.

- TURAN, O (1999) SELÇUKLULAR VE İSLAMİYET, İSTANBUL: ÖTÜKEN NEŞRİYAT.

- YAZICI, T (1994) EFRASIYAB, TÜRKİYE DİYANET VAKFI İSLAM ANSİKLOPİDİSİ, C. 10, ANKARA: 478 – 479.

4. YENİ KENT

5. GÖK TANRI

6. AY TANRI

7. AY KAĞAN

8. W. BARTHOLD

9. DİB YABGU

10. DENİS SINOR

11. LEV GUMİLYEV

منابع:

- ABDURRAHMAN, V. (2004) TARİHTEKİ EFSANEVİ TURAN PADİŞAHI ALP ER TUNGA HAKKINDA, ANKARA ÜNİVERSİTESİ DİL VE TARİH – COĞRAFYA FAKÜLTESİ TARİH ARAŞTIRMALARI DERGİSİ, CİLT. 22, SAYI 35, ANKARA, 1 – 8.

- AGACANOV, S. G (2002) OĞUZLAR, (E. N. NECEF VE ANNABERDİYEV, ÇEV.), İSTANBUL: SELENJE YAYINLARI.

- BAYAT, F (2002) OĞUZ KAĞAN DESTANI ÜZERİNE YENİ DÜŞÜNCELER, TÜRKLER, 3. CİLT, ANKARA: 520 – 526.

- CÜVEYİNİ, A (1999) TARİH-İ CİHANGÜŞA, (M. ÖZTÜRK, ÇEV.) (2. BAS.), ANKARA: KÜLTÜR BAKANLIĞI.

- ERASLAN, K (1995) YAZICI-ZADENİN OĞUZ-NAMESİ, TDAY BELLETEN 1992, ANKARA: 29 – 35.

- ERCİLASUN, A. B. (1994) DEDE KORKUT KİTABI İLE OĞUZ DESTANI ARASINDAKİ MÜNASEBETLER, TDAY

با نام «اُکوز» نامیده شود. نام «اُغا» (گاو نر جنگی) هم مانند نام سایر حیوانات به عنوان اسم اشخاص به کار رفته است. به نظر احتمال ندارد که شخصیت داستانی اوغوز قاغان نام «اُکوز» را داشته باشد. اگر نظر نخستین مورد بحث ما پذیرفته شود، مسئله نام اوغوز قاغان هم ذاتاً از میان برمی‌خیزد. یعنی وقتی اوغوز قاغان به معنی خاقان اوغوزها باشد، دیگر نیازی نیست که او «اُکوز» یا گاو نر باشد. لذا ریشه مطرح شده برای نام قبیله اوغوز، بر نام اوغوز قاغان هم صدق می‌کند. چنانکه می‌دانیم این نظر را نخست بار موزخ روس «لیو گومیلیوف» ۱۱ نوشته است (GUMİLYEV, ۲۰۰۲: ۸۵). به نظر کمال اراسلان هم با تکوین داستان، نام قوم اوغوز جایگزین نام شخص اوغوز قاغان شده است (ERASLAN, ۱۹۹۵: ۳۱).

زیرنویس:

۱. مأخذی که این مقاله را از آنجا ترجمه کردیم چنین است:

PALA, AYHAN (2015) “OĞUZ KAĞAN KİMDİR”, OĞUZLAR: DİL – LERİ, TARİHLERİ VE KÜLTÜRLERİ, 5. ULUSLARARASI TÜRKİYAT ARAŞTIRMALARI SEMPOZYUMU BİLDİRİLERİ, EDITÖRLER: TUFAN GÜNDÜZ, MİKAIL CENGİZ, ANKARA: HACETTEPE ÜNİVERSİTESİ, TÜRKİYE KİİYAT ARAŞTIRMALARI ENSTİTÜSÜ YAYINLARI, SS. 133 – 135.

2. GUIGNES

3. YEDİSU

جلوه می‌کند، اوغوز قاغان هم این چنین است. از همین رو محدود کردن اوغوز قاغان به عنوان یک شخصیت تاریخی چندان درست نیست.

قهرمان داستانی‌ای همچون افراسیاب هم مانند اوغوز قاغان یک شخصیت تاریخی نیست. بنابر برخی منابع سالهای عمر وی حدود دو هزار سال دانسته می‌شود. داستانهای افراسیاب نه فقط بخشهایی از حوادث مربوط به قبیله‌های سکا، بلکه در عین حال داستان حملات هونها، هفتالیته‌ها و ترکان را بازتاب می‌دهد (YAZICI, ۱۹۹۴: ۴۷۸). احتمال یکسانی افراسیاب با حاکم مادها آستیاگ هم مطرح شده است (YAZICI, ۱۹۹۴: ۴۷۹). بنابر اطلاعات جوبینی موزخ عصر مغولها، به باور اهالی شهرهای اویغور، «بوقو خان» حکمران اویغور همان افراسیاب است (CÜVEYİNİ, ۱۹۹۹: ۱۰۲).

بنابر نظر عثمان توران، منابع اسلامی ضمن اینکه منسوب بودن خاندانهای قاراخانیان، دولت اویغور قوچو (ایدی قوت) و سلجوقیان را به افراسیاب بیان می‌دارند، به این مناسبت او را مطابق با رسوم تاریخی و ملی، با «اوغوز خان» یکی می‌انگارند (ABDURRAHMAN, ۲۰۰۴: ۸ / TURAN / ۱۹۹۵: ۸۱ / TURAN, ۱۹۹۹: ۱۹۱).

درباره نام اوغوز خان هم با وجود اینکه تا امروز تفاسیر مختلفی بیان شده، هنوز به یک نتیجه مطمئن کننده ختم نشده است. از میان دانشمندان پردازنده به ریشه این واژه، دنیس سینور ۱۰ آن را با واژه «اُکوز» (= گاو نر) یکسان می‌داند (SINOR, ۱۹۸۰: ۵ – ۶). احمد بیجان ارجیلوسون هم این نظر را مورد حمایت قرار می‌دهد (ERCİLASUN, ۱۹۹۴: ۸۷). در منابع اشاره‌ای نیست که یک شخصیت در تاریخ ترک



محمد علی حسنلو

روای یک مجاهد و طرح یک پرش

صفحات کتاب تاریخ را که ورق بزنیم نام های بسیاری وجود دارند که شرح تلاش ها و فداکاری هایشان کم تر به گوش ما رسیده است. شاید علت آن است که به مرور زمان، ذهن فراموشکار بر حافظه انسانی غلبه می کند و دشواری های زندگی نیز خود مزید بر علت می گردد تا درب هایی به روی توجه گری انسان ها گشوده شود. با این حال بازخوانی تاریخ همواره برای ما یک ضرورت مهم است. در این بازخوانی ها گاهی با شخصیت هایی روبه رو می شویم که در راه سعادت وطن خود هیچ گونه کوتاهی نکرده اند. عجیب آن است که در این میان عده ای تا ابد جوانند. هر کسی در هر زمانی به سراغشان برود و بخواندشان هم چنان به آن ها چون جوانی نگاه می کند که دفترچه ی عمرش خیلی زود به پایان رسید. نام هایی چون میرزا تقی خان رفعت، جهانگیر خان صوراسرافیل، سعید سلماسی و... از این دسته اند.

در این میان سعید سلماسی نامی است که کم تر درباره او شنیده ایم. اگرچه از او مختصر چیزهایی گفته اند و درباره شجاعتش نگاشته اند با این حال او کم تر شناخته شده است. سعید سلماسی از جمله مجاهدانی است که در کوران عصر مشروطیت و مبارزات و مقاومت های یازده ماهه مردم تبریز به

تاریخ ۱۸ اسفند ۱۲۸۷ شمسی زمانی که تازه وارد ۲۱ سالگی خود شده بود در شهرستان خوی به دست نیروهای دولتی مخالف مشروطه کشته می شود. احمد کسروی که خود در آن زمان در تبریز زندگی می کرده است درباره چگونگی مرگ او می گوید: «شب چهارشنبه سه ساعت پیش از بامداد مجاهدان از ترک و ایرانی به چند دسته تقسیم شده به فرماندهی خلیل بیگ همراه ابراهیم آقا و میرزا سعید، از سعدآباد بتکان آمده از رود قوتور گذشته خود را به کنار دیه حاشرود رسانیدند و هنوز آفتاب ندمیده بود که با دشمنان به جنگ پرداختند. مجاهدان سهش بسیاری از خود نشان می دادند. هم جنگ می کردند و هم پیایی آواز به (زنده باد ستارخان سردار ملی) بلند می داشتند، خلیل بیگ زود زود می گفت: (آقا داشلار قورقما یون، ورون، یاشاسون مشروطه)، شادروان سعید از بس خونس جوش می زد آرامش نتوانسته گاهی آواز به (یاشاسون حریت) بلند می کرد. گاهی با مجاهدان به سخن پرداخته می گفت (برادران بزیند، تترسید، خون بهای ما پایداری مشروطه است... نام نیک ما را در تاریخ ها خواهند نوشت). گاهی روی سخن را به دشمنان گردانیده می گفت: ای بی غیرتان کجا می گریزید؟! مگر می پندارید با گریختن از شما دست خواهیم داشت؟!». و سپس با استناد

به روزنامه مکافات اضافه می کند: «امروز یکی از سران کرد کشته شده چهار تن دیگر دستگیر افتاد. از مجاهدان دلبری بسیار دیده شد. در کنار رود قوتور آن قدر از دشمن کشته و زخم دار افتاده بود که از جریان خون آن ها آب تغییر داشت. راستی آن که صد تن کما بیش از آنان کشته شده بود. از این سو شادروان میرزا سعید با شش تن دیگر از مجاهدان کشته گردیدند. شادروان سعید به آرزوی خود رسیده خونس را در راه آزادی به خاک ریخت».

اما چهره ای که از سلماسی به یادگار مانده است بیش تر چهره دلاوری است که مضایقه ای از بذل جان و مال خود در راه آرمان های وطن دوستانه اش نداشته است. مجاهدی که در نهایت در این راه نیز جان می دهد. اما او چهره دیگری نیز دارد که خبر از عشق و علاقه بسیارش به شعر و ادبیات می دهد. سعید سلماسی اگرچه به عنوان یک شاعر آثاری عرضه نکرده است یا به احتمال زیاد از او باقی نمانده است که بتوان او را شاعری موثر بر شاعران پس از خود دانست زیرا که به قدر کافی از او آثاری نه در حوزه نقد و نظریه داریم و نه آن دسته از آثار او که به زبان فارسی و ترکی به دست ما رسیده است چندان متقاعد کننده است که بتوان چنین داعیه ای داشت؛ اما دست کم می توان اذعان کرد که سلماسی به سبب موقعیت جغرافیایی محل زندگی خود در شهر مرزی سلماس و به مدد ارتباطاتی که با کشورهای هم مرز با ایران در آن زمان وجود داشته است و هم چنین به علت موقعیت شغلی خود که تجارت و بازرگانی می بود از وقوع تحولاتی در حوزه ادبیات و علی الخصوص شعر با خبر بوده است و دست کم تلاش هایی در این زمینه نموده است.

قطعات و شعرهایی که از سلماسی به زبان ترکی و فارسی اخیراً در کتابی با نام «سعید سلماسی شاعری مجاهد و مجاهدی شاعر» توسط رضا همراز منتشر شده است گواه این تاثیر است. در تنها شعر بدون عنوانی که به زبان فارسی نوشته

شده و در صفحه ۱۸ کتاب آورده شده است به لحاظ وزنی ما شاهد هیچ گونه نوآوری تازه ای نیستیم اما استفاده قافیه به صورت متوالی در سه مصراع و یا جابه جایی آن در بند سوم شعر نشان می دهد که شاعر تلاش می کند نوآور باشد. زبان شعر بسیار ساده است و به لحاظ محتوایی نیز انگار با قطعه ای طرف هستیم که سراینده آن در حال گفت وگو با خود و مورد خطاب قرار دادن و پرسش از خویش است:

مترس از چه هراسانی؟ اضطراب ز چیست؟

منال آتش آهت بسوخت قلب مرا

فغان و آه کشیدن... برای خاطر کیست؟

ز تار و ماری گیسویت ای جهان پیرا

در بند دوم صدایی به او یاد آوری می کند که در این سن و سال و آغاز دوره جوانی شایسته است که شادتر باشد، او به جای آن که گریه و فریاد جان خراش سر بدهد مستحق شادی بیش تر است:

نماند صبر و قرارم، دمی بگیر آرام



نظر به طرف چمن کن بین چه سان مخمور
بنفشه های، ریاحین غریق وجد و غرام
درین بهار جوانی سزای تست سرور
نه گریه کردن و فریاد جان خراش زدن
مگر تو نیستی واقف بجد امجد من
و یا که بی خبری از مالِ حَبِّ وطن
بند سوم اثر اما تلاشی است برای روشن کردن
علت آن اضطراب ها و نگرانی ها. تلاشی که
نشان دهنده ی ترکیب دو نگاه مهمی است که
جامعه ایرانی در آن زمان بسیار به آن باورمند
بود. دو نگاه اسلام گرایانه و ملی گرایانه محتوای
بسیاری از شعرهای عصر مشروطه را به خود
اختصاص داده است. در شعر سلماسی هر دو نگاه
به شکلی تلفیقی، خام و شعارگونه که نشان از باور
قلبی شاعری جوان دارد مطرح شده اند:

من از نژاد نجیبِ اصیلِ اسلامم
من از از زمینِ گهربارِ پاکِ ایرانم

به هر بالای جهالت نشان گهست تن من.
این شعر بدون نام که در سه بند نوشته شده و به
یادگار از سلماسی باقی مانده است به نقل از آقای
همراز از مجله فیوضات انتخاب شده است. تاریخ
انتشار اثر قطعا قبل از اسفند ۱۲۸۷ است. احتمالا
در سال ۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ شمسی یعنی در زمانی که
سلماسی ۱۹ یا ۲۰ سال داشته سروده شده است.
در آن دسته از آثار سعید سلماسی که به زبان ترکی
نوشته شده اند نیز دوباره با کاربرد قافیه به صورت
تازه ای روبه رو هستیم. گاهی سه مصراع پشت
سر یکدیگر هم قافیه اند و گاهی نیز با مصراع
هایی روبه رو هستیم که با هیچ مصراعی هم
قافیه نیستند. از این جمله می توان به شعرهای
«امتحان ادبی» و «خیال منور» اشاره کرد.
از نظر نگارنده تمام این ها نشان از تمایل شاعر
به عدول از قراردادهای پیشین دارد. مولف کتاب
رضا همراز نیز درباره شعرها نوشته اند: «چنان که
مشاهده می گردد تنوع قوافی، ترتیب مصراع ها
و زبان شعر، اشعار فوق را از دیگر اشعار آن دوره
متمایز می کند و بدیع بودن آن را به کرسی می

نشانند. جالب است که این اشعار در سال ۱۳۲۵
هجری قمری (۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ شمسی) و چه بسا
قبل از آن سروده شده اند». شاید ادعاهای مطرح شده درباره سعید سلماسی
از نظر عده ای تصادف یا زیاده روی تلقی گردد.
اما به سبب نوع زندگی سلماسی و شغل اجدادی
اش او دائما در حال مسافرت به روسیه و باکو
بوده است و قطعاً با تحولات خارج از ایران علی
الخصوص روسیه و عثمانی آشنایی داشته است.
علاقه او به انجام امور فرهنگی به قدری بوده
است که پس از بازگشت از باکو و روسیه به
ایران اقدام به تاسیس نخستین چاپخانه سربی در
آذربایجان و هم چنین راه اندازی مدرسه ای به
نام سعیدیه در سلماس می کند. در کنار تمام این
ها او فرزندِ زمانِ خود بوده است و با عضویت در
انجمنی ۱۴ نفره در سلماس به مشروطه طلبان
شهر خود می پیوندد.

اما سند دیگری که نگارنده را متقاعد می کند به
این که او نه از سر تصادف بلکه آگاهانه در فکر
طریقتی تازه در شعرنویسی بوده است نامه ای
است که در نوامبر ۱۹۰۷ (آبان ۱۲۸۶) شمسی
در روزنامه مجاهد منتشر شده است. دو بند پایانی
این نامه را به زبان ترکی به همراه ترجمه فارسی
در این جا می آورم:

متن ترکی: «منم مسلّمک ادبیات فارسی کمترانه
بر خدمت و عصر حاضرک طرز جدیدینی ارائه
اتّمک و بو وسیله ایلّه بقدر امکان بر چوق سیاسی
و اجتماعی و ملی و اقتصادی سبلره گوره بر
انقلاب جدید ظهور گتورمک ایچون لزوما و جوبا
چالشوب و طنمزومون آتیه سنه قایل و لایق و خبردار
آداملر حاضر لاماغه صرف مقدرت ایلله جغم.

بز آذربایجانلیره واجب درکه دوائر دولت و
مجالس ملتده قبول و مستخدم اولماغیچون
فارسبجه یاخشی تعلیم گوراک، زیرا بزم رسمی
دیلمز فارسدور؛ و در ثانی برده آذربایجان لسانی
کویچک کویچک فایده لی حکایات کتابلاری
واسطه سیله اینمک و بر حسن ملی و محبت

وطنی او یاندرمق منم مسلّمکده آخر مجی سیدر.
دوشندیمک ترقی ایران. افتخارم ایرانلیک مقدس
طانیدینیم وطن دیر».

ترجمه فارسی: «روش من به عنوان کم ترین
خدمت به زبان فارسی و ارائه اصول جدید در
عصر حاضر تلاشی است به قدر امکان تا بدین
طریق بر مبنای عوامل متعدد سیاسی، اجتماعی،
ملی و اقتصادی اسباب انقلاب جدیدی را به ظهور
برسانم و در این راه تلاش لازم و واجب باید انجام
گیرد تا برای آینده وطنمان افرادی قابل و لایق و
آگاه تربیت شود.

برای ما آذربایجانی ها واجب است جهت استخدام
در دوائر دولتی و مجلس های ملی فارسی را خوب
آموزش ببینیم، زیرا زبان رسمی ما فارسی است.
در ثانی زبان آذربایجانی را هم باید با کتاب هایی
از قصه های مفید و زیبا احیاء نمود. و یک بیداری
بر پایه حُسن ملی و محبت وطنی آرزوی غایی من
است. اندیشه من ترقی ایران و افتخارم ایرانیت
است و آن چه را مقدس می دانم وطن است».

با خواندن متن اصلی نامه و هم چنین ترجمه
فارسی اش آن چه که واضح به نظر می رسد آن
است که مولف این نامه باورمند است که ادبیات
نیز به مقتضای زمانه خود به تغییر و دگرگونی نیاز
دارد. نگارنده نامه خوب می داند که ادبیات خود
به تنهایی عامل نیست بلکه وابسته به بسیاری از
مسائل دیگر از جمله شرایط اجتماعی، اقتصادی و
سیاسی است. از این جهت احتمالا بتوانیم منظور
سلماسی را از کلمه انقلاب نوعی انقلاب فرهنگی
و شاید ادبی (ارائه طرز جدید) بدانیم که در ذهن
خود به ضرورت آن می اندیشیده است اما روزگار
هرگز فرصت نداد تا او به پی ریزی آن چه در
ذهن داشته بپردازد. روزگار و تحولاتش نه تنها به
سلماسی جوان بلکه سیزده سال پس از انتشار این
نامه به تقی رفعت نیز به اندازه کافی فرصت نداد
که رویای متجددانه خود را به جامه عمل بپوشاند.
سلماسی، تقی رفعت، جعفر خامنه ای و هم چنین
یاران رفعت که اغلب آثارشان در مجله آزادستان

و روزنامه تجدد منتشر می شد در حقیقت پایه
گذارانی بوده اند که میوه تلاششان سال ها بعد
در کوشش های جسورانه نیما یوشیج در حوزه نقد،
نظریه و تجربه گرایانی های متعدد شاعرانه به ثمر
می نشیند.

اما موضوع مهم دیگری که به واسطه تاریخ انتشار
این نامه می توان بر آن انگشت نهاد آن است که
اگرچه برخی از محققان ابوالقاسم لاهوتی یا جعفر
خامنه ای را به عنوان نخستین شاعری که اقدام
به سرودن شعر نو کرده است معرفی نموده اند
اما پرسشی که در این جا می توان آن را مطرح
کرد و ما بررسی دقیق تر پاسخ آن را به آینده می
سپاریم این است که آیا با پذیرفتن ادعای نویسنده
و پژوهشگر آذربایجانی رضا همراز باید سلماسی
را نخستین نگارنده شعر نو بدانیم یا هم چنان
لاهوته و یا جعفر خامنه ای را؟ اصولاً مبنای ما
برای تشخیص نخستین شعر نو سروده شده در
تاریخ ادبیات ایران چه چیزی باید باشد؟
لازم به ذکر است که محمدشمس لنگرودی در





علی بابازاده ایگدیر

ترکی ستیزی و آذری بازی در آثار محمدامین ادیب طوسی

به جشن نامه نویسنده نام آشنا و دوست بزرگوار رضا همراز تبریزی

استخدام وزارت فرهنگ درآمد و در اثنای خدمات فرهنگی تحصیلات آکادمیک خود را تا دریافت درجه دکتری زبان و ادبیات فارسی ادامه داد. پس از کسب فیض از محضر استادانی چون ملاعباسعلی فاضل و آقابزرگ حکیم به عراق رفت و در حوزه‌های نجف اشرف و کربلا به تحصیل علوم دینی پرداخت. بین سال‌های ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۷ از عراق به لبنان، مصر، سوریه و هند سفر کرد و با کسانی چون ارنست هرتسفلد آلمانی و مستر ویلسن آمریکایی، پروفیسور مار روسی و پروفیسور جکسن آمریکایی آشنا شد و زبان‌های عبری، کلدانی، سنسکریت و پهلوی را از آنان آموخت. وی مدتی بعد به ایران بازگشت و به خدمت وزارت معارف درآمد. ادیب طوسی در سال ۱۳۰۹ مدیریت مدرسه «احمدی» مشهد را بر عهده گرفت و به تعلیم و تدریس پرداخت و به تدریج در محافل ادبی شناخته گردید.^۲ آن گونه که خود تعریف می‌کند ادیب نیشابوری در حضور سایر شاگردانش و نیز نزد شعرا و ادبای

محمدامین ادیب طوسی در سال ۱۲۸۳ شمسی در نوغان مشهد متولد شد. پدرش آیت الله محمدحسین تنکابنی معروف به توسلی از اهالی سادات محله رامسر بود که پس از اتمام تحصیلات حوزوی در نجف اشرف و نیل به درجه اجتهاد در مشهد اقامت گزید. ادیب طوسی در پنج سالگی به مکتب خانه رفت و خواندن و نوشتن را به سبک و سیاق مرسوم در مکتب خانه‌ها را یاد گرفت و سپس در محضر پدر به فراگیری قرآن و مقدمات شرعیات و اصول فقه و صرف و نحو و معانی و بیان و دروس دینی پرداخت و در نوجوانی به لباس روحانیت درآمد. آنگاه جهت تحصیل ادبیات به خدمت عبدالجواد ادیب نیشابوری رفت. ادیب طوسی خود در بارهٔ میل پدرش به ملبس شدن او به لباس روحانیت می‌گوید: «پدرم می‌خواست من مجتهد شوم، ولی روح من خواستار آزادی و عشق بود.» با این وصف این روح عاشق پیشه حاضر نشد به لباس روحانیت درآید؛ از همین رو بعد از طی تحصیلات ادبی و فلسفی به

کتابی از سلماسی منتشر شده است که ما را وادار می‌کند بیش تر به قضاوت درباره سلماسی با توجه به زمانه اش بندیشیم. روشن نیست که آیا شعرهای دیگری نیز به زبان فارسی یا ترکی از او وجود دارد یا خیر. طبق مکاتبات نگارنده با آقای همراز ایشان هر آن چه در طی سال‌ها تحقیق و پژوهش درباره این شاعر و مجاهد آزاده یافته‌اند در کتاب درج کرده‌اند.

در پایان لازم است به یاد داشته باشیم زندگی و زمانه برخی شاعران در سال‌های نخست پس از انقلاب مشروطه چنان به تار و پود انقلاب پیچیده است که گویا تجزیه و جدا نمودن دو عنصر شاعری و مجاهدت در راه وطن از زندگی آن‌ها غیر ممکن است. جوان مرگی وجه مشترک بسیاری از آن‌هاست و از طرفی خوانش بهتر و دقیق تر آن‌ها زمانی می‌تواند به بهترین شکل ممکن رخ بدهد که با آگاهی از وضعیت زمانه آن‌ها و بسیاری از عقایدشان دست به قضاوت درباره شان بزنیم.

منابع و مآخذ:

- ۱- تاریخ مشروطه ایران (جلد دوم)، احمد کسروی، موسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ چهاردهم، ۱۳۵۷
 - ۲- شاعری مجاهد و مجاهدی شاعر، رضا همراز، انتشارات قالان یورد، تبریز، ۱۳۹۸
 - ۳- اشعار و آثار میرزا جعفر خامنه‌ای، رضا همراز، انتشارات قالان یورد، تبریز، ۱۳۹۸
 - ۴- تاریخ تحلیلی شعر نو (جلد اول)، شمس لنگرودی، نشر مرکز، چاپ سوم، اسفند ۱۳۷۸
 - ۵- از صبا تا نیما (جلد دوم)، یحیی آرین پور، انتشارات زوار، چاپ پنجم، ۱۳۷۲
- پانویست: با تشکر از محقق گرامی آقای رضا همراز که عکس‌هایی از سعید سلماسی را از آرشیو شخصی‌شان در اختیار من قرار دادند و من نیز تعدادی از آن‌ها را در این جا منتشر کردم.

جلد اول کتاب تاریخ تحلیلی شعر نو در شعری از ابوالقاسم لاهوتی به نام «وفای به عهد» او را به عنوان نخستین سراینده شعر نو در ایران معرفی می‌کند. از طرفی یحیی آرین پور نیز در جلد دوم کتاب از صبا تا نیما درباره جعفر خامنه‌ای می‌گوید: «خیلی پیش از این گفتگوها یکی از جوانان روشنفکر و آزادیخواه آذربایجان، که زبان فرانسه را پنهانی از پدر متعصب خود آموخته و به ادبیات نوین عثمانی نیز آشنایی داشت، از شکل معمول اشعار فارسی عدول کرده و قطعاتی بی‌امضا با قافیه بندی جدید و بی‌سابقه و مضامین نسبتاً تازه انتشار می‌داد».

آقای همراز نیز در کتابشان موضوع را این گونه مطرح کرده‌اند: «به گواهی و شهادت اشعار و اسناد موجود و بازمانده از دوره مشروطه و پس از آن که برای اول بار توسط این قلم مطرح گشته نخستین منادی مکتب تجدد سعید سلماسی بود». هم چنین ایشان در کتاب دیگری که با عنوان اشعار و آثار میرزا جعفر خامنه‌ای منتشر کرده‌اند بر این باورند که «اگر سعید سلماسی را به عنوان اولین سراینده شعر نو بشناسیم به تحقیق میرزا جعفر خامنه‌ای دومین شخصی هستند که پیگیر موضوع گردیده و با سرودن اشعار به طرزهای نوین در مطبوعات عصر مشروطیت صدای حق طلبانه مردم آذربایجان را تا دورها می‌رسانند»

البته برای نگارنده روشن نیست که ذکر نشدن نام سعید سلماسی در بسیاری از منابع تحقیقی و ادبی که در طی سال‌های اخیر نوشته شده است از روی سهل انگاری و عمدی بوده است یا عدم دسترسی محققان به منابع دسته اول باعث آن شده است! حتی ممکن است برخی محققان همین تک شعر سعید سلماسی به زبان فارسی را دیده باشند و به سبب آن که شعر خام و ضعیفی است و از طرفی هیچ گونه آثاری در حوزه نقد و نظریه پردازی از سلماسی موجود نیست این اثر را تصادفی و ناگهانی تلقی کرده‌اند و در نظر نگرفته‌اند. به هر حال امروز پس از ۱۱۳ سال

شهر، ادیب طوسی را به عنوان یک طلبه خوش ذوق و با استعداد که طبع شعر هم دارد؛ تشویق و تحسین کرده و به او لقب ادیب داد و از آن به بعد ادیب طوسی مشهور گردید. ۳

ادیب طوسی در سال ۱۳۱۱ به تهران آمد و به تدریس مشغول شد. در سال ۱۳۱۲ کتاب «دستور نوین زبان فارسی» و نیز مجموعه شعر «ایام کودکی» را به چاپ رسانید و در سال ۱۳۱۳ منظومه «هزاره فردوسی» را به مناسبت هزارمین سال ولادت فردوسی و احداث آرامگاه او سرود و سپس در سال ۱۳۱۴ به تبریز رفت و در دبیرستان فردوسی به تدریس ادامه داد. در سال ۱۳۱۷ سردبیری نشریه ماهتاب به صاحب امتیازی جواد ناطق را برعهده گرفت. انتشار مجله ادبی و اجتماعی «ماهتاب» در تبریز و تألیف کتاب‌های «تاریخ دینی ایران قدیم» و شرح «تهذیب المنطق سعدالذین تفتازانی» و رساله «تخت سلیمان» و کتاب «تعلیم و تربیت از نظر غزالی» و چاپ چندین داستان و رمان و مقالات متعدد در روزنامه ها و مجلات حاصل فعالیت‌های ادبی و فرهنگی ادیب طوسی تا سال ۱۳۲۲ می‌باشد.

ادیب طوسی در سال ۱۳۲۳ به تهران آمد و در اداره کل نگارش وزارت فرهنگ به خدمت مشغول شده و هم‌زمان به تحصیلات دانشگاهی تا مرحله اخذ دکتری ادبیات فارسی در دانشگاه تهران ادامه داد. در سال ۱۳۲۵ به عضویت انجمن ادبی فرهنگستان ایران درآمد. او در سال ۱۳۲۸ همراه با دکترخان بابا بیانی به تبریز رفت و به مدت ۳۰ سال به عنوان استاد کرسی تاریخ ادبیات ایران به تدریس و تحقیق مشغول بود. ادیب طوسی در سوم خرداد ۱۳۶۱ در تهران چشم از جهان فروبست.

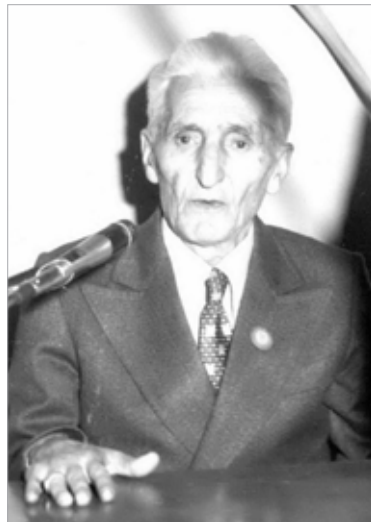
محمدامین ادیب طوسی در جرگه ترکی ستیزان و آذری بازان ایران قرار دارد. او به مناسبت اقامت طولانی مدت در آذربایجان، به پیروی از ترکی ستیزی غالب در محافل ادبی، دانشگاهی و روشنفکری به این اندیشه متمایل شد و مطالبی

علیه زبان ترکی و تأیید زبان موسوم به آذری نگاشت. بخشی از نوشته های او در این حوزه در نشریه ماهتاب تبریز به چاپ رسیده است. در فهرست آثار ادیب طوسی تدوین چهارده رساله در باره زبان و لغت آذری به او نسبت داده شده است. ۴

اقامت ادیب طوسی در تبریز می تواند صورت دیگری هم داشته باشد. اعزام او در سال ۱۳۱۴ و یک بار دیگر در سال ۱۳۲۸ شاید چندان بی حکمت نبود. برخی ناسیونالیست های فارسی گرا و ترکی ستیز ایرانی معتقد بودند دولت ایران باید هم از نظر جسمانی و هم از نظر روحانی در حراست آذربایجان بکوشد. ابزار حراست جسمانی را توپ های کروپ و سرداران دشمن کوب می دانستند و ابزار حراست روحانی از آذربایجان هم اعزام معلمین و معلمات فارسی زبان از اقصی نقاط ایران به آذربایجان بود، تا این گروه فارسی را به مردم آذربایجان آموخته و در ترویج فارسی در ایران ایالت بکوشند. بعید نیست آمدن ادیب طوسی در این راستا انجام گرفته باشد و وی با پیش زمینه قبلی، جهت انجام مأموریت های محوله به آذربایجان آمده باشد. این گزینه زمانی تقویت می گردد که می بینیم او در دور اول حضورش در تبریز مجله ماهتاب تبریز را منتشر می سازد و در آن مطالبی علیه زبان مردم آذربایجان به چاپ می رساند. در دوره دوم حضور در تبریز هم به یکی از به اصطلاح محققان زبان موهوم آذری تبدیل می گردد.

ادیب طوسی را باید تا حدودی شخصیتی بی وطن نامید. شاید اگر ادیب طوسی وطنی و جایگاهی و زادگاهی علاوه بر کلیتی به نام ایران برای خود می‌داشت که بتواند آن را دوست بدارد و به آن ببالد و در آن ریشه بدواند، آن‌گونه بی‌ریشه نمی‌ماند و آذربایجان را به بی‌ریشگی و دست کشیدن از ریشه‌ها و اصالت‌ها فرا نمی‌خواند. برای او که نمی‌داند مازندران است یا خراسانی یا عراقی یا تهرانی و یا آذربایجانی؛ یا نمی‌داند

زبانش مازندرانی یا گویش مشهدی یا عربی یا آذری ادعایی یا فارسی تهرانی یا حتی ترکی، فهمیدن عشق به زادگاه و زبان ممکن نیست. مروری بر زمان و مکان سروده شدن اشعار و مکان های تحصیل یا فعالیت های اداری و فرهنگی او نشان از کسی دارد که تا آمدن به تبریز در سال ۱۳۲۸ در هیچ شهر و دیاری ریشه ندوانده است. حتی استادی دانشگاه تبریز و اقامت طولانی مدت او در این شهر هم مانع پرنده و آفاقی بودن ادیب طوسی نبوده و اشعار بسیاری از این ادیب و شاعر در فاصله سال های ۱۳۲۸ تا ۱۳۵۷ نام شهرهایی به جز تبریز را در ذیل خود دارند. در موضوع محل اشعار سروده شده او اسامی متعددی از مشهد، بیرجند، قائن، گناباد، زاهدان، سیرجان، کرمان، یزد، اصفهان، کاشان، قم، شیراز، نی ریز، تهران، تبریز، زنجان، تکاب، همدان، بیجار، سبزووار، قوچان، دره گز، گرگان، گنبدکاووس، ساری، رشت، سمنان، دامغان، شاهرود، قزوین، کرمانشاه، کرپلا و بغداد خودنمایی می کنند و نشان می دهند که او بر خلاف ادعاهای کم شماری که در باب خراسانی دانستن خود به قلم آورده؛ شهر و ولایت خاصی



را به عنوان وطن و مسقط الرأس خود به رسمیت نمی شناخته است. وی در دیوان خود شعری با عنوان «خانه بدوش» دارد که در آن سفرهای پرشمار خود در نقاط مختلف از شط عرب تا جیحون و از ارس تا عمان را گوشزد می کند. ۵

محمدامین ادیب طوسی در زمره شخصیت های نسبتاً مشهور ترک ستیز و آذری باز دوران معاصر ایران محسوب می گردد. باید دانست ناسیونالیست های یک صد سال اخیر ایرانی دارای شاکله فکری یکسانی هستند و به صورت توانا چند رویکرد مشترک دارند. پیرو مکتب ناسیونالیسم ایرانی معاصر، زبان فارسی را به افراط می ستاید و برای آن ساحتی قدسی تعیین می کند. پیرو این مکتب ایران را ملک طلق مردم فارس زبان می داند، از همین رو وجود هیچ زبانی به جز فارسی را برنمی تابد و از این رهگذر به جنگ با زبان های غیر فارسی مردم ایران می رود. او آشکارا تعلق خاطر خود به نژادگرایی و برتر دانستن نژاد آریایی را فریاد می زند. در کنار نژادگرایی به باستان گرایی و باستان ستایی هم روی خوش نشان می دهد. در این ستیز جایگاه خاصی برای زبان ترکی در نظر می گیرد و ترکی را به عنوان زبان دشمن تعریف می کند، دشمنی که بی هیچ قصور و محظوری باید در نابودی آن کوشید. در کنار همه این رویکردها؛ ناسیونالیست معاصر ایرانی برای گذشته آذربایجان زبان موهومی به نام آذری را به رسمیت می شناسد و ترکی را در این دیار تحمیلی تلقی می کند. ادیب طوسی به عنوان عضوی از این مشرب فکری همه رویکردهای مورد اشاره را می پذیرد و در نوشته ها و سروده هایش وفاداری به بایدها و نبایدهای این مفکوره را وظیفه خود تلقی می کند.

آثار ادیب طوسی:

ادیب طوسی آثار متنوع و متعددی دارد. او علاوه بر فعالیت های پژوهشی، در سرودن شعر هم دستی داشته و اشعارش به چاپ رسیده اند، از

همین رو آثار او را به دو بخش نظم و نثر می توان تقسیم کرد.

دیوان شعر ادیب طوسی در سال ۱۳۴۱ به کوشش دکتر محمود طاووسی در تبریز به چاپ رسیده است. این دیوان مشتمل بر سه بخش به شرح زیر بوده است:

الف- کتاب اول: دفتر خاطرات

ب- کتاب دوم: افسانه های حیات

ج- کتاب سوم: اوراق پراکنده

آثار نثری محمّدامین ادیب طوسی هم طیف وسیعی را تشکیل می دهد و او در موضوعاتی چون: دستور زبان فارسی، لغت، تاریخ، شناخت لهجه ها، زبان و ادبیات نواحی و مناطق ایران، شرح متون، رمان و برخی موضوعات متفرقه آثاری از خود بر جای گذاشته است. بعضی آثار او عبارت اند از:

۱. انتقام عشق (رمان) در سه جلد

۲. دخمه سیاه (رمان) در دو جلد

۳. جوکی در جنگل (رمان) در یک جلد

۴. مرد عجیب (رمان) در یک جلد

۵. درویش گمنام (رمان) در یک جلد

۶. چهارده رساله در باره زبان و لغت آذری

۷. تعلیم و تربیت از نظر غزالی

۸. نکاتی راجع به اوزان ترانه های ایرانی و رابطه

آنها با عروض

۹. یک پیشنهاد تازه در علم عروض

۱۰. دستور نوین فارسی با روش تازه

۱۱. تاریخ دینی ایران قدیم

۱۲. تهذیب المنطق سعدالدین تفتازانی

۱۳. رساله تخت سلیمان (رساله در ایران باستان،

۲۰۰ صفحه، بی تا)

۱۴. دوره یک ساله مجله «ماهتاب» که در سال

۱۳۱۷ در تبریز منتشر شده است. ۶

۱۵. علاوه بر آثار مذکور مقالات متعدّد دیگری از

ادیب طوسی در مجله «ایران باستان»، روزنامه

های شفق سرخ، ایران، مهر ایران، وحید و مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز به چاپ رسیده است.

مقالات او در زمینه زبان و لغت زبان موهوم آذری و گذشته زبانی آذربایجان به قرار زیر هستند:

۱. زبان ایران و زبان فارسی

۲. زبان ایرانی

۳. دو قصیده به دو لهجه آذری

۴. زبان هرزندات مرند

۵. سه غزل اصفهانی از اوحدی مراغه ای

۶. فہلویات زبان آذری در قرن هشتم و نهم

۷. فہلویات ماما عصمت و کشفی به زبان آذری

۸. اصطلاحات راژی ای شهری

۹. فہلویات مغربی تبریزی

۱۰. نمونه ای از فہلویات قزوین و زنجان و تبریز

در قرن هفتم

۱۱. نمونه ای چند از لغت آذری

۱۲. لهجه های محلی (تبریز، سربی، بی تا)

۱۳. لغات آذری؟ (تبریز، سربی، بی تا) ۷

محتملاً مقاله «ترانه های محلی» (نشریه

دانشکده ادبیات تبریز، ۴۹، ۵ - ۱۰۱) یا مقاله

«فہلویات المعجم» (نشریه دانشکده ادبیات تبریز،

۴۷۱، ۶ - ۴۷۸) یکی دیگر از نوشته های ادیب

طوسی در باره زبان آذری بوده، که دکتر محمود

طاووسی تدوین کننده دیوان شعر ادیب طوسی با

احتساب یکی از آنها رقم چهارده مقاله در موضوع

زبان و لغت آذری را حاصل کرده است.

شعر ادیب طوسی:

بخش عمده اشعار ادیب طوسی در دیوان منتشر

شده او در سال ۱۳۴۱ چاپ شده است. ادیب

طوسی در میان شاعران قرن اخیر فارسی یک

شاعر درجه دوم به شمار می آید و در شعر او

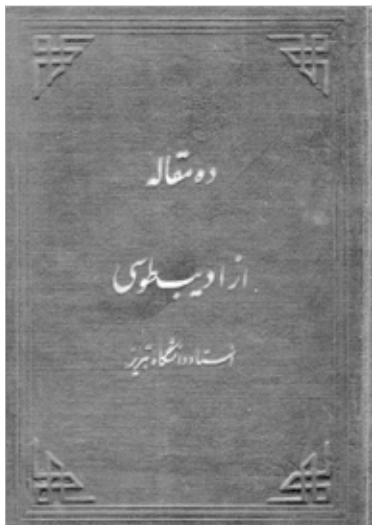
نکات و مضامین بدیع چندانی دیده نمی شود. او

عمدتاً در قالب های کهن از قبیل غزل، قصیده، قطعه، مثنوی، ترکیب بند و دو بیتی طبع آزمایی کرده و در کنار آن تعدادی شعر نو و شبه نو هم سروده است. شعر ادیب طوسی حاوی نکته و اندیشه عمیق و تازه ای نیست. او برخی اشعار خود- بخصوص اشعار دارای مضامین فلسفی و اخلاقی- را خوب آغاز می کند و خواننده شعرش را چشم به راه ادامه نیکو و ارائه نتیجه والای اخلاقی و فلسفی در پایان شعرش می گرداند، لیکن به دلیل سطحی بودن اندیشه و شناخت او از موضوع و ناتوانی در پرورش مضمون؛ در پایان از ارائه نتیجه شگفت، بدیع و تازه باز مانده و خواننده را از خود ناامید می سازد.

در اشعار ادیب طوسی مضامین مختلفی از قبیل: عشق، جوانی، توصیف پدیده های طبیعی، گله از بخت کج مدار، شکوه از روزگار، فلسفه خلقت، بسته بودن راه شناخت خدا، نکوهش جنگ، بدگویی از رؤسای ادیان و مذاهب، دردمندی مردم، مذمت انسان و ردایل او به چشم می خورد. طوسی در اشعارش بخصوص بر نکوهش انسان و مراتب جنگ طلبی و شرانگیزی او تأکید می کند و در این راه تا آنجا پیش می رود که اصل خلقت انسان را هم زیر سؤال برده و ادعا می کند «اگر انسان نبود خیلی از مشکلات هم نبود.» [! طوسی علاوه بر این اشارات انسان را موجودی فاقد اختیار تلقی کرده و از تشبیه انسان به «گاو خراس» ابایی ندارد. از سرانجام کار بشر بیمناک است. گاه رأی و تدبیر را بی حاصل می داند و از تن سپردن به تقدیر سخن می گوید. در کنار این مضامین طوسی به اعتنا فرصت، خوش باشی، عافیت طلبی و لذت جویی هم توصیه می کند. بخشی از اشعار ادیب هم بر مرور معتقدات عوام در باره برخی جلوه های زندگی اجتماعی، فرهنگی، آداب و رسوم، اجرام سماوی و اتفاقات طبیعی استوار است. پند و اندرز و اشعار اخلاقی و

ارشادی هم جایگاهی در شعر ادیب طوسی دارند و شاعر گاه آشکارا و مبتنی بر اراده قلبی و گاه در اثنای اشعاری با موضوعات دیگر، تمایل خود را به موضوعات اخلاقی و ترغیب انسان به کسب فضایل آشکار می سازد.

شعر انتقادی هم جایگاهی در شعر طوسی دارد و او برخی طبقات اجتماعی را آماج انتقاد خود قرار می دهد. انتقاد از مفت خواری برخی صنوف و طبقات، اوضاع نا به سامان تعلیم و تربیت در ایران، اخلاق عمومی ملت ایران و تعریض به رفتارهای نامقبول برخی ارباب جراید از جمله موارد مورد توجه او در اشعار انتقادی می باشند. مردم عادی هم سهمی از انتقاداتش می برند و او مردم را به «حربا صفی» دورنگی و ریاکاری متهم می دارد. ادیب رجال سیاسی کشور را هم بی نصیب نمی گذارد. شعری با عنوان «شتر مرغ» دارد که دارای درون مایه سیاسی- اجتماعی بوده و شاعر در آن به نقد صاحب منصبان زمان خود پرداخته و با بهره گیری از مضمون ضرب المثل



«یا مرغ باش بپر، یا شتر باش ببر» رجال سیاسی ایران را مصداق شترمرغ می‌داند که از توانایی انجام کار مفید بی بهره هستند. با این حال نباید به اشعار انتقادی ادیب طوسی اعتنای چندانی کرد. او همان شاعری است که معتقد است ایران با آمدن رضاشاه به «بوستان» بدل گردیده، یا معتقد است با اشارتی از جانب رضاشاه سیستان و بلوچستان می‌تواند به چیزی در مایه های باغ بهشت بدل گردد. بیشتر این اشعار در دهه بیست سروده شده؛ یعنی، روزگاری که به واسطه فضای مساعد سیاسی هر مفلوکی به آزادی خواه و مبارز سیاسی تبدیل گشته بود و با تغییر اوضاع از سال ۱۳۳۲ بخشی از آنان به خدمتگزار استبداد یا خدمتگزار خود بدل شدند. بهره ای هم به ادیب طوسی رسید تا در زمره مردان فرهنگی پهلوی با استمرار اقامت در تبریز به اتهام تراشی و جعل تاریخ و زبان برای آذربایجان ادامه دهد.

ادیب طوسی گاهی نیز به حوزه دین وارد می گردد و مطالبی ناصواب بر قلم خود جاری می سازد. معتقدات و سخنان ادیب طوسی در موضوع مسائل دینی بسیار سطحی و قابل تنقید هستند. او گذشته از نگاه بد و ناصواب به اصل دین، خداجویی انسان ها را نتیجه منفعت طلبی ایشان دانسته و این منفعت طلبی را به ایمان آوردگان به پیامبران الهی هم تعمیم می دهد. به نظر می رسد با وجود اینکه وی یک شخصیت فرهنگی و یک پژوهشگر بوده، لیکن در عرصه دین و الهیات مطالعه عمقی و قابل توجهی نداشته؛ از همین رو در برخی سروده ها سخنان ابلهانه ای از نوع انتساب میل جنگ طلبی انسان به خداوند، مذمت دین و دین گرایی، انتساب علی الاطلاق منفعت طلبی به رؤسای ادیان و مذاهب، ایمان آوردن مردم به پیامبران به داعیه کسب منفعت و قرین و عجین بودن دین با ریاکاری بر قلم او جاری می گردد. او تا آنجا پیش می رود که دین آوری را

ابزار و تدبیر زیرکان بازمانده از نان و نام و عقب مانده از ابنای زمانه معرفی می کند و ادعا می کند این گروه دین را برای جبران این عقب ماندن ها ابداع کرده اند! حتی بهشت از نظر او ساخته ذهن بشر است! در شعر «قصه فردوس» بعد از شرح و تفصیل از نعمات فردوس و زندگی سعادتمند بهشتی می گوید چون انسان نمی توانست روی سعادت را در صورت و معنای جهان ببیند؛ با نیروی تخیل در خارج از جهان خود عالمی ساخت تا رخ نیکوی سعادت را در آن ببیند! ۸ با وجود آنچه گفته شد، مواجهه طوسی با پیامبر گرامی اسلام احترام آمیز بوده و او در موارد چندی نسبت به مولای متقیان امام علی (ع) ابراز ارادت می کند.

ادیب طوسی در شعرش نسبت به سلسله پهلوی هم ابراز ارادتی کرده است. او در سال ۱۳۲۷ به مناسبت سوء قصد نافرجام به جان محمدرضا پهلوی در ۱۵ بهمن در دانشگاه تهران؛ از نجات شاه ابراز مسرت می کند و در شعر خود حزب توده را به باد انتقاد می گیرد. او در این شعر نجات محمدرضا را لطف یزدانی تلقی می کند؛ او را برتر از همه شاهان معرفی می کند و می گوید اگر سوءقصد به نتیجه می رسید، مردم ایران بدبخت می شدند و ملک کیان آشفته می گشت. او در این شعر حتی سیدجعفر پیشه وری را هم که در این زمان از دنیا رفته بود؛ مشمول گستاخی خود قرار می دهد.

سیک شعری ادیب طوسی بی شباهت به شعر ناصرخسرو نیست. این شباهت بخصوص در قصاید و در هنگام توصیف پدیده های طبیعی بیشتر به چشم می آید. از ظواهر امر پیداست که به مثنوی هم توجه داشته و ابیاتی چند از آن را در شعر خود تضمین کرده است. غزلیات او بازتولید مضامین عاشقانه و عارفانه ای است که پیشتر به شکلی متکامل تر در غزلیات حافظ، سعدی، خواجهی کرمانی آمده است. او گاهی عین

ترکیب و مضمون شاعرانی چون سعدی یا حافظ را هم در شعر خود درج می کند. مهم ترین کار ادیب طوسی در غزلیات تکرار مضامین، مفاهیم و نمادهایی است که زمان آنها سپری شده است. در میان شاعران معاصر هم نشانه های محدودی از شعر میرزاده عشقی و شهریار در سروده های او جلب توجه می کند.

باستان گرایی در اشعار ادیب طوسی:

مضامین باستان گرایانه کمابیش در شعر ادیب دیده می شود. او شاهان هخامنشی را مورد ستایش قرار می دهد و در این راه ارادت ویژه ای به کوروش و داریوش ابراز می دارد. شاهان اساطیری نیز بهره ای از تعریف و تمجید طوسی دارند. ادیب در اشعارش تصویری اغراق آمیز از اوضاع ایران در عصر هخامنشی عرضه کرده و ایران آن عصر را سرشار از آبادانی، رونق، شکوه، عدالت و نیرومندی معرفی می کند و برای خالی نبودن عریضه و توجیه شکست در برابر اسکندر؛ عشرت طلبی اردشیر سوم را به عنوان تنها علت تضعیف هخامنشیان پیش می کشد. گاه نیز در مرور وقایع تاریخ تنها به نام بردن از شاهان باستانی ایران اکتفا می کند، گویی از نظر او عهد باستان قوم آریایی، اصلی ترین بخش تاریخ ایران، بلکه بشر است.

با وجود باستان ستایی شاعر گاهی به هنگام نگویش جنگ و جنگ طلبی انسان، بدپرهیزی کرده و کوروش را هم به خاطر لشکرکشی هایش مشمول اعتراض قرار می دهد. از این جالب تر زمانی است که ضمن تعریض به جنگ طلبی کوروش، در همان شعر او را شاهی بزرگ و پادشاه آسیا می نامد. یک جا هم در شعری با عنوان «لاشخور» لذات جهان را به مثابه لاشه ای دانسته و این لاشه را منشأ جنگ می داند و جنگ افروزان جهان را لاشخور خطاب می کند

و در ادامه سخن، داریوش و کوروش و اسکندر و آتیلا و عمر و شارلمانی و چنگیز را بی گفته، از خیل لاشخوران به شمار می آورد. علی رغم چند مورد انتقاد از شاهان هخامنشی، حضور پر رنگ ایران باستان از تاریخ واقعی تا تاریخ اساطیری در سراسر دیوان ادیب طوسی جاری است. او در غزل «گلشن آزادی» می گوید:

جویم نشان ز مردم ایران باستان

تا آگه از رسوم مهآبادیم کنند ۱۰

طوسی در غزل «نقد حال» هم به تلویح ایرانیان را مفتخر به قیقاد و چم کرده می گوید:

یارب این ملت که با ذلت چنین خو کرده است

ناز تا کی از شکوه قیقباد و چم کند ۱۱

او در غزل «باد جنوب» هم مردم ایران را «نسل کوروش» می نامد:

گر نمی بود تبه کاری استعماری



نسل کورش نشدی طعمه افیون و حشیش ۱۲

در شعر دیگری از «اورنگ جم» سخن می گوید:
آخر به خاک تیره بود جای آدمی
ور از شکوه تکیه بر اورنگ جم زند۱۳

در شعر «وطن فروش» هم از «فر باستان» و «اثر
نقش داریوش» یاد می کند:

از فر باستان اگرت باید آگهی
بنگر به بیستون اثر نقش داریوش ۱۴
ادیب طوسی حتی به هنگام یادکرد از فانی بودن
دنیا از حشمت جمشید مایه می گذارد:

افسون جهان بین که هم از حشمت جمشید
افسانه به جا مانده و جز نام جمی نیست ۱۵

ادیب طوسی شعر دیگری با عنوان «فره ایزدی»
دارد که آن را در سال ۱۳۱۰ به مناسبت جشن
صدمین سال انتشار روزنامه «جم» که در
هندوستان منتشر می شد، سروده است. شعر
مذکور نیز مضمونی باستان گرایانه دارد و در آن از
نمادها و اصطلاحات باستانی، دین زرتشتی و تاریخ
اساطیری اقوام موسوم به آریایی از قبیل «فره
ایزدی»، «آتش زردهشتی»، «فر آذرگشسب»،
«جم بیورسب»، «فرنخ اوستا»، «مزدیستان»،
«شت زردهشت»، «فریدون»، «کیان»، «یزدان»
و «اهریمن» استفاده بسیار کرده است. او در این
شعر از حسرت ایرانیان مانده در هند [!] و آرزوی
بازگشت آنها به ملک ایران سخن می گوید و از
آن «زادگان کیان» می-خواهد به وطن بازگردند
تا ببینند در سایه بازگشت تخت کیانی به شاه
آریایی؛ ایران، دگرباره «بوستان» گشته است! ۱۶

در شعر «فساد ایرانی» از رخت برستن علم و دین
و راستی در ایران ابراز ناراحتی می کند و در بیان
علت معضل به کاهدان می زند. وی به پیروی از
گفتمان مرسوم در میان ناسیونالیست های فارسی
گرای ایرانی، بروز ردایل در میان ایرانیان را نتیجه

آمیختن ایرانی با اقوام بیگانه می داند. تحلیل گروه
مذکور بر پاکی، راستی، دیانت، خردورزی و دیگر
ملکات فاضله بر عنصر ایرانی صحه می گذارد و
بر حاکمیت فضایی بهشتی بر جامعه خالص آریایی
ایران تأکید می کند و اظهار می دارد که در اثر
تهاجم یا مهاجرت اقوام دارای درجه تمدنی پست
تر، برخی ردایل اخلاقی به میان ایرانیان راه یافت
و موجب پیدایی و گسترش مفاسد در میان ایرانیان
شد. ادیب طوسی هم همین تحلیل را باور دارد و
علل معضلات اخلاقی ملت خود را در ناکجاآباد و
عالم تخیل می جوید. او فاسدی خون ایرانی را
عامل بداندیشی و بدکاری دانسته می گوید:

باز بگویم که چنین چون شده؟

این همه از فاسدی خون شده؟ ۱۷

منشأ این خون آلوده هم از نظر او اجانب بوده
اند:

لیک چو آمیخته با اجنبی

گشته چنین بیهده کار و غبی ۱۸

ادیب طوسی تابلویی رنگارنگ از جامعه عهد
باستان ایران ترسیم می کند، که از مدینه فاضله
فیلسوفان و بهشت برین چیزی کم ندارد:

قصه شنیدم که به دور کیان

نوبت شاهی هخامنشیان

کشور ایران همه آباد بود

در کنف معدلت و داد بود

خلق همه رسته ز آلودگی

خفته به خلوتگه آسودگی

راستی اندر همه ره یارشان

گرم مروّت شده بازارشان

جز ره تقوی نسپردند هیچ

جز به وفا راه نبردند هیچ

پیرو آیین بهی بوده اند

راهرو رسم مهی بوده اند ۱۹

طوسی بخصوص دوران داریوش را از جنسی دیگر
دانسته؛ اضافه می کند:

ویژه در آن عهد که از داریوش

داشت جهان حلقه طاعت به گوش

ز آنکه جهان جمله به نیرو گرفت

روی زمین سیطره او گرفت

رایت ایران ز بلندی و فر

در همه آفاق برافراشت سر

خلق ز تزویر و ریا رسته بود

دل به نکویی و صفا بسته بود

جمله هوادار ره راستی

گشته میرا ز کم و کاستی

رسم عدالت به میان بود و بس

تا نشود ظلم و تعدی به کس ۲۰

اما این روزگار خوش خیالی باستان گرایان ناگهان
رو به تیرگی می گذارد و با حمله دشمنان همه
چیز کن فیکون می شود:

دوره او چون ز میان درگذشت

حالت این ملک دگرگونه گشت ۲۱

به اعتقاد ادیب طوسی اسکندر مقدونی با آمدن
خود به ایران نه فقط کاخ عدل و داد هخامنشی را
ویران کرد، بلکه بنیان اخلاق و فضایل در ایران
را هم برانداخت:

بارگه پادشهان کیان

بنگه اجلال هخامنشیان

سجده گه جمله شهان زمین

مرکز دانشوری و داد و دین

یکسره ویران شد و گردید طی

عهد شکوه و فر ایران ز وی

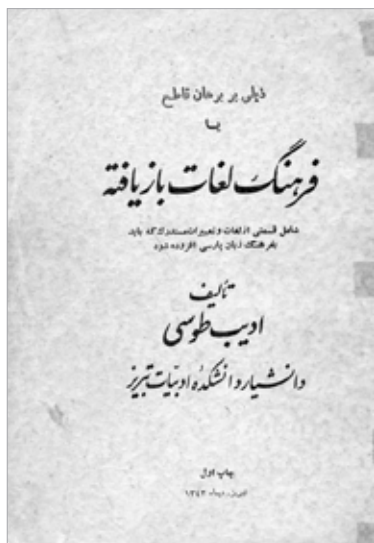
حشمت دیرین همه بر باد رفت

کار به ناپاکی و پیداد رفت

ملک کیانی به ستم، شد خراب

گشت نهان در پس کوه آفتاب ۲۲

یک وجه مشترک دیگر در آرای باستان گرایان
ایرانی اغراق در باب قدرت هاضمه فرهنگی ایران
است. این گروه معتقدند ایرانیان اگر هم در میدان
نظامی قافیه را به مهاجمان می باختند؛ با صبری
و تدبیری که به خود این قوم منحصر است، با
پشت سر گذاردن گرد و غبار جنگ، راه مبارزه
فرهنگی را برگزیده و مهاجمان را در فرهنگ و
رسوم خود مستهلک می کردند. این ادعاها البته
در تناقض ذاتی با ادعای دیگر این گروه است
که معتقدند مهاجمان ردایل اخلاقی خود را بر
مردم ایران تحمیل کرده و ایرانیان را از اخلاق
و نزاهت و پیروی اصول و رسوم محروم ساختند،
یا زبان خود را بر بخش هایی از ایران تحمیل
کردند. در رابطه با اسکندر مشکل قدری بغرنج تر
است. باستانگرایان معتقدند استهلاک بیگانگان در
فرهنگ ایرانی بطئی و به مرور زمان بوده است،
لیکن با لحاظ کردن عمر کوتاه اسکندر ناچار شدند



در باره او استثنائی قائل شده و او را در همان مدّت کوتاه حضور در ایران از خود تهی کرده، وامدار فرهنگ ایرانی سازند و خزعبلائی از نوع «اسکندر وقتی از ایران می رفت، لباس ایرانی بر تن داشت» را در باره او بر سر زبان ها انداختند و ادیب طوسی به نمایندگی این گروه کلاه تاج گذاری از نوع ایرانی را هم بر سر اسکندر گذاشته و در شرح شکست داریوش سوم و غلبه کامل اسکندر بر ایران؛ با به کار انداختن قوه تخیل خود یک مراسم تاج گذاری پرشکوه ایرانی برای او ترتیب داد و گفت:

تا که شه غرب به آیین شرق
تاج کیانی بگذارد به فرق ۲۳

ادیب طوسی شعری با عنوان «جوان وطن پرست» هم دارد که در آن داستان یک جوان مسئولیت شناس و دوراندیش ایرانی با مشاهده عیاشی های اردشیر سوم به حضور شاه می رود و او را از خوشگذرانی و غفلت از کار ملک برحذر می دارد. اردشیر این جوان را به زندان می نداد. جوان بعد از مدتی از زندان گریخته راه دیار ماد را پیش می گیرد و در آن سرزمین اقامت می کند و پس از سال ها با غلبه اسکندر به پایتخت برمی گردد و شاهد کشتار مردم و سوزاندن تخت جمشید از جانب اسکندر می شود و بعد از آن به یاری عمویش که از درباریان بوده و به حکم فاتح مقدونی از آسیب در امان مانده بود؛ در مراسم تاج گذاری اسکندر حاضر می شود و با مشاهده این اتفاق؛ غیرتی گشته و ننگ تسلط بیگانه بر کشورش را بر نمی تابد و تصمیم به خودکشی می گیرد. گفته هایی که ادیب طوسی قبل از خودکشی در دهان این مرد می گذارد، در نوع خود بسی تحفه و طرفه است. بر اساس روایت ادیب جوان خودکشی می کند تا به حضور کوروش شرف یاب شود و گزارش این شکست را

به کوروش والا گهر بدهد:

می روم ای کاخ همایون کنون
گشته به اقلیم عدم رهنمون
تا بر کورش شه والا گهر
عرضه کنم حال تو را سر به سر ۲۴

ترک ستیزی در اشعار ادیب طوسی:

در شعر ادیب طوسی مضامین ترک ستیزانه نمود چندان ندارد و او ترجیح می دهد این ستیزه را در مقالات و آثار نثری خود نمایان سازد. در شعر او بخصوص غزلیات و اشعار دارای مضامین عاشقانه «ترک» به تبعیت از عرف ادبیات فارسی نماد زیبایی، بی وفایی، جنگ و خونریزی، کمانداری، یغما و... معرفی می گردد. در شعر طوسی ترکیباتی چون «ترک خوش ادا»، «ترک لیلی وش»، «ترک پری چهره»، «ترک دلارام»، «ترک شهر آشوب» و «دلبران ترک» حکایت از تبعیت طوسی از سنت های ادبی فارسی و نگرش مثبت و تلقی زیبایی شناسانه ادبیات فارسی از ترک دارد. با این وجود در موارد چندی هم اختیار کار از دستش خارج می شود و نسبت به ترک گستاخی کرده یا به نحوی ناسازگاری خود نسبت به این قوم را آشکار می سازد.

ادیب طوسی در شعر «منظره دی» که مضمونی توصیفی دارد و شاعر آن را در توصیف زمستان و پناه آوردن مردم به خانه ها سرورده؛ بعد از ذکر نابودی گل ها و کشاندن داستان به خانه و لعبت طناز داخل خانه، به ستایش از زیبایی معشوقه اش می پردازد و او را جانشین گل ها در شمار می آورد. او در ستایش معشوقه سخن را به جهانگشیایان تاریخ پیوند می زند و دلارام خود را رهن دل تهمتن و گیو و صیاد دل بیژن و برزو می خواهد، لکن زمانی که پای نامداران ترک و مغول به میان می آید، صفت ها از لونی دیگر

خودنمایی می کنند:

هم غیرت قاننی و هم غارت ارغون
هم آفت اوکتایی و هم فتنه منگو ۲۵
اگر غیرت را حسد معنا کنیم که البته غیر از این هم نیست، شاعر در ذکر نام چهار مغول یا ترک یاد چهار صفت نادلپذیر می افتد و حسادت و غارتگری و آفت بودن و فتنه انگیزی از جانب آنها را به شیوه تنسیق الصفات در پی هم می آورد. این در حالی است که در یادکرد از شاهان یا پهلوانان ایرانی از این بدگویی ها خبری نیست و معشوق واقعی یا تخیلی وی تنها از آنها دلبری می کند. ادیب شعری با عنوان «ره آورد بلوچستان» دارد. او در این شعر تصویر بسیار زشت و ناخوشایندی از بلوچستان ترسیم می کند و این گستاخی را در حق مردم این ولایت هم جاری می سازد، لیکن نکته مهم تر استفاده دو جانبه و دو سر برد او از این توصیفات وقیحانه است. او در یکی از ابیات شعر مذکور در توصیف مردم بلوچستان می گوید:

در صید مگس کردن گردان هنرمندند
در مور و ملخ خوردن ترکان سلحشورند ۲۶
مردی با این درجه از بی ادبی و این درجه از بی احساسی و اسائه ادب نسبت به هم وطن، در زمره دانشمندان وطن خواهی این سرزمین تضادها و تناقض ها هم در آمده و خود را در قله وطن دوستی و تعلیم عشق بر زادبوم قرار داده است. برخی مواقع شخصیت هایی چون ادیب طوسی در مواجهه با ترک رفتاری متناقض ظاهر می سازند. نادیده گرفتن ترک در هنگام گفتگو از وقایع مثبت یا متعارف و به یاد ترک افتادن در هنگام ذکر رذایل یک نمونه از این رفتارهای متناقض می باشد. ادیب طوسی در شعر «درنده خوبی» که مضمونی ضدجنگ داشته و برای تقبیح روحیه جنگ طلبی انسان ها سروده شده، نمونه ای از این رفتار متناقض را آشکار می سازد. ادیب در

این شعر به مرور بعضی وقایع تاریخی و جنگ های عمده می پردازد و از ملل و شاهانی از اقوام مختلف نام می برد، لیکن از نظر او ترکان در جنگ های گذشته به کلی غایب بوده و در تاریخ حضوری نداشته اند، تا وی برای نام بردن از ایشان مجاب گردد. تنها اشاره او به حضور ترک در کشاکش های تاریخ اشاره ای در حد یک کلمه به حضور ترک (عثمانی) در جنگ عمومی اول است که آن را هم در محاصره نام هایی چون اتریش و پروس و بلغار و صرب و روس و بلژیک و ایتالیا و انگلیس و ژاپون و یونان و فرانسا و قره داغ (مونتنگرو) و پرتغال از نظرها گم می سازد. ۲۷

در اشارات محمدامین ادیب طوسی به «ترک» و مخاطب ساختن آن با یک نکته غریب هم مواجه می شویم. او در شعری با عنوان «غایب از نظر» ترکیب قابل تأمل «ترک آذری» را به کار می گیرد:

ای شوخ دلستان، ای ترک آذری
ای از صفا به دور، ای از وفا بری ۲۸
افزودن آذری به عنوان صفتی نسبی به ترک آذربایجانی آن هم از جانب این شاعر قدری عجیب است. ادیب طوسی یک آذری باز دو آتشه است و در نوشته های خود در باب زبان موهوم آذری، پیوسته و با قطعیت کاربرد این کلمه را تنها در معنای نام زبان باستان آذربایجان به رسمیت می شناخته است و معلوم نیست از چه رو ترک را با آذری در هم آمیخته است.

ترک ستیزی در نوشته های ادیب طوسی:

ادیب طوسی مقاله ای با عنوان «آذربایجان و زبان پارسی» دارد که در سال ۱۳۱۷ شمسی در مجله ماهتاب تبریز چاپ شده است. این مقاله در پاسخ

به نامه یکی از خوانندگان نشریه؛ در باره چگونگی و زمان رواج زبان ترکی در آذربایجان نوشته شده است. در این مقاله ادیب طوسی نخست در باره سابقه مباحث مطرح شده در نشریات در باب مسائل زبانی آذربایجان در بیست سال قبل از آن سخن می گوید و بعد از آن در پاسخ سؤال نخست فرستنده نامه در موضوع «علت ترکی نبودن زبان مردم آذربایجان در گذشته» می نویسد: «از فحوای این پرسش دو مطلب استنباط می شود: یکی بی اطلاعی شما از گذشته تاریخ ایران، دومی علاقه به زبان بیگانه ترکی. چه هیچ کس تا به حال امکان ترک زبان بودن آذربایجان قبل از اسلام را تصور نکرده است، تا چه رسد به اینکه راجع به آن مشکوک شده و مورد پرسش قرار دهد.» ۲۹

این هم از عجایب اندیشه و نگاه در میان باسوادان ایران است که یک فرد بیگانه با آذربایجان به خود حق می دهد در باره زبان مردم این سامان احکام قطعی مغایر با واقعیت صادر کند. ادیب طوسی اصالتاً مازندرانی زیسته در عراق و اقامت کننده در مشهد و سکونت گزیده و تحصیل کرده در تهران و سرگردان در ممالک عربی و سرانجام آوار شده بر سر آذربایجان، ترکی، یعنی زبان مردم آذربایجان و بخش عظیمی از مردم ایران را بیگانه می نامد و علاقه نویسنده نامه به زبان مادری خود را تقبیح می کند.

طوسی با وجود آگاهی از سوابق آذری بازی و مثلاً آذری پژوهی در بیست سال قبل از نگارش مقاله در سال ۱۳۱۷، مبحث جدیدی در مسائل زبانی آذربایجان می گشاید و به جای آذری یا فارسی یا پهلوی یا راژی یا شهری و یا دیگر اسامی و اصطلاحات رایج در میان ترکی ستیزان، زبان باستانی آذربایجان را «زبان اوستایی» معرفی می کند و بعد از اشاره به ولادت زرتشت در آذربایجان می نویسد: «زبان اوستا از شعب زبان آریائی و همعرض با سنسکریت است. بنابراین زبان قدیم

این منطقه را باید زبان اوستائی دانست که به ظن بعضی از مستشرقین، مادها نیز با اندک تغییری به آن زبان تکلم می کرده اند.» ۳۰

ادیب طوسی زبان نقد و موجود هم وطنان آذربایجانی خود را نمی پذیرد، لیکن از همانندی و به تعبیر خودش هم عرض بودن زبان ناشناس اوستایی با سنسکریت، به عنوان یکی از نشانه های خودی بودن اوستایی یا زبان باستان آذربایجان یاد می کند. به بیان روشن تر از نظر او آذربایجانی ساکن در ایران و زبان او بیگانه به شمار می آید، لیکن سنسکریت در پنج هزار کیلومتر آن سوتر خودی و قوم و خویش است! این تنها مشکل نیست و ادیب طوسی زبان اختراعی خود را در دهان مادها نیز می گذارد و به نحوی مسئله را سر و ته می کند. آذری بازان به طور معمول زبان مادی را که آن هم دست بر قضا چندان شناخته نیست، اصل فرض کرده و آذری را از شعبات و همانندان آن می دانسته اند؛ در حالی که طوسی عکس این عمل می کند تا نشان دهد برای او و همفکرانش درستی و صحت مطلب اهمیتی ندارد و آنچه مهم است این است که به یاری بازی با کلمات و مغلطه گویی ها؛ ترکی نفی و یک زبان من درآوردی اثبات گردد.

طوسی به مانند دیگر ناسیونالیست های ایرانی مرزهای ایران در عهد ساسانی را پولادین و بسیار بلند تصویر کرده و ادعا می کند در سایه این مرزهای مستحکم هیچ ترکی قبل از اسلام در ایران آفتابی نشده است: «در تاریخ ایران تا دوره اخیر سلاطین ساسانی دیده یا شنیده نشده است که اقوام ترک زبانی به این ناحیت آمده باشند، چه، روح ایراندوستی و میهن پرستی مردمانش به حدی قوی بوده که مجال تهاجم به اقوام خارجی نمی داده.» ۳۱

ادیب طوسی روح ایران دوستی و میهن پرستی و لایذ ترک ستیزی را به ریش مردم ایران و

آذربایجان می بندد. این در حالی است که در روزگار مورد اشاره او؛ یعنی، عصر ساسانی مردم آذربایجان به مانند دیگر مردمان در همه جای کره ارض، زندگی بسته و محدودی داشته اند و دورترین نقطه در نظر ایشان چند روستا آن سوتر از ده ایشان بوده است. به احتمال بسیار آنها حتی از آذربایجان نیز تصویر روشنی در ذهن نداشته اند، چه رسد به ایران. مردم این ناحیه هم به مانند دیگر مردمان از سر ناچاری به عضویت سپاه قدرتمندان در می آمدند و در جنگ هایی که نمی دانستند برای چه برپا گشته شرکت کرده؛ می کشتند و کشته می شدند.

نویسنده برای نشان دادن سابقه بیگانه ستیزی آذربایجانی ها به داستان آتروپات متوسل می گردد و از او و آذربایجان به عنوان تنها ترین قوم و منطقه ایستادگی کننده در برابر استیلای یونانی ها یاد می کند و برای نشان دادن سابقه زبان ایرانی! [!] در آذربایجان و مراتب ایران دوستی و میهن پرستی آذربایجانیان و مقابله ایشان با اسکندر به رهبری آتروپات و حفظ این ناحیه از اشغال نکاتی چند می نگارد. او با فراهم آوردن این پیش زمینه و تأکید بر روحیه بیگانه ستیزی آذربایجانی ها، از این نکته دستاویزی برای ترک ستیزی اهالی قدیم آذربایجان می سازد و مدعی می شود: «... جایی که [آذربایجانی] مجال به مردمان متممّن یونانی نداده، چگونه اقوام وحشی ترک را به خود می پذیرفته، با اینکه می دانیم از قدیم الایام جنگهای ایرانیان با تورانیان و ترکها فقط و فقط برای جلوگیری از تهاجمات آنان بوده و همین جنگها است که منشأ افسانه های کتاب فردوسی واقع شده [است].» ۳۲

یک نکته قابل توجه در این بخش تسلیم پذیری، خودباختگی و وارفنگی این نویسنده در برابر یونان به عنوان نماد غرب است. نیز باید گفت اگر مهاجرت کردن و حرکت جمعی برای یافتن

مکانی بهتر جهت زندگی و یا قدرت طلبی و میل برای تصرف سرزمین ها، وحشی گری است؛ نویسنده باید قدری به عقب برگردد و در باره حرکت جمعی و مهاجرت آریایی ها به فلات ایران و علل مهاجرت آنها و جنگ های آنها تأمل کند. نکته دیگر در باره این متن آن است که برخی باستانگرایان خوش دارند که به گذشته برگشته و بر طبل دیرینه بودن اختلاف بین ترک و فارس بکوبند و برای راسخ کردن آن در اذهان مثال ها و نمونه هایی از تاریخ یا اسطوره ها بیابند و بر گوش مردم بخوانند. گفته ادیب طوسی یکی از آن نمونه هاست.

ادیب طوسی برای نشان دادن مراتب اصالت ایرانی داشتن و اهمیت آذربایجان در گذشته ایران، به موقعیت سیاسی و مذهبی این اقلیم در عصر ساسانی اشاره می کند و برای تأکید بر مطلب به داستان نامه نوشتن رستم فرخزاد به برادرش در باب رفتن به آذربایجان در صورت شکست و اضطرار در شاهنامه اشاره می کند و از آن واقعه به عنوان یک نشانه مهم برای اثبات ترکی نبودن زبان مردم آذربایجان یاد می کند! او از زبان رستم فرخزاد می گوید: «وقتی کار به اضطرار کشید به منطقه آذربایجان که جای بزرگان و آزادگان ایرانی است؛ بروید. بنابراین آیا ممکن است تصور نمود جای بزرگان و آزادگان ایرانی که رستم فرخ زاد به برادر خود راهنمایی می کند؛ محل تهاجم اقوام خارجی بوده و زبان مردمش ترکی باشد؟ ابدا!» ۳۳

منشأ همه مشکلات در رابطه با مسائل زبانی آذربایجان شاید در همین نکته نهفته باشد. از نظر ناسیونالیست های وطنی؛ ایرانی بودن با ترک بودن قابل جمع نیست و آذربایجان اگر قرار است جایگاه بزرگان و آزادگان ایران باشد؛ داشتن این جایگاه با وجود ترک زبان بودن مردم آن امکان پذیر نیست! مطمئناً در عصر ساسانی هم

کشور ایران سرزمین مختالف الالسنه ای بوده و وابسته کردن هویت ایرانی به داشتن زبان فارسی یا آذری یا هر زبان دیگری از گروه زبان های موسوم به آریایی سوغات وطن پرستی نم کشیده ای است که میهن پرستان قلابی قرن اخیر در ایران حامل آن بوده و هستند. ادیب طوسی بعد از این سخن را به نخستین حضور ترکان در ایران می کشاند، لیکن سخنانش در این بخش هم از تناقض خالی نیست: «هجوم ترکان به ایران از اوایل قرن چهارم شروع شده و قبل از آن اگر طوایفی به ایران می آمده اند؛ به عنوان مزدوری در لشکر بوده، چنانکه معتمد خلیفه عباسی که در اوایل قرن سوم هجری می زیست؛ ترکان را از ماوراءالنهر به عنوان لشکری دور خود جمع نموده و شهر سامرا را برای آنان ساخت و این ترکان بودند که به سرکردگی افشین از طرف وی برای دفع بابک خرم دین که در منطقه آذربایجان بر علیه استیلای عرب و تمدن آن قیام کرده بود؛ آمدند.»^{۳۴}

نویسنده در حالی که از هجوم ترکان به ایران در اوایل قرن چهارم صحبت می کند؛ بلافاصله حضور آنها در مرکز خلافت در یک قرن جلوتر از آن را می پذیرد و البته از حضور قبل تر ترکان در قبل از اوایل قرن سوم صرف نظر می کند. ترکان حاضر در مرکز خلافت آن قدر بودند که معتمد را وادار کردند برای ایشان یک شهر مستقل بسازد. وقتی در منتهی البه فلات ایران در اوایل قرن سوم ترک در سرزمین عراق حضور دارد و حتی در زمان های قبل از آن هم در این نواحی اعلام حضور کرده بود؛ چگونه ممکن بوده در خود فلات ایران نشان از خود بر جای نگذاشته باشد؟ یقیناً این ترک ها در آن زمان با پرواز از آسیای میانه به عراق نرفته اند، بلکه با گذر از ایران خود را به عراق رسانده اند و در جریان این سفر طولانی رد پایهای بسیاری

از خود در سرزمین ایران بر جای گذاشته اند. بر اساس برخی شواهد حتی رد پای ترک در برخی وقایع قرن اول هجری در غرب فلات ایران قابل مشاهده است که آقایان شووینیست با بزرگواری از پذیرش این حضور سر باز می زنند. اگر به این قرائن مسئله حضور پروتوتورک ها را هم اضافه کنیم اوضاع برای ناسیونالیست های فارسی گرای وطنی از این هم دشوارتر می گردد.

ادیب طوسی به مانند همه آذری بازان برای تعیین زبان تکلم مردم آذربایجان قبل از شیوع ترکی، بین فارسی و آذری سرگردان است. او که قبلاً با اطمینان از آذری بودن زبان مردم آذربایجان سخن گفته بود؛ در ادامه مقاله دوباره به فارسی رجوع کرده و ادعا می کند زبان مردم آذربایجان در گذشته فارسی بوده است: «در اوایل قرن پنجم هنوز زبان مردمان آذربایجان فارسی بوده و در همین تبریز دسته ای از دیلمیان فرمانروا بوده اند و شعرائی از قبیل قطران تبریزی وجود داشته که به مدح آنان می پرداخته اند.»^{۳۵}

از نظر این نویسنده بی دقت در اوایل قرن پنجم مردم آذربایجان به فارسی تکلم می کنند؛ نه آذری و حاکمانی نه از جنس خود که از جنس دیلمیان دارند! کمی قبل تر هم زبان آذربایجانیان را اوستایی نامیده بود! طوسی دلیل فارسی سرایی شاعران آذربایجان را فارسی بودن زبان مردم این ناحیه می داند. او باید حداقل به دو سؤال جواب دهد. سؤال اول این است: وقتی همه برنامه ها و کل دستگاه فکری شووینیست ها و آذری بازان وطنی بر اثبات زبانی موسوم به آذری در این ایالت استوار بوده، اکنون با ادعای فارسی بودن زبان مردم آذربایجان از جانب ادیب طوسی تکلیف زبان آذری چه می شود؟ دوم اینکه چرا وقتی نوبت آذربایجان می شود؛ معیارها دوگانه می گردد؟ جایی که نویسندگان سرشناس و استخوان

دار زبان و ادبیات فارسی زبان اصلی و مادری شاعران معروفی چون سعدی و حافظ و امثال آنها را غیر فارسی می دانند و معتقد هستند که این گروه از شاعران، فارسی را در مدرسه و مکتب خانه آموخته اند، چگونه است که این ادعا در ایالت های میانه ایران مورد قبول واقع می گردد، لیکن در آذربایجان این حکم جاری نشده و بر خلاف شاعران دیگر نقاط؛ فارسی سرایی شاعران آذربایجان نتیجه تکلم مردم آن سامان به فارسی معرفی می شود؟

ادیب توسی به سان دیگر باستانگراها و شووینیست ها معتقد است که زبان ترکی بر مردم آذربایجان تحمیل شده و این تحمیل هم تنها و تنها در اثر کثرت حضور ترکان در این ناحیه بوده است. بدین طریق او راه هرگونه احتمال دیگر را در باره ترکی بودن زبان آذربایجان رد می کند: « اقوامی ترک زبان از جاهای دیگر به آذربایجان آمده و زبان خود را بر اهالی این منطقه تحمیل کرده اند، پس وسیله ترک زبان شدن آذربایجان همین اقوام مهاجر بوده اند؛ لا غیر.»^{۳۶}

وی معتقد است: ترکان با لفظه غارتگر و قاتل هستند؛ به گونه ای که حتی حکومت های ترک سلجوقی و خوارزمشاهی هم قادر به کنترل و تحت انقیاد در آوردن ایشان نبوده اند: « نباید تصور کرد که حکومت سلجوقی یا خوارزمی به واسطه ترک بودن و هم نژادی توانسته است از تهاجم و خرابکارهای این ترکان جلوگیری کند، چه غارتگری و قتل خوی فطری آنان بود و نمی توانستند آرام باشند.»^{۳۷}

حضرات شووینیست معمولاً سلسله های پادشاهی ترک را هم با صفت هایی همانند وحشی، فاقد تمدن، بی فرهنگ، غارتگر و امثال آنها می نوازند. در اینجا معلوم نیست ادیب طوسی از چه رو حساب سلسله های سلجوقی و خوارزمشاهی را

از مردم ترک جدا می کند و اصولاً دلیل و قرینه تاریخی این نوع نتیجه گیری چیست؟ ادیب طوسی در بخش دیگری از مقاله خود فهرستی از واژه های رایج در ترکی آذربایجانی ردیف کرده و آنها را به عنوان بخشی از لغات فارسی رایج در ترکی معرفی می کند. در باب این لغات سخن بسیار است، لیکن نتیجه گیری اخلاقی فرهنگی ادیب طوسی در پایان این بخش کم عجیب نیست. او در پایان بخش مورد اشاره به قسمتی از افعال ترکی مانند: تولماق[!]، گزماق، دوستلاشماق و چند نمونه دیگر که از نظر او اصل و ریشه فارسی دارند؛ اشاره می کند تا زمینه را برای نتیجه گیری خاص خود مهیا کند و بگوید: «این نوع افعال با اینکه معامله ترکی با آنها شده، هنوز اصلیت ایرانی از صورت شان آشکار است؛ مثل خود ملت آذربایجان که با وصف ترک زبان بودن صمیمی ترین طوایف ایرانی نسبت به ایران بوده و هست؛ مع ذلک اگر این زبان را هم ترک می کردند؛ خیلی بهتر بود!»^{۳۸}

در منطق این وطن خواه قلابی و کوردل، آذربایجانی خوب؛ آذربایجانی فارس زبان شده است. مفهوم مخالف این سخن آن است که آذربایجانی ترک غیر صمیمی، غیر اصیل و در خور انواع اهانت هاست! در نظر او و شرکای فکری او آذربایجانی باید به هر طریق ممکن زبان خود را به فارسی تغییر دهد، تا شایسته ایرانی بودن گردد.

ادیب طوسی در بیان علت و ضرورت کنار گذاشتن زبان ترکی از جانب مردم آذربایجان می گوید: «ما موجب برای ترک این زبان به نظر نگارنده تنها حس ملیت و عرق میهن دوستی است که به هیچ وجه اجازه نمی دهد سوابق چندین هزار ساله ملی خود را فراموش کرده و تحت نفوذ زبانی واقع شویم که به زور بر ما تحمیل کرده اند و زبان ملی ما نیست.»^{۳۹}

یقیناً نظر آقای ادیب طوسی برای خود ایشان محترم است، ولی اگر توقع دارند که آذربایجانی‌ها به خاطر حس ملیت و عرق میهن‌دوستی نظر ایشان را محترم بشمارند؛ خواسته ایشان، توقع بیجایی است، چرا که آذربایجانی با همین زبان ترکی اش احساس کم و کسری در حس ملیت و عرق میهن‌دوستی نمی‌کند. به جز این مسئله ادیب توسی نمی‌گوید که چگونه کشف کرده که این زبان به زور بر آذربایجان تحمیل شده است. طوسی و دیگر آذری‌بازان و شوونیست‌های وطنی هیچ توضیح و توجیه معقولی در باب مکانیسم تحمیل زبان ترکی به مردم آذربایجان ارائه نکرده‌اند.

ادیب طوسی در خیال ناپخته خود به ارائه راه حل برای نحوه ریشه کن کردن زبان ترکی از آذربایجان هم می‌پردازد. او فتوای واجب بودن تحصیل زبان فارسی و تغییر دواطلبانه زبان از ترکی به فارسی را برای اهالی ترک ایران؛ بخصوص آذربایجان صادر کرده؛ می‌نویسد: «بر هر فرد آذربایجانی فرض است که به تحصیل زبان شیرین فارسی؛ یعنی، زبان ملی خود کوشیده و به مرور لهجه خود را اصلاح کند و در نتیجه پس از یکی دو قرن به کلی زبان ترکی از میان رفته و زبان فارسی جای آن را می‌گیرد.»^{۴۰}

رویه تحکم‌آمیز از قبیل آنچه در سخن ادیب توسی آمد؛ در میان باستان‌گرایان و فارسی‌ستایان ایران بسیار مرسوم است. آنها به خود حق قیمومت بر ترکان ایران قائل می‌شوند و از این رهگذر خواب‌های پریشان بسیاری می‌بینند. البته نمی‌توان در باره غیرقابل تعبیر بودن این خواب‌ها قسم خورد. با فقدان تعصب زبانی در میان اهالی ترک ایران؛ بخصوص آذربایجان و پدید نیامدن احساس شناخت هویت و بیداری قومی و فرهنگی خود در میان اکثریت قاطع جامعه ترک ایران؛ سیاست فارسی‌سازی پیشرفت‌هایی حاصل

نموده و تلاش روشنفکران هویت‌گرا برای تغییر نگرش در میان عموم مردم ترک به موفقیت‌های محدودی دست یافته است.

دشمنی ادیب توسی با ترک و زبان ترکی به روزگار معاصر و ترکی آذربایجانی محدود و منحصر نمی‌ماند و او این کینه‌توزی را به عمق تاریخ نیز می‌کشانند و به منازعه با شاهان بزرگ ترک برمی‌خیزد. دکترحسن احمدی گیوی در مطلبی که به مناسبت بزرگداشت ادیب طوسی در انجمن آثار و مفاخر فرهنگی می‌نگارد؛ به نکته‌ای اشاره می‌کند که مؤید مطلب مورد اشاره ماست. او می‌نویسد: «[ادیب-طوسی] از روزگاران پرافتخار ایران باستان داستان‌ها می‌گفت و حسرت‌ها می‌خورد! از میان بزرگان دیرین به همشهری گرانبایه خویش استاد طوس احترام خاصی قائل بود و از عنصری چاپلوس‌بیزاری‌ها می‌نمود و نیز با دلایل و شواهد ثابت می‌کرد محمود غزنوی نه تنها کمترین حقی بر گردن شعر و ادب ندارد، بلکه با بذل صله‌ها و نواخت‌های غارتی از شبه قاره هند و ایران به شاعران هنرپرورش و گرافه‌گوی و ستم ستای، مسیر شعر فارسی را از شاهراه عزت و فخامت و استواری به کوره راه سستی و پستی و چاپلوسی غلتانده است.»^{۴۱}

محمود غزنوی شایسته اهانت‌هایی بیش از این است. به کشتن دادن هزاران انسان در جنگ‌هایی متوالی و حاصل کردن ثروتی افسانه‌ای در سایه رنج و مشقت بسیار و سوزاندن آخرت خود و آنگاه ریختن این ثروت به پای زبانی دیگر از او چهره‌ای زیانکار به تصویر می‌کشد که به جای پرداختن به زبان مادری خود؛ حاصل رنج تن خود و لشکریانش به پای زبانی می‌ریزد که اکنون مورخ آن زبان، این گونه با ناسپاسی و قدرناشناسی تمام برای محکوم کردنش صغری و کبری می‌چیند. لکن این یک روی سکه است. روی دیگر سکه می‌گوید اگر همین اقدام سلطان محمود نبود، شما

از قرن چهارم و اوایل قرن پنجم چه داشتید که به آن بنازید؟ با خذف عنصری، فرخی، منوچهری، عسجدی، معزی و دیگر پروردگان سلاطین ترک در این دوره، تاریخ ادبیات فارسی در این برهه بدجوری لنگ می‌زد. گذشته از این، ادیب توسی چگونه ادعا می‌کند شعر فارسی در شاهراه عزت و فخامت و استواری بوده در حالی که سردار این این عزت و فخامت و استواری؛ یعنی، فردوسی در تعریف و تمجید از سلطان محمود خود را محدود و مقید به هیچ حدی نمی‌داند. ایشان مثنوی یوسف و زلیخای فردوسی را چه می‌کنند که این شاعر در آن به خاطر به هدر دادن عمر خود و اتلاف آن در سرودن افسانه و دروغ می‌نالد. البته می‌دانیم چه می‌کنند. ایشان انتساب این کتاب به فردوسی را به کلی رد می‌کنند و البته رد نکنند چه کنند؟

ادیب توسی یک اقدام بی‌حاصل دیگر نیز انجام می‌دهد و در بخشی از نوشته خود می‌گوید که نزدیکی گویش مورد ادعای آذری به گویش‌های خراسانی و لری را مطرح کرده و برای اثبات این ادعا لغاتی از گویش خراسانی را بیاورد و سپس با دستاویز قرار دادن آن بگوید که زبان آذری هم قطعاً وجود داشته و هم با دیگر گویش‌های فارسی شباهت در لغت و هم‌ریشگی دارد، لکن تلاش او در این بخش به رسوایی می‌انجامد، زیرا اکثریت قریب به اتفاق لغاتی که می‌آورد؛ واژه‌های ترکی رایج در گویش مردم خراسان هستند که ترکی بودن آنها از سوی قدیم‌ترین لغت‌نامه‌های فارسی هم تأیید می‌شود. نیز برخی از این لغات در میان ترکانی که بده بستانی با زبان فارسی نداشته‌اند و یا ارتباط محدودی با زبان فارسی داشته‌اند، هم به چشم می‌خورد و نشان می‌دهد نگاه ادیب توسی در این باره تا چه حد کوتاه‌نگرانه بوده است.

ادیب طوسی با سخاوت و لوطی‌گری زایدالوصفی کلمات ترکی بسیاری از قبیل: آستانه، ارخ، انگج، باجه (پاجا)، بی بی، پخمه، تایا، جهره، چیلیس، دام

(بام)، دلی (دیوانه)، زبان، کرد (کردی) = باغچه و پالیز، گوز (گردو) و... را به صرف استعمال آنها در خراسان که خود یکی از حوزه‌های اسکان ترکان بوده؛ به فارسی می‌بخشد. او با برخی اسامی جغرافیایی آذربایجان نیز همین معامله را کرده و این گروه از کلمات را به فارسی منتسب می‌دارد. ادیب به مانند دیگر آذری‌بازان موجودی گیج و منگ است که به سان همه همفکرانش برای تعیین زبان ماقبل ترکی در آذربایجان بین آذری و فارسی و اوستایی سرگردان است. در حالی که ادعای اصلی او و کل جریان آذری بازی در باب تعیین زبان باستان آذربایجان بر اثبات آذری استوار است؛ حتی در یک مقاله هم در دفعات متدد از آذری سراغ فارسی می‌رود و بالعکس! از جمله به هنگام انتساب لغات ترکی به زبان موهوم آذری و وجود لغات متشابه با آنها در زبان مردم خراسان و لرستان؛ نتیجه می‌گیرد: «علت این تناسب اشتراکی است که لغات مزبور در ریشه و اصل با یکدیگر دارند؛ چه هر سه لهجه آذری و لری و خراسانی از زبان پهلوی گرفته شده‌اند.»^{۴۲}

او با وجود پذیرش آذری به عنوان زبان باستان آذربایجان؛ بلافاصله می‌نویسد: «لغات موجود در زبان فعلی آذربایجان از بقایای پارسی قدیم این منطقه است.»^{۴۳}

نویسنده بدون تعیین حد و اندازه؛ لغات موجود در زبان ترکی آذربایجانی را به پارسی قدیم رایج در این ناحیه منتسب می‌دارد. اگر لغات موجود در زبان فعلی مردم آذربایجان آن هم به تعداد نامحدود از بقایای پارسی قدیم این منطقه است؛ پس در واقع ترکی وجود ندارد و در این زبان غلبه با زبان فارسی است. با این وصف این همه مبارزه و تلاش برای نابودی زبانی که شاکله اصلی آن را لغات پارسی قدیم این منطقه تشکیل می‌دهد از برای چیست؟! مهم تر از آن طوسی در عبارت قبل از این زبان، مردم این ناحیه را آذری دانسته

و آن را به همراه لری و خراسانی منشعب از زبان پهلوی دانسته بود. بالاخره زبان این آذربایجانی های مادر مرده قبل از ترک شدن آذری بوده یا فارسی، یا اوستایی، یا...؟

نویسنده در ادامه پراکنده گویی ها و ادامه سرگردانی های خود بین آذری و فارسی به عنوان زبان مردم قدیم آذربایجان؛ اضافه می کند:

«اغلب اسامی قراء و قصبات و شهرها و رودهای آذربایجان فارسی و مربوط به دوره های اوّلیه اسلام می باشند.» ۴۴

او یا با ردیف کردن مجموعه ای از اعلام جغرافیایی که در نظر وی همه آنها فارسی بوده اند؛ نتیجه می گیرد: «کسانی که مثلاً اسامی... و هزارها امثال آن را به نقاط مختلف آذربایجان داده اند، پارسی زبان بوده و در خود این منطقه زندگی می کرده اند.» ۴۵

اگر منظور این گروه از سعی بین آذری و فارسی و سرگردانی در تعیین یکی از این دو به عنوان زبان باستان آذربایجان؛ یکی بودن ریشه و آبشخور این دو زبان یا زیر مجموعه فارسی بودن زبان آذری است، که باز هم مشکل حل نمی گردد. در این کشور حتّی یک فارسی زبان هم قادر به خواندن و فهمیدن معنای نمونه هایی که حضرات آذری باز به عنوان نمونه های شعری و نثری زبان موهوم آذری ارائه کرده اند؛ نیست. اشکال دیگری هم وجود دارد. تقریباً همه شخصیت های ناسیونالیست و فارسی گرای ایرانی از هاضمه اعجاب برانگیز زبان فارسی و مردم فارسی زبان در حل و هضم زبان ها و متکلمان زبان های غیر فارسی در داخل خود سخن گفته و در این راه مرزهای گرافه گویی را درنور دیده اند! چگونه است که این گروه در باب آذربایجان به قاعده ای معکوس معتقد شده و ادعا می کنند مردم فارس این ناحیه در زبان و فرهنگ ترکی مستحیل گشته اند؟!

ادیب طوسی سابقه اسامی جغرافیایی فارسی در

آذربایجان را بسیار قدیم دانسته و می نویسد: «این اسامی فارسی غالباً از دوره های خیلی قدیم است و در کتب جغرافیا دانهای اسلامی ذکر شده و یا در اشعار شعرای قبل از مغول آمده اند.» ۴۶

در باب وجود اسامی فارسی در نامگذاری مکان های جغرافیایی در آذربایجان هم توجّه به چند نکته ضروری است:

۱. برخی از اسامی مورد استناد آذری بازان اساساً فارسی نیستند و این گروه به پیروی از عادت مذموم خود؛ یعنی، میل بی پایان به مصادره داشته های زبانی و فرهنگی دیگران، آنها را به فارسی یا زبانی از گروه زبان های به تعبیر خودشان ایرانی منتسب کرده اند. مانند کلمه «خوی»

۲. برخی از این واژه ها به نیت تشبیه به فارسی از سوی نویسندگان حال و گذشته با جرح و تعدیل و تغییر مواجه گشته اند. مانند کلمه «ارس»

۳. این گروه به متأخر بودن برخی از این کلمات توجّهی ندارند. مانند کلمه «زرنه رود»

۴. برخی از نام های جغرافیایی فارسی حاصل نامگذاری مؤلفان کتب فارسی در قرون گذشته بوده است. مانند کلمه «میانداوب»

توجیه وجود کلمات عربی و ترکی در نامگذاری امکان جغرافیایی از جانب ادیب طوسی هم حیرت انگیز است: «اگر نامهایی عربی یا ترکی دیده می شود که به نقاط مختلف ایران داده اند؛ موجب، سیادت مذهبی عرب یا غلبه خانمان برانداز مغول بوده.» ۴۷

خوب دقت کنید. می گوید: وجود نام های جغرافیایی ترکی در ایران نتیجه غلبه خانمان برانداز مغول بوده است! و نمی فهمد ترک را چه به مغول؟! نمی دانیم به تقاص کدامین گناه باید سلامتی و عمرمان صرف پاسخگویی به اباطیل بلهائی از این نوع کنیم! آن سوی قضیه هم نکته ای دارد. ناسیونالیست ها فارسی گرای ایرانی برای زبان فارسی قدرتی فراتر از حد معمول یک زبان

ترسیم می کنند. افزون بر آن، این گروه ایرانی و به عبارت بهتر فارس را دارای قدرت مستحیل کنندگی بی نظیر و توانمندی معنوی بلامنازع می دانند. با این اوصاف معلوم نیست این زبان و این قوم چگونه در برابر ترکی و عربی لنگ انداخته اند؟!

ادیب طوسی در ادامه سخن خود از «زبان ترکان» دانستن واژه «آذری» موجود در کتب پیشین از جانب مؤلفان کتاب «نامه دانشوران» که در عهد قاجار تألیف شده است؛ انتقاد می کند و کار آنها را اشتباه می داند. او کار گای لسترنج نویسنده کتاب «جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی» در ترکی دانستن واژه آذری را هم محکوم می کند و با نقل نکته ای از دکتر محمود افشار؛ حتّی ترک دانستن و نامیدن آذربایجانی ها را به رسمیت نمی شناسد: «اشتباه نامه فرضی دانشوران این است که می گوید «زبان ترکان» ولی مقصودش این است: زبانی که در آن وقت اشخاصی که اکنون به غلط در ایران به ترک معروفند؛ یعنی، آذربایجانیان صحبت می کردند.» ۴۸

این هم از بدایح و کرامات شیوخ معاصر کشور ماست که به جنگ بدیهیات رفته؛ شب را روز و زور را شب می بینند! مردم آذربایجان خود را ترک می دانند. مردم غیرترک ایران هم آذربایجانی ها را ترک می دانند. زبان مردم آذربایجان هم شعبه ای از زبانی است که همگان در دنیا و در ایران آن را با نام ترکی می شناسند. خود حضرات آذری باز هم آن زبان را ترکی دانسته و از تحمیل شدن ترکی به مردن آذربایجان در گوشه ای از تاریخ سخن گفته و از ضرورت نابود ساختن ترکی آذربایجانی و گذاردن فارسی به جای آن سخن می گویند. با این اوصاف معلوم نیست «به غلط به ترک معروف شدن مردم آذربایجان» چه صیغه ای است؟

نتیجه گیری ادیب طوسی از اشتباه ادعایی

نویسندگان کتاب «نامه دانشوران» از ترکی دانستن کلمه آذری موجود در منابع عربی قرون اوّلیه اسلامی هم شیدینی است: «کلمه آذری را نویسندگان نامه دانشوران «زبان ترکان» ترجمه کرده و باعث اشتباه یک عده مردم بیسواد شده اند.» ۴۹

ما در اینجا تنها یک بیسواد می بینیم و آن هم خود ادیب طوسی است، که بعد از سال ها ادعای نویسندگی و تحقیق هنوز نمی داند زبان باستان مردم آذربایجان را فارسی بدانند، یا آذری یا اوستایی! او در خیال خود می کوشد منشأ اشتباه نویسندگان کتاب «نامه دانشوران» در ترکی دانستن کلمه آذری را توضیح دهد. از این رو با اشاره به تقسیم ترکی به گویش های مختلف می نویسد: «متخصصین در زبان ترکی وقتی که آن را تقسیم و طبقه بندی می کنند، مثلاً می گویند ترکی چندین شعبه دارد؛ از قبیل ترکی جغتائی، ترکی ازبکی، ترکی تاتاری، ترکی عثمانی و غیره و یکی از آن شعب را «ترکی آذری» نام می نهند. «۵۰

تا اینجا مشکل مهمّی وجود ندارد، لیکن از این به بعد ادیب طوسی نکته حیرت انگیزی نقل می کند که در گذشته به عقل هیچ بنی بشر یا هیچ آذری بازی نرسیده است. او در توضیح علت نامگذاری «ترکی آذری» می نویسد: «مقصودشان از ترکی آذری، زبان ترکی است که در منطقه آذربایجان و ماوراء قفقاز معمول است و از این جهت آذری نامیده اند که لغات آن با کلمات آذری مخلوط شده.» ۵۱

طوسی نخست یک پدیده بنیاد شده بر توهم، تخیل و آرمان های شبه ایدئولوژیک؛ یعنی، زبان آذری را امری عینی و واقعی معرّفی می کند؛ آنگاه در تخیل خود آن را موجب و علت نامگذاری ترکی رایج در آذربایجان می داند! آنچه آنها از آذری در دست دارند؛ چیزی معادل با «هیچ» است؛ آنگاه

از این هیچ به قاعده کره گرفتن از آب، کلی متن و قاعده و واژه استخراج کرده و آن را علت اللعل نامگذاری ترک آذری قلمداد می کنند.

ادیب طوسی برای قطعی ساختن ادعای خود در باب زبان آذری از یک آذری باز روس به نام «ژیرکف» هم نقلی قولی می آورد. ژیرکف مقاله ای در باره زبان آذری می نگارد و ترجمه آن در شماره ۲۱ مجله آینده درج می گردد. ادیب طوسی بخش زیر را از آن مقاله برداشت کرده و می نویسد: «پروفسور ژیرکف تصریحاً می نویسد: زبان ترکی آذری، آثار زبان ایرانی آذری را تا حال نگاهداشته و اهالی آذربایجان و شروان قبل از ورود طوائف ترک از آن استفاده می کرده اند، که حالا آثار آن را فقط به توسط مذاقه علمی ممکن است در لهجه کنونی آن صفحات پیدا کنیم و نیز اضافه کرده که: آثار زبان از میان رفته ایرانی (آذری) هنوز به طور کفایت مورد تحقیقات علمی واقع نشده، ولی از نظر علم ایران شناسی دارای اهمیت کامل است.» ۵۲

طوسی با آوردن این بخش از نوشته ژیرکف هدفی دوسویه را دنبال می کند. نخست می خواهد با نشان دادن ترکیب «ترکی آذری» در این فراز از نوشته های ژیرکف؛ بر وجود آن ترکیب- که در نظر او موجب لغزش برخی ها من جمله نویسندگان کتاب «نامه دانشوران» شده- تأکید کند و در مرتبه دوم وجود رسوبات و نشانه های زبان من درآوردی آذری را در زبان ترکی آذربایجانی نمایان سازد.

خود نوشته ژیرکف برای ردّ باقی ماندن نشانه های آذری در زبان ترکی آذربایجانی به حد کافی گویا و رسا است. ژیرکف این مطلب را قریب هشتاد سال قبل گفته است. خود او در آن زمان اراده ای نکرده تا این نشانه ها را از ترکی آذربایجانی استخراج کرده و برای اثبات نظریه اش در معرض دید همه بگذارد. آذری بازان بعد از او هم این کار

نکرده اند؛ جز اینکه تعدادی لغت از این کتاب و آن کتاب استخراج کرده و آنها را به عنوان لغات آذری رایج در ترکی آذربایجانی فعلی جا زده اند و مهم ترین استدلال آنها آن بوده که: چون در فلان کتاب لغت قدیمی گفته شده این کلمه در آذربایجان نیز رایج است، یا گفته در آذربایجان به جای این کلمه فلان کلمه به کار برده می شود؛ همین گفته را برای بخشیدن آن کلمه به زبان آذری ادعایی کافی دانسته اند.

ادیب طوسی گای لسترینج انگلیسی را هم مشمول این قاعده قرار می دهد و او را در باب ترکی دانستن واژه آذری به کار رفته در کتب عربی پیشین مورد مذمت قرار می دهد: «نوشته لسترینج مستشرق انگلیسی نیز گرفتار همین خبط شده و مشارالیه به واسطه عدم انس به اوضاع تاریخی ایران و به علت فریب خوردن از ظاهر اصطلاح «ترکی آذری» که در عرف ترکان امروزه بر لهجه ترکی آذربایجان و قفقاز اطلاق می شود، توهم کرده است که زبان آذری مذکور در کتب مؤلفین عرب، شعبه ای از شعب زبان ترکی بوده در صورتی که ما کلمه آذری را در بعضی از کتب فوق الذکر مربوط به زمانی می بینیم که هنوز ترکان از ماوراءالنهر حرکت نکرده بودند و ترکی در تمام سراسر آسیای صغیر و آذربایجان وجود نداشته.» ۵۳

نه تنها ادیب طوسی، بلکه همه شخصیت های منتسب به جریان ناسیونالیسم فارسی گرا و باستان گرای ایرانی در مواجهه با مستشرقین همین گونه عمل می کنند. آنها هر مستشرقی را که در ستایش از فارسی، یا ستایش از ایران باستان یا بدگویی از ترک و زبان ترکی مطلبی نوشته باشد، در قله های دانش و معرفت جای می دهند و در نقطه مقابل هر نویسنده خارجی را که به اسب زبان فارسی یابو بگوید، یا در باره برخی روایات مربوط به تاریخ ایران باستان تردید

روا دارد، یا احیاناً زبان به ستایش از ترک و زبان ترکی بگشاید، در معرض شدیدترین اهانت ها قرار می دهند. ستایش بی پایان از افرادی چون ژوزف مارکوارت، والتر هنینگ، ولادیمیر مینورسکی، آرتور کریستین سن، هارولد لمب، ریچارد فرای و ناسزاگویی بی پایان به نویسندگان ترکیه و جمهوری آذربایجان و بخشی از نویسندگان روسی، در کنار بی توجهی به شخصیت های چون گای لسترینج، واسیلی بارتولد یا گرهارد دورفر در همین چهارچوب قابل ارزیابی می باشد.

ادیب طوسی در ادامه نوشته خود، برای مستند ساختن داستان آذری بازی سراغ کتب عربی قرون گذشته می رود و نکاتی را از کتاب های البلدان یعقوبی، الفهرست ابن ندیم، معجم البلدان حمزه اصفهانی و مفاتیح العلوم خوارزمی می آورد؛ آنگاه به افلاس و فلاکت عمومی خود و دیگر آذری بازان در باب سرگردانی بین فارسی و آذری رجوع کرده، می نویسد: «زبان آذری یکی از شعب زبان پهلوی است. مستند ما در این ادعا دو چیز بود: یکی تناسبی که لغات فارسی موجود فارسی آذربایجان با کلمات لهجه های خراسانی و لری دارد؛ دیگری اشاراتی که در کتب بعضی از مؤلفین اسلامی از قبیل مسعودی و غیره راجع به این موضوع شده.» ۵۴

نویسنده نخست زبان باستان آذربایجان را آذری معرفی کرده و آن یکی از شعبات زبان پهلوی می داند، سپس با وجود آذری دانستن زبان باستان آذربایجان، از فارسی موجود در آذربایجان سخن می گوید! او برای این کار فعل مضارع به کار می برد و معنی این کار این است که گویی فارسی همچنان در آذربایجان رواج دارد! این نویسنده گیج و گول با ساختن آثاری ذهنی از آذری یا فارسی احتمالاً رایج در عهد باستان آذربایجان و سپس استخراج لغاتی از زبان ترکی آذربایجانی و آذری یا فارسی دانستن آن لغات، آنها را با زبان

فعلی لری و گویش فارسی خراسانی تأثیر پذیرفته از ترکی مقایسه کرده و حکم به تناسب این زبان ها با همدیگر می دهد.

ادیب طوسی در مقاله خود بخشی با عنوان «نمونه زبان آذری» می آورد و در این بخش به زعم خود به تحلیل این نمونه ها می پردازد. مطابق معمول همه آذری بازان، طوسی به تکرار اسامی برخی روستاها و جزیره های زبانی در آذربایجان می پردازد، لیکن این بخش از نوشته های او از بلاهات و مطایبات خالی نیست. او در معرفی آثار باقی مانده از زبان آذری می نویسد: «قطع نظر از حوالی شیروان و گنجه که فارسی زباند، در آذربایجان فعلی تا آنجا که نگارنده مطلع است، چندین ده از هرزندات و مزند، زبان مخصوص دارند که میان خود به آن تکلم می کنند و فارسی محرف است، نواحی آذرشهر و محال حسنو در ارسباران نیز دارای همین وضعیت است.» ۵۵

توجه کنید. نویسنده در بخشی که قرار است به معرفی مکان های آذری زبان باقی مانده در آذربایجان بپردازد، از رواج فارسی در برخی نقاط آذربایجان سخن می گوید. از این تحفه تر آن است که می گوید: «حوالی شیروان و گنجه فارسی زباند»، یعنی، در حوالی سال ۱۹۳۸ میلادی که او اباطیل خود را می نوشت؛ مردم حوالی شیروان و گنجه به فارسی تکلم می کرده اند! و این یعنی فتح قله های مهمل بافی. گیرم که حوالی شیروان و گنجه به فارسی تکلم می کردند؛ شما که قصد دارید روستاهای آذری زبان را به عنوان نشانه هایی از تداول زبان آذری در گذشته در آذربایجان معرفی کنید؛ با فارسی و رواج آن در شیروان و گنجه چه کار دارید؟ «فارسی محرف» به کار رفته در این بخش هم از کشفیات جناب طوسی است که به قاموس آذری بازان ایرانی افزوده شده است.

ادیب طوسی بعد از معرفی روستاهایی در شیروان

و گنجه و هرنزندات و حوالی آذرشهر و حسنو به عنوان بازماندگان زبان آذری، به نواحی دیگری هم اشاره می کند: «از اینجاها که بگذریم؛ بیشتر طارم خمسه و حوالی خلخال مورد توجه است، چه، زبانهای را که در محلهای نامبرده می بینیم به صورت قدیمی خود و بدون دستخوردگی باقی مانده اند و شباهت تامی به زبان طالشها دارند.» ۵۶

اگر زبان محل های مورد اشاره شباهت تامی به طالشی دارند، لابد طالش زبان هستند و مجاورت آنها با گیلان و طوالش هم همین مسئله را تأیید می کند، پس منتسب ساختن آنها به یک زبان موهوم و جعلی به نام آذری در ناکجای تاریخ چه ضرورتی دارد؟ حتی تات-زبان های ساکن در چند روستای مرند هم به طالش بودن خود معترف هستند، لیکن حضرات آذری باز معتقدند اهالی روستاهای گلین قیه، داش هرزن و چای هرزن خودشان نمی فهمند و خیال می کنند که طالش هستند و بستگانی در ناحیه طوالش دارند که با آنها مکاتبه کرده یا وصلت کرده یا رفت و آمد دارند و خیال می کنند حدود دویست سال پیش از طوالش به این ناحیه مهاجرت کرده اند!

نکته جالب تر جمع بندی ادیب طوسی در باره زبان های غیر ترکی است که متکلمین آن به صورت پراکنده در برخی روستاهای آذربایجان سکونت دارند: «بدون تردید باید این زبانها را بقایای زبان قدیم آذری معرفی کرد که از دیرباز در آن حدود باقی مانده و دستخوش تطاول زبان ترکی نشده اند.» ۵۷

طوسی زبان مردم حوالی شیروان و گنجه را فارسی می نامد و معتقد است زبان روستاهای غیر ترک طارم و خلخال هم شباهت تامی به طالشی دارند، حتی چنانکه بعداً خواهد آمد؛ او تعدادی از نمونه های ادعایی آذری را از آن زبان های کردی

و طالشی می داند، با این حال در جمع بندی نهایی خود همه آنها را به صورت درهم آذری نامگذاری می کند! او در جای دیگر از شباهت کامل لغات زبان آذری با لغات زبان طالشی سخن می گوید: «لغات زبان آذری هر چه بوده؛ تناسب و شباهت کاملی با کلمات زبان طالشهای فعلی داشته.» ۵۸ با وجود این اعتراف، باز هم به دلیل پراکنده گویی و فقدان انسجام فکری رایج در بین آذری بازان خود را به در و دیوار زده، می گوید: «این زبانها که متشابه با طالشی و معمول به نواحی فوق الذکرند، ناچار باید بقایای زبان آذری شناخته شده و به نام زبان آذری خوانده شوند.» ۵۹

اگر این زبان ها متشابه به زبان طالشی یا بنابر تعبیر قبلی دارای تشابه تام به زبان طالشی هستند؛ دیگر چه نیازی به آذری نامیدن آنها وجود دارد که به تعبیر خودتان از سر ناچاری آنها را بقایای زبان آذری دانسته و یا آذری بنامید؟ شنیدنی تر از همه آنچه گفته شد، آن است که ادیب طوسی می گوید: «اثر نظمی و نثری که از قدیم مانده و مربوط به زبان آذری باشد، مع الاسف خیلی کم و قابل استفاده و ملاحظه نیست.» ۶۰

آثار نظمی و نثری باقیمانده از زبان آذری خیلی کم بوده و قابل استفاده و ملاحظه نیست. از همان مقدار کم باقی مانده که از چند صفحه تجاوز نمی کند، هم بخشی هایی را آذری بازانی چون دکترمنوچهر مرتضوی، دکترمحمدامین ریاحی، آرتور هنینگ و حتی خود ادیب طوسی متعلق به زبان های دیگر از قبیل طالشی، کردی، فارسی و لری دانسته اند. با این وصف معلوم نیست ادیب طوسی و دیگر حضرات آذری باز آن همه لغت و قواعد از آن زبان موهوم را از کجا استخراج کرده اند. وی برای توجیه اندک بودن یا به عبارت بهتر نبودن آثار نظم و نثر از زبان موهوم آذری، دلایلی همچون مرسوم نبودن ایجاد آثار ادبی و نوشتاری

در گویش های غیر فارسی و نابود شدن آثار زبان آذری در اثر غلبه یافتن زبان ترکی بیان می کند. او حتی معتقد است آن چهار پنج جمله کوتاه مثلاً آذری به کار رفته در لا به لای کتب نثری فارسی هم به مرور زمان دچار تصرف و تحریف شده و امروزه نمی توان استفاده کاملی از آنها به عمل آورد.

ادیب در بخش «نمونه زبان آذری» بعد از اشاره به همان چهار جمله معروف و پرتکرار استخراج شده از کتاب های نرزه القلوب حمدالله مستوفی و صفوه الضفای ابن بزّاز اردبیلی؛ سراغ نمونه های شعری زبان آذری می رود، لیکن این بخش از نوشته های او به جای تأیید آثار شعری منتسب به زبان آذری به تشکیک در اصالت آذری آنها ختم می گردد!

برخی اشعار که سیداحمد کسروی آنها را به عنوان نمونه های شعر آذری معرفی می کند، کردی یا تالشی هستند. ادیب توسی با وجود اینکه خود از پیرایه بندان و طرفداران فرضیه زبان آذری است؛ مسئله کردی و طالشی بودن برخی نمونه های شعری معرفی شده در رساله «آذری یا زبان باستان آذربایگان» را پیش کشیده و بعد از اشاره مختصر به نمونه های اندک نثری، می نویسد: «آثار شعری نسبتاً بیشتر است و قسمت عمده آنها را آقای کسروی در رساله خود جمع آوری نموده اند، ولی در آنجا اشعاری دیده می شود که مربوط به زبان طالشی یا کردی است و نمی توان آنها را از بقایای زبان آذری معرفی نمود. مثلاً رباعی دوم طالشی و رباعی سوم کردی، ولی سایر رباعیات مندرجه که به نام شیخ صفی از کتاب سلسله نصب صفویه تألیف شیخ حسین گیلانی معاصر شاه سلیمان صفوی نقل کرده-اند؛ به ظن قوی از بقایای زبان آذری است.» ۶۱

نکته در اینجاست که آقای ادیب توسی علاوه

بر کردی و طالشی دانستن دو نمونه از دوبیتی های شیخ صفی؛ حتی به آذری بودن دیگر دوبیتی های او اطمینانی ندارد و با قید «به ظن قوی» این تردید خود را آشکار می سازد. اصولاً طوایف آذری باز گفته ها و نوشته های خود را غالباً بر پایه همین ادعاهای آمیخته با تردید و احتمال و نذر روغن ریخته به امامزاده بنیانگذاری کرده اند.

نویسنده در جای دیگری با بیانی نسبتاً خنده دار در حالی که سخاوتمندانه تعدادی از لغات موجود در ترکی آذربایجانی را به عنوان یادگاران زبان آذری در ترکی آذربایجانی فعلی؛ به آذری موهوم می بخشد، می نویسد: «پاره ای از این کلمات حتی در کتب لغت هم یافت نمی شود، ولی با استقرار نظیر یا عین آن را در لهجه و زبان طالشی می بینیم و چون حتماً لغات زبان آذری هر چه بوده تناسب و شباهت کاملی با کلمات زبان طالشهای فعلی داشته، پس این زبانها که متشابه با طالشی و معمول به نواحی فوق الذکرند؛ ناچار باید بقایای زبان آذری شناخته شده و به نام زبان آذری خوانده شوند، اگرچه خود اهالی آنها را به اسم تاتی می خوانند.» ۶۲

بی دقتی و غیر علمی بودن در این بخش غلیان می کند. او پاره ای از لغات را که در میان مردم ترک زبان آذربایجان مرسوم است به زبانی موهوم و خیالی که حتی خود موافقان آن برای اثبات وجودش با هزار و اندی مشکل مواجه هستند؛ می بخشد و با وجود اعتراف به نیافتن آنها در کتب لغت فارسی در آذری بودنشان تردیدی ندارد. از طرفی واژگان زبانی را که شناخته نیست و به عبارت بهتر وجود خارجی نداشته و ندارد؛ به تناسب و همانندی کامل با واژگان تالشی منسوب می دارد و بعد همین زبان را که با توجه به توصیفات خود او در واقع همان تالشی است؛ آذری می نامد و در نهایت هم می گوید (با عرض معذرت از تاتی زبان

ها) تاتی زبان ها بیخود می کنند خود را تاتی می نامند. آنها آذری هستند، چون من می گویم!

او نوشتار خود در بارهٔ زمان پیدایش ترکی در ایران نیز داستانی سر هم می کند. نخست از سد سکندری که طاهریان و صفاریان و سامانیان در مقابل تهاجم ترکان کشیده بودند؛ سخن می گوید و ادعا می کند با وجود آن سلسله های قدرتمند ترکان نمی توانستند به خراسان و ایران راه پیدا کنند، لیکن از آنجا که در برابر مسلمانات تاریخی مؤید حضور ترکان در دوران قبل از این سه سلسله در ایران درمی ماند؛ از سر ناچاری به کاهدان زده و ادعا می کند حضور ترکان در دوران ماقبل این سه سلسله ایرانی به صورت مزدوری در لشکر بوده است و تنها مردان ترک به استخدام سپاه دیلمیان، زیاریان، سامانیان، غزنویان یا خلفای عباسی درمی آمدند و لابد در فواصل دو هزار و سه هزار کیلومتری از خانوادهٔ خود به سپاهیگری مشغول می شدند!

او همان روایت معروف و مشهور مهاجرت ترکان به ایران و آذربایجان در اوایل قرن پنجم را می پذیرد و می گوید گروهی از ترکان که از برابر سپاه سلطان محمود غزنوی گریخته بودند؛ به آذربایجان رفتند و امیر وهسودان دیلمی که امیر آذربایجان بود؛ آنها را در منطقهٔ اقتدار خود سکونت داد. وی البته با کمی تردید این حضور را نخستین حضور ترکان در آذربایجان می داند که مدتی بعد با آمدن گروه دیگری از ترکان تقویت گشتند و بعد از آن بنای شورش را گذاردند. به ادعای ادیب طوسی امیر وهسودان از کردهٔ خود در جای دادن به ترکان در قلمرو خویش پشیمان گشت و: «امیر وهسودان به زودی از کردهٔ خود پشیمان شده و به کمک کردان بر ترکان غز تاخت و جمعی کثیر از آنان را در تبریز و کوهستان اورمیّه کشت و بقیّه از منطقهٔ حکومت او بیرون رفتند.» ۶۳

به اعتقاد طوسی با شکست سلطان مسعود در برابر

سلجوقیان؛ خراسان تا حدود ری و همدان به دست طغرل سلجوقی افتاد و بدین ترتیب موانع آمد و شد ترکان از ماوراءالنهر به داخلهٔ ایران از بین رفت و با تصرف آذربایجان از سوی سلجوقیان ترکان بیشتری به صورت دسته جمعی به ایران آمده و عمدتاً در آذربایجان و سپس در آسیای صغیر سکنی گزیدند. وی از گستاخی و اسائهٔ ادب به این گروه از ترکان مهاجر هم ابائی ندارد و از آنها به عنوان «بقایای لشکرهای گرسنه» یاد می کند که علاوه بر آذربایجان دسته هایی از آنان در تمام قسمت های ایران پراکنده شده و به دنبال جا و مأوا می گشتند. از نظر او این گروه از ترکان به قدری غارتگر و خرابکار بودند؛ که حتی خود سلسله های ترک هم از پس آنها بر نمی آمدند. وی در اظهار نظری غیرواقعی و به شدت مغرضانه ادعا می کند خرابی های ترکان در ایران دست کمی از مغول نداشته است: «خرابیهای که ترکان غز در ایران کرده اند؛ بی شبهه از خرابیهای مغولان دست کمی ندارد.» ۶۴

او به این هم اکتفا نمی کند و دوران حاکمیت سلجوقیان و خوارزمشاهیان بر ایران را دوران «بیداد ترکان» می داند: «ابتدای بیداد ترکان در ایران مربوط به دورهٔ قبل از مغولان؛ یعنی، دورهٔ سلجوقیان و خوارزمشاهیان است؛ بخصوص در منطقهٔ آذربایجان، زیرا در زمان سلجوقیان چنانکه گفته شد، بیشتر ترکان به این منطقه رو می آورده اند، چه از یک طرف آذربایجان سر راه آسیای صغیر بوده و از این راه می بایستی بدان نواحی مهاجرت کنند و از طرف دیگر در خود این منطقه اتابکان آذربایجان اقتدار داشته اند و طبعاً به حکم هم نژادی ترکان را بر فارسان مزیت می نهاده اند.» ۶۵

این قبیل نویسندگان در عمل نمونه و مصداقی برای ترجیح ترک بر فارس از جانب سلسله های ترک ارائه نکرده اند. مصداقی هم نبوده که ارائه

کنند. اگر چنان رویکردی وجود داشت از زبان و ادبیات فارسی و از آنچه این گروه قومیت ایرانی می نامند چیزی بر جای نمی ماند.

ادیب طوسی در مقاله ای که موضوع آن معرفی و شرح به اصطلاح فلولیات آذری مامعصمت و کشفی می باشد، نیز نکات بی ربط دیگری مطرح می کند. از جمله در توجیه کلمهٔ «رازی» می نویسد: «آنچه بنظر این حقیر میرسد اینست که چون از عهد ترکمانان قراقویونلو رفته رفته ترکی رواج یافته و زبان آذری متروک شده، محاورهٔ اهالی شهرهای آذربایجان معمولاً بترکی بوده، ولی خواص زبان محلی خود را می شناخته و با آن در موارد مخصوص سخن می گفته اند.» ۶۶

بار کردن نظرات غیرعلمی و عامیانه بر تاریخ در زمرهٔ رفتارهای عمومی آذری بازان ایرانی قرار دارد. ادیب طوسی برداشت و تخیل خود را که بر پایهٔ یک حکم مبتنی بر علائق زبانی و فرهنگی و نژادی صادر شده؛ بر زبان مردم آذربایجان تحمیل می کند. برداشتی نه بر تعقل استوار است، نه بر مدرک تاریخی و نه بر قاعدهٔ خاصی.

وی بعد از آنکه کلمهٔ «رازی» را به «رازی» تأویل می کند؛ در توضیح علت این تأویل اوج نبوغ خود را ظاهر ساخته و می نویسد: «اتلاق «رازی» یا «رازی» در قرن هشتم بزبان آذری از آن جهت بوده (که چون زبان ترکی بر مردم تحمیل شده) در مواقعی مخصوص باین زبان راز دل می گفته اند و چون زبان ولایتی آنها بوده، آنرا «شهری» نیز خوانده اند.» ۶۷

معلوم می شود «رازی» نامیدن «آذری» راز دل گفتن با این زبان بوده است! نکند خود «آذری» به کار رفته در کتب پیشین نیز چنین حکایتی داشته باشد و شوونیست ها بی جهت و به دروغ معنای مورد نظر خود را بر آن تحمیل کرده باشند!

ادیب طوسی مقالهٔ دیگری هم با عنوان «نمونه ای چند از لغت آذری» دارد. وی در این مقاله آثار و

نمونه های زبان آذری را به سه دسته: «اسامی امکنه جغرافیایی»، «کلمات موجود در زبان فعلی»؛ یعنی، همین «ترکی آذربایجانی» و «آثار مکتوب» تقسیم می کند. ادیب طوسی از هر سه بخش کلماتی را استخراج کرده و با عنوان لغات آذری به خوانندگان عرضه کرده است. این مجموعه که دارای ۱۹۰۸ واژه می باشد، کمابیش نظیر همان کار لغوی دکتر یحیی ماهیار نوایی می باشد با همان آشفته گی ها؛ با همان دروغ ها، با همان لاف و گراف ها و با همان تحریف ها.

ادیب طوسی در مقدمه لغات دسته اول مطالبی را بیان می دارد که این مطالب همچنان از خوی خودبرتربینی و تحریف تاریخ ایران سرچشمه گرفته اند: «با مطالعه و تبیینی که شده همچو بنظر می آید که تقریباً صدی هشتاد امکنه و قراء و قصبات آذربایجان ایرانی است و غالب این اسامی کلماتی هستند که در طی هزار سال یا بیشتر صورت خود را حفظ کرده اند. این اسامی را از نظر زبانشناسی میتوان بدو دسته تقسیم کرد: اول آنهاست که فرم قدیمی دارند و بظن قوی از بقایای زبان اعصار قدیم مردمان این منطقه می باشند و در ضمن آنها کلماتی از عهد ماد و اوستائی یا پهلوی اشکانی و ساسانی موجود است و باید مورد مطالعه دقیق واقع شود. دوم اسامی که نسبتاً تازه ترند و وضع ظاهر آنها نشان میدهد که از بقایای زبان آذری بعد از اسلام بوده و در این مقاله مورد بحث می باشند.» ۶۸

آقای ادیب طوسی یا شمارش بلد نبوده و یا گمان می کرده مخاطبان او گروهی عامی ساده دل و بی سواد هستند که هیچ از گفته های او سردر نمی آورند. از این رو هر حرف ابلهانه ای که به ذهنش خطور نموده؛ نوشته است. در همین بخش از نوشته های او چند اشکال اساسی دیده می شود. نخست اینکه وی از عهد ماد و هخامنشی و اشکانی و ساسانی جلوتر نمی رود، انگار نه انگار

که قبل از آن در طول چندین هزاره مردم بومی ایران در این سرزمین اقامت داشته‌اند. در نظر این گروه برای سرزمین ایران همه چیز از مهاجرت آریایی شروع می‌شود و قبل و بعد از آن هرکسی بوده یا مهاجرت کرده؛ غلط می‌کند که وجود دارد و یا غلط می‌کند که مهاجرت کرده است. برای ایران همه چیز از آریایی‌ها شروع و به آریایی‌ها ختم می‌شود و غیر از ایشان برای ایران قبل و بعدی وجود ندارد. دوم اینکه ایشان با شمارش تعداد معدودی از امکنه تاریخی آذربایجان که بعضی از این اسامی هم معلول تغییر اسامی جغرافیایی از زمان رضاشاه هستند؛ یک حکم کلی صادر کرده و مدعی شده که هشتاد درصد اعلام جغرافیایی آذربایجان ایرانی هستند. این ادعا یک دروغ تمام عیار است که به راحتی و حتی با یک نمونه‌برداری منطقه‌ای قابل نقض است. البته بعداً روشن خواهد شد که این زبان ایرانی ادیب طوسی مجموعه ناهمگونی است که در آن لغات چندین زبان به نام اسامی ایرانی به خورد خواننده داده شده است. سوم اینکه خود ادیب طوسی هم از آنچه می‌گوید اطمینانی ندارد و قید «بظن قوی» به روشنی از میزان اطمینان و یقین وی نسبت به گفته‌هایش حکایت دارد.

در لغات و اسامی گردآوری شده دسته اول که به «اسامی دهات و شهرها و امکنه» اختصاص دارد و به ادعای ادیب طوسی «ایرانی» هستند اشکالات و اغلاط فاحشی به چشم می‌خورد که که نشان از نهایت نادانی و بی‌سوادی یا غرض ورزی اوست. بخصوص بی‌سوادی مطلق ادیب طوسی در زبان ترکی باعث بروز اشکالات وحشتناکی در این بخش شده و این ابله با این اغلاط بسیار خیال تبدیل کردن مجموعه‌اش به یک منبع تحقیق را هم داشته است. حقیقت آن است که ناسامانی‌های کار آقای ادیب طوسی در این کار لغوی به‌حدی است که نقد آن یک پژوهش مستقل و طولانی را

می‌طلبد و واقعاً امکان ذکر همه زوایای فضااحت کار او در این کتاب امکان‌پذیر نیست. ذیلاً به‌طور گذرا و کلی به مواردی چند از اشکالات کار ادیب طوسی اشاره می‌شود:

۱. در اسامی مورد ادعا چند صد کلمه و پسوند ترکی دیده می‌شود که ایشان به روال معمول این قبیل نویسندگان این لغات و اسامی را با بزرگواری تمام به زبان‌های فارسی و آذری ادعایی بخشیده است. از جمله این قبیل اسامی می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

«آست، آستار، آغوش، آغل، آواج (آواجیق)، آوار، ارخ، اسک، ایاز، بیک، باجه، باروق، باغ، بال، بالا، پچه، بوران، بره، بُز (خاکستری)، بُل، بوک (بیوک)، بوی (قامت)، بیجار، پَر، پُرسیخ، پلاس، پَته، تار، تپه، تور، تَر، تُرک، تَره، تَس، تغار، تلوار (تالوار)، تندیر، توشمان، جلو، جوق، جوک (جوق)، جیق (علامت مکان)، چاپ (غار)، چُپ، چتر، چراغ، چرچ، چرم، چناق، چوبان، چوغان، چوکان»

در نمونه‌های ادیب طوسی اشتباهات وحشتناک دیگری به چشم می‌خورد. از جمله:

الف- در کلمه صدردد ترکی «اینجه» که به معنی «ظریف و هنری و کار هنرمندانه» می‌باشد؛ ادیب طوسی آن را به دو جزء «این + جه» تقسیم کرده سپس «این» را «شاره به نزدیک» معنی کرده، لکن به معنی جزء دوم اشاره‌ای نکرده و نگفته که در صورت صحت ادعای وی معنی ترکیبی کلمه چه می‌باشد. او در صفحه ۲۵۹ «جه» را «جا» معنی کرده است، پس معلوم می‌شود «اینجه» ترکی همان «اینجا»ی فارسی است و مهم هم نیست معنی این دو کلمه چند فرسخ فاصله داشته باشد.

- ادیب طوسی «ایق» را یک علامت نسبت فرض کرده و سپس «آواجیق» را به عنوان شاهد مثال آورده و آن را مرکب از «آواج + ایق»

دانسته، اما به بخش اول کلمه و نیز سر جمع معنی کلمه اشاره‌ای نکرده است و این درحالی است که «آواجیق» یک کلمه ترکی و مرکب از «آوا» (جلگه) + «جیق» (پسوند تصغیر) به معنی «جلگه کوچک» می‌باشد.

- این نویسنده عوام در حالی که به کلی معنی «انگ» یا «انگنه» یا «آنه» را نمی‌داند؛ انگ را یک کلمه به تعبیر خودش ایرانی- که در عرف این قبیل نویسندگان ایرانی معادل همان فارسی است- به حساب آورده، لیکن از معنی کردن آن درمانده است. این درماندگی در حالی است که وی نام روستای «انگنه» از توابع ارومیه را از «انگ+ آنه» می‌داند، سپس از سر معطلی و ناچاری «آنه» را مخفف «آنه» دانسته است. با این حساب معلوم هم نیست که وی بالاخره معنی ترکیبی «انگنه» را چه می‌داند. اگرچه خود نگارنده در باره معنی انگنه به جواب روشنی نرسیده، لیکن «انگ» در ترکی به معنی «فک» می‌باشد. علاوه بر این در فرهنگ آذربایجانی انگ به معنی «علامتی که به گوش حیوانات نصب کنند» آمده است. ادیب طوسی در همین بخش انگ کلمه «آنقوت» را هم به عنوان شاهد مثالی برای «انگ» آورده در حالی این کلمه به صورت جامد در ترکی به معنی «نوعی مرغابی» می‌باشد که در دیوان لغات‌الترک نیز بدان اشاره شده است.

۲. در مجموعه لغات ادیب طوسی تعدادی واژه عربی وجود دارند که وی آنها را هم جزء عناصر ایرانی به حساب آورده و به ترکی آذربایجانی فروخته است. نکته جالب این است که وی اصل برخی کلمات عربی را هم فارسی پنداشته و متقد است این قبیل کلمات ریشه فارسی دارند. مثلاً او کلمه «برج» عربی را از ریشه «بارگ» فارسی دانسته است. ۶۹

۳. تکرار کلمات و آوردن گونه‌ها و تلفظ‌های مختلف از یک واژه در مدخل‌های مختلف نیز از

تدابیری است که شمار واژه‌های مجموعه آقای ادیب طوسی را گسترش داده است. ۷۰

۴. کلماتی را نیز از اصل کلمه‌هایی جامد که این قبیل کلمات هم عمدتاً ترکی هستند؛ جدا کرده و به عنوان تک‌واژه وابسته به کار برده است که این قبیل واژه‌ها هیچ مناسبتی برای نامگذاری اسامی مکان‌ها ندارند. مانند: آن در کلمه «نانین» ص ۲۴۳، آم در واژه «امند» ص ۲۴۳، إم در کلمه «کورایم» ص ۲۴۳، آل در واژه «آلند» ص ۲۴۲، آف در واژه «افشار» ص ۲۴۲، این در واژه «این» ص ۲۴۳، آنگ در واژه «انگنه» ص ۲۴۴

۵. ادیب طوسی واژه‌های کردی را جزء عناصر و اسامی ایرانی قرار می‌دهد، لکن از نظر او کلمات ترکی آذربایجانی غیر ایرانی هستند.

۶. انتساب کلمات به زبان موهوم آذری علی‌رغم بی‌اطلاعی مؤلف از معنی واژه نیز از جمله روش‌های معمول ادیب طوسی در این مجموعه می‌باشد.

۷. ادیب طوسی در این مجموعه روی دست لغت‌نویسان فارسی نیز بلند شده و لغاتی را که در فرهنگ‌های مشهور فارسی ترکی دانسته شده‌اند؛ به آذری و فارسی منسوب داشته است. به عنوان مثال می‌توان به کلمات: جلو، آغوش، جوق، چاپ و باجه اشاره کرد.

۸. تأویل کلمات و تغییر طرز تلفظ آنها برای نزدیک کردن تلفظ برخی کلمات ترکی به فارسی نیز از عادات معمول مؤلف در گردآوری این مجموعه می‌باشد که در مدخل‌های پرشماری قابل مشاهده است.

طوسی در مقدمه دسته دوم کلمات؛ یعنی، «کلمات آذری موجود در زبان فعلی آذربایجان» نیز می‌نویسد: «کلمات فارسی که در زبان فعلی آذربایجان موجود است؛ باستانی معدودی که ممکن است تصور شود از تأثیر مرآورده با همسایگان فارسی زبان می‌باشند، بقیه بظن قوی

از بقایای زبان آذری هستند، چه غالب این لغات صورت قدیمی و کهنه خود را حفظ کرده‌اند و حتی در پاره‌ای از نقاط فارسی زبان نیز معمول نیستند. ۷۱»

منطق جالبی است! آذری‌بازان و من جمله همین حضرت برای اثبات زبان آذری گاه از کلمات رایج در میان گویش‌های دیگر ایران مثال آورده و از آن به عنوان برهان قاطع ایرانی بودن و ریشه فارسی داشتن آذری استفاده می‌کنند، اما در اینجا قضیه معکوس شده است. کلمات جمع‌آوری شده ادیب طوسی حتی در پاره‌ای از نقاط فارسی زبان هم معمول نیستند؛ چون اینها آذری هستند! بر خلاف آنچه که ادیب طوسی می‌گوید کلماتی که در ذیل این بخش می‌آورد هیچ صورت قدیمی و کهنه‌ای از خود حفظ نکرده‌اند و کلماتی روان و معمول در زبان فارسی و ترکی امروزی هستند که دقیقاً نتیجه همسایگی ترک‌ها و فارس‌ها هستند. لغات این بخش نیز مخلوطی از کلمات ترکی و فارسی هستند که ادیب طوسی به واسطه استغراق در موجود موهومی به نام آذری، این کلمات را حتی به فارسی هم نه، بلکه به آذری بخشیده است. نکته سوم هم این است که این حضرت می‌فرماید «باستانی معدودی که ممکن است تصوّر شود از تأثیر مراوده با همسایگان فارسی‌زبان می‌باشند...» این یعنی چه؟ بالاخره این کلمات فارسی و نتیجه همسایگی با فارس‌ها هستند یا تصوّر می‌شود که فارسی و نتیجه همسایگی با فارس‌ها هستند؟! آوردن ترکیب «بطن قوی» دیگر چه صیغه‌ای است؟ اگر مطمئن هستید که این کلمات آذری هستند دیگر «بطن قوی» برای چیست؟ و اگر مطمئن نیستید؛ چرا این اباطیل را می‌نویسید.

ادیب طوسی کلماتی را که در دسته دوم لغات آذری می‌آورد؛ به سه قسم تقسیم می‌کند. او قسم اول را کلماتی می‌داند که با اندک تغییری در فارسی رایج است. قسم دوم را کلماتی می‌داند که به اعتقاد او با وجود کهنگی، احتیاج به توضیح دارند و در باره قسم سوم این بخش می‌نویسد: «

قسمت سوم کلماتیکه محتاج به توضیح هستند و آنها را در جدول ذیل دنباله شماره‌های لغات امکنه قرار دادم.» ۷۲

آشفته‌بازاری که طوسی در این بخش برپا می‌کند؛ نامی جز حماقت ندارد. وی در این بخش حالت یک دیوانه تمام عیار را پیدا می‌کند. دیوانه‌ای که کلمات اسم و رسم‌دار و بسیار مشهور ترکی را هم آذری معرّفی می‌کند. یعنی کلماتی را که حتی در گویش‌های دیگر ترکی در چند هزار کیلومتر آن‌طرف‌تر استعمال می‌شوند؛ نیز آذری معرّفی می‌گردند. در باره بسیاری از کلمات این بخش دیگر حرف از متنازع‌فیه نیست، حرف از اختلاف لغویون هم نیست؛ حرف از محکاماتی است که متزلزل می‌شوند و حرف از کلماتی ترکی است که با وقاحت تمام به زبانی مجموع و موهوم نسبت داده می‌شوند. برای ردّ تّرهات ادیب طوسی در این بخش خود لغت‌نامه‌های فارسی کفایت می‌کنند و دیگر نیاز چندانی به لغت‌نامه‌های ترکی نیست. در لغات بخش سوم که طوسی آنها را از آثار مثلاً مکتوب آذری جمع کرده است؛ نیز همان حکایات پیشین قابل تکرار است. در این بخش حدود ۴۶۷ کلمه درج شده اند که این دسته نیز معجونی از لغات زبان‌های مختلف: ترکی، فارسی، عربی، کردی، گیلکی و گاه گویش مردم خراسان هستند که خود نویسنده در دفعات متعدّد ترکی بودن کلمه را گوشزد کرده است. حتی به کردی بودن و عربی بودن لغات پرشمار دیگری اذعان کرده، با این‌حال مجموعه خود را مجموعه لغات آذری نامیده است!

ارجاعات:

۱. رک. دیوان ادیب طوسی، به کوشش محمود مهریارطاووسی، تبریز، چاپخانه شفق، چاپ اول، ۱۳۴۱، ص ۶
۲. رک. نصیری، دکترمحمّدرضا، با ادیب طوس، روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۹ (یکشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۸۹)، شماره ۲۴۷۱۵، ص ۶

۳. رک. طوسی، فریدون (فرزند محمّدامین ادیب طوسی)، روزنامه اطلاعات، ۱۳۸۹ (یکشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۸۹)، شماره ۲۴۷۱۵، ص ۶
۴. رک. دیوان ادیب طوسی ص ۱۰
۵. همان، ص ۱۷
۶. رک. همان، صص ۱۰ - ۹
۷. رک. روزنامه اطلاعات، شماره ۲۴۷۱۵، ص ۶
۸. رک. دیوانادیب طوسی، صص ۳۵۶ - ۳۵۵
۹. رک همان، ص ۱۲
۱۰. همان، ص ۱۳۴
۱۱. همان، ۱۴۳
۱۲. همان، ص ۱۴۳
۱۳. همان، ص ۱۴۴
۱۴. همان، ص ۱۵۰
۱۵. همان، ص ۱۵۱
۱۶. رک. دیوان، صص ۱۸۹ - ۱۸۸
۱۷. همان، ص ۲۵۸
۱۸. همان، ص ۲۵۹
۱۹. همان، ص ۲۵۹
۲۰. همان، صص ۲۶۰ - ۲۵۹
۲۱. همان، ص ۲۶۰
۲۲. همان، ص ۲۶۱
۲۳. همان، ص ۲۷۲
۲۴. همان، ص ۲۷۸
۲۵. همان، ص ۶۷
۲۶. همان، ص ۷۰
۲۷. رک. دیوان، صص ۸۷ - ۸۶
۲۸. همان، ص ۱۷۹
۲۹. زبان فارسی در آذربایجان، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکترمحمود افشار (شماره ۲۵)، چاپ اول، ۱۳۶۸، جلد ۱، ص ۱۷۹
۳۰. همان، ص ۱۷۹
۳۱. همان، صص ۱۸۰ - ۱۷۹
۳۲. همان، ص ۱۸۰
۳۳. همان، ص ۱۸۱
۳۴. همان، ص ۱۸۱
۳۵. همان، ص ۱۸۱
۳۶. همان، ص ۲۰۶
۳۷. همان، ص ۲۰۹

۳۸. همان، ص ۱۹۰
۳۹. همان، ص ۲۱۴
۴۰. همان، ص ۲۱۴
۴۱. روزنامه اطلاعات، یکشنبه ۱۵ فروردین ۱۳۸۹، شماره ۲۴۷۱۵، ص ۶
۴۲. زبان فارسی در آذربایجان، ج ۱، ص ۱۹۵
۴۳. همان، ص ۱۹۵
۴۴. همان، ص ۱۹۵
۴۵. همان، صص ۱۹۶ - ۱۹۵
۴۶. همان، ص ۱۹۶
۴۷. همان، ص ۱۹۵
۴۸. همان، ص ۱۹۷
۴۹. همان، ص ۱۹۸
۵۰. همان، ص ۱۹۸
۵۱. همان، ص ۱۹۸
۵۲. همان، صص ۱۹۹ - ۱۹۸
۵۳. همان، ص ۱۹۹
۵۴. همان، ص ۲۰۰
۵۵. همان، ص ۲۰۱
۵۶. همان، ص ۲۰۱
۵۷. همان، ص ۲۰۱
۵۸. همان، ص ۲۰۲
۵۹. همان، ص ۲۰۲
۶۰. همان، ص ۲۰۲
۶۱. همان، صص ۲۰۵ - ۲۰۴
۶۲. همان، ص ۲۰۲
۶۳. همان، ص ۲۰۸
۶۴. همان، ص ۲۰۹
۶۵. همان، ص ۲۱۰
۶۶. زبان فارسی در آذربایجان، به کوشش ایرج افشار، تهران، بنیاد موقوفات دکترمحمود افشار (شماره ۴۱)، چاپ اول، ۱۳۷۲، جلد ۲، ص ۱۸۰
۶۷. همان، ص ۱۸۱
۶۸. همان، ص ۲۳۶
۶۹. رک. همان، ص ۲۳۹
۷۰. رک. همان، صفحات: ۲۳۹ / ۲۳۷ - ۲۳۹
۷۱. همان، ص ۳۲۲
۷۲. همان، ص ۳۲۳



اسماعیل نعمتی پایدار

خاطر لر دفتریندن

عالیم دوستوم سایین رضا همرازمین جشن نامه سی اوچون

بنده اسماعیل نعمتی پایدار ۱۳۳۰ اینجی ایلین تیر آیینین ۳۰ اینجی گونو تبریزین سرخاب محله سینده بیر اورتانجیل عائله کی آتام نظامی ایدی دونیا گۆز آچدیم. آلتی آیلیدیم کی بالا، بالا ایملکه مگه باشلادیم قدیم بعضی ائولرده سفره یئرینه بیر ینکه میس مژه ای ایشله دردیله. بیزده ده واریدی. بیر گئجه شام واختی آتام ال یوماغا اطاقدان چیخدی ائشیکه آتام دا مطبخده شام تدارکیندیدی. آتام اطاقین اورتاسیندا مژه ای قویوب ایچینه ده بیر قاینار قابلاما ات! منده کۆرپه اوشاق گویا باشلادیم قابلامایا ساری ایملکه مگه. مژه یه چاتماق آندا تا اللیمی مژه یه قویورام باشیم گیریر قاینار قابلامایا باشیم پیشیر هله ده کی هله دی باشیمین سولوندا یانیغین ایزی قالیر. بیر جای باشلارمنیم باشیمین مداوسینا قاریشمیشدی. بونا گۆره دورد یاشیما قدر آیاقدان دوشدوم دئیلر اگر بئیین قیرخ درجه دن یوخاری یه دچار اولسا عوارضی مادام العمر بدنده قالار. بو احوالاتینان رحمتلیک آتام آلتی یاشیما کیمی اونو- بونو گۆرمگه پارتی بازلیق ائله ییب منیم آدیمی بیر ایل اثره گئندن مدرسه یه یازدیردی. ائله بونا گۆره اول بیرگوندن درس ده تنبیلیدیم. او واخت تبریزده صاحب الامر مسچدینده بیر ینکه میدان واریدی کی اورادا میوه، تره بار و ات دن ذاتدان ساتیردیله. بیزیمده عمدتاً گئت کلیمیز سرخابلا- صاحب الامر آراسی ایدی. منده اوشالقیقیدا بوندان اوترو تبریزدن بئرمیشدیم! کۆنلوم ایستردی بیر جای بیر آیری شهره گئدک یاشایاق. اون یاشیما چاتاندا ۱۳۴۰ اینجی ایلین فروردین آییندا آتامی اردبیله گۆندردیلر. او زامان اوتوبوسلار تبریزدن اردبیله آلتی ساعاتا گئدیردیله. بیز عائله ایله برابر اردبیله گئتدیک. او زامانلار مملکت ده بیر شورش اوز وئردی شاه آرتشه دستور وئردی شورشی یاتیرتسینلار. اتفاقاً آرتش ده تمرد ائله ییب، اوژونو بو ایشلره قاتمادی. سونرا شاه مشاورلر ایله مصلحت له شیب مشاورلر شاها اؤنری وئردیلر کی، شاه افشین آدیندا بیر برنامه تۆکسون کی مسلح نیرولاردان هئچ کیم اوژ آنا یوردوندا خدمت ائله مه سین! فرضاً تورکلری قویسون فارسلا یانینا، فارسلاری کوردلر ایچینه، کوردلری عربلرین یانینا و الا آخر. انگلیس سیاستی ده گول اندیردی (فارسلا ردمشکن تفرقه بیندازحکومت کن) ۱۳۴۲ تصمیم توتولدو ایکی گردان آذربایجاندا خراسانا اعزام اولونسون. همان ایل مرداد آیین دا اردبیل دن بیر گردان تمام تجهیزات نظامی و خانوادگی خراسانا یولا دوشدوک. اردبیلدن تبریزه کیمی آرتشین ماشینلاریلا تبریزدن خراسان نا قاتار ایله اؤزوده نه قاتار! سحر چاغی بیز یئتیشدیک تبریزده قاتار دورومونا ائله اولحظه دن گئجه یه قدر ایستگاهین بلند گوسی ایله دال به دل ابلاغ ائله بیردیله خراسانین عزیز مسافرلری یئریزدن ترپشمه یین کی الان قاتار

حرکت ائله یر! گئجه هاوا قارانیلقدان سونرا یولا دوشدوک. ۲۷ ساعاتلیق یولو سگیز گئجه- گوندوز یول دؤبدوک! تهراندا قاتار سحر یئتیشدی یئنه بلند قولار ابلاغ ائله دیله خراسان مسافرلری ترپشمه سینلر کی قاتار الان حرکت ائله یه جک! رحمتلیک آتام یورولوب دئییردی: بیخود ائلیله! رحمتلیگین عمی سی تهر ن دا یاشاییردی. آتام دندی ناهاری گئدک عمیم گهله. منده فرصت دن استفاده ائدیب عمیمی گوروم. بلی او گون تهراندا ناهاری آتامین عمیسی گهله گئتدک. آخشام ایستگاه قایتیدی قاتارله اوردا ایدی! گون باتاندان سونرا حرکت ائتدی. قاتارین بئله گئدیشین یول اوزانیردی ائله کی مسافرلرین چوخو قدیمی دیله اونلار باشلادیلا آغلاشماغا کی بو نه خراسانی دی بونلار بیزی مملکت دن ائشیکه آپاردیلار! منیم اوآندا ۱۲ یاشیم واریدی. یولدا من آلالهیمینان عهد باغلادیم اگر بو خراسان بهشت ده اولسا من تبریزه قایتیدجام! اتفاقاً بو قایتیما ۳۵ ایله یاخین زامان آپاردی.

یادیمدادی بیرزمان بیر یاشیمداکن، بیردن یئینیمه دوشدو آبالا نئجه یارانیشدان ایندیه جا تورکودیلندیه بیرشی یازیلیب یاخود چاپ اولماییب غافیل بوندان کی اسگیگی مین ایل بوندان اؤنجه تورک دیلین ده دیوان لغات الترک، قوتادغوبیلیک، دده قورقوت، و... یازیلیب. هریردن بیر ابتکارخرجه وئریب باشلادیم تورکجه دیلینین لغت لرین ییغماغا و گرامرینی یازماغا. بیرگون پنجشنبه دی سحراییکی نفر محله دوستلاریملا کی بویدان منه گۆره بیرخیردا اوجایدیلار مدرسه یه گئدیردیک. یول آراسی خیواندا بیر پاسبان راست گلدیک گلدی بیزه ساری. سانکی او سوز آختاریردی! نه یه خلقین قیزینا گولورسوز دندی؟ دوستلاریم دئدیلهر هانسی قیز! اصلا خیواندا آدم هانی؟ من دئدیم سرکار دوز دئییر، قیز منیمیشدی موشه که! سرکار گورور بیز گۆرمه دیک! پاسبان منه ساری اوز دوندرب دندی: صبرائله سنه بیر دیوان توتارام حض آپارسان! سونرا بیر دنه تاکسی توتوب بیزی آپاردی کلاترینه. شانسدان هاوا برک شاختایدی. کلاترته ده بیزدن قاباق بیرنئجه نفرآدام واریدی. من اؤز ایچیمده دئییردیم پاسبان بیر کم سواد آدمدی بو ایشلری گورور رشوه دن خاطریر آما افسر درس اوخوموش دانشگاه گورموش بیر آدمدیر اگر افسر یله بیر ایکی کلمه حسابی دانیشسام مشکل یا سوء تفاهم حل اولار. آما بیر ایکی ساعات کی اورادا ایدیم گوردم افسر نگهبان کی آدی دوزیادیمدا قالسا جناب سروان عزیزاده ایدی، ائله ایش- پنشه سی اونا- بونا یامان- یوووز دئمک دیر بونون ادب کمالیندا بیرخوش کلام زاد یوخدور. نوبه بیزه چاتاندا افسر نگهبان سوروشدو: بونلار نه اندییلر؟ پاسبان چؤندو دندی: جناب منیم بوورتادوران کوله دن شکایتیم وار! بوخیواندا گئنده اوجادان بیزیم سرمه ای پالتارلاریمیزا یامانلاییب اهانته اندیردی. او ایکی یولداشیم دان دیکته ائله ییب توبه نامه آلیب بوراخیدیلار آماجنا بوزون منه توتوب دندی: باشوا بیراویون گئیره ره م کی تاریخ ده یازاسان. من ده دئدیم دورموشام دستور وئرسن منی اعدام ائلییه سینلر. او اوستن قدرتیوی گۆرم هاراجان دیر بوردا جناب ایشاره ائله دی بیر اوتاغا سالیب اوج ساعات کامل تیبیک یوموروقلا بیله می بیر بیرلرینه پاس وئردیلر! آرادا بیریاشلی استوار گیردی اوطاغا سورشدو بونه ائله ییب اولمایا بو اولارداندی کی گئجه لر مدرسه لرین قاپیسینا مرگ برشاه یازیر؟ پاسبانلار دئدیله ایله بودا اولاردان دی! من ده چؤنوب دئدیم نه یه یالان دئیرسیز؟ اگرمنی گورموسوز نه یه توتما دیزه به قورخوسوز؟ یا رشوه آلمیسیز یا دا پارتی بازلیق ائله میسیز کی هر اوزره خائنسیز و خیانت ائتمیسیز! بونو کی دئدیم کۆتکلر بترله شدی. او گون پنجشنبه ایدی صاباحی سی جمعه، بیرری گونوسو شنبه هاوادا شخته. شنبه سحرمنی بیر قولتوق پرونده ایله بیرپیکاندا بیله می ساواکا آپاردیلار. ساواکا چاتاندا ناهار ایدی. ناهاری توضیح ائله میشدیلر منده کی چاتدیم بیربشقاب چلو کباب گئیرب قاباغیما قویوب دئدیله سن صرف ائله. بیزده بیر پاراصحتلریمیز وار سنله ائله یه ک. من غذائی باشلادیم یئمگه اولار باشلادیلار صحبت. دانشلانلارسیرا ایله بوتون آغیزلاری کفلنیردی! بو گئندیردی اولگیردی اونون آغزی کفلنیردی، اوبیری سی گلیردی. دا سایلاری الیمدن چیخدی. هامیسی دا سیاست دن ماده قانون دان ذات دان دانشیردیله. بیردن باشیمی قوزادیم سوردوم منی نه یه توتموسوز؟

بیری دندی: چوخ تله سیسن دندیم گرگ یاخشی بیله سن کی بیزیم دیلیمیز فارسی دی. الله رضاسی ساواک دا منله برخورد فیزیکی ائله مه دیلر اما هده- قورخو چوخ گلدیلر. بالاخره چوخلو سورغو سوالدان سونرا بیله مه بیرسیاسی انگ تاپمادیلار بیر تعهد نامه ائيله منی بوراخیلر. هله لطف ائله ییب اون تومن ده تاکسی پولی وئردیلر. بوراخیلان دان سونرا هر واخت ائشیکه چیخدیم گۆردوم هر کیم منه چاتیر تعجب ایله سورودو بالام سن ده کومونیست سن؟ اما بو توتوخلاما اؤزومه بیر دؤنوش نقطه سی اولدو. آیا منیم دیلیم ده، تاریخیم ده، فرهنگیم ده، تمدنیم ده، هویتیم ده نه وار کی بولار من دن قورخولار؟ حواسیم جمع اولدو. بوندان سونرا اؤز اؤزوموزدن سورشاردیلار ناهارا یا شاما نه ییتییرسن؟ هر کس هر نه دئسه دی ایله اوندان وتله دیلر. بیرگتجه اعصابیم ناراحتدی گلدیلر سوروشدولار شاما نه ییتییرسن؟ دندیم زهرمار! دندی نه منه؟ دندیم کوفت! گۆردوم دندی اعصابی خردی بیله سیننه یوغورت وئرنیم.

انقلاب دان سونرا بیر خیردا جو مساعد اولدو. بیرنچه نفر دانشمند له او جمله دن مرحوم لار دکتر زهتابی، دکترهئیت، دکتر فرزانه، دکتر بهزادی و... تانیش اولدوم. گۆردوم بالام اونلارین معلوماتی هارا منیم کی هارا! منیم کیلر صفر دن آشاغیدیلار. اونا گۆره من اؤز یازی- پوزومو جیردیم تۆکدوم زییل قایینا. سونرالار مشهده اولدوغوم گونلر گۆردوم دانشگاه فردوسی مشهدين استادلارینین و دانشجولارینین چوخو ائله تورک دولر. بونلاری ییغیدیم بیریرته بیر انجمن یاراتدیق. منیمده ایشیم بویودو کی هر جلسه ده تورکونون اوخویوب- یازماغین اورادا کی لارا اویردم! سونرا بئینیمه ویردی خراسان تورکلرینین دیلرین اوستونده ایشله یم. بلی ایراندا ایلک کس ایدیمکی خراسان تورکلرینین اوستونده ایشله دیم.

۱۳۵۹یلین اوللرینده بیرخسته خاناد کی علوم پزشکی دانشگاهینا باغلیدی ایشه باشلادیم. ائله اول بیرگوندن منی توتدولار اطاق عمله. خسته خانادا هئج زادی بیلیمیم حتی استریل نه دیر؟ آناستریل نه دیر؟ بیر مدت ایشله یه ندن سونرا عقلیمی ییغیدیم باشیما گۆردوم ظاهراً بیهوشی شیک بیریشدیر! گیریشدیم اورا. اوراجان کی ۱۸ ایل سابقه مشهده ده ۱۰-۱۲ ایل اوج شیفت ایشلیردیم یعنی صبح شیفتلری هرگون دولتی خسته خانا دا ناهاردان سونرا خصوصی خسته خانالاردا و گتجه لر بیرهم بیر یوخ دولتی خسته خانا دا اضافه کار آدینا ایشله ییردیم. منتها بو شغلین بیر یاندان ایسترسی چوخ بیر یاندان گازلارینین عوارضی بونلاردان سونرا باشقا چتین لیک لری حاقیمیزی اندا ائتمیردی. بیر ده ایکی آجی حادثه منی چوخ سارسیتدی. بیرری ۱۳۶۹ گنج قارداشیم ۲۳ یاشیندا سربازچیلیقدان قاییدیب اؤزون اؤلدوردو هج علتین ده بیلمه دیک، ایکینجیسی ۱۳۷۵ گنج باجیم ۳۶ یاشیندا دورد اوشاغین اناسی بیردن بیره اولومو ییزی برک سارسیدی. شمالی خراسان و رضوی ده اوست اوسته بئش میلیون تورک یاشاییر بیر آزدا کورد یاشامقدادی. شاه زامانی صدا و سیمای مرکز خراسان گونده بیر ساعات کوردجه وئریلیشی واریردی. او واخت مدیرکلی بیر شخصی دی آقای صادقی نژاد آدیندا کی ایللردی بو سمت ده ایشلیردی اؤزده بترکورد پرست! نچه دفعه من یانینا گئدیپ اعتراض ائله دیم کی نیچون تورکجه برنامه لری یوخدو؟ جواب دا دئییردی بیزیم بوردا تورکوموز یوخدور! اولاردا کی سیز گۆرورسوز تورک دگیل چون همسایالاری اوزبک له ترکمندیلر اونا گۆره ایستر ایسته مز بونلارین دا دیلینده بیرآز تورکو قارشیب! حال بو کی سونرالار بیلدیم ائله او اؤزو تورکوموش تا انقلاب چاتدی بیر نفر گنجی کی فکر ائدیرم ۲۵ یاشی اولامیش یادیمدا قالینجا آدی آقای پناهی دی صدا و سیمای خراسانا منصوب ائله دیلر. بیرگون گئتدیم اونون یانینا تبریک دن سونرا اوندان سوروشدوم انشاللهه کی انقلابی سیز. دندی نتیجه به یه؟ دندیم واللاهی ایندییه جا بیزیم حقیقیز ضایع اولوب بیر سیرا کورد لره برنامه یاییلیر حال بو کی ۵ میلیون تورکه هئج بیر وئریلیش یوخدور! دندی یانی او قدر تورک وار کی اونلارا برنامه قویاق؟ دندیم قدیمدن دئییلر سالنگ مفت گنجشک مفت دستگاه عریض طویل صدا و سیمای واحد آمار اگرایسته سنیز راحت آرایا بیله سینیز. دندی پس سیز بیر جای بیزه مهلت وئریز. دندیم چشم ایکی آی اوستوندن گتچمیشدی بیر گون اؤز به اؤز راست گلدیک اؤزون منه توتوب دندی: بیز قونونو

توتدوق حق سیزنه ندی تصمیم توتدو ق برنامه نی یولاسالاق تورکلریندن اونا تاپیشیردیلار اودا او برنامه نین همه کاره سی اولدو اما افسوسلار اولسون بو برنامه چوخ چکمدی ۱۳۶۶ دا آقای محمد هاشمی رئیس کل صدا و سیمای کشوری خراسانا گلمیشدی او خراساندا صدا و سیمای مشهده بیر گۆز دولاندیریر گۆز سا تاشدی تورک غره سیننه اوردا دایانیب محلی مسئوللارین بیرین سسلیر توضیح ایستیر دئییلر استاندا بیرتعداد تورک یاشاییراونلاردان اؤتری بو برنامه نی قورموشوق. محمد هاشمی دئییر کی، تورکی برنامه بیر تک رادیو تلویزیون تبریزدن پخش اولور باشمیزدان دا آرتیق دیر بیز ایدنی جنگده ییک تازدا انقلاب ائله میشیک لازیم دگیل مرکز خراسان دان دا تورکو یاییلا! ییغیشدیرین دا! او واخت هر نه چالیشدیق نتیجه یه چاتمادیق. اوگنج اوغلانین دا اطلاعاتی چوخ آزدی اونا گۆره اوزاق دان اوزاغا مندین اطلاعات کسب ائله سین اما یاخیندن قورخور میکرونی من الیندن قاپام اتفاقا نگهبان صدا و سیمای مشهده بیر نفر پاسبانیدی تورک آدی دا آقای پارچه بافت ایدی. اودا شدیدا منه ریفته دی گۆیلو ایستیردی اونو ساللا ائشیکه منی چکه ایشه او زامانلار چون بیزلر ساده دیپلوما ایشه چکمشیدیلر هئج بیریمیزین اطلاعات درمانی پزشکی و پرستاری یوخوموزدو. اونا گۆره بیزه بیر سیختی دوره قوردولار کی ایکی ایل یاریم دا بیزی نرس (پرستار لیسانس) بارا گتیرسینلر اما دوره قورتارندا ویردیلر آلتینا دئدیلر چون بیز تهراندان مجزوالما میشیق اؤزباشیمیزا بو دورره نی قوموشوق اودورکی سیزه مدرک وئرن مه ریک ولی سیزه ده بیز اؤزوموز درس وئرمیشیک و بیلیریک نه لر باشاییرسینیز سیز ایشله بیز بیزه قبولدو! یانی بیز لیسانس ایشی گۆره ک دیلیم حقوقی آلاق! بو اوزدن ده ایشله یه ایشله یه مطالعه ائدیردیم شعر یازیردیم سونرالار باشلادیم خراسان تورکلرینین دیلین آراشدیرماغا.

۱۳۵۸ مرحوم دکترهئیت له علاقه قوردوم. وارلیق درگیسینین آیاغین خراسانا چکدیم. ۱۳۶۶ دا مرحوم دکتر هئیت گلدی مشهده کی خراسان تورکلرله یاخین دان تانیش اولسونلار. اتفاقا مشهدين هاواسی بیله لرینه دوشمه دی کسالته دوچار اولوب نچه گونو کی خراساندا قالا جاغیدیلار خانه نشین اولدولار. من ده بو نچه گونو باشا باش دوققورون کناریندا دایدیم. رحمتلیک دوقتور ایکی اؤتری منه وئردی بیرری دئدیلر بو خراسان تورکلرینین دیلرینین اوستونده ایشله میسن اولاری مقاله سایاگی ییغجام ائله سنین آدیوا مجله ده چاپ ائدیم. بیرده آلمان دان بیر خانیم قیز کی دانشجودولار گله چکلر خراسان تورکلرین اوستونده تحقیق و آراشدیراجاق چون خانم قیزدیلار و بوردا غریبه دیلر بیله لرین یوللارام سنین یانیوا بیله لرینه دن موقایات اول و ایشین یولسال.

یادیمادی ۱۶ یاشیم واریدی منده ۱۵ یاشیمدان اؤز ایچیمده شعر دئییردیم. او زامان مشهده بیرنفر بؤیوک ادیب واریدی صالحی آدیندا هم رادیو ده همده روزنامه خراسانین ادبی صحیفه لرینی مدیریت ائدیردی. بیر گون گئتدیم خدمتلیرنه بیله لرینه دندیم استاد بیرجای شعر یازیرام ایستیرم بزرگوارلیق ائله ین گۆرون شعرلیرم شعردیریا یوخ؟ اصلا من شعردیه بیللم یا یوخ؟ هئج دفتری مندین ایسته مدی بیر گۆزل نصیحت وئردی. دندی اوغول بالا منه باخ بیز بیربوجاق دا اؤزوموزه بیر یووا قوروب جامعه دن اؤزاق ادعا ائلیسک کی بیز خالقین دیلیسک شعری قوی قیراغا گئت چۆرک دالیجا!

بیر ایل گتچدی ۱۳۶۷ ایلین مهر آبی چاتدی خانم دانشجو تشریف گتیردیلر بئتششمک همان بیرلیست ارائه وئردیب، دندی دورد گون سیزه قوناغام بودورد گونده منی فلان شهرلره و فلان کندلره آپارین اورالاردا ایستیرم فلان بخشینی (عاشیق) گۆرم. اوزامان من اؤزوم مادی لحاظ دانچتین لیک چکیب، بیر یاندان بیر یانداندا بلالجار اوج شیفت اوج خسته خانادا گتجه- گوندوز ایشله ییردیم شدیدا مضیقه دیدیم. نتیجه دن اونا دندیم مملکتیمیزین دورومو فعلا مناسب دئییل اما من آزمه چوخ بوقونودا ایشله میشم بولاری اختیاریزدا قویارام اؤزمد خدتمیزده وارام. گتیردیم اؤزایشله ریمی اونا تقدیم ائيله دیم. اما باشا دوشدوم کی او منیم یازدیقلاریمایا بیر اوقدر عنایت ائتمه دی! من متوجه اولدوم. مایوس اولدو گتجه یاناندا منی یوخو

آپارمادی! اؤز اوزومه نقشه چکدیم کی صاباحدان من ساوادیمنان بیر دانشجونو گلیب دوقتورا تئزی عهده سیندن چیخانمارام مگر بیر نتیجه قلم دوستلارمینان اوزبه اوز الله ییم. هر کسدن بیر کلام کسب الله غنیمت دی. سحر اولدو من دوستلارم ایله موضوعو اورتایا قویدوم. اونلاردا پیر اولسونلار هره سی بیر مفصل قوناقلیق تدارکی قیلدیلار. ایلک گون انوه قاییدا منه دئدی: نعمتی بی من سندن عذر ایسته بیرم! دئدیم سیز پیس ایش گؤرمه می سیز عذر ایسته سیز؟ دئدی: الله یوخ دوزو من تئزیمین خاطرینه ایرانا گله نده اوستادلار منیم قولاقلاریم تاپیشیردیلار کی قیزیم بویولا کی گئدیر سن گرک چوخ موغایات اولاسان، آییق اول، دقیق اولاسان چون ایرانین اتنیک لری اؤزهویت لریندن، تاریخنندن جغرافیاسیندن، فرهنگیندن علی الخصوص اؤزلریندن هئچ بیر شئی بیلیمیرلر. من یول دان یئتیشنده سنین مورد ده الله قضاوت الله دیم او دورکی دونن گئجه سیز ایشلریزی منه گتیردیز من اوره نینز سینماسین اوزدن گئچمه باخدیم آما بوگون قوناقلیق دا دوستلاریزلا قونوشوردون من اوز یانیشیمای پی آپاردیم گؤردوم بو سؤز لاقلا سنه صدق الله میر! سن اؤزون آزدان -چوخدان تانییرسن بوردا منیم ایشلریمی ایسته دی بیر سیرا دقتله سیرالله دی اونلارین مطلب لری بعضا یادداشت، بعضا ده بیر ورق دن فتوکی گؤتورلموشدو!

خانم دوقتور ۴ -۵ یلدن چوخ بیلیردی. او زامان دا من چالیشیردیم رحمتلیک دوقتور هئیت تاپیشران خراسان تورکلرین دیلینی یازیلا ریئا. بیر آندا خانم دوقتورون گؤزو ساتاشدی مقاله یه مندن سوروشدو بو نه دی؟ من جریانی بیله لرینه توضیح وئردیم. خانم دوقتور چؤنوب تاکید الله دی اماندی بویاشی گؤرمیه سن ها زحمت سن چکیب سن دوقتور هئیت اؤز آدینا چاپ ائدر! اگر فعلا امکاتین یوخ دور ساخلا سونرا اؤز آدیوا چاپ ائدرسن. اتفاقا الله اوچوره اولدو. زحمتین من چکمیشدیم رحمتلیک دوقتور هئیت اؤز آدینا چاپ الله دی! بیردفعه تلفنی اعتراض الله دیم دئدیله: چون سنین مدرک زبانشناسی بوخوندو سنین آدیوا چاپ ائلییه بیلیمزدیم! من ده جواب دا دئدیم آقای دوقتور هئیت مگر سیز اؤزوز زبان شناسی سیز؟ سیز بیر طبیب سیز! اما نه انده بیلردیم کی ایش-ایشدن گنجیمشدی!

خانم دوقتور گنده نده بیز مشهدهده بیر نتیجه دانا محلی موسیقی کاستی و بیر نتیجه فرهنگی و نشر اولان کیتابلاردان بیله سیننه تقدیم الله دیک. اونلاردا آلمانا چاتمق همی اول یول اوسته تورکیه دن بیر جوت دیکشینری استانبولی تهیه الله ییب منه گؤندردیلر. آلمانان اؤز تئزینه کی آلمان دیلیندیدی منه گؤندردی. بونلاردان علاوه هرواغت خراسان تورکلریندن کتاب یا مقاله یازیردی لار حتما بیر نتیجه یرده منیم آدیمی قید ائدیردی. انقلاب دان سونرا آستان قدس رضوی مشهده بیر بؤیوک انتشارات آچدی. دورد طبقه ده کی زیر زمینی تقریبا انباری، طبقه همکف سیاسی- مذهبی کتابلار، طبقه اول ادبی، جغرافی و تاریخی کتابلار و لاب اوست طبقه مختص کتاب های خارجی و دانشگاهی وسعتی بیر سیناما قدر ایدی. بیر گون ویردی کللمه گیردیم ایچری گنتدیم مدیرین یانینا. مدیرده بیر نفر امکلی آدام ایدی. استاد دانشگاه با سواد با معلومات، مهربان، دلسوز متواضع. واخت کی منه چاتدی دئدی سیز بویورون دئدیم حاج آقا گلیمش گیله ییلیه! دئدی بویور. دئدیم: «حاج آقا این انتشارات باین عظمت سرمایه اش از امام رضا (ع) چطوره که کومونیست های روس کتاب به زبان خود داشته باشند اما من ایرانی ترک به زبان خود نداشته باشم؟» او دئدی: «حق با شماست اما یک چیز است آیا کتابی بزبان ترکی وجود دارد؟» دئدیم بله. حاج آقا کاظم زاده بویور دولار پس تهیه با شما سرمایه و فروش با ما. من تهران- تبریز- اردبیل - اورمیه ناشرلرایله علاقه قوردوم. تهران دان رحمتلیک علی آقابتیزی، آ قای ایروانی تبریزدن، حاج آقا قمری اردبیل دن، اورومیه دن خاطیریم ده دگیل بئله نسینه تورک کتابلارین آباغین مشهده چاتدیردیم. ۱۳۷۵ بهمن آییندا تبریزه کؤچدوم. تبریز گلمگیم اؤزو تازا خاطره لر یاراتدی. تبریزده خسته خانادا ایشه باشلارکن، پرستارلار آراسی یارلیمیشدی کی بیرنفر مشهدن گلیب اؤزوده برک تورک چودور! ادبیات اهلی بیرجای هرصبحانه گئدنده گؤروردوم بیر نفر جوان یاواشجه منه یاخینلاشیب بیرفارسجا شعر کی سبکی چوخ یوخاری اوخویوردو.

بالاخره بیرگون دئدیم عزیز دوست قیرخ ایله یاخین فارسلا ر ایچینده یاشامیشام اگر دوزدئیسین گاهدان بیلمه تورکجه شعر اوخویون. جواب دا دئدی: سیز اوزوز مدرسه درس فارسی، مطبوعات فارسی، سینما فارسی، هرزاد فارسی، هاردان تورکو اؤرگه شک؟ تورکده شعر دییه ک! دئدیم: یانی باشارسان ترکی دییه سن؟ دئدی حتما پس گونده صبحانه یه گله نده فقط ۵ دقیقه واختیزی منه اختصاص وئرین. صاباحدان گونده بش دقیقه باهم ایشله دیک. بیر-ایکی- اوچ هفته دن سونرا بو گنج ایکی- اوچ قطعه تورکجه منه شعر ارايه وئردی. من بو شعرلری گؤردوم هوریوخدوم! بیله سیندن سوردم بونلاری کییم دئییب؟ دئدی من اوزوم . گؤردوم از قالیر رحمتلیک شهریارین الین دالیدان باغلا سین! اوندان آرتیق من ذوقا گلدیم. تصمیم توتدوم دالیسین توتامو ایشین. حاج سیروس آقا قمری (کتاب فروشی فردوسی تبریز) لطف و مرحمتی منه حدن آرتیق دی. من حاج آقا ایله ارتباط قوردوم. او ذات عالی یه عرض ائله دیم بیزیم گؤزل همکاریمیز آقای قاسم محمد پور بو گونه کیمی ایکی جلد شعر کتابی چاپ دان چیخاردیب علاوه اوندان بوگونلر کی امکلییم بئکارام واختیم چوخدر چوخ واختیم اینترنت ن گئچیر.

بیر جای اینترنتده بیر نفر ایلن برخورد الله دیم. او خراسان تورکلرین دن آقای اسماعیل سالاریان شمالی خراسانین بجنورد شهرینین گروان کندی دن چوخ دولو معلوماتا صاحب بیرسی ایدی. بیر مدت ایزله یندن سونرا بئنییمه دوشدو بیله لرین علاقه قورام. هر نجور ایدی بیرشماره تلفن بیله سیندن اله سالیب، بیر گون اتفاقی نمره سین توتدوم. خوش- بش دن سونرا کیمسین هارادان زنگ الله میسن دئدی؟ دئدیم نعمتی ام تبریزدن. دئدی اولمایا خراسان تورکلرینین دیلینین اوستونده ایشله ین نعمتی پایدار سان؟ دئدیم اؤزوم. او واختدان باهم ارتباط قورموشوق. من پی آپاردیم آقای سالاریان معلوماتین کتابا یوخ فقط اینترنته قویور. بیر جای بیله سیله باش باشا قویدوم کی بونلار حئیف دی بونلاری کتاب اتسه ز قالار، اما اینترنته ایکی ایتب- باتیر. بیر مدتدن سونرا باشلادی کتابا چئویرمه یه. اون صفحه اون صفحه گؤندیر منه من ویراستار الله ییم یوللاریم اؤزلرینه. آخر بیردفعه بیله لرینه دئدیم والله دوزدور من اؤزوم ده کاغذ قلم اهلییم منتها منیم ساوادییم سیزه چاتماز من اولاری راهنمالیق الله دیم هر کتاب یازدیقا اونو بیر تانیمنیش یازچیا گؤسترسین. ایندیبه کیمی یئتدی جلد کتاب چاپا یئتریب چوخلاریندا مندن آد گئیریب. کتابلاریدا بونلاردیلار: ۱- تمثیل و مثل ایکی جلد ۲- ناغیلاربوقجاسی بیر جلد ۳- مثنوی ترکی یوسف و زلیخا بیر جلد ۴- نگاهیه به ادبیات ترکان خراسان بیر جلد ۵- نگاهیه به فرهنگ ترکان خراسان بیر جلد ۶- ترکی خراسان و قواعد آن بیر جلد. کیچیک قارداشیم مشهد ده مخابراتدا ایشلردی. بیر گون کی منده مشهده ایدیم قارداشیم آقای سالاریان درایت ایندن تعریف الله ییردی کی آقای سالاریان امکلی دن قاباق مشهده کارمند مخابرات مشهد ایدی او ریشه ده کی ایشله ییردی همان ریشه نی دانشگاه مشهد ده تدریس الله ییردی. منده دئدیم سن اونون فنی هنرین گؤرموسن، منده ادبی فرهنگی هنرین گؤرموشم.

بیر خاطره رحمتلیک پروفیسور دوقتور زهتابی دن:

من مشهد ده اولاندا بیر گئجه خسته خانا دا کنشیک ایدیم. گؤردوم دوقتورلریمیزین بیر یانیندا بیر جوانی منه گؤستردی دئدی: آقای نعمتی آقای دوقتور زهتابی همشهرین دی من چؤندوم اوجوان دوقتوردن سوردم سیزین معروف دوقتورزهتابی نن نه نسبتیز؟ دئدی سن اونو نه تانییر سان؟ دئدیم دوقتور اختیاریز وار کییم اونلاری تانییمیر؟ دئدیلولار منیم معیم دی. دئدیم خواهش ائله بیلم منله دوقتورون آراسیندا واسطه اولاسیز گاها من تبریزه گئدنده دوقتورو گؤره بیلیم؟ یادیمدا ایکی اوچ دفعه پروفیسوری گؤ ره نده بیلدیرکیمیزی آل- وئر الله ینده باخدی گؤزلریمه دئدی جوان من سنی یاخشی درک الله بیرم سن اؤزو گؤرمیش بیر آغاچسان کی کوبرده بویا- باشا چاتمیسان. ریشه وه سو چاتمیبب آما سن منله ارتباط دا اول. قول وئریم اوزاق دان اوزاغا دامجی دامجی ریشه وه سو یئتیریم.



حمید واحدی

ایهام در غزلیات فارسی مولانا فضولی

مقدمه

ملاً فضولی بغدادی از شاعران معروف قرن دهم هجری می باشد. وی شاعری است که به سه زبان فارسی، ترکی عربی شعر سروده است و در هر یک، صاحب دیوان می باشد «فضولی بر این بود که شعر بی علم فاقد اعتبار و بنیاد است و در این باره می گوید: (شعر بدون علم دیواری است بی پایه و دیوار بی پایه در غایت بی اعتباری است) با این دیدگاه، او چندی به فراگیری دانش های عقلی و نقلی پرداخت و علوم زمانه اش را به نیکی آموخت. بررسی اشعارش نشان می دهد که بسیاری از دست مایه های شعری او برگرفته از خواننده های او هستند. بنابراین شعر فضولی را باید در زمینه سنت شعری آذربایجان قرار داد، سنتی که در آن شاعران فارسی گو، ترکی گو و حتی عربی گو دانش خود را بر شعر بر می کردند. این پیش نهاده ی ذهنی را می توان در شعر کسانی چون خاقانی، نظامی و قطران تبریزی نیز به روشنی دید» انوشه، حسن. ص ۴۲۲

به همین دلیل فوق که آمد می توان گفت که شعر فضولی سرشار است از اطلاعات علمی و ادبی و حکمی و از همین روی، کثرت آرایه ها و پیرایه های ادبی در اشعار او فراوان است. یکی از این آرایه ها که زیبایی و عمق خاصی به شعر می بخشد، ایهام می باشد.

«ایهام یا تخییل یا توهیم یا توریه، در اصطلاح

بدیع، آن است که گوینده یا نویسنده واژه ای در سخن آورد که دارای (حداقل) دو معنی- یکی نزدیک به ذهن و دیگری دوز از ذهن باشد- باشد و کلام با هر دو معنی سازگار آید، اما مقصود گوینده معنی دور آن باشد» محمد شریفی صص ۲۳۷-۲۳۸

ایهام از طرفی تسلط و اشراف شاعر را به زبان و واژه ها نشان می دهد و از سویی دیگر شعر او را چند پهلو و معنا گستر می سازد، چنانکه گاهی در میان معانی متعدّد خواننده در می ماند که کدام معنا مورد نظر شاعر و نزدیک به ذهن او بوده است؟ از همین رو در این مقاله کوشش شده است تا آنجا که مقدور می باشد ایهام های غزلیات این شاعر معرفی گشته و با ارائه ی معانی متعدّد آنها، خواننده به عمق و معانی متنوّع این شعر ها آشنا گردد.

■ زندگی و شخصیت فضولی

محمد پسر سلیمان، متخصص به فضولی در اوایل قرن دهم در عراق عرب چشم به جهان گشود درباره زادگاه و تاریخ تولد وی اختلاف نظر وجود دارد. «تولد او را برخی اوایل قرن نهم قمری (قراخان، فضولی ج ۲ ص ۹۳۷) اواخر قرن نهم (نک: محفوظ، ص ۱۲، پورنامداریان ص ۳۶) و بعضی نیز اوایل قرن دهم ثبت کرده اند (نک: بندراوغلو ص ۵ ص ۵، جاکابچیر ص ۱۴۵، بگلی

ص ۳۴۹) سعادت ص ۱۰۲

» زادگاه فضولی یکی از شهر های عراق است. چنانکه خود در مقدمه دیوان ترکی (ص ۶) مولد خود را عراق عرب دانسته و اذعان کرده است که در تمامی عمر به مملکت دیگری سفر نکرده است. اما محل دقیق آن مشخص نیست، سام میرزا صفوی (ص ۲۴۵) آن را دارالسلام بغداد و برخی نیز حله نوشته اند (نک: جاکابچیر، همان جا) بعضی از پژوهشگران (خیامپور ص ۱۰۱) به اعتبار اشاره خود شاعر در مقدمه ی دیوان ترکی به شهر کربلا، زادگاه او را کربلا ثبت کرده اند (نک: کوپرولو، همان جا، قراخان، همان جا،

طرزی ص ۳) همان ص ۱۰۲

فضولی خود در دیوان فارسی سروده است:

«چون خاک کربلاست فضولی مقام من

نظمم به هر کجا رسد حرمتش رواست

زر نیست، سیم نیست، گهر نیست، لعل نیست

خاک است شعر بنده ولی خاک کربلاست» مازی

اوغلو ص ۱۵

فضولی ترک زبان بوده است و نژاد او از ترکان بیات می باشد، عشیره بیات از اقوام بزرگ و قدیم اوغوز می باشند و از زمان سلاجقه در عراق سکونت یافته اند. «شاید تسلط شاعر بر زبان ترکی و توجه خاص او به این زبان، برای اثبات ترک نژاد و ترکی زبان بودنش کافی باشد. با این همه وی در دیپاچه دیوان های فارسی و ترکی و نیز در کتاب حدیقه السعدا با صراحت به این امر اشاره کرده است. در دیپاچه حدیقه السعدا انگیزه خود را از تألیف کتاب چنین شرح می دهد: (... وقایع کربلا و کیفیت احوال شهدا در مجالس و محافل به عبارت فارسی و تازی تقریر می شد و اشراف عرب و اکابر تمتّع می یافتند، اما اعزّه اتراک که جزء اعظم ترکیب عالم و صنف اکثر نوع بنی آدمند چون سطر زائد صحایف کتب از صفوف مجالس دور می ماندند و از استیفای ادراک حقایق احوال محروم).

در این سطور مؤلف نسبت به قوم ترک و ترک

زبانان لحن جانب دارانه ای دارد و در نیایش واره

ای که اواخر همین دیپاچه آمده، به صراحت از ترکی زبان بودنش سخن می گوید:

ای فیض رسان عرب و ترک و عجم

قیلدین عربی افصح اهل عالم

انتدین فصحای عجمی عیسا دم

بن تورک زباندان التفات ائيله مه کم

ترجمه: ای فیض رسان عرب و ترک و عجم،

عرب را افصح اهل عالم قرار دادی. فصحای عجم

را دم مسیحا بخشیدی، پس از من ترک زبان هم

لطف خویش را دریغ مدار.» شعر دوست، صص

۱۴-۱۵

همچنین صادقی افشار، کتابدار شاه عباس در کتاب مجمع الخواص که به سال ۱۰۰۷ هجری به ترکی جغتای تألیف کرده است می نویسد:

«مولانا فضولی از ترکان بیات است، در خدمت

ابراهیم خان در بغداد بوده است. مولانای مشارالیه

در حله زاده شده است، به اکتساب علوم ظاهری

مشغول شده در مدت اندکی تحصیل علوم کرده

است. در واقع این استعداد برای هیچ کس دست

نداده است که به سه زبان ترکی، فارسی و عربی

با این قدرت و توانایی شعر بسراید.» محمدزاده ی

صدیق ص ۲۹

فضولی تحصیلات اولیه خود را در کربلا آغاز کرده

و در حله و سپس بغداد به تکمیل آن پرداخته

است، علاوه بر دانش وی در شعر و شاعری، در

علوم عصر خود چون هندسه، هیئت، نجوم و علم

کلام تسلط داشته است، همچنانکه قبلاً اشاره شد

فضولی شعر بدون علم را چون دیوار بدون پایه

می داند.

غزلیات فارسی و ترکی او بیانگر این است که وی

بر عرفان و فلسفه اشراف کامل داشته است و از

معانی عرفانی و فلسفی به زیبایی در غزلیات خود

بهره مند میشده است:

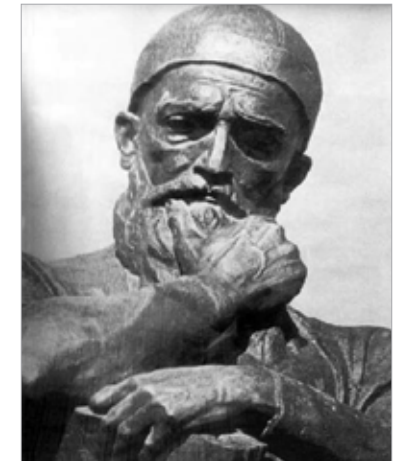
بهترین سیر ها سیر بیابان فناس

حالیا جمعیتی کانجاست در عالم کجاست/ مازی

اوغلو ص ۳۳۲

نیست در آینه عکس آن صنم
 مریمی دارد مسیحی در شکم
 چون رخ و ابروی او کم دیده ام
 چشمه ی خورشید و ماه نو به هم
 بود نقش قامتش بر سینه ام
 پیش تر از خلقت لوح و قلم/ همان ص ۵۰۴

یا در غزلیات ترکی اش می خوانیم:
 ائيله سر مستم کی ادراك اتمز دنیا نه دیر
 من کیم، ساقی اولان کیمدیر ، می و صهبا نه دیر
 حکمت دنیا و مافیها بیلن عارف ده بیل
 عارف اولدور بیلمه یه دنیا و مافیها نه دیر/ حسینی،
 میر صالح ص ۱۶۵
 ترجمه: چنان سرمستم که نمیدانم دنیا چیست؟
 من کیستم؟ ساقی چه کسی است و می و پیاله
 چه می باشد؟ کسی که حکمت دنیا و ما فیها
 را بداند عارف نیست. عارف آن کسی است که-
 چنان مست است- چپستی دنیا و مافیها را درک
 نمی کند.
 درباره تخلص فصولی که شاعر، برگزیده است،
 بهترین دلیل و توضیح را خود شاعر در مقدمه
 دیوان فارسی بدین گونه آورده است:



«فی الواقع تخلصی واقع شد موافق هوای من
 و لقبی افتاد مطابق دعوی من به چندین وجوه،
 اول آنکه من خود را یگانه روزگار می خواستم و
 این معنی در این تخلص به ظهور پیوست و دامن
 فردیتم از دست قید شرکت رست. دیگر آنکه من
 به توفیق همت، استعدادی جامعیت جمع علوم و
 فنون داشتم، تخلصی یافتم متضمن این مضمون،
 چرا که در لغت جمع فضل است بر وزن علوم
 و فنون. دیگر مفهوم فصولی به اصطلاح عوام،
 خلاف ادب است و چه خلاف ادب از این برتر
 که مرا با وجود قلت معاشرت علمای عالی مقدار و
 عدم تربیت سلاطین نامدار مرحمت شعار و نفرت
 سیاحت اقالیم و امصار، همیشه در مباحثه عقلیه،
 دست تعرض در گریبان احکام مختلفه حکماست
 و در مسائل نقلیه، داعیه اعتبار اصول اختلاف
 فقهاست و در این فنون، سخن به استاد یک
 فنه هر فن مباحثه حسن عبارت و مناقشه لطف
 اداست، اگرچه این روش نشانه کمال فصولی است
 اما نشانه کال فصولی است:
 دید دوران در حصول علم و عرفان و ادب
 اهتمام و اجتهاد و سعی و اقدام مرا
 بر خلاف اهل عالم، یافت عزم همت
 کرد در عالم فصولی زین سبب نام مرا» مازی
 اوغلو صص ۱۱-۱۲
 درباره اعتقاد فصولی باید گفت که وی از روحانیان
 و متفکران بزرگ شیعه می باشد ارادت وی به
 اهل بیت و چهارده معصوم در بیشتر آثارش نمود
 آشکار دارد، به ویژه در اثر ارزشمند و معروف او
 حدیقه السعدا که درباره حادثه کربلا و مسائل سید
 الشهدا نگاشته است. در دیوان فارسی او اشعاری
 که در مدح پیامبر اکرم (ص) و حضرت علی (ع)
 سروده کم نیست:
 غیر از درت پناه نداریم یا نبی
 جز تو امیدگاه نداریم یا نبی
 تا برده ایم سوی تو ره، جز طریق تو
 رویی به هیچ راه نداریم یا نبی
 بهر ظهور لطف عمیمت، وسیله ای

غیر از فغان و آه نداریم یا نبی/ همان ص ۵۶۴
 ورد من است نام تو یا مرتضی علی (ع)
 من کیستم؟ غلام تو یا مرتضی علی (ع)
 شکر خدا که سایه فکنده است بر سرم
 اقبال مستدام تو یا مرتضی علی
 هر حکمتی که هست کلام مجید را
 درج است در کلام تو یا مرتضی علی
 بهر نجات، بر همه، چون طاعت خدا
 فرض است احترام تو یا مرتضی علی/ همان
 صص ۵۷۰-۵۷۱
 علاوه بر اینها از میان دوازده قصیده عربی وی،
 هفت قصیده در نعت نبی اکرم و سه قصیده در
 مدح حضرت علی (ع) می باشد.
 در دیوان ترکی شاعر نیز اشعار بسیاری را می توان
 یافت که دلیل بر این مدعا باشد:
 ای درد پرور الم کربلا، حسین (ع)
 ای کربلا بالارینه مبتلا حسین (ع)
 ماه محرم اولدو مسرت حرام دیر
 ماتم بوگون شریعته بیر احترام دیر
 باسیدیدا کربلا یه قدم شاه کربلا
 اولدو نشان تیر ستم شاه کربلا/ محمدزاده صدیق
 صص ۲۷۹-۲۸۰
 درباره تاریخ فوت فصولی نیز اختلاف نظر وجود
 دارد. «نخستین تذکره ای که تاریخ وفات فصولی
 را ثبت کرده، (گلشن شعرا)ی عددی بغدادی است
 بنا به نوشته عهدی، فصولی سال ۹۶۳ هجری
 قمری در نتیجه ابتلا به مرض طاعون چشم از
 جهان فرو بسته است، اکثر تذکره نویسان در این
 قول متفند...
 از میان فصولی پژوهان معاصر، حمید آراسلی، فؤاد
 کوپرولو، علی نهاد طرلان، عبدالباقی گولپینارلی،
 عبدالقادر قاراخان و حبیبیه مازی اوغلو سال ۹۶۳
 را به عنوان تاریخ فوت فصولی پذیرفته اند. عده
 ای دیگر چون ابولضیاء توفیق، شمس الدین
 سامی، معلم ناجی و بورسالی طاهر ۹۷۰ هجری

قمری را سال وفات شاعر ذکر کرده اند.» شعر
 دوست صص ۱۸-۱۹
 علت این تفاوت، ماده تاریخی است که در تذکره
 ریاض الشعرا آمده است، ماده تاریخ (کوچدی
 فصولی) یعنی فصولی کوچ کرد، رحلت نمود. به
 حساب ابجد ۹۶۹ و اما در برخی منابع با رسم
 الخط (کوچدی فصولی) که به همان معنی است
 بدون (واو) نوشته شده و حرف (واو) در ابجد
 معادل عدد ۶ می باشد که اگر ۶ را از ۹۶۹ کم
 کنیم، تاریخ ۹۶۳ به دست می آید. (نک: شعر
 دوست ص ۲۰ و سعادت ص ۱۰۳)

■ شعر فصولی

مولانا فصولی همچنان که گفته شد به سه زبان
 شعر سروده است و صاحب دیوان می باشد. در
 این میان آنچه که جایگاه او را برجسته و خاص
 نموده است شعر ترکی اوست. در واقع می توان
 گفت که فصولی بزرگترین شاعر زبان ترکی
 آذربایجانی تا به امروز است و هیچ شاعری را در
 این جایگاه نمیتوان با او مقایسه کرد، موقعیت و
 مقام فصولی در شعر ترکی مشابه جایگاه حافظ
 در ادبیات فارسی است. قبل از فصولی دو شاعر
 قدرتمند ادبیات ترکی، نسیمی و حبیبی در غزل
 صاحب اقتدارند، فصولی در واقع به کمال رساننده
 غزل ترکی است و نقش او در غزل بسیار شبیه
 حافظ در شعر فارسی است.
 هر چند بعد از فصولی شاعرانی چون قوسی
 تبریزی، نباتی، واقف، صراف تبریزی، سید عظیم
 شیروانی ظهور کرده اند اما هیچ کدام در غزل
 به پای فصولی نمی رسند، این سخنی است که
 بسیاری از صاحب نظران و مستشرقین بر آن صحه
 گذاشته اند، به عنوان مثال شرق شناس مشهور
 انگلیسی آگیب، فصولی را خورشید درخشان
 ادبیات شرق می داند، همچنین وی فصولی را
 بزرگترین شاعر ادبیات ترک و سلطان الشعرا می
 نامد (نک: وارلیق شماره ۶۵-۶۶ صص ۲۱-۲۲)
 (فصولی شاعری است که زبان ادبی آذربایجان

را به اوج قله خود رسانید و شعر او را باید نقطه عطفی در ادبیات ترکی آذربایجانی دانست.

«بسیاری از پژوهشگران فضولی را بنیادگذار مکتبی نو در ادبیات ترک می دانند»/ انوشه ص ۴۲۴

«از جمله فریدون بیگ کؤچرلی می گوید: فضولی در توسعه و گسترش شعر و ادب آذربایجان و تکوین هر چه بیشتر زبان ادبی آذربایجان نقش بسزایی ایفا کرده و گلستان شعر و ادب ترکی را از خار و خس و خاشاک پاک نموده و به گلزاری بی خس و خار بدل کرده است به همین دلیل این شاعر بزرگ متنی بس گران بر گردن اقوام ترک زبان به ویژه آذربایجانیان دارد.»/ حسینی ص ۳۵

دکتر پورنامداریان در مقاله ای که در باره سبک و شیوه ی غزل های فضولی نگاشته اند در پی اثبات این مسأله هستند که بانی شعر سبک هندی در تاریخ ادبیات فارسی کسی نیست جز فضولی: «آنچه در غزل های فضولی جلب نظر می کند، تصویر ها و مضمون های ظریف و موجزی است که صرف نظر از زیبایی و جذابیت آن ها، قدرت تخیل فضولی را در کشف ظرایف و دقائق ارتباط



میان اشیاء نشان می دهد... که حدود صد سال بعد به وسیله سائب که صد سال بعد از تولد فضولی متولد شده، به اوج کمال می رسد و بنابراین فضولی را نیز باید از جمله پایه گذاران سبک هندی شمرد.»/ پورنامداریان ص ۸۴

و بر این مدعا ده ها مثال می توان از شعر فضولی- چه فارسی و چه ترکی- آورد: ز خط بر مصحف حسنت فزون شد رغبت دل ها که با اعراب طفلان خوشر خوانند قرآن را/ مازی اوغلو ص ۲۵۲

از زبانت می رسد هر لحظه آزاری مرا می خلد هر دم به دل زان برگ گل خاری مرا/ همان ص ۲۶۱

ز باد تند، ناصح موج دریا بیش می گردد چه سود از کثرت پندت دل پر اضطرابم را/ همان ص ۲۶۴

دل بیخود درون سینه دارد فکر زلفینت بسان مرده ای که کش مونس قبرند عقرب ها/ همان ص ۲۷۰

نمی سوزد دلم را با جفا تا کرد خط پیدا شب آمد کرد زایل گرمی خورشید رخشان را/ همان ص ۲۷۲

می شود آتش ز باد افزون، چه باشد گر مدام حسن روز افزون ز آه من بیفزاید تو را/ همان ص ۲۷۵

گفتمش با قدّ خم زان خال دور افتاده ام گفت باکی نیست گر نقطه نباشد دال را/ همان ص ۲۸۲

روز نومیدی مراد از قطره های اشک جو رهبر گمگشتگان در ظلمت شب اختر است/ همان ص ۲۹۴

نیست در دل غیر تو، زان رو عزیزی بر دلم قدر دارد در صدف هر که در مکنون یکی است/ همان ص ۲۹۷

رغبت نزهتگه میخانه از زاهد مجو جغد را در طبع، میل منزل آباد نیست/ همان ص ۳۰۱

رفتن فضولی از سر آن کوی سهل نیست دوری عندلیب ز گلزار مشکل است/ همان ص ۳۰۳
آورد تاب جسم نزارم به آه دل در حیرتم ز خاک که بر باد چون نرفت/ همان ص ۳۱۰

به دو گیسو مه روی تو نه چندان عیب است عرصه ی جلوه ی خورشید میان دو شب است/ همان ص ۳۲۹

گر تجرّد هم گزیند نیست بی شر نفس بد زهر کی زائل شود از مار، گر افکند پوست/ همان ص ۳۳۷

کرده ام پنهان غم دل را ز خوف قطع سر می کند تاجر متاع خود نهان از بیم باج/ همان ص ۳۴۱

خون دل گر خورد عشقت دور نیست پادشاه از ملک میگیرد خراج/ همان ص ۳۴۳
چه عجب گر به دل از تیغ تو بیداد رسد شیشه را حال چه باشد که به فولاد رسد/ همان ص ۳۶۲

به مقصد راه کم جو از رکوع ای زاهد گم ره که بسیار آزمودم تیر کج کم بر نشان افتد/ همان ص ۳۶۵

چه باشد گر شود دل با غمت خرسند در عالم در این ویرانه جز نقد غمت گنجینه می بیند؟/ همان ص ۳۶۸

ذوق از قدّ بتان حاصل نشد زهاد را طبع نا موزون کجا با سعی موزون می شود/ همان ص ۳۷۱

■ ایهام های دیوان فضولی:

از سکه ی سعادت توفیق فیض توست رایج به هر معامله نقد روان ما/ مازی اوغلو ص ۲۴۵
کانون ایهام : نقد روان - پول رایج ۲- اضافه تشبیهی است روان به نقد و پول تشبیه شده است

به هر تازی ز جعد سنبش دل بسته شیدایی صبا بر هم وزن جمعیت دلهای شیدا را/ همان

۲۴۸

کانون ایهام: دل بسته

- عاشق، شیفته ۲- دل را بسته است فغان که آرزوی وصل آن دو چشم سیاه چو میل سرمه به خاک سیه نشاند مرا/ همان ص ۲۴۹

کانون ایهام: به خاک سیه نشاند - کنایه است به معنی بد بخت و بیچاره کرد ۲- در خاک سیاه قرار داد ، چون که از ترکیبات ساخت سرمه یکی هم خاک می باشد.

به خاک ره کشیدم صورت جسم نزارم را بدین صورت مگر بوسم کف پای نگارم را/ همان ص ۲۵۱

کانون ایهام: صورت - رخسار ۲- تصویر و عکس ۳- گونه ، نوع بدین صورت یعنی به این شکل ، اینگونه مردم چشم تو دارد فکر صد آزار دل هر چه بر دل می رساند در نظر دارد مرا/ همان ص ۲۵۶

کانون ایهام: مردم - مردمک چشم ۲- مردم، انسان (ایهام تناسب) در این بیت معروف حافظ همین ایهام به کار رفته است

ز گریه مردم چشمم نشسته در خون است ببین که در طلبت حال مردمان چون است

چرخ را با من فضولی هست مهری زین سبب می کند هر دم اسیر ماه رخساری مرا/ همان ص ۲۶۲

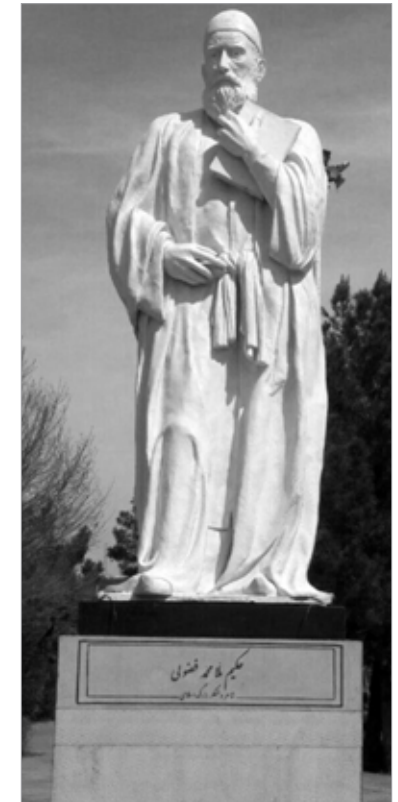
کانون ایهام: مهر - محبت لطف ۲- خورشید، ایهام تناسب دارد با ماه

زار مردم در غم تنهایی و ممکن نشد این که ببند زاری ام، یاری کند یاری مرا/ همان ص ۲۶۲

کانون ایهام: زاری - ناله و افغان ۲- زار بودن، ضعیف و ناتوان

شدن

گلخنی شد منزلم بی آتش رخسار او
عاقبت بنشانند بر خاک سیه سودا مرا/ همان ۲۶۲
کانون ایهام: سودا
- عشق ۲- معامله ۳- سیاهی، ایهام تناسب دارد
با خاک سیه
کس نمی خواهیم ببینم گر همه چشم من است
اختلاط مردم عالم نمی باید مرا/ همان ۲۹۶
کانون ایهام: چشم
- دیده، عضو بینایی ۲- عزیز و گرامی (کنایه)
ز خط مصحف رخسار او ای دل مشو غافل



گر این آیت مسلمان ساخته آن نا مسلمان را/
همان ۲۷۲
کانون ایهام: الف خط ب- آیت
الف: ۱- خط به معنی نوشته و سطر ۲- موی
صورت
ب: ۱- نشانه ۲- آیه ی قرآن در مناسبت با
مصحف
نقد جان نیست روا صرف شود بی وجهی
بنما بهر خدا روی که سازیم فدا/ همان ۲۷۴
کانون ایهام: بی وجهی
- بدون علتی ۲- بدون صورتی، ایهام تناسب دارد
با روی
نقد نیز ایهام دارد که قبلاً بدان اشاره شد: ۱- پول
که با صرف تناسب دارد ۲- تقدأ، آماده
گر نباشد قید آن گیسوی خم بر خم مرا
کی به صد زنجیر بتوان داشت در عالم مرا/ همان
۲۷۴
کانون ایهام: قید
- زنجیر ۲- تعلق، وابستگی
آتش به جگر ها زده عشق تو و حالا
تا عشق تو ورزد، جگری نیست کسی را/ همان
۲۷۹
کانون ایهام: جگر
- عضو بدن، کبد ۲- جرأت و جسارت (کنایه)
گهی جور است و گه کم التفاتی کار آن بد خو
به دور او بلا کم نیست عشاقی بلا کش را/ همان
۲۸۱
کانون ایهام: دور
- عهد، دوران ۲- طرف، کنار
هفته ای شد دیدن آن مه نشد روزی مرا
آه اگر زین گونه در غم بگذرانم سال را/ همان
۲۸۲
کانون ایهام: الف- مه ب- روزی
الف: ۱- زیبا رو ۲- ایهام تناسب دارد با هفته و
روز و سال، به معنی ماه سی روزه
ب: ۱- قسمت، نصیب ۲- روز با هفته و مه و سال
ایهام تناسب دارد، به معنی یک روز

نمی خواهم که از من تنگ دل گردد رقیب او
اگر خواهد دلم محزون شود، محزون شود یا رب/
همان ۲۸۵
کانون ایهام: محزون شود (دوم)
- مرجع فعل محزون شود دل است
- مرجع فعل محزون شود رقیب است
یعنی یکبار به معنی: دلم اندوهگین شود و بار
دیگر رقیب ناراحت شود.
آیینه دار طوطی نطقم هر آینه
اندیشه ی صفات کمال محمد است/ همان ۲۹۲
کانون ایهام: هر آینه
- یقیناً، بدون شک ۲- ایهام تناسب دارد با طوطی
و آینه دار به معنی هر آینه ای
دل که مملو از هوای دوست باشد چون حباب
جلوه اش بالای دریای سپهر اخضر است/ همان
۲۹۴
کانون ایهام: هوا
- عشق، محبت ۲- هوای تنفس
فضولی در بیت زیر نیز همین ایهام را به کار گرفته
است:
چون حباب از اشک جا بر آب دارد متصل
تا فضولی را هوای سرو قدّت در سر است
زالال فیض بقا رشحه ای ز جام من است
حیات باقی من نشئه ی مدام من است/ همان
۲۹۷
کانون ایهام: مدام
- شراب ۲- همیشگی، جاودان، تناسب دارد با
کلمه باقی
در بیت زیر نیز فضولی همین ایهام را به کار برده
است:
مراست حرمتی از فیض می که پیر مغان
مدام خم شده از بهر احترام من است
مه من شام غمت را سحری پیدا نیست
آه از این غم که ز مهر اثری پیدا نیست/ همان
۳۰۳

کانون ایهام: مهر
- محبت، لطف ۲- خورشید
چند سازد رسن از رشته ی جان، دلو ز دل
مردم دیده کشد آب ز چاه ذقنت/ همان ۳۰۶
کانون ایهام: مردم
- مردمک چشم ۲- انسان، مردم، (ایهام تناسب)
نبرده ایم در این باغ ره به سوی گلی
که در حوالی او همچو من هزاری نیست/ همان
۳۱۳
کانون ایهام: هزار
- بلبل، عندلیب ۲- عدد هزار
بر جان ما جفای نکویان ز حد گذشت
اوقات ما میانه ی این قوم بد گذشت/ همان ۳۱۷
کانون ایهام: ایهام ساختاری دارد ترکیب مصراع
دوم اگر بعد از واژه ی قوم ویرگول بگذاریم یک
معنی و اگر واژه قوم را با کسره بخوانیم معنی
دیگر خواهد داشت.
- قوم بد: گروه و طایفه شرور ۲- بد قید است
برای فعل گذشت
گرد رخت برابر کحل است در نظر
می بیند این معاینه هر کس که کور نیست/ همان
۳۲۱
کانون ایهام: الف- در نظر ب- هر کس که کور
نیست
الف: ۱- در چشم ۲- ظاهراً، آنگونه که به نظر
می آید
ب: این جمله را به دو صورت می توان خواند و هر
صورت معنای خاص خود را دارد
- هر کسی که کور نیست، چشم دارد (این مسأله
را می بیند) ۲- این مسأله را هر کسی می بیند،
کور که نیست، بعد از هر کس ویرگول لازم
است.
با عارض تو شمع کشیدی زبان بحث
وز گرمی اش گرفته زبان در میان بحث/ همان
۳۴۰
کانون ایهام: گرمی
- حرارت ۲- صمیمیت، محبت، گرمی عشق

نیست ترک دل و دین در روش عشق خطا
می کنم هر چه دل آن بت چین می خواهد/ همان
۳۵۳

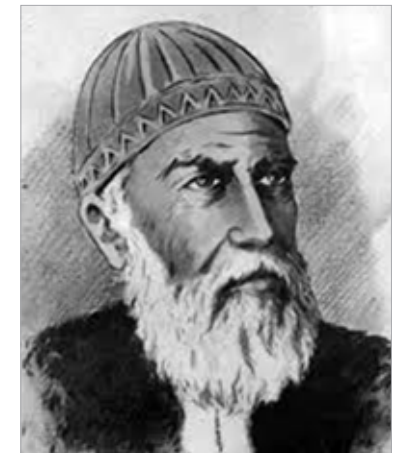
کانون ایهام: خطا
- اشتباه ۲- نام شهریست (خطا و ختن) ایهام
تناسب دارد با چین

چون نگیرم طرفی چون مژه ات از مردم
چشم مست تو مرا گوشه نشین می خواهد/ همان
۳۵۳

کانون ایهام: مردم
- مردمان، جمعیت ۲- مردمک چشم
هیچکس پیش تو نارد به زبان حال دلم
شمع من حال دلم پیش تو روشن باشد/ همان
۳۶۳

کانون ایهام: ۱- آشکار ، معلوم ۲- نورانی، ایهام
تناسب دارد با شمع
بست بر پای من از اشک ، غمت سلسله ای
باز در عشق ، عجب سلسله ای بر پا شد/ همان
۳۶۷

کانون ایهام: سلسله
- زنجیر ۲- نسل ، طایفه
جلوه ی حسن است مَوَاج کمال عاشقی
هر که را لیلی نگاهی کرد مجنون می شود/ همان



۳۷۰
کانون ایهام: مجنون
- دیوانه ۲- معشوق لیلی (قیس ابن عامری)
هر کجا می گذرد از قد سروی سخنی

جان زبالای تو حرفی به میان می آرد/ همان
۳۷۱

کانون ایهام: میان
- کمر ۲- در ترکیب کنایی (به میان می آرد)
مطرح می کند، به وسط می کشد، سخن می
گوید

بر آسمانم، آه، ز ظلم بتان رسید
آه این چه ظلم بود که بر آسمان رسید/ همان
۳۷۶

کانون ایهام: برآسمان رسید
- به سوی آسمان بالا رفت ۲- به آسمان آسیب
رساند، به آسمان اصابت کرد
از من مجو قرار فضولی به هیچ باب
چون بخت بد رهم سوی آن خاک در نداد/ همان
۳۹۳

کانون ایهام: به هیچ باب
- در هیچ مورد، به هیچ نحو ۲- در هیچ در و
آستانه ای
در بیت زیر نیز، فضولی همین ایهام را به کار
برده است:

به هیچ باب فضولی قرار نیست مرا
مگر دمی که گذر سوی آن درم افتد

ز من پرسید محنت های سودای سر زلفش
که اندوه شب تاریک را بیمار میداند/ همان ۴۱۱
کانون ایهام: سودا
- عشق ۲- سیاهی ایهام تناسب دارد با زلف و
تاریک

دوش دل گوشه ی چشمی ز تو در یافته بود
به همان گوشه ی چشمی نگران است امروز/
همان ۴۱۹
کانون ایهام: نگران
- مضطرب، دلواپس ۲- نگرنده، نگاه کننده

ز آفتاب رخس روشن است روز همه
همین من از غم او تیره روزگارم و بس/ همان
۴۲۵

کانون ایهام: روشن
- نورانی، منور ۲- معلوم و آشکار
روی می تابد ز من گر ماه تابان گویمش
می رود از پیشم ار سرو خرامان گویمش/ همان
۴۳۳

کانون ایهام: می تابد
- می پیچد، برمی گرداند ۲- روشن می کند،
ایهام تناسب دارد با ماه
با چنین حسنی که رشک از لطف آن دارد ملک
هر که انسان گویدش، نتوانم انسان گویمش/
همان ۴۳۳

کانون ایهام: نتوانم انسان گویمش
مصراع دوم ایهام ساختاری دارد:

- هر کسی به او (معشوق) انسان بگوید من نمی
توانم معشوق را انسان بنامم
- هر کسی که به او (معشوق) انسان بگوید و
او را انسان بشمارد من آن گوینده را انسان نمی
شمارم

مدام مطرب بزم غم توام من مست
سرود ناله ی من کرده چرخ را رقاص/ همان
۴۳۴

کانون ایهام: مدام
- همیشه، همواره
- شراب، ایهام تناسب دارد با مست
همه دم کار فضولی است چو نی ناله ی زار
مگر از بودن او ناله ی زاری است غرض
همان ۴۳۵

کانون ایهام: دم
- لحظه ۲- نفس
گریبان چاک از این غم می کند محراب در
مسجد

که آب روی منبر، برد دامان تر واعظ/ همان
۴۳۷
کانون ایهام: تر

- خیس، مرطوب ۲- آلوده به گناه
حافظ همین واژه را با معنی ایهامی در بیت زیر
به کار برده است.

دوش رقتم به در میکده خواب آلوده
خرق، تر، دامن و سجاده شراب آلوده
سودای کاکل صنمی هست در سرش
کز دود دل شده ست سیه روزگار شمع/ همان
۴۳۷

کانون ایهام: سودا
۱- عشق ۲- سیاهی، ایهام تناسب دارد با سیه
دارد ز شمع روی تو در سینه آتشی
بی وجه نیست این که ندارد قرار شمع/ همان
۴۳۷

کانون ایهام: بی وجه
۱- بدون علت، بی دلیل ۲- ایهام تناسب دارد با
کلمه روی، بدون صورت
گلها اگر دمد ز سر خاک تربتم
باشد هنوز در دل من خار خار عشق/ همان ۴۴۵
کانون ایهام: خار خار
۱- تعلق، تفکر و تردّد

۲- ایهام تناسب دارد با گل ها در مفهوم متضاد
گل (تیغ گل)
تا نسبتی به خود دهم از یگانگی

قدّ مرا همیشه دو تا می کند فلک/ همان ۴۴۶
کانون ایهام: دو تا
۱- خمیده ۲- با یگانگی ایهام تناسب دارد به

معنی دو عدد
دلیل رفعتش این بس میانه ی عشاق
که چون تو دلبر عالی جناب دارد دل/ همان ۴۵۴
کانون ایهام: عالی جناب
۱- محترم و ارزشمند ۲- بلند قد، با رفعت ایهام

تناسب دارد
اگر خواهی که بگشاید دل ما
بر افشان زلف یا بگشای کاکل/ همان ۴۵۵
کانون ایهام: بگشاید
۱- باز شود، گشوده گردد ۲- مفرّج و شاد شود

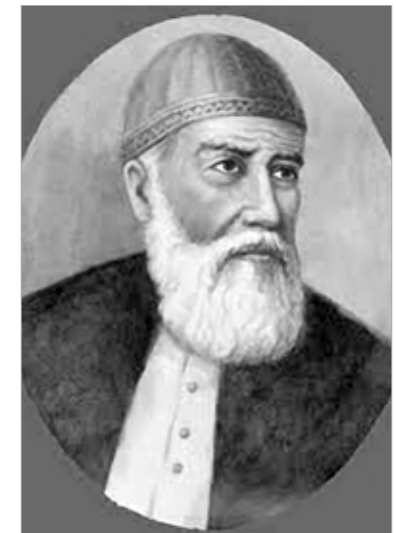
هوای چشم سیاه تو در سر است مرا
 که خاکسار تر از میل توتیا شده ام/ همان ۴۵۹
 کانون ایهام: الف- خاکسار ب- میل
 الف: ۱- افتاده ، متواضع ۲- آلوده به خاک
 ب: ۱- میل سرمه ۲- ایهام تناسب دارد با کلمه
 ی هوا به معنی تمایل علاقه، در این معنی میل را
 با کسره باید خواند
 در خیالم همه آن است که میرم به وفات
 به جفایم بکش ار هست خیال دگر/ همان ۴۶۱
 کانون ایهام: وفات
 ۱- وفای تو ۲- فوت و مرگ ، ایهام تناسب دارد
 با میرم
 سپردن دل به چین گیسوی خوبان خوش صورت
 خطایی بوده است، ادراک این معنی کنون کردم/
 همان ۴۶۲
 کانون ایهام: الف- چین ب- خطا
 الف : ۱- پیچیدگی ، چین و شکن ۲- ایهام
 تناسب دارد با خطا به معنی کشور چین
 ب: ۱- اشتباه ۲- ایهام تناسب دارد با چین یاد آور
 شهر معروف ختا
 چو زلف یار فضولی خوشم که در ره عشق
 شکستگی است شعارم ، فتادگی است فتم/ همان
 ۴۶۵
 کانون ایهام: شکستگی
 ۱- افتادگی ، تواضع ۲- شکسته شدن، پر چین
 شدن ایهام تناسب دارد با زلف
 در عاشقی همین نه فضولی یگانه است
 من هم جفای زلف دو تایی تو می کشم/ همان
 ۴۸۱
 کانون ایهام: دو تا
 ۱- خمیده ۲- دوگانه، دوتایی ایهام تناسب دارد
 با یگانه
 رفته بود از کف من دامن خورشید وشی
 باز با طالع مسعود به دست آوردم/ همان ۴۸۶
 کانون ایهام: طالع
 ۱- بخت ، شانس ۲- طلوع کننده، ایهام تناسب
 دارد با خورشید

گر کنم میخانه را منزل فضولی دور نیست
 چون کنم از بیم غم آنجا پناهی می برم/ همان
 ۴۸۹
 کانون ایهام: دور نیست
 ۱- بعید نیست، عیب ندارد ۲- بعد مسافت ندارد،
 نزدیک است
 می روم در سینه صد درد نهانی می برم
 کوه دردم از سر کویت گرانی می برم/ همان
 ۴۹۸
 کانون ایهام: گرانی
 ۱- سنگینی ۲- زحمت، درد سر (گرانی بردن):
 رفع زحمت کردن
 از آن رو با تو من آینه را همتا نمی بینم
 که من هرگاه می بینم ترا، خود را نمی بینم/
 همان ۴۹۹
 کانون ایهام : خود را نمی بینم
 ۱- خودم را در آینه مشاهده نمی کنم ۲- خود را
 فراموش می کنم ، از خود بی خود می شوم
 به یاد قد تو بر سینه هر الف که بریدم
 خطی ز کلک عدم بر وجود خویش کشیدم/ همان
 ۵۰۳
 کانون ایهام: مصرع دوم
 ۱- ایهام ساختاری در مصراع دوم وجود دارد:
 الف- با قلم نیستی بر وجود خودم خط کشیدم و
 از بین بردم (فنا شدم) ۲- خط کشیدن بر چیزی
 کنایه است از آن را کنار گذاشتن و نفی کردن و
 قبول نداشتن ۳- خط ایهام تناسب دارد با لف و
 کلک ، سطر و نوشته ۴- به یاد قد تو در جسم
 خودم خطی کشیدم یا نوشتم که یاد آور قد تو
 (الف) باشد
 دولت پا بوس او دستم نداد
 گرچه این حسرت قدم را کرد خم/ همان ۵۰۴
 کانون ایهام: الف- پا بوس ب- قدم
 الف: ۱- بوسیدن پا ۲- کنایه از مشرف شدن به
 خدمت کسی ، به خدمت او نایل شدن
 ب: ۱- قد مرا ۲- ایهام تناسب دارد با پا ، به معنی
 قدم و پا (پایم را خم کرد)

چون نباشد تازه ریحان خطش
 می کشد از چشمه ی خورشید نم/ همان ۵۰۴
 کانون ایهام: ریحان
 ۱- سبزه معروف و خوشبو (اسپرغم) ۲- نوعی
 خط در خوشنویسی، کلمه خط با ریحان ایهام
 تناسب دارد
 روزگاری شد فضولی خون دل
 می خورد بر یاد آن لب دم به دم/ همان ۵۰۴
 کانون ایهام: دم
 ۱- لحظه، دم به دم: لحظه به لحظه، پشت سر
 هم
 ۲- نفس، دم به دم: نفس به نفس، هر نفس
 ۳- ایهام تناسب دارد با کلمه خون، که دم به
 معنی خون هم هست
 گرچه آن ماه جفا کرد فضولی بر من
 من ندارم گله از ماه ز گردون دارم/ همان ۵۰۶
 کانون ایهام: ماه
 ۱- ماه آسمان ۲- زیبارو، معشوق
 چو شمع گریه ی من نیست بهر روز وصال
 ز جان گدازی شب های تار می گریم/ همان
 ۵۰۹
 کانون ایهام: جان گدازی
 ۱- گداختن جان ، ذوب شدن ۲- عذاب و رنج
 کشیدن
 گر بند بند ما کند از هم جدا رقیب
 قطع نظر ز روی تو قطعا نمی کنیم/ همان ۵۲۱
 کانون ایهام: قطعا
 ۱- مطمئناً، یقیناً ۲- ایهام تناسب دارد با کلمه
 ی قطع
 فضولی از خط و زلف بتان گرفت دلم
 به سهل نامه ی خود تا به کی سیاه کنم/ همان
 ۵۲۳
 کانون ایهام: خط
 ۱- موی چهره ۲- سطر و نوشته ایهام تناسب
 دارد با نامه
 در آستانه ی ملکی خاک گشته است

آنجا امید هست که آدم شود دلم/ همان ۵۲۳
 کانون ایهام: آدم
 ۱- انسان ۲- حضرت آدم (ع) در تناسب با ملک
 اسیر دام زلفم کرده ای بر گرد سرگردان
 چو گردانیده ای سرگشته ام سرگشته تر گردم/
 همان ۵۲۶
 کانون ایهام: سرگشته
 ۱- حیران ۲- به دور سرگردیده
 سواد چشم تر بگداخت از برق غم هجرت
 بیا و خال مشکین را سواد چشم تر گردان/ همان
 ۵۲۶
 کانون ایهام: مشکین
 ۱- خوشبوی و معطر ۲- سیاه ایهام تناسب دارد
 با سواد
 ز حال مردم صاحب نظر دارند آگاهی
 چه می دانند بی دردان خراب چشم یارم من/
 همان ۵۲۸
 کانون ایهام : الف- مردم ب- صاحب نظر
 الف : ۱- مردمان، جمعیت ۲- مردمک چشم
 ب: ۱- با بصیرت و دانا ۲- دارای بینایی و قدرت
 دید
 دوش در مجلس نگاری بود همزانوی من
 عیش ها می کرد دل تا صبح از پهلوی من/ همان
 ۵۲۸
 کانون ایهام: پهلوی
 ۱- کنار (منظور نگاری که پهلوی او نشسته است)
 ۲- نفع و فایده ۳- پهلوی شاعر
 اسباب عزم راست مکن سرو من به خود
 قد مرا ز بار مصیبت نگون مکن/ همان ۵۳۰
 کانون ایهام: راست
 ۱- درست، قطعی ۲- متضاد کج (صفت سرو)
 دل قدت را دید لعلت راست مایل مدتی است
 می کشم از دل ملامت می خورم از دیده خون/
 همان ۵۳۰
 کانون ایهام: راست
 ۱- در ترکیب (لعلت راست) برای لعلت می باشد
 معنی می دهد

۲- متضاد کج ایهام تناسب دارد با قد
واژه ی مایل نیز به دو معنی: ۱- علاقه مند ۲-
خمیده و کج، به کار رفته است
از پای در افتادم و از سر بگذشتم
از بهر خدا فکر من بی سر و پا کن/ همان ۵۳۵
کانون ایهام: بی سر و پا
۱- بدون سر و پا ۲- کنایه از پست و بی اصل
و نصب
شدم فتاده تر از خاک ره نکرد کسی
به خاک پای تو اظهار خاکساری من/ همان ۵۳۶
کانون ایهام: خاکساری ۱- افتادگی و تواضع ۲-
خاک بودن، مانند خاک شدن
بر رخت افتاده ام یک ره بینی سوی من
با فقیران خود ای مهوش چه استغناست این/
همان ۵۳۷
کانون ایهام: ره
۱- بار و دفعه در ترکیب یک ره ۲- به معنی راهو
صراط، ایهام تناسب دارد با واژه ی ره
به نیستی شدم آگه ز سر درج دهانت
گمان نبود مرا هم که آید این هنر از من/ همان
۵۴۲



کانون ایهام: مصرع اول (ایهام ساختاری دارد)
۱- با نیست شدن و مردن، به راز صندوقچه ی
دهانت پی بردم
۲- دهانت آنقدر کوچک است که به منزله ی
نیست می باشد و من با نیست شدن به راز این
دهان نیست مانند تو پی بردم
حافظ بیت زیبایی دارد در این زمینه که معروف
است:
بعد از اینم نبود شائبه در جوهر فرد
که دهان تو بر این نکته خوش استدلالی است
با تو ای دل کار و بار عشق را بگذاشتم
کار دشواری چنین باری نمی آید ز من/ همان
۵۴۳
کانون ایهام: باری
۱- خلاصه ۲- یک بار، یک دفعه ۳- ایهام
تناسب دارد با بار (برداشتنی)
بستم خیال کام دگر زان دهن ولی
کاری نکرد هیچ خیال محال من/ همان ۵۴۵
کانون ایهام: کام
۱- آرزو ۲- دهان
برهان قاطع آمده قول تو سر به سر
عالم شده مستخر تیغ زبان تو/ همان ۵۴۶
کانون ایهام: قاطع
۱- قطعی و متقن ۲- برنده و تیز در تناسب با
تیغ
ز من بپرس نه از غیر وصف لعل لبش
دلا حکایت شیرین ز کوهکن بشنو/ همان ۵۵۴
کانون ایهام: شیرین
۱- نام معشوق خسرو و فرهاد ۲- جذاب و شنیدنی
، صفت حکایت
بهر آزارم رقیب آن تند خو را تیز کرد
آهنی افروخت آتش بهر من از خاره ای/ همان
۵۵۷
کانون ایهام: تیز کرد
۱- بر شدت و فعالیت افزود (کنایه) ۲- برنده کرد
ایهام تناسب دارد با آهن و خاره

نه چندانم ضعیف از دوری خورشید رخساری
که تاب آرم گر افتد سایه ای بر من ز دیواری/
همان ۵۶۶
کانون ایهام: تاب
۱- تحمل، صبر ۲- تابش و روشنایی، ایهام
تناسب دارد با خورشید
ای آب زندگانی میبینمت مکدر
در دل مگر غباری زین خاکسار داری/ همان
۵۷۳
کانون ایهام: الف- مکدر ب- خاکسار
الف: ۱- تیره و کدر ۲- اندوهگین
ب: ۱- افتاده، متواضع ۲- خاک مانند، آلوده
به خاک
تو را مانند لیلی هر که گوید خوانمش مجنون
برابر کی شود با شاهد مستور رسوایی/ همان
۵۷۵
کانون ایهام: مجنون
۱- دیوانه ۲- معشوق لیلی (قیس ابن عامری)
تو را ای اشک خونین هیچ قدری نیست در
کویش
فتادی از نظر از بس که آنجا دم به دم رفتی/
همان ۵۷۶
کانون ایهام: فتادی از نظر
۱- از چشم افتادی و سرازیر شدی ۲- بی ارزش
و خوار شدی
با خیال زلف او از بس که مالیدم به چشم
در چمن تر ساختم هر جا که دیدم سنبلی/ همان
۵۷۷
کانون ایهام: تر ۱- خیس، مرطوب ۲- شاداب،
با طراوت
صد عهد می کنی که وفایی کنی به ما
اما به هیچ عهد وفایی نمی کنی/ همان ۵۸۸
کانون ایهام: عهد
۱- پیمان ۲- دور، زمان
حافظ نیز می فرماید:
دی می شد و گفتم صنما عهد به جای آر
گفتا غلطی خواهی در این عهد وفا نیست.

منابع مورد استفاده:

- ۱- ابتهاج، هوشنگ، حافظ به سعی سایه، نشر کارنامه، چاپ چهارم، تهران، نوروز ۱۳۷۶
- ۲- انوشه، حسن، دانشنامه ادب فارسی ج ۵، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران ۱۳۸۲
- ۳- ثروت، منصور، غیاث الغات، تألیف غیاث الدین محمدبن جلال الدین بن شرف الدین رامپوری، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۶۳
- ۴- حسینی، میرصالح، دیوان ترکی محمد فضولی ج ۱، انتشارات فتحی، چاپ اول ۱۳۶۶
- ۵- سعادت، اسماعیل، دانشنامه زبان و ادبیات فارسی ج ۵، فرهنگستان زبان و ادب فارسی، چاپ اول، تهران ۱۳۹۳
- ۶- سعید عصر، محمدحسین، داغ جنون، معنی و شرح غزلیات ترکی فضولی ج ۱، انتشارات اولکر، چاپ اول ۱۳۹۶
- ۷- شریفی، محمد، فرهنگ ادبیات فارسی، فرهنگ نشر نو، انتشارات معین، چاپ پنجم، تهران ۱۳۹۱
- ۸- شعر دوست، علی اصغر، چشمه خورشید، پژوهشی در زندگی و آثار ملامحمد فضولی، کنگره بزرگداشت علمی عارف و شاعر نامدار ملا محمد فضولی، دبیرخانه کنگره حکیم محمد فضولی چاپ اول ۱۳۷۴
- ۹- مازی اوغلو، حسیه، دیوان فضولی، با تصحیح و حواشی، انتشارات دوستان، بی نا
- ۱۰- محمد زاده صدیق، حسین، دیوان اشعار ترکی ملا محمد فضولی، تصحیح و تحشیه، نشر اختر، چاپ ششم، تبریز ۱۳۸۸
- ۱۱- نجفی، ابولحسن، فرهنگ لغات عامیانه، انتشارات نیلوفر، چاپ دوم ۱۳۷۸
- ۱۲- نریمان، علی، دیوان فضولی، بنیاد کتابخانه فردوسی تبریز، چاپ دوم، بی نا
- ۱۳- وارلیق، مجله فرهنگی فارسی و ترکی، سال نهم، شماره ۶۶-۶۵ بهمن و اسفند ماه ۱۳۶۶
- ۱۴- هیئت، جواد، آذربایجان ادبیات تاریخیه بیر باخیش، ج ۱، ویژه نامه وارلیق شماره ۱۰۴-۱۰۱، بهار ۱۳۷۶



منتخبی از کتابشناسی رضا همراهز

محمد باقر جباریان

۱۰. دیدار همزمز ستارخان، نصرت الله فتحی، ۱۳۸۹، تبریز، یاران.
۱۱. ستاره ناهید آذربایجان، عبدالحسین ناهیدی آذر، ۱۳۹۳، تبریز، اختر.
۱۲. یادداشت هایی از تاریخچه زبان و ادبیات ترکی آذربایجان در این سوی ارس، ۱۳۹۵، تبریز، یاران.
۱۳. جستارهایی از تاریخ تبریز و مدخلی برکتاب شناسی تاریخ تبریز، ۱۳۹۵، تبریز، یاران.
۱۴. سهم من عشق است، ۱۳۹۷.
۱۵. آياقدان دوشموشم ساقی، سید عبدالحسین خازن خیابانین سچیلیمیش شعرلری، ۱۳۹۸، تبریز، نباتی.
۱۶. ایلدیریم، دیوان اشعار ترکی مرحوم سلیمان امینی، ۱۳۹۸، تبریز، آذرتوران.
۱۷. حیدرخان عمو اوغلو و ناگفته های چند، ۱۳۹۸، تبریز، قالان یورد.
۱۸. نامه هایی از ستارخان، ۱۳۹۸، تبریز، قالان یورد.
۱۹. تاریخچه ادبیات آذربایجان تا عصر صفوی، ۱۳۹۸، تبریز، قالان یورد.
۲۰. اشعار میرزا جعفر خامنه ای، ۱۳۹۸، تبریز، قالان یورد.
۲۱. شمس کسمایی شاعره بدون دفتر و دیوان، ۱۳۹۸، تبریز، قالان یورد.
۲۲. سعید سلماسی شاعری مجاهد و مجاهدی شاعر، ۱۳۹۸، تبریز، قالان یورد.
۲۳. آثار و اشعاری از میرزا تقی خان رفعت، ۱۳۹۹، تبریز، قالان یورد.
۲۴. چند نامه از باقرخان، ۱۳۹۹، تبریز، قالان

در تاریخ ۱۳۴۷/۳/۱ در شهر تبریز خیابان شمس تبریزی (دوچی) در محله حامبال قبری متولد شده تحصیلات ابتدائی را در همان محله و دوره راهنمایی را در مدرسه سردارملی و دبیرستان را در مدرسه رازی محله سامان میدانی به پایان رسانیده است. اولین شمه کاری در مجله جوانان امروز در سال ۱۳۶۳ مقالات طنزی (جوک) را نوشته و مورد توجه خوانندگان قرار گرفته بود.

الف) کتاب ها و رساله های منتشر شده:

۱. جیغان ویغان، دفتری از اشعار ترکی زنده یاد مجید یالقیز، (۱۳۷۵) نشر آذران، تبریز.
۲. جودام لی سارا، دوقتورسید محمدحسین مبین، (۱۳۸۰)، تبریز.
۳. گوللر آچاقاق، دوقتور دوزگونون شعردفترلریندن سچمه لر، (۱۳۸۰)، تهران، پیام.
۴. اوستادفرزانه نین مقاله لری، (۱۳۸۰)، خصوصی تکثیر.
۵. سوزلوکلر و سوزبویو، ۱۳۸۴، خصوصی تکثیر.
۶. زبان ترکی در ایران، احمد کسروی، ترجمه احمد امیر فرهنگی و پروفیسور محمدعلی شهابی شجاعی، به کوشش و با مقدمه همراهز، (۱۳۸۴) تبریز.
۷. پروفیسور فرزانه نین میرزا باغیر حاجی زاده دن خاطیره لری، (۱۳۸۵)، تبریز، یاران.
۸. سیری در تاریخ انقلاب مشروطیت، ۱۳۸۷، تبریز، یاران.
۹. تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز، تألیف حاجی محمدباقر ویجویه، به اتمام همراهز، ۱۳۸۹.



یورد.

۲۵. خاطرات پروفیسور حمید محمدزاده، ۱۳۹۹، تبریز، قالان یورد.

۲۶. پنج مقاله از ترخان گنجہ ای دانشمند ترکلوک، ۱۳۹۹، تبریز، قالان یورد.

۲۷. خاطرات ترکی استاد محمد علی فرزانه، زیر چاپ.

ب) مقالات:

۱. مجموعه دارانی از آذربایجان، ویژه نامه کوشا، ش ۵۷۹، س ۱۴، ت ۱۳۹۲، ص ۲۰-۲۱

۲. حیدرخان عمواغلی و ناگفته های چند، مهد تمدن، ش ۱، ت ۱۳۹۲، ص ۷۲

۳. علی مسیو یکی از قویترین رهبران سیاسی انقلاب مشروطیت و رهبر مرکز غیبی، مهد تمدن، ش ۲، س ۱، ت ۱۳۹۲، ص ۵۰-۵۸

۴. علی اصغر سرتیب زاده عضو مرکز غیبی و رئیس نظمیه ابولقاسم لاهوتی در تبریز، مهد تمدن، ش ۳، س ۱، ت ۱۳۹۳، ص ۵۰-۶۰

۵. نظر و گذری برزندگی هشت تن از مشروطه چیان آذربایجان، مهد تمدن، ش ۴، س ۱، ت ۱۳۹۳، ص ۷۸-۸۶

۶. جنگ آذربایجان در سال ۱۳۲۵، مهد تمدن، ش ۲۳، س ۱، ت ۱۳۹۳، ص ۹۴-۹۸

۷. ردپای فولکلور و بعضی از بازیهای محلی رایج آذربایجان در الفیه تیر، مهد تمدن، ش ۲۳، س ۱، ت ۱۳۹۳، ص ۸۶-۸۹

۸. میلی سردارلقبین کسب ائدن بویوک ستارخان، مهد تمدن، ش ۲۳، س ۱، ت ۱۳۹۳، ص ۱۲۱-۱۲۲

۹. تبریز لی میرزه علی اکبر حدادین دیواندا چاپ اولموش شعرلریندن، مهد تمدن، ش ۲۸، س ۲، ت ۱۳۹۳، ص ۷۱-۷۳

۱۰. محمد بی ریانین نخجوان یوخوسو، مهد تمدن، ش ۲۸، س ۲، ت ۱۳۹۳، ص ۹۴-۹۹

۱۱. تبریزین گورکملی استادلاریندان استادسید

حسن قاضی طباطبائی، مهد تمدن، ش ۳۱، س ۲، ت ۱۳۹۳، ص ۸۵-۸۶

۱۲. چهار هنرمند تبریزی در سایه، مهد تمدن، ش ۳۱، س ۲، ت ۱۳۹۳، ص ۴۱-۴۵

۱۳. آذربایجانلی مبارزقادین لاریمزدان تبریزلی راضیه خانم ابراهیم زاده، شمس نگار، ش ۳، س ۱، ت ۱۳۹۴، ص ۴۸-۵۰

۱۴. دیدار و گفتگو با استاد منوچهر ملک قاسمی، شمس نگار، ش ۳، س ۱، ت ۱۳۹۴، ص ۶۱

۱۵. کریم آقا صافی تبریزی و اشعار چاپ نشده وطنی او، شمس نگار، ش ۳، س ۱، ت ۱۳۹۴، ص ۶۵-۶۹

۱۶. ساغلیغیمدا منی یاد ائت اخوی، شمس نگار، ش ۲، س ۱، ت ۱۳۹۴، ص ۶۹-۷۰

۱۷. سید مهدی اعتماد ناطق شاعر ملی آذربایجان و مؤسس مدرسه اعتماد، شمس نگار، ش ۲، س ۱، ت ۱۳۹۴، ص ۷۲-۷۳

۱۸. بخشی از خاطرات منتشر نشده احمد برادران آهنگری، شمس نگار، ش ۱، س ۱، ت ۱۳۹۴، ص ۴۶-۵۱

۱۹. برگی دیگر از دفتر حیات جلیل محمد قلی

زاده و آثار او، صاحب، ش ۱۷۸، س ۷، ت ۱۳۷۶، ص ۱۹

۲۰. میرزا شفیع واضح، صاحب، ش ۱۷۸، س ۷، ت ۱۳۷۶، ص ۲۶-۲۷

۲۱. آذربایجان و مکتب تجدد، صاحب، ش ۱۷۸، س ۷، ت ۱۳۷۶، ص ۳۱-۳۲

۲۲. نیم نگاهی به حیات معنوی و رزمی حاج شیخ علی اکبر اهرابی، صاحب، ش ۱۷۸، س ۷، ت ۱۳۷۶، ص ۳۸-۳۹

۲۳. تبریز میرت چیل لریندن نئچه حکایه، کورپو، ش ۸۰، س ۲۰، ت ۱۳۹۷، ص ۸-۱۱

۲۴. رحمتلیک میر حسین قولو ریا حی فرین مطبوعاتیمزدا ایلکین شعری، شفق آذربایجان، ویژه نامه میر حسین قلی ریاحی فر، ش ۳۱، ت ۱۳۹۶، ص ۵

۲۵. قانون انجمن های ایالتی و ولایتی، انجمن، ش ۳۳، ت ۱۳۹۹، ص ۳-۷

۲۶. تشییع وتدفین مزار ستارخان، هفت خوان، ش ۱، س ۱، ت ۱۳۹۸، ص ۲-۳

۲۷. صفرخان قهرمانیان و آنادلیندن مودافیعه، ندای قلم، ش ۶، ت ۱۳۹۶، ص ۳۰-۳۲



۲۸. احمد صادقوف قازانچائی مجاهد رشید نهضت مشروطیت، ندای قلم، ش ۲۱، ت ۱۳۹۹، ص ۲۲-۲۴

۲۹. صمد منصور منصور شاعریمیز، ندای قلم، ش ۲۱، ت ۱۳۹۹، ص ۲۵-۲۶

۳۰. معرفی هشت نشریه قدیمی مدارس تبریز، ویژه نامه تبریز ۲۰۱۸، ت ۱۳۹۸، ص ۶۴-۶۸

۳۱. قانون انجمن های ایالتی و ولایتی، انجمن، ش ۳۶، ت ۱۳۹۹، ص ۴-۸

۳۲. از جنگ های مختلف اثر ذوقی شادروان حاج محمد نخجوان، ندای قلم، ش ۲۳، ت ۱۳۹۹، ص ۱۰

۳۳. صمد صباحی و یارادیجیلینی، ارمغان آذربایجان، ش ۶۰، س ۳، ت ۱۳۸۳، ص ۱۴-۱۵

۳۴. سوز مولکونون صرافلاریندان تبریزلی حاج رضا صراف، ارمغان آذربایجان، ش ۶۰، س ۳، ت ۱۳۸۳، ص ۴۶-۴۹

۳۵. بیزیم تاریخ و ادبیات تمیزدا اوقدر قارائلیق لار وارکی نه قدر ایشله نیلسه یئری وار، ساهر، ش ۵، س ۱، ت ۱۳۹۶، ص ۴

۳۶. زندگی و آثار غفار کندلی و هشت نامه او، سفینه تبریز، ش ۲، س ۲، ت ۱۳۹۶، ص ۱۳۶-۱۴۱

۳۷. گلشن رازین تورکجه ترجمه لریندن، سفینه تبریز، ش ۱، س ۱، ت ۱۳۹۵، ص ۴۴-۴۸

۳۸. آذربایجان معارفچی ویشنی تعلیم آتاسی، ایشیق سایی، ت ۱۳۹۷، ص ۱۲-۱۵

۳۹. زندگی نامه خود نوشت ابوالفضل حسینی «حسرت تبریزی»، آیدین گله جک، ش ۱، ت ۱۳۹۶، ص ۱۳۵-۱۴۲

۴۰. سه نامه ناشناخته از تاجر خوشنام آذربایجان مرحوم حاج مهدی کوزه کنانی، آیدین گله جک، ش ۲، س ۲، ت ۱۳۹۶، ص ۱۵-۲۳

۴۱. تبریزلی کربلائلی علی اصغر جورابچی دلریش کیم ایدی، آیدین گله جک، ش ۳، س ۳، ت ۱۳۹۶، ص ۱۲۰-۱۲۸

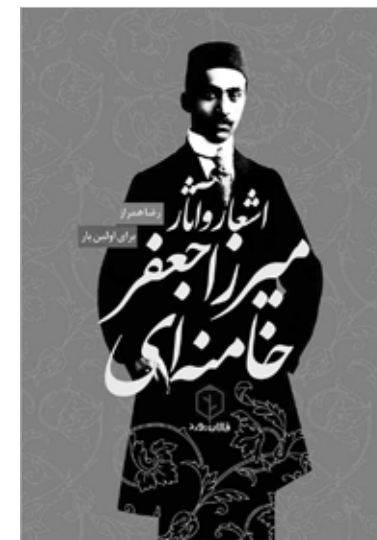
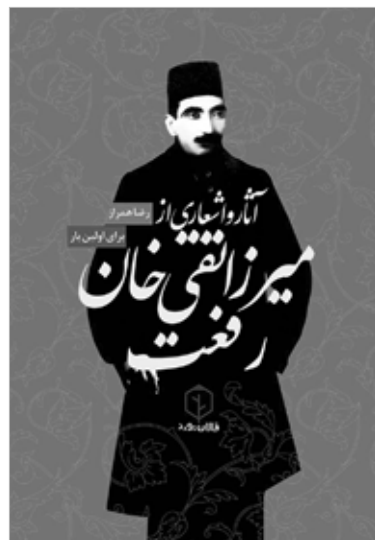
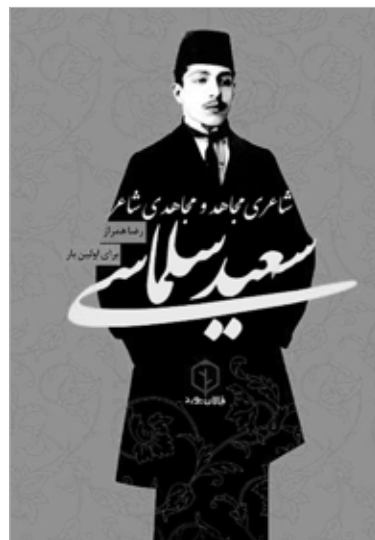


۴۲. زندگی نامه خود نوشت و منتشر نشده
پروفسور غلامحسین بیگدلی، آیدین گله جک،
ش ۴، س ۴، ت ۱۳۹۶، ص ۱۳۴-۱۳۸
۴۳. محمدعلی دوزدوزانی- تبریزی فقی، آیدین
گله جک، ش ۵، س ۱۳۹۶، ص ۱۲۰-۱۲۶
۴۴. آذربایجان هیملمری ایله سوردلاریندان بیرننجه
سی، آیدین گله جک، ش ۶، س ۶، ت ۱۳۹۷،
ص ۱۳۴-۱۳۸
۴۵. قاراپاقلی قولوخان بورچالو و اونون پوئزیاسی،
آیدین گله جک، ش ۷، س ۷، ت ۱۳۹۷، ص
۱۳۴-۱۴۴
۴۶. مقبره العرفا قبرستان گجیل یا باغ گلستان
تبریز، آیدین گله جک، ش ۱۰، س ۱۰، ت ۱۳۹۸،
ص ۱۷۶-۱۷۲
۴۷. دکتر حمید وارسته شهردار وارسته تبریزی،
آیدین گله جک، ش ۱۱، س ۱۱، ت ۱۳۹۹، ص
۱۳۱-۱۳۹
۴۸. یادگار تاریخ فرهنگ آذربایجان مرحوم
صفوت تبریزی، آیدین گله جک، ش ۱۲، س ۱۲
، ت ۱۳۹۹، ص ۱۴۸-۱۶۱

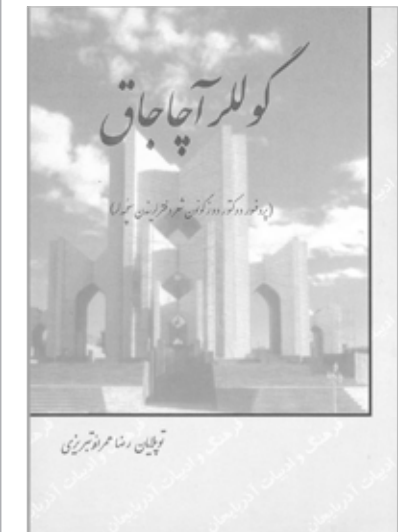
۴۹. فرازهائی از تاریخ معاصر آذربایجان و گزیده
ای از تاریخ نوشاده، غروب، ش ۵، س ۲، ت
۱۳۹۶، ص ۵۱-۸۲
۵۰. نشریه کتابخانه ملی تبریز درگزرمان، غروب،
ش ۳، س ۱، ت ۱۳۹۵، ص ۱۳-۹
۵۱. حاج زین العابدین مراغه ای روشنفکری از
کهن شهر مراغه، غروب، ش ۳، س ۱، ت ۱۳۹۵،
ص ۱۵۱-۱۷۵
۵۲. ردپای شعر میرزا جعفر خامنه ای در بعضی از
مطبوعات عصر مشروطیت، غروب، ش ۲، س ۱،
ت ۱۳۹۵، ص ۸۷-۹۰
۵۳. مقدمه های استاد شهریار بر مجموعه اشعار
دیگران، غروب، ش ۲، س ۱، ت ۱۳۹۵، ص
۱۰۵-۱۱۱
۵۴. تقی زاده بحث انگیز ترین رجل سیاسی قرن،
غروب، ش ۱، س ۱، ت ۱۳۹۵، ص ۱۱-۱۹
۵۵. کریم آقا صافی تبریزی در آئینه اشعار تغزلی
و حماسی، ش ۶، ت ۱۳۹۶، ص ۵۹-۷۱. مجله
غروب
۵۶. نامه های از طالبوف تبریزی، غروب، ش ۶،

س ۲، ت ۱۳۹۶، ص ۸۹-۱۰۵
۵۷. حکومت قاجار از منظری دیگر، غروب، ش ۷،
س ۲، ت ۱۳۹۶، ص ۳۷-۴۵
۵۸. سخن سردبیر، غروب، ش ۸، س ۲، ت
۱۳۹۶، ص ۱۰-۱۹
۵۹. نوزده اعلامیه و شب نامه نویافته، غروب، ش
۹، س ۲، ت ۱۳۹۷، ص ۱۲-۳۱
۶۰. نامه ها و یادداشت هایی از استاد شهریار، غروب،
ش ۱۰، س ۳، ت ۱۳۹۷، ص ۱۳-۴۷
۶۱. ماهنامه دموقرات مجله ای ترکی که ۷۲ سال
قبل در تبریز منتشر شد، غروب، ش ۱۱، س ۳،
ت ۱۳۹۷، ص ۱۳-۲۵
۶۲. انقراض نسل نهنگان اهل قلم آذربایجان،
غروب، ش ۱۲، س ۳، ت ۱۳۹۷، ص ۱۲-۱۶
۶۳. گلگشتی در خاطرات چاپ نشده سرهنگ
ستاد محمد حسین خان امین، غروب، ش ۱۲، س
۳، ت ۱۳۹۷، ص ۱۷-۳۱
۶۴. اسنادی نویافته از پروین اعتصامی، غروب،
ش ۱۳، س ۳، ت ۱۳۹۷، ص ۱۷۵-۱
۶۵. از شخصیت های کارزیماتیک آذربایجان،

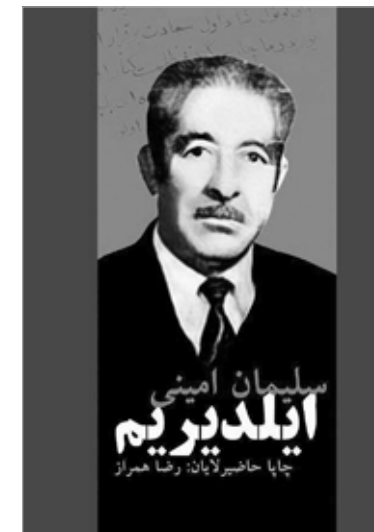
غروب، ش ۱۴، س ۴، ت ۱۳۹۸، ص ۱۲-۳۳
۶۶. جادو قلمانی از آذربایجان، غروب، ش ۱۵، س
۴، ت ۱۳۹۸، ص ۱۲-۳۳
۶۷. سلبیتی هایی از ادب و فرهنگ آذربایجان،
غروب، ش ۱۶، ت ۱۳۹۹، ص ۱۲-۳۳
۶۸. شرح حال حاج محمد علی بادامچی، بایرام،
ش ۱، مسلسل ۸۳، ت ۱۳۹۹
۶۹. ایکی مکتب شعری، صدیق نامه، ش ۲، س
۱، ت ۱۳۹۸، ص ۲۴-۲۵
۷۰. حیف که آن مرد براننده رفت، هویت، ش ۲،
س ۱، ت ۱۳۹۵، ص ۸۳-۹۲
۷۱. منصور قندریز شاعری نقاش و نقاشی شاعر،
هویت، ش ۲، ت ۱۳۹۵، ص ۱۸-۲۱
۷۲. معرفی شش نشریه قدیمی مدارس تبریز با
تاکید بر نشریه دبیرستان فردوسی، هویت، ش ۳،
س ۲، ت ۱۳۹۵، ص ۵۱-۵۵
۷۳. در حسرت یک کلمه، غروب، ش ۴، س ۱،
ت ۱۳۹۵، ص ۱۵-۲۹
۷۴. مشروطیت و چند یادداشت دیگر ۱. مجاهد
شهید حاج میرزا علی اکبر لیلای ۲. لوطی



ابراهیم که بود ۳. میرزا آقا فرش و بخشی از
خاطرات روزانه ۴. تبریزی میر عبدالحسین خازن
خیابانی ۵. میرزه آقا تبریزین یازسینده اساس
چالیشانلار ایله بیر مقاله ۶ سلام الله جاوید و
وصیت نامه، غروب، ش ۱۷، س ۵، ت ۱۳۹۹،
ص ۱۳-۴۵
۷۵. معرفی شتاب زده نه شاعر و دو نسخه خطی،
غروب، ش ۱۸، س ۵، ت ۱۳۹۹، ص ۲۴-۳۱
۷۶. دو یادداشت در رابطه با شیخ محمد خیابانی،
غروب، ش ۱۸، س ۵، ص ۱۱۲-۱۳۷
۷۷. پروفورسور هتاینین عراقدا اولان
یارادجیلینی، KULTUR-SAI ۱-۲۰۱۲ ص-
۲۶-۲۷
۷۸. کرم واصلینین منظم حکایه سینین کرکوک
واریانتی، KULTUR-SAI ۱-۲۰۱۲ ص ۱۲۲-
۱۲۸
۷۹. تبریز میرت چیلریندن نتیجه حکایت
KULTUR-SAI ۲-۲۰۱۲ ص ۱۲۹-۱۳۴
۸۰. سونفور تورکجه سی وفولکلورینان اورنک لر
KULTUR-SAI ۲-۲۰۱۲ ص ۲۰-۳۵



۸۱. میرزا اسماعیل یکانی آزادخواه بنام
KULTUR-SAI ۲-۲۰۱۲ ص ۱۲۳-۱۲۷
۸۲. زین العابدین قیامی (سالار ظفر) در آئینه
خاطرات، KULTUR-SAI ۳-۲۰۱۲ ص ۲۲-۳۰
۸۳. شیبستری میرزه علی معجز و ادبی اثری
KULTUR-SAI ۱-۲۰۰۶ ص ۴۰-۴۹
۸۴. محمد امین رسول زاده
و شاعرلیگی، KULTUR-SAI ۱-۲۰۰۶ ص
۱۵۰-۱۵۲
۸۵. مجله دنیا و تقی ارانی، KULTUR-SAI ۲-۲۰۰۷ ص ۸-۱۲
۸۶. پنج نامه از شیخ سلیم سخنگوی مشروطیت
KULTUR-SAI ۳-۲۰۰۷ ص ۱۵-۲۱
۸۷. استاد مفتون امینی و پوئزیاسی
KULTUR-SAI ۳-۲۰۰۷ ص ۹۶-۱۰۱
۸۸. ذکر جمیل خاطرات با تاکید و خاطرات مرحوم
رضا رسولی، KULTUR-SAI ۴-۲۰۰۸ ص-
۵۱-۵۷
۸۹. زینب پاشا عصیاندا آتلی شاه بیگم
KULTUR-SAI ۵-۲۰۰۸ ص ۹-۱۱



۹۰. خلیل ملکی، ملک در عالم سیاست
KULTUR-SAI ۶-۲۰۰۸ ص ۹-۱۱
۹۱. جستارهایی از تاریخ تبریز، KULTUR-SAI ۶-۲۰۰۸ ص ۲۸-۳۴
۹۲. سلام الله جاوید، KULTUR-SAI ۱-۲۰۰۹ ص ۸-۱۱
۹۳. مللی حکومتین ایتگین فدائی لریندن- عزیز
نیساری، KULTUR-SAI ۱-۲۰۰۹ ص ۴۱-۴۵
۹۴. زنگانین آذر هفته لیگی، KULTUR-SAI ۱-۲۰۰۹ ص ۱۴۳
۹۵. ژنرال غلام یحیی دانشیان، غلام خلق یا
غلام دشمن، KULTUR-SAI ۹-۲۰۰۹ ص ۴۸-۵۳
۹۶. شاعیرلر مجلسین سون یادگاری،
KULTUR-SAI ۱۰-۲۰۱۰ ص ۸-۲۲
۹۷. سنگ های قبرستان صمد بهرنگی و یک
یادداشت ناشناخته، KULTUR-SAI ۱۰-۲۰۱۰ ص ۱۲۴
۹۸. دوقتور بوداگی قلمین



سیندیردی، KULTUR-SAI ۱۱-۲۰۱۰ ص ۱۱
۹۹. گذری بریدانامه استاذزنده یادحاج میرزا
جعفر سلطان القرائی، KULTUR-SAI ۱۱-۲۰۱۰ ص ۱۱۷
۱۰۰. شاعیرلر مجلسین ده کیم لر اولوردی،
KULTUR-SAI ۱۱-۲۰۱۰ ص ۱۲۶-۱۲۸
۱۰۱. آجی خبرلر دوام ائدی، KULTUR-SAI ۱۱-۲۰۱۰ ص ۱۸۷-۱۸۸
۱۰۲. سلیمان امینی، KULTUR-SAI ۱۲-۲۰۱۰ ص ۱۱۵-۱۱۸
۱۰۳. کتاب شناسی زنده یاد غلامحسین ساعدی،
هفته نامه شمس تبریز، ش ۶۵، س ۳، ت ۱۳۷۸،
ص ۲۰
۱۰۴. سوزمولکونون صراف لاریندن تبریزی حاج
رضا صراف، شمس تبریز، ش ۶۹، س ۳، ت
۱۳۷۹، ص ۱۶-۵
۱۰۵. آذربایجان اوشاق ادبیاتی قوش یوواسی،
شمس تبریز، ش ۷۰، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۱۹



۱۰۶. اختری از ادبیات مشروطه میرزا جعفر خامنه ای، شمس تبریز، ش ۷۱، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۱۳

۱۰۷. ناصرالدین شاهین تورکی شعرلریندن، شمس تبریز، ش ۷۳، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۶

۱۰۸. وطن خائینی کسروی، شمس تبریز، ش ۷۲، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۶

۱۰۹. اولین سمینار اورتوگرافی زبان آذربایجان به کار خود پایان داد، شمس تبریز، ش ۷۴، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۴

۱۱۰. معرفی کتاب مشاهیر سلماس، شمس تبریز، ش ۷۵، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۱۱

۱۱۱. دده قورقودون علمی چایی حاقیندا، شمس تبریز، ش ۷۶، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۸

۱۱۲. برگی از حیات تاریخ نگار گمنام مشروطه مرحوم حاج محمد باقر ویجویه، شمس تبریز، ش ۷۸، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۵

۱۱۳. صمد بهرنگی نین شاعرلیک پائندان، شمس تبریز، ش ۷۹، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۱۳

۱۱۴. استاد برزگر شاعری از تبار مکتب تجدد،

شمس تبریز، ش ۸۰، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۶

۱۱۵. استاد فرزانه و ادبی ارثی بیر باخیش، ش ۸۱، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۱۷

۱۱۶. کتاب شناسی آثار زنده یاد غلامحسین ساعدی، شمس تبریز، ش ۸۲، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۱۴

۱۱۷. تاملی کوتاه در تطبیق و شباهتهای حی ابن یقضان و دده قورقود، شمس تبریز، ش ۸۳، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۱۱

۱۱۸. ایکی اولکه ده بیر غریب، شمس تبریز، ش ۸۴، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۱۳

۱۱۹. رحمتلی پروفیسور زهتابی ادبی ارثی بیرباخیش، شمس تبریز، ش ۸۶، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۶

۱۲۰. آتالار سوزو صائب بین شعرلرینده، شمس تبریز، ش ۸۸، س ۳، ت ۱۳۷۹، ص ۹

۱۲۱. سهند استاد فرزانه و استاد شهریار، شمس تبریز، ش ۹۴، س ۴، ت ۱۳۷۹، ص ۷

۱۲۲. آرزوی گوز نیسگلی شاعریمیز حبیب ساهرین ادبی ارثی نه بیرباخیش، شمس تبریز،

ش ۹۶، س ۴، ت ۱۳۷۹، ص ۹

۱۲۳. شیخ محمدخایبانی نین نهضتین ده هنری نین اینکشافی، شمس تبریز، ش ۹۷، س ۴، ت ۱۳۸۰، ص ۹

۱۲۴. شهید ثقه الاسلام و ترکی جه شعرلری، شمس تبریز، ش ۹۸، س ۴، ت ۱۳۸۰، ص ۱۳

۱۲۵. عاشق صایاد نووا، شمس تبریز، ش ۹۹، س ۴، ت ۱۳۸۰، ص ۱۲

۱۲۶. زینب پاشا عصیانیندا آتلی شاه بیگم، شمس تبریز، ش ۱۰۱، س ۴، ت ۱۳۸۰، ص ۶

۱۲۷. یثنی چیخان کتاب لاریمیز دان گل بهاریم گل، شمس تبریز، ش ۱۰۲، س ۴، ت ۱۳۸۰، ص ۸

۱۲۸. صائب مورودی جواد آذر، شمس تبریز، ش ۱۰۳، س ۴، ت ۱۳۸۰، ص ۷

۱۲۹. همبستگی روزنامه نگاران در مشروطه نسیم شمال شعر میرزا جعفر خامنه ای، شمس تبریز، ش ۱۰۸، س ۴، ت ۱۳۸۰، ص ۵

۱۳۰. میرزا احمد سهیلی تبریزی، شمس تبریز، ش ۱۰۹، س ۴، ت ۱۳۸۰، ص ۱۲

۱۳۱. بیرشهرین اوچ محله سی، شمس تبریز، ش ۱۱۱، س ۴، ت ۱۳۸۰، ص ۹

۱۳۲. صمدبهرنگی وشاعیرلیی، شمس تبریز، ش ۱۱۴، س ۴، ت ۱۳۸۰، ص ۱۱

۱۳۳. استادشهریار علی آقا واحد ومروارید خانم دلبازی، شمس تبریز، ش ۱۱۶، س ۴، ت ۱۳۸۰، ص ۹

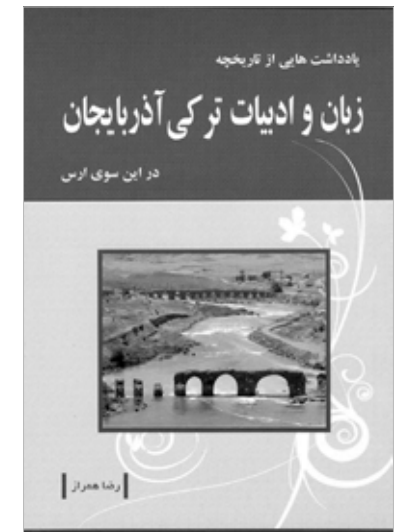
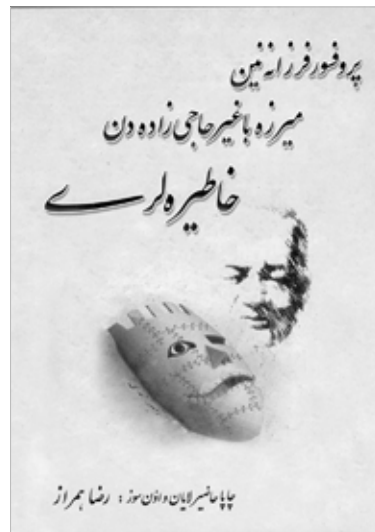
۱۳۴. یثنی شعریمیزین اتلچی لریندن میرزا جعفر خانه ای، شمس تبریز، ش ۱۱۸، س ۴، ت ۱۳۸۰، ص ۱۰

۱۳۵. سعید سلماسی مجاهدی شاعر و شاعری مجاهد، شمس تبریز، ش ۱۲۲، س ۴، ت ۱۳۸۰، ص ۹

۱۳۶. سعید سلماسی مجاهدی شاعر و شاعری مجاهد، شمس تبریز، ش ۱۲۳، س ۴، ت ۱۳۸۰، ص ۱۱

۱۳۷. میرزا تقی رفعت و مجله آزادستان، شمس تبریز، ش ۱۲۴، س ۵، ت ۱۳۸۰، ص ۹

۱۳۸. تبریزی دلریش، شمس تبریز، ش ۱۲۶، س ۵، ت ۱۳۸۰، ص ۱۰

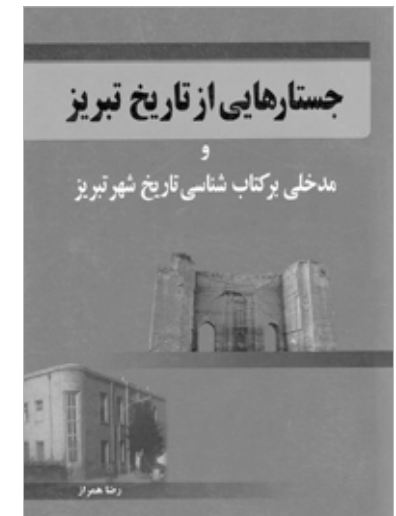
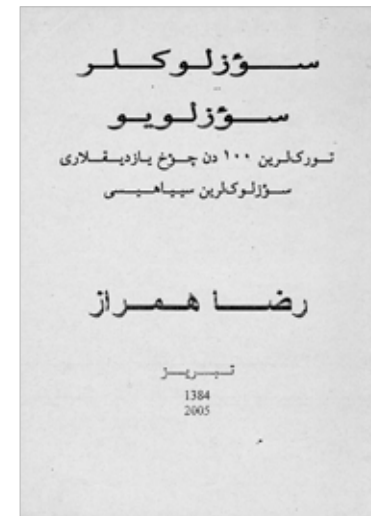
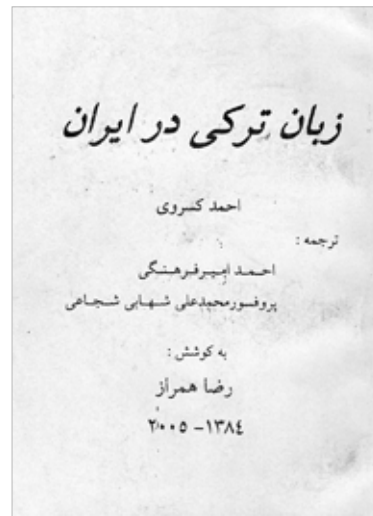
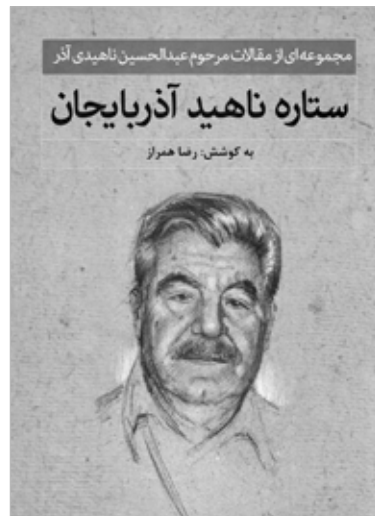


۱۳۹. حکایت دختران قوچان و آثار نویسندگان آذربایجانی و شعر میرزا جعفر خامنه ای، شمس تبریز، ش ۱۲۷، س ۵، ت ۱۳۸۰، ص ۸-۹
۱۴۰. حضوری سلماسی، شمس تبریز، ش ۱۲۸، س ۵، ت ۱۳۸۱، ص ۶
۱۴۱. پروفیسور مینایی تبریزی یک مقاله، شمس تبریز، ش ۱۲۹، س ۵، ت ۱۳۸۱، ص ۱۲
۱۴۲. جستارهایی از تاریخ تبریز، آوای اردبیل، ش ۱۸۴، ت ۱۳۸۱، ص ۱۳-۱۵
۱۴۳. زین العابدین قیامی سالار ظفر، ویژه نامه احرار، ش ۴۰۱، ت ۱۳۸۱، ص ۱۰
۱۴۴. سون گوروش خاطره سی، ویژه نامه احرار، ش ۴۰۱، ت ۱۳۸۱، ص ۴۲
۱۴۵. حکیم فضولی و اونون داوامچی لاریندان تبریزی تاثیر، احرار، ش ۴۱۰، ت ۱۳۸۲، ص ۵
۱۴۶. نامه هایی از ستارخان و دورنمایی از شهادت دلخراش وی، هفته نامه یاشیل مغان، ش ۱۶، س ۱، ت ۱۳۸۲، ص ۱۱-۱۴
۱۴۷. نامه منتشر نشده از پروفیسور مینایی به پروفیسور زهتابی، هفته نامه وراوی، ش ۱، ت ۱۳۸۲، ص ۳

۱۴۸. میرزا علی اکبر صابریبشعری و نظیره لر، هفته نامه وادی، ش ۶۴، ت ۱۳۸۳، ص ۶
۱۴۹. ورقی چند از تاریخ آذربایجان یا اران، هفته نامه وراوی ش ۶۶، ت ۱۳۸۳، ص ۱۰-۱۲
۱۵۰. سه نامه از شیخ محمد خیابانی و سیری در حیات جاودانه او، هفته نامه ارمغان آذربایجان، ش ۵۶، س ۳، ت ۱۳۸۳، ص ۱۲-۱۳
۱۵۱. میرزا اسماعیل یکانی آزادخواه بنام، هفته نامه آغری، ش ۱۷۱، س ۱۳، ت ۱۳۹۵، ص ۱۳
۱۵۲. متن سنگ مزار ها از خلال دیوان اشعار شعرای آذربایجان، ماهنامه تدبیر فردا، ش ۵۴، س ۷، ت ۱۳۹۲، ص ۱۸-۱۹
۱۵۳. نشریه نماد و هویت و ابزار عملکرد مدارس با نگاهی به نشریه قدیمی مدارس تبریز، دو ماهنامه شوق تغییر، ش ۱۱، س ۲، ت ۱۳۹۳، ص ۵۸-۶۰
۱۵۴. جانلی ثروت لریمیز محمد علی فرزانه، هفته نامه اختر، ش ۲۸، س ۲، ت ۱۳۸۱، ص ۵
۱۵۵. محمدتقی قمری، هفته نامه اختر، ش ۶، س ۱، ت ۱۳۸۱، ص ۵
۱۵۶. تبریزی دلریش، هفته نامه اختر، ش ۵، س

۱، ت ۱۳۸۱، ص ۳
۱۵۷. شهادت حسین باغبان و چند نکته تاریخی، ویژه نامه نکوداشت حسین باغبان، ۱۳۸۱، ص ۸
۱۵۸. ساه قاسم انوار و عبدالقادر مراغه ای مجله یورد، ش صفر، ۱۳۷۹، ص ۱۱-۱۲
۱۵۹. تحریف اولونومش وقوندارما آدلاریمیزدان، یورد، ش ۲ و ۳، ۱۳۸۰، ص ۲
۱۶۰. بختیندن کاسیب بیر شاعر، خوی نگار، ش ۷ و ۸، ۱۳۹۲، ص ۴۰-۴۱
۱۶۱. ورقی چند از تاریخ آذربایجان و اران، مجله سحر، ش ۹ و ۱۰، ۱۳۷۹ و ۱۳۸۰، ص ۴۸-۵۴
۱۶۲. نگاهی به زندگی و آثار شیخ ابراهیم زنجانی و روایت اش از داستان کرم و اصلی، مجله بایرام، ش ۵۴، ۱۳۹۴، ص ۴۳-۴۹
۱۶۳. تلیم خان و اونون ادبی ارثی، بایرام، ش ۵۷، ۱۳۹۴، ص ۲۴-۲۵
۱۶۴. معرفی پنج نشریه قدیمی مدارس تبریز، هفته نامه آغری، ش ۱۶۳، ۱۳۹۴، ص ۱۶۵
استادفرزانه نین ادبی ارثی نه بیر باخش، آغری، ش ۱۶۶، ۱۳۹۵، ص ۱۱

۱۶۶. جعفر آقا گنجه ای عضو برجسته مرکز غیبی تبریز، آغری، ش ۱۶۱، ۱۳۹۴، ص ۱۳
۱۶۷. تبریزی زایرین غزلریندن، آغری، ش ۱۷۷، ۱۳۹۶، ص ۱۴
۱۶۸. بلخی لی مولوی و ماراغالی عبدالقادر و شاه قاسم انوار، آغری، ش ۱۷۶، ۱۳۹۶، ص ۱۱
۱۶۹. قوجامان شاعر و یازار استاد پرویز صانعی، آغری، ش ۱۷۴، ۱۳۹۶، ص ۱۲
۱۷۰. درویش شاعر، آغری، ش ۱۷۵، ۱۳۹۶، ص ۱۱
۱۷۱. قالدین لاریمیزدان بییری چالداش تاریخ یمیزده، آغری، ش ۱۸۷، ۱۳۹۷، ص ۱۲
۱۷۲. عاشیق غریب له شاه صنم داستانین نشر اولوب یا اولمایان نسخه لردن، آغری، ش ۱۸۵، ۱۳۹۷، ص ۱۱
۱۷۳. سوفولکولورمزدان، آغری، ش ۱۸۱، ۱۳۹۷، ص ۱۲
۱۷۴. سلیم جواهر یا سلیم جواهری، آغری، ش ۱۸۶، ۱۳۹۷، ص ۱۲
۱۷۵. قالدخ آباغا حسن آذربایجان سنه اولوم یاراشماییر، آغری، ش ۱۸۲، ۱۳۹۷، ص ۱۰



۱۷۶. مشروطه نهضتینین منظوم تاریخی، آغری،
ش ۱۸۳، ۱۳۹۷، ص ۱۲
۱۷۷. استاد حبیب فرشلاف بیر باخیشدا، آغری ش
۱۸۴، ۱۳۹۷، ص ۱۰
۱۷۸. ایکی اولکه ده بیر غریب، آغری ش ۱۷۸،
۱۳۹۶، ص ۱۱
۱۷۹. ادبیات خادم لریمیزدن صمد ظهوری، آغری،
ش ۱۸۰، ۱۳۹۷، ص ۱۰
۱۸۰. تللی زری قهرمان لیق داستانی، آغری، ش
۱۷۹، ۱۳۹۶، ص ۱۱
۱۸۱. میرزا ابوالقاسم فیوضات اولین کودکستان
مدرن در ایران، آغری، ش ۱۹۳، ۱۳۹۸، ص
۱۲
۱۸۲. رحمتلی میرزا حسین قلی ریاحی فرنین
مطبوعات میزدا ایلکین شعر، هفته نامه آچیق
یول، ش ۹، ۱۳۹۶، ص ۶
۱۸۳. نشریه اداره فرهنگ آذربایجان در رهگذر
تاریخ مطبوعات، هفته نامه ساهر، ش ۴، ۱۳۹۶
، ص ۸
۱۸۴. ملا اباذر فاتحی مجاهدی گمنام از خیل
انقلابیون مشروطیت تبریز، ساهر، ش ۳، ۱۳۹۶
، ص ۴
۱۸۵. مصاحبه با هفته نامه ساهر، ش ۵، ۱۳۹۶،
ص ۴
۱۸۶. نقدی بر مقاله شاعران گمنام آذربایجان،
فروغ آزادی، ش ۲۸۱، ۱۳۷۰، ص ۱۱
۱۸۷. اینتگین قادین شاعر، فروغ آزادی، ش ۲۸۸،
۱۳۷۰، ص ۸
۱۸۸. افتخار یارانلاریمیزدان، فروغ آزادی، ۲۹۷،
۱۳۷۰، ص ۲
۱۸۹. میرزا علی اکبر طاهرزاده نین گلبنی ایله
مصاحبه، فروغ آزادی، ش ۶۳۴، ۱۳۷۱، ص ۴
۱۹۰. واحد وشهریار، فروغ آزادی، ش ۳۲۳،
۱۳۷۰، ص ۸
۱۹۱. در حاشیه مقاله شاعران گمنام، فروغ آزادی،
ش ۳۱۲، ۱۳۷۰، ص ۱۲
۱۹۲. اردبیل شاعری، فروغ آزادی، ش ۳۳۴، ص

۱۲، ۱۳۷۰
۱۹۳. شیروانلی مهوشی، فروغ آزادی، ش ۳۵۰،
۱۳۷۰، ص ۱۲
۱۹۴. عاشق شیرین له تانش اولاق، فروغ آزادی،
۱۳۷۰
۱۹۵. ارمنی عاشیق لئونیان جیوانی، فروغ آزادی،
ش ۳۵۵، ۱۳۷۰، ص ۱۲
۱۹۶. اینتگین شاعریمیز، فروغ آزادی، ۱۳۷۰
۱۹۷. زینب خاتون، فروغ آزادی، ۱۳۷۰
۱۹۸. گنچن خاطیره لر، فروغ آزادی، ۸۳۶۷
۱۹۹. میرزا نصرالله بهار شیروانی، ارک، ش ۵۳
، س ۱
۲۰۰. صمد وورغون شاعر غنای آذربایجان، فروغ
آزادی، ۱۳۷۰، ص ۴
۲۰۱. دنیا سوبه سیندن مطرح اولان گورکملی
صنعتکار، فروغ آزادی، ش ۷۰۲۰، ۱۳۷۱
۲۰۲. قادین شاعیر عایشه حبی، فروغ آزادی،
۱۳۷۰
۲۰۳. پری خانیم، فروغ آزادی، ش ۵۳۶، ۱۳۷۱



۲۰۴. اوشاقلار ایچون ناغیل جالاق، سهند، ش
۱۰۷، ۱۳۷۱
۲۰۵. قوت اولدو، فروغ آزادی، ۶۶۲، ۱۳۷۱
۲۰۶. محبت اوجاقی حاقیندا، فروغ آزادی، ش
۵۸۵، ۱۳۷۱
۲۰۷. هنرمند قادین، فروغ آزادی، ش ۶۵۸،
۱۳۷۱
۲۰۸. آنا سوراعی، سهند، ش ۱۰۰، ۱۳۷۰
۲۰۹. استانبوللو قادین شاعر، فروغ آزادی، ش
۶۱۲، ۱۳۷۱
۲۱۰. مشهدی خانیم لیلی، فروغ آزادی، ش ۵۲۸
، ۱۳۷۱
۲۱۱. اونودولموش قادین، فروغ آزادی، ش ۱۲
ف ۱۳۷۰
۲۱۲. نیسگلیلی شاعریمیز قائمی، ارک، ش ۱۰۲
، س ۲، ۱۳۷۱
۲۱۳. نسیم شعرینه، مهد آزادی، ش ۶۱، س ۴۲
، ۱۳۷۱
۲۱۴. سودابه شفیع، مهد آزادی، ش ۲۱، س ۴۳



۱۳۷۱،
۲۱۵. اوشاقلار باغچاسی، مهد آزادی، ش ۱۲۷،
س ۴۳، ۱۳۷۱
۲۱۶. شاعر تانگور، مهد آزادی، ش ۷۹، س ۴۳
، ۱۳۷۰
۲۱۷. تورکلر لامارتین گوزونده، مهد آزادی، ش
۱۳۳، س ۴۳، ۱۳۷۲
۲۱۸. اوماتم ده، مهد آزادی، ش ۱۳۵، س ۴۳
، ۱۳۷۲
۲۱۹. تورکلر شخصیت لر باخمیندان، مهد آزادی،
ش ۱۳۷، س ۴۳، ۱۳۷۲
۲۲۰. یاخشیلق اینمز، مهد آزادی، ش ۱۵۰، س
۴۳، ۱۳۷۲
۲۲۱. اوشاقلار باغچاسی - مشورت ایله، مهد
آزادی، ش ۱۷۲، س ۴۳، ۱۳۷۲
۲۲۲. هر قاپیدان بیرسوز، مهد آزادی، ش ۱۶۶،
س ۴۳، ۱۳۷۲
۲۲۳. قالاچاقسان خیالیمدا، مهد آزادی، ش ۲۰
، س ۴۴، ۱۳۷۲
۲۲۴. یارقوخوسو، احرار، ش ۶۴، ۱۳۷۳
۲۲۵. سای لاری اویره شک، مهد آزادی، ش
۲۱۸، س ۴۴، ۱۳۷۲
۲۲۶. آذربایجان ین استاد و بویوک صنعتکارین
خاطیرلایاق، مهد آزادی، ش ۳۷۲، س ۴۴،
۱۳۷۵
۲۲۷. رابیندرانات تاغورون ادبی بیر قطعه سی،
مهد آزادی، ش ۲۶۷، ۱۳۷۲
۲۲۸. بیرغزل بارده ایضاحات، فجر آذربایجان، ش
۹۷۴، ۱۳۷۲
۲۲۹. منیم آدیم عاشق حسین جوان دی، حیدر
بابا، س ۵، ۱۳۸۶، ص ۴
۲۳۰. تکلمه ای بر کتاب سه مبارز مشروطه، حیدر
بابا، ۱۳۸۵، ش ۱۴۶، س ۴، ص ۶
۲۳۱. سولدوزون گور سسی استاد یوسف قهرمانپور،
حیدر بابا، ش ۳۳۱، س ۶، ۱۳۸۷، ص ۴
۲۳۲. اینجه لیک لر شاعری تبریزی قوسی، حیدر
بابا، ش ۳۱۹، س ۷، ۱۳۸۹، ص ۶

۲۳۳. چندنامه از بازوی پرتوان انقلاب مشروطه
 باقر خان سالارملی، حیدریابا، ش ۳۱۳، س ۸،
 ۱۳۸۹، ص ۴-۵
 ۲۳۴. صدیقی دیگر از صدیقان اتاق فکر مشروطه
 مرحوم حاج رسول صدیقانی، حیدر بابا، ش ۳۱۰
 ۱۳۸۹، ص ۵
 ۲۳۵. تاریخچه تاسیس دانشگاه تبریز، حیدر بابا،
 ش ۳۰۸، س ۸، ۱۳۸۹، ص ۵
 ۲۳۶. تورکلرین یوزون آرتیق یازدیقلاری
 سوزلوکلرین سیاهیسی، حیدر بابا، س ۳، ۱۳۸۴،
 ص ۵
 ۲۳۷. پروفیسور نطقین ادبیاتیمیزدا یثری، حیدر
 بابا، ۱۳۸۷، ص ۴
 ۲۳۸. تبریزی حاج ابوالحسن راجی و اونون ادبی
 ارثی، حیدر بابا، ۱۳۸۷، ص ۴
 ۲۳۹. همبستگی روزنامه نگاران در انقلاب
 مشروطه (نسیم شمال و میرزا جعفر خامنه ای)،
 حیدر بابا، ش ۳۰۰، ۱۳۸۹
 ۲۴۰. نگه کن غنی زاده محمود را- نیم نگاهی
 به میراث ادبی مرحوم میرزا محمود غنی زاده
 سلماسی- حیدر بابا، ش ۳۰۶، ۱۳۸۹، ص ۵
 ۲۴۱. محمد امین رسولزاده و شاعرلیگی، آدینه

مهد آزادی، ۱۳۷۶
 ۲۴۲. میرزه باقر نطاق صاحب و نگارنده روزنامه
 عنکبوت، آدینه مهد آزادی، ۱۳۷۹، ص ۴-۵
 ۲۴۳. حکیم عللی و ملا عباس زنوزی، آدینه مهد
 آزادی، ۱۳۸۰، ص ۴-۵
 ۲۴۴. شعر، وارلیق- پائیز ۱۳۷۴، سایه ۹۸-۴
 -ص ۲۶
 ۲۴۵. صابرین یادگاری زنفیره خانیم طاهرلی،
 وارلیق ۱۳۷۵-شماره ۱۰۳-۴، صص ۱۰۹-۱۱۰
 ۲۴۶. نگاهی گذرا به زندگی پربار مرحوم حاج
 حسین آقا نخجوانی، وارلیق، شماره ۱۰۱- یای
 ۱۳۷۵، صص ۱۰۸-۱۰۴
 در پایان یادآوری می شود آقای رضا همراز علاوه
 بر مقالات ذکر شده با روزنامه های امید زنجان،
 عصر آزادی، احرار، نوید آذربایجان، پیام اورمیه،
 یاشایش، پیک آذر، یول مجله سی، سهیل و...
 همکاری داشته است. متأسفانه به علت دسترس
 نبودن و ضیق وقت نتوانستیم سایر مقالات را به
 خوانندگان ارائه و از این بابت پویش طلبیده و
 انشالله در فرصت های مناسب به حضورتان ارائه
 خواهدشد.

